

دکتر مهدی شکوه‌آلینی

سیر زبان‌شناسی



دانشگاه فردوسی مشهد

انتشارات دانشگاه فردوسی (مشهد)

شماره ۱۵۳



ایران نامہ

دکتر محمدی و ذوالقینی

۱۰۰

۹

۴

۲



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication, No. 153

***THE ORIGIN
AND
DEVELOPMENT
OF
LINGUISTIC THEORIES***

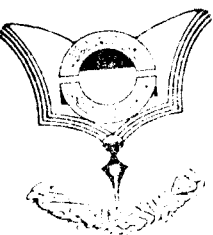
Mehdi Meshkotod Dini

Professor of linguistics

Ferdowsi University

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

1994



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه فردوسی مشهد

انتشارات دانشگاه فردوسی (مشهد) ، شماره ۱۵۳

سیر زبانشناسی

دکتر مهدی مشکوة الدینی

استاد زبانشناسی

دانشگاه فردوسی - مشهد

مشکوة الدینی ، مهدی

سیر زبان شناسی / مهدی مشکوة الدینی . - مشهد : دانشگاه فردوسی مشهد ، ۱۳۷۳ .

۳۵۲ ص . : نمودار . - (انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ؛ ۱۵۳)

واژه نامه .

کتابنامه : ص . ۳۴۷-۳۵۲ .

۱. زبان شناسی - تاریخ . الف . عنوان .

P۶۱/

۴۰۶/

مشخصات :

نام کتاب : سیر زبان شناسی

تألیف : دکتر مهدی مشکوة الدینی

ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی (مشهد)

تاریخ انتشار : خردادماه ۱۳۷۳ - چاپ اول

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

امور فنی و چاپ : چاپخانه دانشگاه فردوسی (مشهد)

قیمت :  ریال

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
	فصل اول
۳	مقدمه
	فصل دوم
	دستور زبان یونانی
۱۳	۱- مقدمه
۱۳	۲- اندیشه‌های نخستین در باره زبان در یونان
۲۰	۳- پیدایش و گسترش دستور زبان یونانی
	فصل سوم
	دستور زبان لاتین و دستور زبان سنتی
۲۵	۱- دستور زبان دوناتوس و پریسکیانوس
۳۰	۲- دستور زبان سنتی
۳۲	۳- دستور زبان نظری

فصل چهارم

پیدایش برخی نگرشهای تازه در باره بررسی زبان در سده های جدید

۳۹

فصل پنجم

زبانشناسی تاریخی و تطبیقی در سده نوزدهم

۴۷

۱- بررسی تغییرات و روابط تاریخی زبانها

۵۰

۲- بررسیهای زبانشناسی تاریخی بوپ و راسک

۵۱

۳- قانون گریم

۵۴

۴- نظرات هومبولت در باره اصول زبانشناسی

۵۷

۵- نظرات شلایخر

۶۰

۶- نظریات نودستوریان

فصل ششم

نظریات فردنیان دو سوسور و آغاز زبانشناسی جدید

۶۵

۱- مقدمه

۶۵

۲- فردنیان دو سوسور و آغاز زبانشناسی توصیفی یا ساختگرا

۶۶

۳- الف - اندیشه های بنیادی فردنیان دو سوسور

۶۸

الف - زبان و گفتار

۷۱

ب - صورت آوایی و معنی : دو بخش نشانه زبانی

۷۲

(ب - ۱) طبیعت دلبخواهی نشانه زبانی

۷۳

(ب - ۲) ماهیت خطی صورت آوایی

۷۳

(ب - ۳) تغییر ناپذیری نشانه زبانی

۷۵

(ب - ۴) تغییر پذیری نشانه زبانی

۷۶

ج - زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی در زمانی

۷۹

د - نظام زبان و جوهر یا ماده آن

۸۱

(د - ۱) ارزش از لحاظ معنی ، صورت آوایی و نشانه زبانی

۸۵

ه - روابط همنشینی و جانشینی

۲- ب- زبانشناسی ساختگرای سوسور

فصل هفتم

گسترش مکتبها و نظریه های زبانشناسی در اروپا

- ۹۳ ۱- مقدمه
- ۹۳ ۲- زبانشناسی نقش گرا
- ۱۰۱ ۳- مکتب زبانشناسی کوپنهاگ
- ۱۰۱ الف- اصول کلی نظریه یلمزلف
- ۱۰۲ (الف) رابطه متقابل
- ۱۰۳ (ب) رابطه یک سویه
- ۱۰۳ (ج) رابطه فراگردی
- ۱۰۴ ب- حوزه آوایی و حوزه معنایی
- ۱۰۶ ج- مشخصه های بنیادی

فصل هشتم

نظریه های زبانشناسی در انگلستان

- ۱۱۱ ۱- مکتب آواشناسی انگلستان
- ۱۱۲ ۲- نظریه بافتی و واج شناسی نوایی فرث
- ۱۱۲ الف- مقدمه
- ۱۱۲ ب- معنی و بافت موقعیت
- ۱۱۴ ج- ساخت و نظام
- ۱۱۵ د- تحلیل بافتی
- ۱۱۷ ه- واج شناسی نوایی و تحلیل چند نظامی
- ۱۲۲ ۳- نظریه مقوله و میزان هلیدی

فصل نهم

زبانشناسی ساختگرای آمریکایی

- ۱۲۷ ۱- مقدمه

- ۱۲۷ ۲- نظریات بوآز
- ۱۳۰ ۳- نظریات سپیر
- ۱۳۴ ۴- نظریات بلومفید
- ۱۳۹ ۵- گسترش زبانشناسی ساختگرایی آمریکایی
- ۱۴۶ ۶- نارساییهای دستور زبان ساختاری

فصل دهم

نظریه دستور زبان گشتاری

- ۱۵۱ ۱- زمینه‌های گسترش دستور زبان گشتاری
- ۱۵۲ ۲- برخی مفاهیم بنیادی در دستور زبان گشتاری
- ۱۵۴ الف- دانش زبانی
- ۱۵۵ ب- توانش و کنش زبانی
- ۱۵۷ ۳- توانش زبانی موضوع اصلی توصیف زبان
- ۱۶۱ ۴- خلاقیت یا زایایی و جمله‌های بی‌شمار زبان
- ۱۶۲ ۵- شیوه توصیف زبان

فصل یازدهم

قاعده‌های نحوی در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری

- ۱۶۵ ۱- قاعده‌های تولید و قاعده‌های گشتاری
- ۱۶۶ ۲- بخشهای دستور زبان گشتاری
- ۱۶۷ ۳- ژرف ساخت و روساخت
- ۱۷۰ ۴- توصیف ساختی جمله
- ۱۷۲ ۵- دسته‌بندی سازه‌های دستوری
- ۱۷۴ ۶- تدوین قاعده‌های سازه‌ای
- ۱۷۶ ۷- نقشهای دستوری
- ۱۷۹ ۸- قاعده‌های زیرمقوله‌ای و قاعده‌های انتخاب
- ۱۸۳ ۹- واژگان

- ۱۸۴ ۱۰- قاعده های بازگشتی
۱۸۵ ۱۱- گشتارهای دستوری

فصل دوازدهم

معناشناسی تعبیری

- ۱۸۹ ۱- مقدمه
۱۸۹ ۲- نمایش تعبیر معنایی جمله

فصل سیزدهم

معناشناسی زایا

۱۹۷

فصل چهاردهم

نظریه دستور زبان حالت

۲۱۵

فصل پانزدهم

نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری

۲۲۵

فصل شانزدهم

نظریه حاکمیت و مرجع گزینی

- ۲۳۵ ۱- مقدمه
۲۳۶ ۲- نظریه حاکمیت و مرجع گزینی
۲۴۲ ۳- نظریه نحو X تیره
۲۵۴ ۴- اصل مشخصه گذاری
۲۵۸ ۵- نظریه جابه جایی و نظریه محدودیت گذاری
۲۶۱ ۶- نظریه حالت
۲۶۵ ۷- نظریه حاکمیت

فصل هفدهم

زبان آموزی کودک

- ۲۷۱ ۱- مقدمه

- ۲۷۲ - برخی ملاحظات عمومی درباره زبان آموزی كودك
- ۲۷۲ - فرضیه شناخت گرای پیازه در زبان آموزی كودك
- ۲۷۴ - فرضیه «زبان آموزی از راه شرطی شدگی رفتار زبانی» اسکینر
- ۲۷۸ - فرضیه «ذاتی ذهن بودن زبان» چامسکی
- ۲۸۰ - ارتباط میزان بهره هوشی و محیط زبانی با زبان آموزی كودك

فصل هجدهم

فراگیری زبان دوم

- ۲۸۳ ۱ - مقدمه
- ۲۸۴ ۲ - عوامل عمده مؤثر در یادگیری زبان دوم
- ۲۸۴ ۳ - زبان آموزی طبیعی و زبان آموزی هدایت شده
- ۲۸۶ ۴ - برخی شرایط و ویژگیهای روانشناختی زبان آموز
- ۲۸۸ ۵ - نظریه رفتارگرایی و یادگیری زبان دوم
- ۲۹۰ ۶ - فرضیه ساخت سازی یا قاعده سازی زایا
- ۲۹۵ ۷ - برنامه ذهنی زبان آموز
- ۲۹۶ ۸ - تفاوت های میان زبان آموزان از لحاظ تواناییهای یادگیری
- ۲۹۷ ۹ - رابطه سن و یادگیری زبان
- ۲۹۸ ۱۰ - قاعده سازی زایا و یادگیری مهارت
- ۳۰۱ واژه نامه زبانشناسی فارسی به انگلیسی
- ۳۲۵ واژه نامه زبانشناسی انگلیسی به فارسی
- ۳۴۷ کتابنامه

پیشگفتار

در طول تاریخ فرهنگ و دانش انسان ، بررسی زبان همواره به عنوان موضوعی مهم مورد توجه بوده است . از این راه ، در طول دورانهای پیاپی و در سرزمینهای گوناگون جنبه های ساختی و معنایی زبان مورد بررسی قرار گرفته است . در دوران کنونی نیز بررسی زبان از دیدگاههای نظری و کاربردی گوناگون بیش از پیش گسترش یافته و در نتیجه به نوبه خود در عمق بخشیدن به دانش انسانی بس مؤثر بوده است . با این حال ، بی شک آشنایی با چگونگی و نیز گسترش نظرات و پژوهشهای اندیشه گران و زبانشناسان دورانهای گذشته درباره زبان به ژرف تر شدن بینش ما در این زمینه کمک می کند . کتاب حاضر نیز به منزله تلاشی به همین منظور و در همین سو می تواند به شمار رود .

در این کتاب کوشش شده تا بررسی و توصیفی متناسب در باره سیر بررسی زبان و نیز اصول مکتبها و نظریه های زبانشناسی از آغاز تا زمان کنونی ارائه گردد . از این لحاظ که روند سترگ زبانشناسی در اروپا از چشمه های دانش و پژوهش اندیشه گران سرزمینهای دیگر بویژه هند و سرزمینهای اسلامی نیز سرشار شده و فرهنگهای یاد شده در چگونگی گسترش آن تأثیری بسزاداشته است ، بنابراین در فصل اول ، سیر بررسی زبان در هند باستان و نیز سرزمینهای اسلامی از جمله ایران و نیز چگونگی آشنایی پژوهشگران اروپایی با آن ارائه شده است . سپس در فصل دوم اندیشه های آغازین درباره زبان در یونان و نیز پیدایش و گسترش دستور زبان یونانی مورد توجه قرار گرفته است . در فصل سوم ، بررسی دستور زبان لاتین و نیز گسترش دستور زبان سنی و پس از آن در فصل چهارم ، پیدایش برخی زمینه های نوین درباره بررسی زبان در سده های جدید ارائه شده است . در فصل پنجم زبانشناسی تاریخی و تطبیقی در سده نوزدهم مورد بررسی قرار گرفته است . در فصل ششم اندیشه های سوسوربه عنوان بنیانگذار زبانشناسی جدید ارائه شده و پس از آن در فصل هفتم مکتبها و نظریه های شناخته شده زبانشناسی در اروپا ، و بالاخره در فصل هشتم مکتبها و نظریه های زبانشناسی در انگلستان آمده است . در فصل نهم زبانشناسی ساختگرایی آمریکایی ، در فصل دهم نظریه دستور زبان گشتاری ، و در فصل یازدهم قاعده های نحوی در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری ارائه شده است . سپس در فصل دوازدهم معناشناسی تعبیری ، در فصل سیزدهم ، معناشناسی زایا ، در فصل چهاردهم نظریه دستور زبان

حالت ، و در فصل پانزدهم نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری مورد بررسی قرار گرفته است . در فصل شانزدهم نظریه حاکمیت و مرجع گزینی ارائه شده است . در فصل هفدهم زبان آموزی کودک به عنوان موضوع مورد توجه زبانشناسان بویژه در سه دهه اخیر و بالاخره در فصل هیجدهم فراگیری زبان دوم آمده است . چنان که در مورد هر کتابی که تألیف و چاپ آن به طول می انجامد ممکن است اتفاق افتد ، بیشتر فصلهای این کتاب با تغییراتی به صورت مقاله در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد در شماره های مربوط به سالهای ۱۳۶۵ ، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و نیز مجله زبانشناسی مرکز نشر دانشگاهی به چاپ رسیده است .

روشن است که تدوین چنین کتابی که به گستره وسیعی از اندیشه ها و نظریه های زبانشناسی می پردازد کاری بس دشوار است . بویژه آشنایی کامل با همه زمینه های مورد بررسی برای هیچ فردی به تنهایی ممکن نیست . به علاوه ، دانش ما درباره برخی زمینه های زبانشناسی در زمانهای گذشته بسیار ناقص است . بر پایه همه ملاحظات یاد شده در بالا و بسیاری دیگر ، بی شک نمی توان ادعا کرد که این کتاب در این زمینه اثری کامل است . تنها می توان امید داشت که کتاب حاضر در به وجود آوردن انگیزه بیشتر برای پژوهشهای گسترده تر درباره اندیشه ها و نظریه های زبانشناسی مؤثر افتد .

اگر قرار باشد نام همه صاحب نظرانی برده شود که پیش نویس این کتاب را خوانده و ارزیابی کرده و برای بهبود ارائه مطالب آن نظرات سودمند و پرارزشی ارائه نموده اند ، لازم است فهرست گسترده ای تدوین شود . از این رو ، ضمن پوزش خواهی از همه آن استادان ، تنها به سپاسگزاری فراوان از آنان بسنده می کنم ، و بر نظرات سازنده و پرارزش آنان ارج بسیار می نهم . با این حال ، بویژه از آقای دکتر نادر جهانگیری که بخش عمده ای از پیش نویس این کتاب را مطالعه کرد ند و نظرات و پیشنهاد های سودمندی ارائه دادند بسیار سپاسگزارم .

در اینجا بر خود لازم می دانم که از اعضای محترم شورای انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد به خاطر حسن توجه شان نسبت به تصویب چاپ این کتاب در سلسله انتشارات دانشگاه فردوسی قدردانی کنم . همچنین از کارکنان تلاشگر و صدیق مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد به خاطر قبول زحمت چاپ آن سپاسگزاری می نمایم .

مقدمه

کنجکاوی انسان دربارهٔ همهٔ پدیده‌های جهان و از جمله خود او موجب شد که از نخستین دوره‌های تفکر، زبان نیز به عنوان موضوعی مهم مورد توجه قرار گیرد. از این رو، از آغازین دوره‌های شناخته شده در تاریخ در طول سده‌های پیاپی در میان برخی اقوام، پژوهشگرانی به بررسی زبان و ویژگیهای آن پرداختند. در واقع، دانش زبان همواره به عنوان یکی از نخستین زمینه‌های علمی در میان آموزش و فرهنگ همهٔ اقوام اهمیت ویژه‌ای داشته است. از جمله در هند، چین، یونان، رم، و سرزمینهای اسلامی و ایران، پژوهشگران برجسته‌ای زبان را بررسی کرده، و در این زمینه آثار پرارزشی از خود برجای گذاشته‌اند.

در سرزمین هند، زبان سانسکریت باستان^۱ تقریباً از نیمهٔ هزارهٔ پیش از میلاد مورد توجه و بررسی زبان‌شناسان هندی بوده است. زبان یاد شده زبان مجموعهٔ کهن ترین سرودهای دینی برهمایی یعنی ریگ ودا^۲ بود، و از همین رو، سانسکریت ودایی^۳ گفته می‌شود. سرودهای مذکور به سالهای حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد مسیح مربوط می‌شود که زبان آن در دوران هند باستان قدیمی شده بود. سرودهای دینی یاد شده برای هندوان مقدس بود و از همین رو، بسیار مورد توجه آنان قرار داشت. اما، زبان یاد شده و نیز سانسکریت دوران بعدی که سانسکریت باستان نامیده می‌شود، به تدریج قدیمی شده و از کاربرد عادی

1- Classical Sanskrit

2- Rig-Veda

3- Vedic Sanskrit

کنار رفته بود. از این رو در هند باستان، طبقه‌ای از دانشمندان هندی وظیفه حفظ و آموزش تلفظ و نیز تعبیر و تفسیر صحیح سرودهای برهمنی را برعهده داشتند. به این ترتیب، توجه به بررسی زبان گسترش یافت، به گونه‌ای که در نسلهای پیاپی دستور نویسانی پایه عرصه نهادند که نه تنها زبان سرودها و نوشته‌های مقدس بلکه همچنین زبان طبقات اجتماعی بالای هندوان را مورد بررسی قرار دادند. از این راه، قاعده‌های گفتار صحیح که سانسکریت نامیده می‌شد، تدوین گردید.

یکی از برجسته‌ترین دستور نویسان هند باستان پانی نی^۱ (سده سوم یا چهارم پیش از میلاد) بود که دستور زبان سانسکریت را با دقت فراوان تدوین کرد. پانی نی در دستور زبان خود توصیف صریح و موجزی از ساخت زبان سانسکریت به دست داده است. او تمامی پیوندهای فعلی، اشتقاقها، ترکیبها و نیز ساختهای نحوی زبان سانسکریت را به طور بسیار دقیق بررسی کرده است. در واقع، مهارت دیرین بررسی و تدوین دستور زبان در تمامی شاخه‌های آن در اثر پانی نی به اوج رسید. از همین رو، دست یابی به دانش دستور زبان یکی از پیروزمندیها و نیز یادگارهای هوشمندی هندوان به شمار می‌رود. دانش دستور زبان به فعالیتهای ذهنی دیگر هندوان نیز دقت و عمق بیشتری بخشید و از این راه، گسترش فزاینده فرهنگ آنان را موجب شد (تامس، ص ۶۲).

کتاب دستور زبان پانی نی در هشت بخش نوشته شده، و در آن تمامی قاعده‌های ساخت واژه در زبان سانسکریت داده شده است. قاعده‌های مذکور به صورت بیانهای دقیق و کوتاهی ارائه گردیده است. همچنین در این کتاب، فهرستی از ریشه‌های فعل^۲ و واژه‌های اسمی-تصرف شده^۳ و نیز فهرستی از صداها و زبان سانسکریت تدوین شده است. گفتنی است که قاعده‌های آن همانند قاعده‌های دستور زبان زایا در زبانشناسی کنونی باید به ترتیب مشخصی به کار بسته شود. اثر بزرگ دیگر در این زمینه تفسیر بزرگ مهابھاسیا^۴ نوشته پاتنجلی^۵ است، که در واقع بزرگترین تفسیر هندی بر کتاب دستور زبان پانی نی است (تامس، صص ۱۸۸-۱۸۷؛ همچنین، روبینز، صص ۱۵۲-۱۵۱ و ۱۵۹).

توصیفهای دستوری پژوهشگران هند باستان از جمله پانی نی، دو ویژگی عمده را دارا

1- Pānini

2- verbal roots

3- inflected nominal words

4- Mahābhāṣya

5- Patanjali

بوده که به آثار آنان ارزش و اهمیت خاصی داده است :

الف : به روش عینی یعنی بر پایه مشاهده مستقیم به انجام رسیده است .

ب : توصیف داده ها دقیق و موجز بوده است {

دو ویژگی یاد شده پایه های استواری برای دانش دستور زبان در هند باستان فراهم آورد . از همین رو ، کوشش پژوهشگران هند باستان همواره موفقیت آمیز بوده است . آنان از راه مشاهده و بررسی مستقیم زبان سانسکریت ، واژگان و نیز ساخت دستوری آن را مشاهده و توصیف کردند . به علاوه ، چنان که گفته شد ، توصیف های دستوری پانی نیز و نیز برخی دیگر از دستور نویسان هند باستان به صورت بیانهای دقیق و موجز تدوین شده ، به گونه ای که زبان شناسان آنها را همانند توصیف های ساختاری در زبان شناسی جدید می دانند . بر پایه ملاحظات بالا ، روشن است که پژوهشگران هند باستان برای بررسی و توصیف زبان سانسکریت کوشش بسیار کردند . از این راه ، در طول سده های پیاپی اطلاعات گسترده ای درباره زبان سانسکریت گردآوری شد . از همین رو ، شاید بتوان گفت که از میان زبانهای باستانی ، هیچ زبانی همانند سانسکریت به دقت توصیف نشده است (بلومفیلد ، صص ۱۱-۱۰) .

درباره ساخت زبان سانسکریت ، توضیح این نکته لازم است که توصیف های دستوری ای که پژوهشگران هند باستان ارائه کردند ، بیشتر بر پایه تجزیه واره ها به عناصر سازنده آنها بوده است . در واقع ، واره ویاکرنه^۱ که در زبان سانسکریت برابر دستور زبان به کار می رود به همین معنی است . هدف عمده دستور نویسان زبان سانسکریت مشخص کردن ساخت واره ها و نیز صورت آوایی بخشهای سازنده آنها بوده که بر اثر فرایندهای آوایی و نیز قدیمی و متروک شدن نامشخص گردیده بود . توضیح این نکته لازم است که بررسی عینی زبان سانسکریت بیشتر از طبیعت ساخت واره در این زبان ناشی می شده است . به این معنی که در زبان سانسکریت ساخت واره های مرکب و مشتق بسیار فعال بوده ، هر چند که بر اثر ادغامهای صوتی و دیگر فرایندهای آوایی ، عناصر سازنده واره ها ، یعنی پایه و وندها تا حدودی نامشخص بوده است . از همین رو ، تشخیص آنها به بررسی آوایی نیاز داشته است . بنابراین ، از راه آشنایی بایوندها و ادغامهای صوتی خاص ، ساخت واره ها

و نیز چگونگی وندها در زبان سانسکریت مشخص می شده است (واترمن، صص ۵-۶). چنان که در بالا گفته شد، ویژگیهای عینیت گرایی، دقت و ایجاز در توصیفهای دستوری پژوهشگران زبان سانسکریت باستان موجب شد که زبانشناسان توصیفهای دستوری یادشده بویژه دستور زبان پانی نی را به عنوان توصیفهای ساختاری زبان سانسکریت بینگارند. آنان معتقدند که دستور نویسان هند باستان در حدود دو هزار و چهارصد سال پیش تقریباً همان روشی را به کار می بستند که زبانشناسان ساختگرا در سده کنونی ارائه کردند. در واقع، به هنگامی که پژوهشگران اروپایی در سده هجدهم با توصیفهای دستوری دقیق زبان سانسکریت آشنا شدند، به روش دقیقی برای بررسی و توصیف زبان دسترسی یافتند که تا آن زمان با آن بیگانه بودند. از این رو، بی شک تأثیر دانش دستور زبان هند باستان را بر پیدایش و گسترش زبانشناسی جدید بسیار قطعی و عمیق باید انگاشت. در واقع، بدون بینشی که از راه آشنایی با دستور زبان و واج شناسی زبان سانسکریت باستان نصیب زبانشناسان اروپایی شد، پیشرفت و گسترش زبانشناسی جدید به گونه ای که هم اکنون هست، ممکن نمی بود. (روبینز، ص ۶).

البته مبلغان مسیحی اروپایی که در سده های میانه به هندوستان سفر کردند زمینه آشنایی با زبان هندی را فراهم آوردند، ولی نخستین اشاره ها به زبان سانسکریت در بررسیهای پژوهشگران اروپایی در پایان سده شانزدهم مشاهده می شود. از جمله فیلیپو ساسستی^۱ پژوهشگر ایتالیایی که در هندوستان به سر می برد از زبان سانسکریت به طور تحسین آمیز یاد کرد، و همچنین به برخی شباهتهای موجود میان واژه های سانسکریت و ایتالیایی اشاره نمود. به دنبال آن، برخی پژوهشگران آلمانی و فرانسوی بازم شباهتهای بیشتری را میان سانسکریت و برخی زبانهای اروپایی نشان دادند.

به دنبال مقاله 'جونز'^۲ در سال ۱۷۸۶ که در آن به طور رسمی خویشاوندی زبان سانسکریت با زبانهای یونانی، لاتین، ژرمانی و نیز فارسی باستان اعلام شد، مطالعه و بررسی سانسکریت بیشتر مورد توجه قرار گرفت به طوری که از نخستین دهه های سده نوزدهم زبان سانسکریت به عنوان یکی از موضوعهای درسی در برخی دانشگاههای آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی تدریس می شد.

بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که زبانشناسی در هند به زمانی پیشتر از آغاز

زبان‌شناسی در اروپا برمی گردد، و از همان دوران دیرین پژوهشگری بومی دربارهٔ زبان سانسکریت همچنان استمرار داشته است. در سنت زبان‌شناسی هندی همهٔ زمینه‌های زبان‌شناسی توصیفی کنونی یعنی واژه‌شناسی، معنی‌شناسی، واج‌شناسی، آواشناسی و نحوه‌طور گسترده بررسی شده است. بویژه، در زمینه‌های واژه‌شناسی، آواشناسی و برخی جنبه‌های نحو، نظریه و روش عملی زبان‌شناسی هندی به هنگامی که پژوهشگران اروپایی با آن آشنا شدند از آنچه خود آنان در زمینه‌های یاد شده به آن دست یافته بودند بسیار پیشرفته‌تر بود. از همین رو، پژوهشگران اروپایی دریافتند که با توده‌ای از آثار زبان‌شناسی بسیار مهم در هند روبرو شده‌اند که از مبدأ مستقلی سرچشمه گرفته بود (روبینز، صص ۱۵۱-۱۵۰).

همچنین، در سده‌های میانه، پژوهشگران اروپایی با زبانهای عبری و عربی بیشتر آشنا شدند. زبان عبری زبان تورات بود و از همین رو، از سده‌های چهارم و پنجم در اروپا شناخته شده بود. اهمیت دینی زبان عبری موجب شده بود که در کنار زبانهای لاتین و یونانی مورد توجه و بررسی قرار گیرد. بویژه نظام دسته‌های متمایز واژه‌ها یعنی اسم، فعل و حرف که دستور نویسان بومی زبان عبری باز شناخته بودند توجه پژوهشگران اروپایی را به خود جلب کرد. بررسیهای زبان عبری از تفسیر نوشته‌های مقدس عبری از جمله تورات ناشی می‌شد، ولی از اوایل دوران میانه تحت تأثیر آثار زبان‌شناسی عربی گسترش بیشتری یافت. یعنی شباهتهای ساختی موجود میان این دو زبان سامی موجب شد که پژوهشگران زبان عبری برای بررسی این زبان از یافته‌های گسترده پژوهشگران زبان عربی نیز استفاده کنند. آنان واژه‌های فنی و مقوله‌های دستوری زبان عربی را برای تحلیل و توصیف زبان عبری به کار گرفتند (روبینز، صص ۱۱۰-۱۰۹).

بررسی زبان عربی نیز همانند زبان عبری از کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن ناشی می‌شد. قرآن عامل همبستگی در تمام سرزمینهای اسلامی بود و از همین رو، یادگیری زبان عربی برای همهٔ مسلمانان الزامی بود. به علاوه، در سرزمینهای غیر عربی که اعراب بر آن تسلط یافته بودند برای ادارهٔ امور به کارگزاران و مسؤلان نیاز بود که می‌بایستی زبان رسمی امپراطوری اسلامی یعنی زبان عربی را می‌دانستند. از همین رو، آموزش و فراگیری زبان عربی در جهان اسلام موقعیتی همانند زبان لاتین در امپراطوری غربی داشت. در واقع، در نتیجهٔ گسترش سریع دین اسلام و قدرت اعراب بر بسیاری از سرزمینهای خاور نزدیک، سواحل آفریقای شمالی و اسپانیا، حوزهٔ کاربرد زبان عربی گسترش بسیار یافت.

از سده هفتم میلادی (سده اول هجری) پژوهشگران زبان عربی درباره واژه شناسی و نحو زبان عربی به طور گسترده به بررسی پرداختند، به گونه ای که توصیفهای دستوری آنان پایه های بررسی دستور زبان عربی را استوار کرد. در سده هشتم (دوم هجری) بررسیهای دستور زبان عربی بسیار گسترده و عمیق شد. از میان پژوهشگران این سده، یونس، اخفش، خلیل و سیبویه را می توان نام برد. پژوهشگران دستور زبان عربی در دو مکتب معروف بصره و کوفه به بررسی و مطالعه سرگرم بودند. خلیل و شاگردش سیبویه از نام آورترین پژوهشگران در مکتب بصره بودند. دقت آنان در توصیف دستور زبان عربی شگفتی دانش پژوهان دورانهی بعد را در مشرق زمین و مغرب زمین موجب شد (کارتر، ص ۱۴۶). خلیل در زمینه نظریه عروض^۱ و فرهنگ نگاری بررسی و کار کرد. او کتاب العین را درباره واژه شناسی زبان عربی نگاشت، ولی درباره دستور زبان عربی از خود اثری برجای نگذاشت. با این حال، او نظریات خود را درباره صرف و نحوه شاگردانش بویژه سیبویه که پژوهشگری ایرانی بود ارائه کرد (روبینز، ص ۱۱۱). سیبویه درباره دستور زبان عربی کتابی دقیق و مفصل نگاشت. او برای کتاب خود نامی برگزید، از این رو، کتابش تنها به عنوان الکتاب یا «کتاب» معروف شد. سیبویه در کتاب خود دستور زبان عربی را به دقت و به شیوه ای علمی تدوین کرد. در کتاب یادشده، او همه جنبه های صرفی و نحوی زبان عربی را به صورت گسترده و دقیق مورد بررسی قرار داد و توصیف کرد. از همین رو، کتاب او در سده های پایانی مورد بحث، بررسی و آموزش قرار گرفته است.

سیبویه بررسی دستور زبان عربی را بر پایه برخی اصول و تمایزهایی به انجام رساند که دقت روش او را در توصیف زبان نشان می دهد. از آشکارترین اصول بررسی زبان در الکتاب توجه به نمونه های گفتاری است. به این معنی که سیبویه در بحثهای دستوری خود نمونه هایی از گفتار زبان عربی را ارائه می کند. این روش بررسی نشان می دهد که او توصیف و کشف قاعده های دستوری را بر پایه قضاوت، سلیقه شخصی و یا تجویز قرار نمی دهد، بلکه به واقعیت گفتاری زبان توجه دارد. البته، سیبویه در الکتاب زبان قرآن، اشعار دوران پیش از اسلام و نیز نمونه های گفتاری را با هم در نظر می گیرد، ولی او همانند دیگر دستور نویسان زبان عربی معتقد است که زبان عربی باستان زبان گفتاری است، و زبان نوشتار تنها آوانویسی گفتار است (کارتر، ص ۱۴۷).

به علاوه، سیبویه گفتار را به عنوان فعالیتی اجتماعی در نظر می گیرد که از راه آن میان گوینده و شنونده ارتباط برقرار می شود. بر این پایه، او زبان را به عنوان نوعی رفتار انسانی می انگارد که الزاماً ساخت و نظام خاصی را داراست، هر چند که او به صراحت اصطلاح ساخت و یا نظام را به کار نبرده است. در واقع، سیبویه اصطلاح «نحو» را برای اشاره به تحلیل و توصیف ساخت زبان با توجه به معنی آن به کار برده است. یعنی واژه «نحو» که به «شیوه» سخن گفتن دلالت دارد خود به این واقعیت اشاره می کند که سیبویه گفتار را نوعی رفتار می پنداشته است. با توجه به همین فرض، او دو اصطلاح «خوب» و یا «درست» (حَسَن) و «بد» و یا «نادرست» (قَبِيح) و نیز برخی اصطلاحهای دیگر را که برای توصیف رفتارهای انسانی به کار می رود، برای نمونه های گفتاری به کار برده است.

همچنین، سیبویه اظهار می دارد که در پایان هر گفتاری که از لحاظ ساختی درست است می توان سکوت (مکث یا وقف) کرد و به این ترتیب، آن گفتار را «خوب یا مجاز برای سکوت» می نامد. او معتقد است که چنین گفتاری از لحاظ معنایی نیز درست یا کامل (مستقیم) است. به علاوه، سیبویه تشخیص می دهد که پیش از شروع هر گفتار نیز سکوت است. با ملاحظه فرض بالا، می توان مشاهده کرد که تعریف گفتار به توسط زلیگ هریس^۱ زیانشناس ساختگرای معاصر آمریکایی که آن را با ویژگی سکوت در آغاز و نیز پایان مشخص می کند با تعریفی که سیبویه ارائه می دهد مشابه است. به این معنی که هریس نیز هر نمونه گفتار را رشته ای از فعالیت زبانی می داند که در پیش و پس آن از جانب سخنگو سکوت است (کارتز، ص ۱۵۰).

سیبویه دو مقوله اصلی اسم و فعل را باز شناخته و ویژگیهای ساختی هر یک را به طور مفصل توصیف کرده است. او بقیه واژه ها را که از لحاظ ساخت واژه همواره ثابت است و تغییر پذیر نیست در یک دسته دیگر قرار می دهد و آنها را حرف می نامد. این دسته حروف اضافه، حروف ربط و جزاینها را شامل می شود. او اسم را بر حسب ویژگیهای صرفی و نحوی آن به صورت دسته بندیهای دوتایی یعنی معرفه و نکره، مفرد و جمع، و مذکر و مؤنث مشخص می کند. سیبویه توضیح می دهد که در جفتهای دستوری یاد شده از این لحاظ که معرفه، جمع و مؤنث دارای نشانه است نسبت به عنصر قرینه خود یعنی نکره، مفرد و مذکر قوی تر است (سیبویه، جلد ۱-، صص ۷-۲).

همچنین، سیبویه برای نخستین بار دو سازه اصلی جمله یعنی نهاد و گزاره (مسند و مسندالیه) را باز می‌شناسد. در واقع، او از راه تحلیل یاد شده، نخستین تجزیه جمله به سازه‌های پیاپی (پایینی)^۱ را که بعدها یعنی در سده بیستم به عنوان یکی از اصول بنیادی زبانشناسی ساختگرا معرفی شد ارائه کرده است. نیز او رابطه معنایی و آوایی موجود میان واژه‌ها را به صورت دسته‌های زیر مشخص می‌نماید: واژه‌های متفاوت با صورتهای آوایی متمایز، واژه‌های هم معنی با صورتهای آوایی متفاوت و معنی مشابه یکدیگر، واژه‌های هم آوا (مشترک) با صورتهای آوایی یکسان و معنی متفاوت با یکدیگر. سیبویه روابط یاد شده را در مورد جمله‌ها نیز نشان داده است (سیبویه، جلد-۱، صص ۸-۷).

همچنین، سیبویه فعل متعدی را برحسب نشانه‌های نقشی فاعل و مفعول (اعراب و تنوین) مشخص نموده و به امکان جابجایی فاعل و مفعول اشاره کرده است. نیز، جمله مجهول را توصیف کرده و توضیح داده است که مفعول در جمله مجهول نشانه نقشی (اعراب) فاعل را می‌گیرد، زیرا «به منزله فاعل» است، به این معنی که در جایگاه آن ظاهر می‌شود (سیبویه، جلد-۱، صص ۱۹-۸).

باتوجه به ملاحظات بالا، معلوم می‌شود که سیبویه در بررسی و توصیف زبان ویژگیهای ساختی را در نظر گرفته است. یعنی تحلیل نحوی را بر پایه جایگاه و نیز مشخصه‌های ساختی قرار داده، و از این راه سازه‌ها و نیز روابط نحوی موجود میان آنها را تعیین کرده است. از جمله، این توضیح او که مفعول در جمله مجهول «به منزله فاعل است» از نگرش ساختی او ناشی می‌شود. در واقع، سیبویه دست کم در بخشهایی از روش تحلیلی اش نوعی ساختگرایی به کار برده که تا سده بیستم بر زبانشناسان غربی ناشناخته بوده است (کارتر، صص ۱۵۰-۱۴۷).

سیبویه صداها و همچنین فرایندهای آوایی زبان عربی را نیز بررسی کرده است. او صداها (یا حروف) زبان عربی را بر پایه ویژگیهای تولیدی آنها مورد توجه قرار داده، و در نخستین دسته بندی عمده، آنها را به دو دسته مجهوره و مهموسه تقسیم می‌کند. همچنین، او دسته بندیهای کوچکتر صداها را نیز به دست می‌دهد. دسته بندیهای یاد شده از لحاظ توجه به ویژگیهای آوایی با برخی دسته بندیها در واج شناسی نوین همانند است. از جمله، دو دسته مجهوره و مهموسه تقریباً با دسته بندی بی واك و باواك مشابه است. سیبویه فرایندهای آوایی

زبان عربی از جمله همگون سازی (ادغام)، تبدیل (قلب)، حذف و جزاینها را نیز به دقت مورد بررسی قرار داده است (سیویه، جلد-۲، صص ۴۳۰-۴۰۰).

مطالعه نحوه به همراه بررسیهای صرفی، آوایی، واژگان و معناشناسی زبان عربی در تمامی سده های گذشته همچنان ادامه داشته است. از همین راه، پژوهشگران پر آوازه ای در زمینه های یاد شده پا به عرصه نهادند. از آن میان، کسائی (سده هشتم میلادی / دوم هجری)، ابوعلی فارسی (سده دهم میلادی / چهارم هجری)، ابن جنی (سده دهم میلادی / چهارم هجری)، ابوالاحمد عسگری (سده دهم میلادی / چهارم هجری)، احمد بن فارس (سده دهم میلادی / چهارم هجری)، ابوهلال عسگری (سده دهم میلادی / چهارم هجری)، ابومنصور ثعالبی (سده یازدهم میلادی / پنجم هجری)، عبدالقاهر جرجانی (سده یازدهم میلادی / پنجم هجری)، جارالله زمخشری (سده دوازدهم میلادی / ششم هجری)، یاقوت حموی (سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری)، ابن مالک (سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری)، مسعود تفتازانی (سده چهاردهم میلادی / هشتم هجری)، ابن هشام (سده چهاردهم میلادی / هشتم هجری)، و سیوطی (سده شانزدهم میلادی / دهم هجری) را می توان نام برد. پژوهشگران بالا هر یک آثار با ارزشی در زمینه های یاد شده از خود بر جای گذاشتند.

به علاوه، دانشمندان دیگری نیز در زمینه آواشناسی زبان عربی به بررسی پرداختند. از آن میان بویژه ابوعلی سینا (سده یازدهم میلادی / پنجم هجری)، طبیبی دان، پزشک و فیلسوف نام آور ایران را می توان نام برد. او رساله مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف را در زمینه چگونگی تولید صداهای زبان، تشریح اندامهای گویشی و توصیف صداهای زبان عربی و نیز برخی صداهای زبان فارسی نگاشت. در رساله یاد شده او توضیح داده که صداهای زبان بر اثر ایجاد امواج ناگهانی در هوا تولید می شود. همچنین، او ویژگیهای تولیدی صداها را از راه تعیین شیوه تولید و مخرج مشخص کرده است. از لحاظ شیوه تولید، او صامتهای انسدادی و سایشی و نیز انواع دیگری را باز شناخته، و به این ترتیب، دسته های صامتها را از یکدیگر متمایز ساخته است (ابن سینا، صص ۵۵-۵۱، ۷۲-۶۰). او همچنین، مصوتها را بر حسب مشخصه عمده آنها، یعنی باز بودن راه خروج هوای بازدم متمایز ساخته و اظهار داشته که تولید مصوتها به گونه ای است که هوا به روانی و بی مزاحمت رها می شود. سپس، او مشخصه های دیگر آنها از جمله باز و بسته و نیز گرد و گسترده را نیز تعیین می کند، هر چند که اصطلاحهای یاد شده رابه کار نمی برد (ابن سینا، صص ۷۳-۷۲).

همه ملاحظات بالا نشان می دهد که ابن سینا برای بررسی چگونگی تولید و نیز توصیف صداهاى زبان روش تجربی را به کار می برد . برخی ویژگیها و مفاهیم توصیفی آواشناسی در رساله ابن سینا را در آواشناسی نوین بخوبی می توان مشاهده کرد .

مجموعه آثار به جا مانده در زمینه های واژه شناسی ، نحو ، معناشناسی و آواشناسی زبان عربی دانش گسترده زبانشناسی را در سرزمینهای اسلامی از جمله ایران پدید آورد . پژوهشگران اروپایی ابتدا در سده های میانه با این زبان و نیز سنت زبانشناسی گسترده آن آشنا شدند . به این ترتیب ، آنان برای نخستین بار با زبانی غیر اروپایی و سنت تحلیل دستوری متفاوتی روبرو شدند که به نظر نمی رسید از سنت یونانی گرفته شده باشد و یا دست کم به طور مستقیم از آن باشد . چنان که پیشتر گفته شد ، سپس در سده های شانزدهم و هفدهم همراه با دسترسی بیشتر به پژوهشهای گسترده در باره زبانهای عبری و عربی ، آنان به دانش دقیق و عمیق زبانشناسی در هند باستان نیز دسترسی یافتند .

همچنین ، از پایان سده شانزدهم ، آنان با طبیعت و ویژگیهای خط و زبان چینی آشنا شدند . از لحاظ زبانشناسی ، چینیان از سده دوم میلادی برای زبان خود فرهنگ لغت تدوین کرده بودند ، و نیز از سده های میانه اصلاحات خط چینی را آغاز نموده بودند . آشنایی پژوهشگران اروپایی با زبان و خط چینی در گسترش و عمق بخشیدن به پژوهشهای زبانشناسی نقش مهمی ایفا کرد . به این معنی که موجب شد آنان از وجود گروهی از زبانها با اطلاع شوند که نظام واجی ، دستوری و واژگانی آن به طور قابل ملاحظه ای با زبانهایی که آنان تا آن زمان با آن آشنا بودند متفاوت بود (روبینز ، صص ۱۱۰-۱۰۹ ، ۱۲۰-۱۱۸) . از این راه آنان درباره ساخت زبانها اطلاع بیشتری کسب کردند و در نتیجه بر همین پایه به دسته بندی زبانها پرداختند . آشنایی پژوهشگران اروپایی با چینی ذخیره گسترده ای درباره سنتهای زبانشناسی یاد شده در بالا موجب شد که آنان به روشهای کار آمد و پویا برای تحلیل و توصیف زبان دست یابند . توصیفهایی که اکنون آنان در باره بخشهای گوناگون زبانهای یاد شده در دسترس داشتند ، درپیش چشم آنان راهی را گشوده بود که برای توصیف زبانهای اروپایی بسیار سودمند و مؤثر بود . به علاوه ، آگاهی آنان بر شباهت زبان سانسکریت با زبانهای لاتین ، یونانی ، ژرمانی و فارسی باستان و نیز برخی زبانهای دیگر موجب شد که به خویشاوندی زبانهای ببرند ، و در نتیجه روشهای زبانشناسی تطبیقی نیز در سده نوزدهم گسترش یابد .

دستور زبان یونانی

۱ - مقدمه

اندیشه گران و فلاسفه یونان باستان همانند بیشتر زمینه های علمی، در زبانشناسی نیز پیشتاز اروپاییان به شمار می روند. برخلاف دوران جدید، در روزگار یونان باستان، فلسفه تمامی قلمرو دانش انسان را فرا می گرفت. از همین رو، بررسی زبان نیز بخشی از فلسفه محسوب می شد. در آثار به جامانده از فلاسفه یونان باستان، بویژه افلاطون و ارسطو، ملاحظات و بررسیهایی در باره زبان با توجه به زبان یونانی مشاهده می شود. البته آگاهی ما درباره سقراط غیر مستقیم است، همچنان که در باره فلاسفه پیش از او چنین است. سقراط از خود نوشته ای بر جای نگذاشت، ولی بحثها و نظریاتش در برخی نوشته های فلاسفه دیگر از جمله مناظرات^۱ معروف افلاطون آورده شده است. با این حال، لازم است نخست زمینه های اصلی بحثهایی که بر پایه آن تلاشهای فکری زبانشناسان یونانی شکل گرفت و گسترش یافت مورد توجه قرار گیرد.

۲ - اندیشه های نخستین در باره زبان در یونان

نخستین حوزه فکری در باره زبان میان فلاسفه یونان، اعتقاد به طبیعی بودن پیوند میان

صورت آوایی و معنی واژه در برابر قراردادی بودن آن بود. حوزه فکری یادشده یک قرن جدال میان دو گروه از فلاسفه یونان را به صورت دو رشته بحثهای طولانی شامل می شود. این دو گروه طبیعیون و قراردادیان نامیده می شوند. طبیعیون عقیده داشتند که زبان ماهیتی طبیعی دارد، و از همین رو، منشأ و نیز معنی واژه ها را در صورت آنها می توان جستجو کرد. دلیل آنان وجود واژه هایی بود که از راه تقلید صداهای طبیعی مانند صدای جانوران و یا برخی پدیده های دیگر از جمله صدای ریزش آب، صدای برخورد چیزها با یکدیگر و جز اینها پدید آمده است. بر پایه نظریه «طبیعی بودن زبان»، واژگان زبان در اصل بر پایه همین گونه رابطه طبیعی میان صورت آوایی و معنی واژه ها استوار شده است. یعنی میان چیزها و واژه هایی که به آنها اشاره می کنند رابطه ای طبیعی یا نام آوایی^۱ برقرار است (بلومفیلد، ص ۴). البته روشن است که در زبانهای گوناگون، تعدادی واژه یافت می شود که از لحاظ آوایی، تقلیدی تقریبی از صداهای طبیعی است، و به این ترتیب، چنان که گفته شد، میان صورت آوایی و معنی آنها رابطه ای طبیعی وجود دارد. ولی تعداد این گونه واژه ها بسیار اندک است، به طوری که تنها بخش کوچکی از واژگان زبان را تشکیل می دهند. به علاوه، مشاهده می شود که در زبانهای گوناگون، واژه های نام آوای قرینه کاملاً یکسان نیستند.

علاوه بر واژه های نام آوا، دسته های دیگری از واژه ها نیز هست که در صورت آنها معنی را می توان باز شناخت. مثلاً روشن است که «مارماهی» واژه ای است که از دو بخش «مار» و «ماهی» تشکیل شده، و به جانوری اشاره می کند که گونه ای «ماهی» است و ظاهری شبیه به «مار» دارد. بنابراین، با توجه به ترکیب معنی «مار» و «ماهی»، معنی واژه «مارماهی» را در زبان فارسی می توان حدس زد.

با این حال، بخش گسترده ای از واژه ها نیز هست که صورت و معنی آنها چنین ارتباط طبیعی و یا صریح را به گونه ای که در دو دسته یادشده در بالا گفته شد، نشان نمی دهند. یعنی، نه صورت آوایی آنها تقلید صداهای طبیعی است و نه به اجزای معنی دار دیگری تجزیه پذیر است. البته، طبیعیون نیز از وجود چنین واژه هایی آگاه بودند. از همین رو، کوشش می کردند تا برای اثبات نظر خود، در مورد این گونه واژه ها، از توضیحاتی چاره بجویند که تنها بر پایه حدس و گمان قرار داشت. به این معنی که این دسته از واژه ها را که در آنها رابطه طبیعی میان صورت و معنی آشکار نبود، شکل تغییر یافته واژه هایی می پنداشتند که

در اصل رابطه طبیعی میان صورت و معنی آنها مشخص بوده و سپس به علت تغییر صوتی که بر اثر گذشت زمان در آنها پدید آمده، رابطه مذکور از میان رفته است. از این رو، آنان به ریشه سازیهای ساده لوحانه غیر قابل قبولی دست می زدند که پژوهشگران باور نمی کنند جدی بوده است (واترمن، صص ۷ و ۱۰-۹).

برخلاف طبیعیون، قراردادیان معتقد بودند که رابطه میان واژه ها و معانی از نوعی قرارداد^۱ یا توافق میان برخی افراد انسان ناشی شده است. بر این پایه، اینان هیچ گونه رابطه طبیعی میان صورت و معنی واژه ها را باور نداشتند و آن را انکار می کردند. به این ترتیب، فلاسفه یونان برحسب باور و نگرش فلسفی شان، در یکی از دو رشته جدال یادشده قرار می گرفتند و بر پایه آن ملاحظات و بحثهای بعدی خود در باره زبان را گسترش می دادند.

یادآوری این نکته لازم است که چنان که در بالا گفته شد، بررسی واژگان زبانهای گوناگون نشان می دهد که نام آواها (یا واژه های نام آوا) تنها بخش بسیار محدودی از واژگان را تشکیل می دهد، و بخش عظیم واژگان بر پایه قرارداد یا توافقیهای اجتماعی استوار است. اثبات این فرض که زبان در اصل بر پایه نام آواها گسترش یافته باشد ممکن به نظر نمی رسد. با این حال، از لحاظ تاریخی، جدال یادشده در پیشبرد اولیه نظریه زبانی و ایجاد انگیزه برای جستجوگریهای گسترده تر برای بررسی زبان یونانی حائز اهمیت بسیار است. برای دفاع از نظر خود و انتقاد از نظریه دیگر، هریک از دو طرف جدال مجبور بودند که صورت آوایی، ساخت صوری و معنی واژه ها را به دقت بررسی کنند. در واقع، همین گونه بررسیها چگونگی پیدایش و آغاز تجزیه و تحلیل زبان را نشان می دهد (روبینز، صص ۱۸-۱۱).

افلاطون بر پایه نظرگاه فلسفی اش که نخستین تلاش فکری برای حل مسأله هستی است چنین می انگارد که هر دسته همگون از پدیده ها تنها تصاویری از نمونه های اصلی یا «مَثَل» است که واقعیتهایی عقلانی می باشند. از این رو، برخلاف پدیده های مادی که از میان می رود، نمونه اصلی یا «مثال» همواره پایدار است. بر همین پایه، افلاطون عقیده دارد که هر واژه به دسته مشخصی از چیزها اشاره می کند که همه آنها ویژگیهای مشترکی را دارا هستند، زیرا همه تصویرهای یک «مثال» یا نمونه اصلی می باشند. مثلاً، همه پدیده هایی که به آنها «درخت» گفته می شود، ویژگیهای «درخت بودن» را دارا هستند (راسل، صص ۱۹۴-۱۸۹). از سوی دیگر، او رابطه میان صورت واژه و معنی آن را طبیعی و ذاتی می انگارد. از همین رو،

معتقد است که معنی هر واژه را از صورت آوایی آن می توان دریافت .

در واقع ، یکی از مناظرات افلاطون به نام کراتولوس^۱ به پرسشهایی در باره زبان اختصاص دارد . همچنین ، در برخی دیگر از مناظرات او به زبان اشاره شده و نیز تحلیلهایی در باره آن ارائه گردیده است . در کراتولوس ، موضوع اصلی بحث در باره منشأ زبان و رابطه میان واژه ها و معانی است . در مناظره مذکور هردو عقیده یادشده در باره زبان ، یعنی رابطه طبیعی و رابطه قراردادی میان صورت و معنی واژه ها ، مورد ملاحظه و گفتگوی جدال کنندگان قرار گرفته است . چنان که در بالا گفته شد ، افلاطون به رابطه طبیعی صورت و معنی و در نتیجه ، به قیاس پذیری و برقراری نظم در واژگان عقیده دارد . از همین رو ، به عقیده او ، معنی هر واژه را از صورت آن می توان دریافت . البته ، افلاطون در می یابد که در واژه های بسیاری رابطه طبیعی میان صورت و معنی مشاهده نمی شود . از همین رو ، برای اثبات عقیده خود ، در مورد این گونه واژه ها به ریشه سازیهای ساده لوحانه ای دست می زند ، به گونه ای که دانشمندان باور نمی کنند که این گونه ریشه سازیهای او جدی باشد (واترمن ، ص ۷) .

همچنین ، افلاطون نخستین کسی بود که برخی روابط دستوری را مورد توجه قرار داد . او در کتاب سوفیست^۲ دویخش اسمی و فعلی جمله را بازشناخت . در واقع ، همین تقسیم دوگانه نخستین تمایز دستوری است که به عنوان زیربنای تحلیل نحوی و نیز دسته بندی واژه ها در تمامی توصیفهای دستوری بعدی باقی ماند . به علاوه ، افلاطون برای نخستین بار ، واژه ای را که به عمل یا کنش اشاره می کند «فعل» و آن را که بر شخص و یا چیزی که عمل از او سر می زند (یعنی «عامل» یا «کننده») دلالت دارد «اسم» نامید (بلومفیلد ، صص ۴-۵) . از همین رو ، افلاطون به عنوان آغازگر بررسی و تحلیل دستور زبان شناخته شده است .

ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ پیش از میلاد) نیز در زمینه های گوناگون بررسی و تحلیل زبان نظریاتی ارائه کرد . در حوزه جدال طبیعی و یا قراردادی بودن زبان ، نظر ارسطو مخالف استادش افلاطون بود . ارسطو معتقد بود که زبان از قرارداد ناشی می شود . یعنی هر واژه در زمان خاصی پدید آمده و علت پدید آمدن آن جز این نبوده است که دو و یا چند تن باهم توافق کرده اند که چیزی را با صورت آوایی خاصی بنامند ، و این انتخاب کاملاً اختیاری بوده است (بلومفیلد ، صص ۴-۵) . به بیان دیگر ، زبان از راه قرارداد شکل گرفته ، زیرا هیچ نامی به طور

طبیعی پدید نیامده است. یادآوری این نکته لازم است که پدیده نام آوایی اصل قراردادی بودن زبان را بی اعتبار نمی کند، زیرا صورتهای نام آوایی از یک زبان به زبان دیگر فرق می کند، و همواره در درون ساخت واجی زبان خاص ظاهر می شود (روبینز، ص ۱۹).

در زمینه تحلیل دستوری، ارسطو بر پایه تمایزهای افلاطون به بررسی بیشتر پرداخت و برخی دسته بندیها و مقوله های دستوری تازه را ارائه کرد. به این معنی که حرف^۱ را به دو دسته پیشین یعنی اسم و فعل افزود. او همچنین نهاد و گزاره را در جمله باز شناخت و سه جنس^۲ دستوری و پی بندهای نشان دهنده آنها را مشخص نمود. او همچنین، پی بندهای تصریفی^۳ فعل را مشخص کرد. (بلومفیلد، صص ۴-۵). به علاوه، ارسطو تعریفی صوری از واژه به عنوان یک واحد زبانی به دست داد، به بیان زیر:

واژه بخشی از جمله است که خود دارای معنی است، ولی به واحدهای معنی دار دیگری تقسیم پذیر نیست. چنان که مشاهده می شود، تعریف بالا کافی نیست، زیرا در آن تکواژ مورد توجه قرار نگرفته است. ارسطو، همانند افلاطون صفت را با فعل مشابه می دانست، به این معنی که می انگاشت به عنوان گزاره به کار می رود (روبینز، صص ۲۶-۲۷).

همچنین، ارسطو به قیاس پذیری و قاعده دار بودن دستور زبان عقیده داشت. یعنی، معتقد بود که در زبان یونانی و به طور ضمنی در همه زبانها نظم نسبی وجود دارد. او چنین استدلال می کرد که واژه ها با حالت دستوری یکسان، پی بندهای واژگانی^۴ یکسان می پذیرند، و نیز ساخت تکیه ای^۵ همانند دارند. نیز، واژه هایی که از لحاظ ساختی مقایسه پذیرند، به همان گونه معنی مقایسه پذیر و قیاسی را می رسانند (مثلاً، به معنی واژه های، علاقه مند، دولتمند، کارمند و جز آن در زبان فارسی، توجه کنید). گرایش به قیاس پذیری زبان در نظرگاه عمومی فلسفی ارسطو آشکار است.^۶ از لحاظ منطقی، گرایش قیاس پذیری با نظریه قراردادی بودن زبان که مورد قبول او بود، سازگار است، زیرا به همان اندازه که در هر نظام ارتباطی قراردادی و دلخواه نظم بیشتری یافت شود، آن نظام کارآمدتر خواهد بود. به این ترتیب، ارسطو و فلاسفه دیگری که به قیاس پذیری^۷ و قاعده مند بودن زبان عقیده داشتند

1- conjunction

3- inflections

5- accentual structure

2- gender

4- morphological termination

6- analogy

در برابر دسته دیگری از فلاسفه پس از ارسطو قرار گرفتند که برخلاف او به بی‌نظمی و بی‌قاعدگی^۱ زبان اعتقاد داشتند. دسته اول قیاسیون^۲ و دسته دوم بی‌قاعدگی گرایان^۳ نامیده شدند (روبینز، ص ۲۲).

بنابر آنچه در بالا گفته شد، هر چند که افلاطون و ارسطو چهارچوبی ابتدایی و ناقص از دستور زبان به دست دادند، با این حال توجه به بررسی دستور زبان و ارائه واژگان فنی^۴ برای توصیف و تحلیل زبان یونانی حائز اهمیت بسیار است. در واقع، یافته‌های آنان شالوده‌ای را پدید آورد که بر پایه آن در طول مدت دوهزار سال دستور زبانهای اروپایی و نیز غیر اروپایی تدوین شد.

از لحاظ تاریخ زبانشناسی، در میان مکتبهای فلسفی پس از ارسطو، مکتب رواقی^۵ اهمیت بیشتری داشت. مکتب رواقی بتوسط زنون^۶ (۳۰۰ پیش از میلاد) بنیان نهاده شد. فلاسفه رواقی در همان زمینه‌هایی به مطالعه و جستجو پرداختند که پیشتر ارسطو به بررسی پرداخته بود. بر این پایه، آنان در برخی زمینه‌ها، روشها و نظریات خود را گسترش دادند. بر اثر کوشش فلاسفه رواقی، زبانشناسی در درون حوزه کلی فلسفه جایگاه مشخصی یافت، و از این راه، برخی پرسشهای فلسفی به بررسی جنبه‌های زبان اختصاص داده شد. با این حال، آثار فلاسفه رواقی در دسترس ما نیست و نظریات آنان در نوشته‌های نویسندگان بعدی آمده است.

رواقیان به بررسیهای چندگانه‌ای در باره زبان پرداختند. از جمله، آواشناسی، ریشه‌شناسی و نیز برخی مسایل فلسفی زبان بویژه رابطه صورت و معنی را مورد توجه قرار دادند. آنان دوباره بر نام آواگرایی یا نمادگرایی آوایی^۷ تأکید نهادند، و از این راه رابطه طبیعی صورت و معنی را پذیرفتند. رواقیان عقیده داشتند که اسمها به طور طبیعی شکل می‌گیرند، به گونه‌ای که نخستین صداها یا اسمها تقلیدی از چیزهایی بوده که نام‌گذاری می‌کرده‌اند. در واقع، عقیده به طبیعی بودن رابطه صورت و معنی با تأکید عمومی آنان بر طبیعت به عنوان راهنمای زندگی صحیح انسان سازگار بوده است. به این ترتیب، آنان بر صورت‌های اصلی^۸ یا صدا‌های نخستین واژه‌ها تأکید بسیار می‌نهادند، و عقیده داشتند که

1- anomaly

3- anomalists

5- The Stoic School

7- sound symbolism

2- analogists

4- technical metalanguage

6- Zeno

8- original forms

واژه‌ها نخست نام‌آوایی بوده و سپس تغییرات صوتی پذیرفته است، و برهمین پایه، به ریشه‌شناسی واژه‌ها می‌پرداختند.

با این حال سهم عمده رواقیان در زمینه دستور زبان بوده است. در واقع، رواقیان از راه بررسی رابطه صورت و معنی، به ساخت واژه و مقوله‌های دستوری بویژه پی‌بندهای اشتقاقی و تصریفی توجه بسیار کردند. بررسی آنان در زمینه یادشده موجب شده که آنان بر خلاف ارسطو بی‌قاعدگی را در زبان حاکم بدانند، و به این ترتیب، بی‌قاعدگی را به عنوان طبیعت اصلی زبان بپذیرند. یادآوری می‌شود که ارسطو از لحاظ هماهنگی ساخت واژه‌ها با مقوله‌های دستوری یکسان به قیاس‌پذیری و قاعده‌مند بودن زبان عقیده داشت. از این رو، به دنبال جدال فلسفی پیشین یعنی طبیعی بودن در برابر قراردادی بودن رابطه صورت و معنی، اکنون دو عقیده متضاد ارسطو و رواقیان بر پایه قاعده‌مند بودن در برابر بی‌قاعدگی زبان، به پدید آمدن جدال فلسفی دیگری انجامید. در واقع، جدال یادشده از توجه به میزان ترتیب و نظم نسبی موجود در زبان یونانی و به طور ضمنی در همه زبانها و یا برعکس میزان بی‌نظمیهای ساخت زبان ناشی می‌شد. توضیح این نکته لازم است که قیاسیون نظمهای موجود در مقوله‌های صوری^۱ و تصریفی را در نظر داشتند، در حالی که غیر قیاسیون بیشتر تصریفها و بویژه اشتقاقهای نامنظم را مورد توجه قرار می‌دادند. روشن است که در همه زبانها مقوله‌های تصریفی نظم بیشتری را نشان می‌دهد و تقریباً بر همه پایه‌ها یا ستاکها به کار بسته می‌شود، در حالی که صورتهای اشتقاقی یا اشتقاقهای واژگانی نظم کمتری را نشان می‌دهند. با این حال، رواقیان به زبان به عنوان توانایی طبیعی انسان می‌نگریستند که با تمامی ویژگیهای بی‌نظمی‌اش، به همان گونه کارآمد است. در واقع، رواقیان به مسایل زبانی به عنوان منتقدان دستوری متون یونانی نمی‌نگریستند، بلکه آنان فلاسفه‌ای بودند که زبان را ابزار بیان اندیشه و احساس می‌انگاشتند. هرچند که جدال قاعده‌مندی یا قیاس‌پذیری در برابر بی‌قاعدگی زبان به گونه‌ای که میان ارسطو و رواقیان مطرح بود امروزه مورد توجه نیست، با این حال همانند جدال پیشین بخشی از زمینه‌ای را پدید آورد که در درون آن پژوهشهای گسترده در باره دستور زبان یونانی و بعدها دستور زبان لاتین شکل گرفت. از راه کوشش فلاسفه یادشده که بیشتر برای یافتن دلایلی برای اثبات نظر خود به بررسی زبان می‌پرداختند، برخی مسایل واژه‌شناسی و دسته‌بندی واژه‌ها و نیز مقوله‌های دستوری، پی‌بندهای تصریفی و اشتقاقهای واژگانی مشخص گردید. همچنین،

مقوله‌های دستوری، مانند مفرد و جمع، و حالت‌های اسم نام‌گذاری شد. به این ترتیب، نسل‌های پیاپی فلاسفه رواقی در زمینه دستور زبان به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یافتند، به گونه‌ای که برخی پژوهشگران معتقدند که دستور زبان در مفهوم جدید آن به توسط آنان شروع شد، هرچند که از آثار آنان اطلاعی در دسترس نیست و یافته‌هایشان را تنها در نوشته‌های پژوهشگران بعدی می‌توان جستجو کرد (روبینز، صص ۲۷-۱۵).

۳- پیدایش و گسترش دستور زبان یونانی

چنان‌که در بالا گفته شد، تا زمان رواقیان زمینه‌ای که زبانشناسی در آن گسترش یافت جستجوگریهای فلسفی و یا منطقی بود. در واقع، دانش زبانی بخش مشخصی از نظام عمومی فلسفه آنان را تشکیل می‌داد. اما از این زمان به بعد در زبانشناسی انگیزه دیگری نیز احساس شد و آن مطالعه نوشته‌های ادبی بود. بر این پایه، به تدریج دوگرایش جدید پدید آمد: یکی توجه به زبان یونانی «صحیح»، به این معنی که زبان یونانی باستان با زبان یونانی جاری آن زمان مقایسه می‌شد و تغییرات آن مورد توجه قرار می‌گرفت، و دیگری توجه به مطالعه گسترده ادبیات باستان، بویژه آثار هومر^۱ که تفسیر و آگاهی از محتوای آنها ضروری انگاشته می‌شد. اشعار حماسی هومر، ایللیاد و اودیسه^۲، در نظر یونانیان مقدس بود. از این رو، مطالعه زبان متون یاد شده که سیمای قدیمی تر زبان یونانی را نشان می‌داد لازم به نظر می‌رسید. به این ترتیب، بررسی و پژوهش در باره آثار هومر در دوران یونان باستان گسترش بسیار یافت. از این راه، دستور نویسانی چند متن‌های هومری صحیح را تدوین کردند و نیز بر آنها تفسیر نوشتند.

همچنین، برخی دیگر از آثار ادبی یونانیان به لهجه‌های محلی بود. از این رو، برخی پژوهشگران به بررسی و مقایسه آثار یاد شده با یکدیگر پرداختند. روشن است که بررسی و توصیف زبان آثار یاد شده تنها از راه مشاهده مفصل و دقیق آنها میسر بوده است. بنابر این، بخش گسترده‌ای از اطلاعات سودمند در باره زبان یونانی باستان و لهجه‌های آن از همین راه فراهم آمد (بلومفیلد، ص ۵).

در واقع، فلاسفه اسکندرانی^۳ که پس از رواقیان پا به عرصه نهادند برخلاف آنان به زبان

1- Homer

2- Iliad and the Odysseys

3- Alexandrians

بیشتر به عنوان بخشی از مطالعات ادبی می‌نگریستند. از جمله اریستارخوس^۱ (سده دوم پیش از میلاد) یکی از پایه‌گذاران بررسی علمی اشعار هومر به شمار می‌رود. او از این راه، گسترشهای تازه‌ای را نیز در دستور زبان پدید آورد. به دنبال او شاگردش دیونوسیوس تراکس^۲ نخستین توصیف صریح از ساخت زبان یونانی را به دست داد. او دستور زبان یونانی را با تحلیل و دسته‌بندی مفصل تدوین کرد، و از همین رو اصطلاحات دستوری بیشتری به کار برد. دستور زبان تراکس تا سیزده قرن به عنوان اثر مرجع مورد استفاده قرار گرفت، به گونه‌ای که تقریباً در تدوین همه کتابهای دستور زبانهای اروپایی، تحلیلها و دسته‌بندیهای او سرمشق قرار داده شد. تراکس بررسی دستور زبان را بر پایه مشاهده قرار داد، و از آثار نویسندگان مورد قبول عام نمونه و مثال ارائه کرد. او جمله را بالاترین و واژه را پایین‌ترین حد توصیف می‌دانست و این دو را در توصیف زبان واحدهای اصلی می‌انگاشت.

تراکس واژه‌ها را از لحاظ دستوری در هشت دسته^۳ یا بخش قرارداد. تقسیم دستوری هشتگانه واژه‌ها و توصیف آنها نشان‌دهنده دقت تراکس در بررسی دستور زبان یونانی است. تعریفهای دستوری تراکس در باره هشت بخش واژه در زیر آورده شده، تا دقت توصیفی و دسته‌بندی صریح واژه‌ها در دستور زبان او نشان داده شود:

اسم: آن بخش از واژه‌هاست که پی‌بند حالت دستوری می‌پذیرد و شخص و یا چیزی را نام‌گذاری می‌کند.

فعل: آن بخش از واژه‌هاست که پی‌بند حالت دستوری نمی‌پذیرد، ولی بر حسب زمان، شخص و شمار صرف می‌شود، و بر عمل (فعالیت) و یا جریانی که واقع می‌گردد و یا پذیرفته می‌شود، دلالت می‌کند.

صفت فعل:^۴ آن بخش از واژه‌هاست که هم ویژگیهای فعل و هم ویژگیهای اسم را داراست.

نشانه معرفه و تکره: آن بخش از واژه‌های زبان است که بر حسب حالت دستوری پی‌بند می‌پذیرد و در جلو و یا پس از اسم به کار می‌رود.

ضمیمه: آن بخش از واژه‌هاست که به جای اسم به کار می‌رود و نشان‌دهنده شخص است.

1- Aristarchus

2- Dionysius Trax

3- class / part

4- participle

حرف اضافه: آن بخش از واژه هاست که در ترکیب نحوی پیش از واژه دیگری به کار می رود .

لید: آن بخش از واژه هاست که صرف نمی شود و برای توصیف فعل و یا به همراه آن به کار می رود .

حرف ربط: آن بخش از واژه هاست که فاصله میان گفتار را پر می کند و گفتار را به هم مربوط می سازد .

تراکس در توصیف دستوری هر بخش از واژه ها مقوله های دستوری را که با آن به کار می رود نیز مشخص ساخته است . از جمله ، پنج مقوله زیر را برای اسم به دست داده است :

۱- جنس^۱ : مذکر ، مؤنث ، خنثی ۲- نوع^۲ : ساده و یا مشتق ۳- شکل : ساده و یا مرکب ۴- عدد : مفرد ، تثنی و جمع ۵- حالت : فاعلی^۳ ، ندایی^۴ ، مفعول صریح^۵ ، اضافه ملکی^۶ ، مفعول بواسطه^۷ ، و نیز برخی مقوله های دیگر . همچنین ، مقوله های وجه^۸ ، نمای^۹ فعل ، نوع ، صورت^{۱۰} ، شمار^{۱۱} ، شخص^{۱۲} ، زمان^{۱۳} ، و تصریف^{۱۴} را برای فعل مشخص کرده است .

پیدااست که تراکس توصیف صریحی از ساخت زبان یونانی به دست داده که تا آن زمان بی سابقه بوده است . از لحاظ مقایسه با زبانشناسی جدید ، تنها کمبودی که در توصیف او مشاهده می شود این است که هیچ بخشی بویژه به نحو اختصاص داده نشده ، هرچند که اصطلاح نحو به کار رفته است . در واقع ، در برخی تعریفهای دستوری تراکس ، تحلیلهای نحوی بدیهی انگاشته شده است . به هر حال ، تراکس به عنوان نخستین دستور نویس زبان یونانی شناخته می شود .

دستورنویسان بعدی زبان یونانی ، بر پایه توصیف دستوری تراکس کتابهای دستور زبان دیگری تدوین کردند . از آن میان ، آپولونیوس دوسکولاس^{۱۵} (سده دوم میلادی) که

1- gender

3- nominative

5- accusative

7- dative

9- voice

11- number

13- tense

15- Apollonius Dyscolus

2- type

4- vocative

6- genitive

8- mood

10- form

12- person

14- conjugation

در اسکندریه می زیست ، دستور زبان یونانی را به گونه ای تازه ارائه کرد که در آن نظریه نحوی جامعی را بر زبان یونانی به کار بست . به این ترتیب ، نسلهای پیاپی پژوهشگران یونانی مجموعه ای از روشها و نیز واژگان فنی دقیق و گسترده ای برای توصیف زبان یونانی باستان به دست دادند . از راه ترجمه همین واژگان فنی و نیز به کارگیری روشهای بررسی دستور زبان یونانی بر زبان لاتین ، یافته های دستوری پژوهشگران یونان باستان برای تقریباً دوهزار سال ، پایه نظریه و توصیف دستور زبان لاتین و همچنین آموزش آن قرار گرفت (روبینز ، صص ۴۰ و ۳۵-۳۴ و ۱۷) .

در اینجا لازم است دو نکته یادآوری شود . نخست این که ، چنان که در بالا گفته شد ، میان نظریات فلاسفه یونان در باره زبان و پژوهشگران دستور زبان پس از آنان تفاوت عمده ای مشاهده می شود . افلاطون ، ارسطو و رواقیان به دستور زبان به عنوان نوعی جستجوگری فلسفی در باره طبیعت زبان و نیز ابزاری برای بیان مفاهیم و توفیق در جدالهای فلسفی می نگریستند (لارکین ، صص ۴۰-۳۵) ، در حالی که دستورنویسان پس از آنان دستور زبان را ابزاری برای بررسی متنهای ادبی و نیز آموزش و فراگیری و نیز درست به کاربردن زبان یونانی می انگاشتند . تمایز یادشده میان دو نگاه عمده پژوهشگران یونان باستان بسیار حائز اهمیت است ، زیرا بویژه چگونگی پیدایش و نیز تمایز دو روش یادشده برای بررسی زبان را نشان می دهد . روشن است که بررسی دستور زبان به منظور تفسیر متنهای ادبی و نیز آموزش و فراگیری زبان یونانی باستان به تدریج و بیشتر به توسط پژوهشگران و مفسران متنهای ادبی و نیز معلمان زبان یونانی به انجام رسید (دای کما ، صص ۴-۳) .

دوم آن که یونانیان باستان به هیچ زبان دیگری به جز زبان یونانی توجه نمی کردند ، هر چند که احتمالاً با برخی زبانهای دیگر آشنا بودند . عدم توجه آنان به زبانهای دیگر از این طرز تفکر خاص آنان ناشی می شد که مردمان دیگر را بربر (یا وحشی) می انگاشتند ، و از این رو ، زبان آنان را نیز درخور توجه و بررسی نمی پنداشتند . از سوی دیگر ، آنان بر این باور بودند که ساخت زبانشان شکل جهانی اندیشه انسان و یا حتی نظم جهانی را نشان می دهد (بلومفیلد ، صص ۵-۴) .

به ترتیبی که گفته شد ، یونانیان در زمینه دستور زبان به بیشترین توفیق دست یافتند ، و از این راه ، برای نسلهای بعد ، پایه های روشهای بررسی و توصیف زبان را بنیان نهادند . به همین ترتیب نیز کتابهای دستور زبان مهمی در باره یونانی باستان نوشته شد . به علاوه ، کتابهای دستور

زبان یونانی از راه سنتی پیوسته نگهداری شد، به گونه ای که به سده های میانه و نیز دنیای نو راه یافت، و بدین ترتیب، پایه ارائه دستور زبانهای متداول برای زبانهای گوناگون را فراهم آورد. همچنین، نظریه ها، مقوله ها و واژگان فنی ارائه شده به توسط دستورنویسان زبان یونانی باستان بخشی از تجهیزات زبانشناسی توصیفی روزگار ما را تشکیل داده است. می توان پنداشت که پژوهشها و یافته های یونانیان در زمینه زبانشناسی، نظریه دستوری و توصیف زبان بسیار گسترده و پر بار بوده، به گونه ای که بر تمامی پژوهشها و بررسیهای زبان در مغرب زمین و همچنین سرزمینهای دیگر تأثیری بسزا داشته است.

دستور زبان لاتین و دستور زبان سنتی

۱ - دستور زبان دوناتوس و پریسیانوس

از سده سوم پیش از میلاد، در حالی که رومیان به تدریج بر تمامی ایتالیا حاکم می شدند، به طور فزاینده بر یونان نیز تسلط می یافتند. به این ترتیب در آغاز دوران مسیحیت، رومیان حکومتی کاملاً استوار در ایتالیا پدید آوردند، و در همین حال، به گسترش نفوذ و تسلط خود بر یونانیان نیز ادامه می دادند. بر اثر همین حکومت استوار، از سده چهارم میلادی، زبان لاتین در تمامی قلمرو امپراطوری رم، به عنوان زبان دولت، بازرگانی، حقوق، دانش و پیشرفت اجتماعی به کار می رفت، و از همین رو، مورد بررسی و توصیف دقیق قرار گرفت. در همین حال، به دلیل گستردگی قلمرو جغرافیایی، به تدریج بر اثر تغییر دگرگون گشت و سرانجام به صورت زبانهای رومیایی جدید^۱ (فرانسه، کاتالونی^۲، ایتالیایی، پرتغالی، پروونسی^۳، رومانیایی^۴، و اسپانیولی) تغییر سیما داد.

در همین حال، در بخش شرقی امپراطوری رم، در ادامه سنت گذشته، زبان یونانی همچنان به کار می رفت. این دوگانگی زبانی سرانجام از لحاظ سیاسی نیز مورد قبول قرار گرفت و در نتیجه، امپراطوری رم به امپراطوریهای غربی و شرقی تقسیم گردید. قسطنطنیه

1 - Modern Romance languages
3 - Provençal

2 - Catalan
4 - Romanian

(استانبول در کشور ترکیه کنونی) پایتخت امپراطوری رم شرقی شد، و تا آغاز رنسانس غرب همچنان به همین عنوان باقی ماند.

همانند دیگر بخشهای دانش و فرهنگ، رومیان در زمینه زبانشناسی نیز یافته های یونانیان را به عاریه گرفتند. زبانشناسی رومیایی تا حد زیادی به کارگیری اندیشه ها، جدالها و مقوله های دستور زبان یونانی بر لاتین بود. شباهت ساختهای اصلی دو زبان، به همراه یگانگی تمدن یونانیان و رومیان، انتقال این دانش زبان را بهتر میسر ساخت. وارو^۱ (۲۷-۱۱۶ پیش از میلاد) نخستین پژوهشگری است که از او در باره مسایل زبانشناسی و زبان لاتین آثاری به جا مانده است.

یکی از مهمترین ملاحظات وارو تمایزگزاردن میان ساختهای اشتقاقی و تصریفی^۲ است. در دوران باستان، ساختهای یادشده کاملاً روشن نبود. یکی از مشخصه های صریح تصریفها عمومیت گسترده آنهاست، یعنی مقوله های تصریفی برای همه سخنگویان یکسان است. در مقایسه با آن، اشتقاقها از لحاظ کاربرد، همانند تصریفها، چنین عمومیت گسترده و همگانی ندارد، بلکه احتمالاً از یک سخنگو به سخنگوی دیگر و از یک ستاک واژه به دیگری فرق می کند.

به این ترتیب، وارو برای نخستین بار، ساخت واژگانی و دسته بندی واژه ها در زبان لاتین را به دست داد. مقوله های واژگانی ارائه شده به توسط وارو نشان می دهد که او چگونه بدون عاریه گیری محض، یافته های یونانیان را درك کرده و بر زبان لاتین به کار برده است. او حالت^۳ و زمان^۴ دستوری را به عنوان نخستین مقوله های تمایز دهنده واژه های تصریفی بازساخت، و نظامی از دسته های چهارگانه واژه های تصریفی یعنی اسم، فعل، صفت فعل^۵ و قید به دست داد. به هر حال، می توان گفت که در میان رومیان وارو احتمالاً مستقل ترین و اصیل ترین پژوهشگر و نویسنده در باره مسایل زبانشناسی بوده است. پس از او، نویسندگان اغلب مسائل زبانشناسی پیشین را دنبال کرده اند، بدون آن که موضوع تازه ای ارائه دهند (روبینز، صص ۵۲-۵۰ و ۴۶-۴۵).

1 - Varro

2 - Derivational and inflexional formations

3- case

4- tense

5- participle

دوناتوس^۱ (سده چهارم میلادی)، و پریسکیانوس^۲ (سده پنجم و ششم) نیز از دستور نویسان برجسته زبان لاتین به شمار می آیند. دستور زبانهای لاتین نوشته شده به توسط آنان در تمام دوران سده های میانه^۳ (۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی) به عنوان کتابهای درسی مورد استفاده قرار گرفت. با این حال، همه دستور نویسان زبان لاتین، از جمله دوناتوس و پریسکیانوس تنها روشهای توصیف دستوری تراکس و آپولونیوس دوسکولوس را بر زبان لاتین به کار بستند. آنان دستور زبان یونانی تراکس و آپولونیوس را منابع موثق برای بررسی دستور زبان می دانستند. از همین رو، همان مقوله های دستوری و واژه های فنی را در بررسی دستور زبان لاتین به کار بردند، و از این راه، نزدیکترین واژه های لاتین را به جای واژه های فنی دستور زبان یونانی به دست دادند.

پریسکیانوس در نیمه دوم سده پنجم میلادی در قسطنطنیه به آموزش دستور زبان لاتین اشتغال داشت. از همین رو، او کوشید تا در این زمینه اثری جامع پدید آورد. هر چند که او از یافته های دستور نویسان زبان لاتین پیش از خود بسیار سود برد، با این حال، هدف او این بود که هر چه بیشتر نظام دستور زبان یونانی تراکس و آپولونیوس را به زبان لاتین منتقل گرداند. پریسکیانوس همانند دستور نویسان یونانی دوران باستان و به پیروی از آنان نظریه دستوری واژه و دسته بندی تصریفی^۴ را پایه تحلیل و توصیف زبان لاتین قرار داد. بر این اساس، او هشت بخش واژه دستور زبان یونانی تراکس و آپولونیوس را در زبان لاتین ارائه کرد. تنها یک تغییر در هشت بخش واژه تراکس و آپولونیوس ایجاد کرد. به این معنی که در برابر حرف تعریف یونانی، در زبان لاتین باستان چیزی وجود نداشت. از این رو، او برای باقی نگه داشتن هشت بخش دستوری، به جای حرف تعریف، بخش صوت^۵ را به صورت بخش جداگانه ای باز ساخت، در حالی که بهتر بود آن را زیر بخش^۶ قید قرار می داد، به همان گونه که تراکس و آپولونیوس عمل کرده بودند به علاوه، پریسکیانوس هر بخش از واژه ها را با تعیین مقوله های صوری مشخص تعریف و توصیف کرده و برای همه بخشها از متنها باستانی مثال آورده است. در واقع، تعریفهایی که پریسکیانوس برای هشت بخش سخن به دست داده همانند همان تعریفهایی است که آپولونیوس در دستور زبان یونانی خود ارائه کرده است. همچنین،

1- Donatus

3- Middle Ages

5- interjection

2- Priscian/Priscianus

4- word and paradigm

6- subclass/ subcategory

دستور نویسان بعدی زبان لاتین نیز همین روش را ادامه دادند. در واقع، همه آنان از این عقیده دیدوموس^۱ (نیمه دوم سده اول پیش از میلاد) پژوهشگر اسکندرانی الهام گرفتند که همه مشخصه های دستوری زبان یونانی در زبان لاتین یافت می شود.

دستور زبان پریسکیانوس تا هشت سده پایه دستور زبانهای بعدی لاتین و نیز شالوده آموزش زبان لاتین را پدید آورد. در واقع، همه افزوده ها و اصلاحات دستور نویسان بعدی زبان لاتین در همان چهارچوب دستور زبان پریسکیانوس ارائه شد. پریسکیانوس نقطه اوج زبانشناسی رومیایی را نشان می دهد. او در به کارگیری نظریه دستوری زبان یونانی بر زبان لاتین بیشترین توفیق را به دست آورد. از این رو، دستور زبان پریسکیانوس نه تنها پایان بخش پژوهشگری دستوری در دوران رم باستان، بلکه همچنین پل میان دوران باستان و پژوهشهای زبانشناسی در سده های میانه به شمار می رود. دستور زبان او همچنین شالوده فلسفه زبان را در دوران میانه تشکیل می دهد (روبینز، ص ۶۲). در واقع، همه توصیفهای دستوری زبان لاتین در روزگار کنونی نتیجه مستقیم گردآوریهای دستور نویسان زبان لاتین در سده های میانه به شمار می رود که همه به نوبه خود بر پایه دستور زبان پریسکیانوس فراهم آمده اند. از این رو در میان همه کتابهای دستور زبان لاتین، دستور زبان پریسکیانوس اثری برجسته می باشد. به این ترتیب، آثار وارو و دیگر دستور نویسان دوران باستان رم و نیز دستور زبان پریسکیانوس و توصیفهای دستوری دیگر دستور نویسان دوران میانه چگونگی جذب نظریه و مقوله های دستوری زبان یونانی و نیز کاربرد آن را در توصیف زبان لاتین نشان می دهد. پژوهشهای یاد شده پایه تمامی آموزشهای ادبی در سده های پسین دوران باستان و نیز سده های میانه و همچنین آموزش سنتی در دنیای جدید به شمار می رود.

در سده های میانه، هنگامی که زبان لاتین از حالت باستانی به صورت زبانهای رومیایی کنونی تغییر سیما می داد، بازم بررسی و آموزش دستور زبان لاتین به عنوان سنتی کهن همچنان ادامه داشت، و زبان لاتین همچنان نفوذ ادبی، دینی و فرهنگی خود را دارا بود. دستور زبان لاتین یکی از موضوعهای اصلی آموزشی بود. همچنین، درست خواندن و درست نوشتن زبان لاتین پایه ای برای هر گونه پژوهشگری در دوران میانه به شمار می رفت. در همین دوران فلاسفه مسیحی (مدرسه ای)^۲ برخی دیگر از مشخصه های دستوری زبان لاتین

را آشکار ساختند، از جمله برخی تمایزها میان اسم و صفت، مطابقت^۱ دستوری^۱ (مطابق میان برخی واژه‌های مرتبط در جمله)، حاکمیت دستوری^۲ (مطابق میان دو عنصر از مقوله‌های متفاوت، مثلاً فعل و اسم) و بدل^۳ (بلومفیلد، ص ۶). البته همه پژوهشهای زبان لاتین در خدمت عقاید و الهیات مسیحی به کار می‌رفت. مسیحیت دین جهانی انگاشته می‌شد، و از این رو، هم از طریق آموزش زبان لاتین به سخنگویان دیگر زبانها و هم از راه ترجمه متون دینی مسیحی از زبان لاتین به زبانهای دیگر، بررسیها و دانش زبان گسترش می‌یافت. از جمله نظریه ترجمه (مثلاً، ترجمه مفهومی به مفهوم، در برابر ترجمه واژه به واژه) از همین راه پدید آمد. به منظور آموزش، در نقاط گوناگون اروپا، دستور زبان لاتین نوشته شد. در این میان، دستور زبان لاتین برای تدوین دستور زبان برای دیگر زبانهای اروپایی نمونه قرار گرفت. در این راه، هرچند که دستورنویسان از تفاوت‌های موجود میان زبان لاتین و زبانهای خود آگاه بودند، با این حال، تفاوت‌های یادشده برای به کارگیری نظام دستور زبان پریسکیانوس بر زبانهای دیگر مانعی محسوب نمی‌شد. بنابر آنچه در بالا گفته شد، در تاریخ زبانشناسی، نیمه دوم دوران میانه از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا دوره مذکور دوره شکوفایی فلسفه مسیحی بود که در آن مطالعات زبانی جایی مهم داشت، و از همین رو، چنان که در بالا اشاره شد، بررسیهای زبانشناسی قابل ملاحظه‌ای صورت پذیرفت (روبینز، صص ۷۲-۶۸).

گفتنی است که پژوهشگران زبان در سده‌های میانه، همانند یونانیان باستان در مورد زبان یونانی، در زبان لاتین باستان از لحاظ منطقی، شکل کلی زبان انسان را مشاهده می‌کردند. به علاوه زبانهای دیگر را چندان در خور بررسی و توصیف نمی‌دانستند. عقیده به وجود شکل کلی زبان انسان در سده‌های بعد، بینش تازه‌ای را پدید آورد. به این معنی که بر پایه عقیده یادشده، برخی پژوهشگران در صدد برآمدن تا قاعده‌های دستور زبان همگانی را تدوین کنند. شناخته‌ترین رساله در این باره، «دستور زبان همگانی و مستدل»^۴ است که به سال ۱۶۶۰ میلادی به کوشش انجمن پورت رویال^۵ تدوین شد (بلومفیلد، صص ۷-۶).

1- concord

2- government

3- apposition

4- Grammaire générale et raisonnée

5- Convent of port - Royal

۲ - دستور زبان سنتی

(چنان که پیشتر گفته شد، در سده های آغازین دوران میانه، بر پایه توصیفهای دستوری دوناتوس و پریسکیانوس، کتابهای دستور زبان متعددی برای لاتین نوشته شد. همچنین، با به کارگیری شیوه های توصیف دستوری یادشده، برای زبانهای رومیایی نیز دستور زبان تدوین گردید. به این ترتیب، دستورنویسی بر پایه بخشهای دستوری واژه ها که در اصل از دستور زبان یونانی تراکس آغاز شده بود، از راه دستور زبان لاتین دوناتوس و پریسکیانوس به عنوان چهارچوبی مورد قبول برای زبان لاتین و سپس برای دیگر زبانهای رومیایی پذیرفته شد، همین روند که در دوران جدید از آن به عنوان دستور زبان سنتی^۱ یاد می شود، برای همه زبانهای اروپایی و غیر اروپایی همچنان ادامه یافت (لا، صص ۴۶-۴۳)، توجه به این نکته لازم است که گسترش دستور زبان سنتی بر پایه این عقیده دستورنویسان صورت می پذیرفت که شکل ظاهری زبانها ثابت و کم و بیش با یکدیگر مشابه است. از این رو، به عقیده آنان، بخشهای واژه و مقولات دستوری زبان لاتین در زبانهای دیگر نیز یافت می شد. به این ترتیب، در دوران میانه توصیفهای دستوری گسترده ای در باره زبان لاتین و نیز زبانهای رومیایی فراهم شد. در سده های بعد، همین اطلاعات گسترده دستوری به عنوان پایه ای برای تدوین دستور برای دیگر زبانهای اروپایی و نیز زبانهای غیر اروپایی مورد استفاده قرار گرفت. به این معنی که بر پایه نظریه سنتی بخشهای دستوری واژه ها، برای بسیاری زبانها دستور زبان نوشته شد. نظریه یادشده تا سده بیستم بویژه در اروپا اساس تدوین دستور زبان را تشکیل می داد.

در نظریه سنتی دستور زبان، اصول خاصی به عنوان ابزار روش شناختی بررسی و توصیف زبان الزامی شناخته می شد. از جمله تأکید بر درستی^۲ صورتهای زبانی، عقیده به پاکی زبان^۳، برتری زبان ادبی، برتری زبان نوشتاری، و به کارگیری ساختهای زبان لاتین را می توان بر شمرد. به عقیده دستورنویسان سنتی، منظور از صورت درست، همان صورتهای زبانی بود که در آثار نویسندگان ادبی باستان یافت می شد. همچنین، تأکید بر پاکی زبان از این اعتقاد آنان ناشی می شد که هرگونه قرض گیری و ورود عناصر از زبانهای دیگر را موجب ناپاکی و فساد زبان می پنداشتند. نیز اعتقاد داشتند که تنها زبان نوشته های ادبی باستان درخور توصیف است. بر این اساس تنها زبان نوشته را مورد توجه قرار می دادند و به گفتار اعتنا نمی کردند.

1- traditional grammar

2- correctness

3- linguistic purism

به علاوه، براین باور بودند که ساختهای دستوری زبان لاتین همگانی است. از این رو، برای توصیف همه زبانها می تواند به کار رود. اصول یادشده در بالا، تقریباً در همه دستور زبانهای سنتی مورد توجه قرار می گرفت، هرچند که در عمل همه آنها دشواریها و ناسازگاریهایی را موجب می شد.

(برعکس، زبانشناسی جدید که برپایه روش شناسی عملی آن، درستی توصیف^۱، معیارهای تحلیل^۲، جامعیت^۳، و صراحت^۴ توصیف، معیارهای بررسی زبان شناخته می شود، در دستور زبان سنتی همه اصول یادشده به کنار می رود). در واقع، همه نارساییهای عمده دستور زبان سنتی از باورهای نادرست یادشده در بالا ناشی می گردد. با این حال، بسیاری از مفاهیم اساسی تحلیل دستوری در زبانشناسی جدید در ستهای پیشین بررسی زبان ریشه دارد. از آن جمله بویژه سلسله مراتب تحلیل دستوری^۵ و دسته بندیهای همگانی واژه ها را می توان ذکر کرد. از این رو، هرچند که در دستور زبان سنتی نارساییهای عمده بسیاری را می توان مشاهده کرد، با این حال، در میان اطلاعات زبانی گسترده ای که به دست می دهد، برخی مفاهیم اساسی را می توان تشخیص داد که خود پایه پیدایش و گسترش مفاهیم تازه ای در زبانشناسی جدید بوده است. به همین دلیل، با آنها باید با احتیاط و دقت برخورد شود.

نکته مهمی که باید به آن اشاره شود این است که یافته ها و اطلاعات گسترده ای که از دوران باستان در باره دستور زبان یونانی و سپس دستور زبان لاتین فراهم آمد و تا سده های میانه همچنان به آن افزوده شد، به همراه پیش فرهنگی خاص دوران میانه، زمینه مناسبی را پدید آورد تا بررسی دستور زبان از دیدگاه دیگری نیز مورد توجه قرار گیرد. به این معنی که بر پایه تحلیلهای منطقی و فلسفی که ویژگی خاص همه زمینه های دانش در این دوران بود، جستجوگری در باره طبیعت ژرف زبان نیز آغاز شد (گرایش به تحلیلهای منطقی در رشته های دانش در سده های ده و یازده میلادی پدیدار شد و آن هنگامی بود که پژوهشگران به مطالعه و بررسی ترجمه رسایل منطقی ارسطو و برخی دیگر از اندیشه گران باستان پرداختند. رسایل یادشده در سده های نخستین دوران میانه مورد غفلت قرار گرفته بود. البته در سده های بعد فلسفه ارسطو به زبان اصلی نیز مطالعه شد، به گونه ای که سرانجام در سده چهاردهم میلادی

1 - description accuracy

2- criteria of analysis

3- comprehensiveness

4- explicitness

5- hierarchy of grammatical analysis

زبان یونانی در برخی دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد. در این دوران، فلسفه و منطق ارسطو از راه فلسفه مسیحی^۱ که خود از پیوند عقاید دینی مسیحی و فلسفه ارسطو پدید آمده بود، و در اصل برای تقویت ایمان مسیحی آموزش داده می‌شد، مورد توجه و بررسی قرار گرفت، و به نوبه خود، تمامی رشته‌های دانش از جمله دستور زبان را تحت تأثیر قرار داد. تأثیر روش تحلیل منطقی ارسطو که از لحاظ روش شناختی در همه رشته‌های دانش در دوران میانه انقلابی پدید آورد، در بررسی دستور زبان نیز دگرگونی عمده‌ای را موجب شد، و آن شکل دادن دوباره دستور زبان از صورت توصیف محض داده‌های زبانی به شکل ساختاری نظری بود.

۳ - دستور زبان نظری

بر پایه عقیده ارسطو، بررسی علمی توصیفی ضروری و جامع است. به این معنی که حقایق را به دست می‌دهد که همه موارد مربوط به موضوع مورد بررسی خود را شامل می‌گردد و نیز بر آنها به کار بسته می‌شود. بر همین اساس دستور نویسان دوران میانه عقیده داشتند که روش بررسی علمی زبان باید اصولی را بیان کند که بر تمامی زبانها بتواند به کار بسته شود و نه آن که تنها چند زبان خاص را توصیف کند. همچنین، ارسطو دانش را به دو بخش عملی و نظری تقسیم می‌کرد، که بر پایه آنها، به ترتیب هدف کاربردی یا عملی و یا کشف حقایق به خاطر خود آنها مورد توجه قرار می‌گرفت. نگرش جدید در دستور زبان نیز همین جهت نظری را به خود گرفت و از همین رو، دستور زبان نظری^۲ نامیده شد (کاوینگتون، صص ۲۶-۲۳). از این راه، پژوهشگران دوران میانه کوشیدند که دستور زبان نظری و نظریه زبان را در چهارچوب فلسفه زمان خود بررسی کنند. به این ترتیب، دستور زبان نظری از توصیف محض داده‌های زبانی پا فراتر نهاد، و در نتیجه توجه به ویژگیهای نظری و عمومی زبان نگرش تازه‌ای در این زمینه پدید آورد. از این راه، زمینه‌های فکری دستور زبان نظری که نظریه زبان را در درون روش فلسفی آن دوران توضیح می‌داد فراهم شد. همچنین، در پژوهشها و بررسیهای دستور زبان افزایش شایان توجهی رخ نمود.

پژوهشگران دستور زبان نظری در صدد برآمدند تا برای قاعده‌های دستوری که دستورنویسان پیشین از جمله پریسکیانوس ارائه کرده بودند، توضیحات فلسفی جستجو کنند. از این رو، نقش فلاسفه در بررسی دستور زبان بسیار مهم انگاشته می‌شد. اساس نظری

دستور زبان که از کاربرد آموزشی آن متفاوت است، حوزه کار فیلسوف تصور می‌شد. بر پایه همین عقیده، راجر بیکن^۱ (۱۲۹۲-۱۲۲۰) که خود یک کتاب دستور زبان یونانی و نیز یکی از نخستین دستور زبانهای نظری را نوشت و بر اهمیت مطالعه و بررسی زبانهای عربی و عبری نیز تأکید می‌گذاشت، اظهار عقیده کرد که دستور زبان از لحاظ جوهر اصلی آن برای همه زبانها یکسان است و تفاوتهای روستاختی قابل مشاهده میان زبانها تنها گوناگونیهای تصادفی است (روبینز، صص ۷۷-۷۶).

بر پایه نگرش تازه، پژوهشگران دستور زبان نظری این عقیده را ابراز داشتند که پریسکیانوس برای بخشهای دستوری واژه‌ها و نیز وابسته‌های آنها توضیح نقشی روشن و صریحی به دست نداده است، هرچند که توصیفهای دستوری او را برای هدفهای آموزشی سودمند می‌دانستند. به علاوه، آنان چنین اظهار نظر کردند که پریسکیانوس در روابط دستوری زبان به اندازه کافی غور نکرده، بلکه تنها توصیف ساده‌ای از زبان لاتین به دست داده است، درحالی که به عقیده آنان او می‌بایستی نظریه زیر بنایی زبان را مورد بررسی قرار می‌داد، و از این راه برای تعیین بخشها و نیز عناصر و مقوله‌های دستوری توجیهایی ارائه می‌کرد. جالب توجه است که برخی از ایرادهای پژوهشگران دستور زبان نظری بر پریسکیانوس و دیگر دستور نویسان لاتین، به ایرادهایی که امروزه زبانشناسان دستور زبان گشتاری بر زبانشناسان ساختگرا وارد می‌دانند شباهت بسیار دارد، از این لحاظ که ساختگرایان نیز از توضیح عناصر و روابط دستوری غفلت کردند و تنها به توصیف داده‌های زبانی پرداختند.

بر پایه نگرش تازه یادشده که برای بررسی زبان راه تازه‌ای گشوده بود؛ مفهوم دستور زبان همگانی زیربنایی^۲ نیز رخ نمود که از آن زمان به بعد به عنوان مسأله مورد توجه پژوهشگران دستور زبان نظری همچنان جلوه گر باقی ماند. دستورنویسان پیشین هیچ گونه مفهوم همگانی را در باره زبان ارائه نکرده بودند، بلکه توجه آنان نخست تنها به زبان یونانی و سپس به یونانی و لاتین معطوف بود. در سده‌های میانه، هرچند زبان لاتین به عنوان تنها زبان مورد توجه پژوهشگران همچنان باقی ماند، با این حال، در سده‌های پایانی دوران میانه، آنان با دیگر زبانهای اروپایی و نیز غیر اروپایی از جمله عربی و عبری بیشتر آشنا شدند. به علاوه، چنان که پیشتر گفته شد، پژوهشگران دوباره به بررسی آثار فلسفی یونانی پرداختند، و از این راه، زبان یونانی بار دیگر مورد توجه قرار گرفت و آموزش داده شد. در واقع، همین آشنایی با زبانهای

غیر اروپایی و نیز توجه مجدد به آثار فلسفی یونانی و در نتیجه زبان یونانی، اندیشه توجه به ویژگیهای همگانی زبان و دستور زبان همگانی را گسترش داد)

(پژوهشگران دستور زبان نظری بیشترین نوآوری و پیشرفت را در زمینه نحو از خود نشان دادند. شاید دلیل این امر آن بود که پریسکیانوس زمینه نحو را خالی گذاشته بود، علی رغم این واقعیت که واژه شناسی کاملی از زبان لاتین به دست داده بود. از این رو، آنان خود را ملزم یافتند که برای به دست دادن تحلیلهای نحوی قانع کننده و در نتیجه دستیابی به نظریه اساسی خود، بررسی ژرف در زمینه نحو را مورد توجه قرار دهند. توجه به بررسی نحوی در این دوره تا آن حد فزونی گرفت که برخی از دستورنویسان ابراز عقیده کردند که دستور زبان در اصل باید به بررسی نحو پردازد. چنان که پیشتر اشاره شد، در واقع برخی از مفاهیم اساسی نظریه نحو ارائه شده در دوران جدید از پژوهشهای دستور زبان در این دوره سرچشمه گرفته است.

(پژوهشگران دستور زبان نظری برای بررسی مفاهیم و روابط نحوی زبان مجموعه ای از واژه های فنی دستوری را ارائه کردند. از جمله، دو واژه فنی نهاد و گزاره را برای نشان دادن دو نقش نحوی اساسی دو بخش عمده جمله و نیز اسم و فعل را به ترتیب برای عناصر اصلی نهاد و گزاره به کار بردند. توضیح این نکته لازم است که دو بخش نحوی یاد شده در اصل بر پایه تحلیل جمله به دو بخش اصلی در منطق ارسطویی قرار داشت. بقیه ساختهای نحوی به دو بخش عمده یاد شده یعنی نهاد و گزاره مربوط می شد. مثلاً، در جمله «سقراط جوان خوب می دود»، دو بخش اصلی نهاد و گزاره وجود دارد که به هریک از آنها یک عنصر وابسته^۱ پیوند می یابد. همچنین، مفهوم وابستگی^۲ برای تشخیص عناصر و ساختهای وابسته از ساختهای مستقل یا اصلی به کار گرفته شد، هر چند که در همه موارد، رابطه عنصر اصلی و عنصر وابسته همانند مفهوم این رابطه در زبانشناسی جدید نیست.

از این راه، جمله های وابسته مانند جمله وابسته شرطی از جمله اصلی شناخته شد، مثلاً «اگر سقراط بدود». مفاهیم متعددی^۳ و لازم^۴ نیز به عنوان ساختهای نحوی فعل با دقت بیشتری مشخص شد، هر چند که پریسکیانوس نیز دو واژه فنی یاد شده را در ارتباط با فعل به کار برده بود. نیز نقش دستوری برخی بخشهای واژه ها، از جمله تمایز میان اسم و صفت روشن گردید. همچنین، تعریفهای ناقصی که پیشتر برای حرف اضافه ارائه شده بود، با تعریفهایی بر

1- subordinate element

2- dependency

3 - transitive

4 - intransitive

پایه نقش نحوی و در ارتباط با حالت صرفی واژه و نیز در ارتباط با فعل و یا صفت فعلی جایگزین شد. در اواخر دوران میانه، ترتیب واژگانی نیز برای تشخیص بخشهای جمله مورد توجه قرار گرفت، و بویژه ترتیب واژگانی اسم-فعل-اسم، یا فاعل-فعل-مفعول که در زبانهای رومیایی مشترك بود، ترتیب واژگانی عادی انگاشته می شد.

روشن است که اهمیت کار پژوهشگران دستور زبان نظری بیشتر در توجه آنان به بررسی و شناخت روابط نحوی در ساخت جمله است. دقت آنان موجب شد که از نظام نحوی و نیز نقشهای اساسی دسته های واژه تصویر روشن تری ارائه دهند، و در نتیجه تعریفهای دستوری پیشین را اصلاح کنند. تعریفهای ارائه شده در دستور زبان نظری نشان دهنده پیشرفت قابل ملاحظه ای در بینش نحوی، گسترش واژه های فنی و نظریه زبان می باشد که زبانشناسی جدید از آن بسیار سود برده است. به خوبی روشن است که نظریه مشخص و یکپارچه ساخت جمله و تحلیل نحوی که پژوهشگران دستور زبان نظری ارائه کردند، ساخت ژرف تری از آنچه بی درنگ از ظاهر جمله ها مشخص می شود به دست می دهد، یعنی بیشتر از تنها تشخیص مقوله های صرفی و تصریفی واژه ها که پریسکیانوس ارائه کرده بود.

بررسی آثار پژوهشگران دستور زبان نظری هم از لحاظ درک چگونگی شکل گیری اندیشه آنان در باره زبان از متن علمی زمانشان و هم از جهت ارتباط آن با مسایل کنونی نظریه و تحلیل زبان حائز اهمیت است. این پژوهشگران کوشیدند تا ضمن بررسی و توصیف زبان لاتین به قاعده های آن اعتبار همگانی ببخشند. به این معنی که قاعده های آن را در قالب نظریه ای همگانی برای توصیف زبان ارائه کردند. نیز واژگان فنی توصیف نحوی را به دست دادند. به این ترتیب، آنان درک چگونگی ساخت زبان و جایگاه آن را در جامعه و زندگی انسان مورد توجه قرار دادند. در نتیجه، دستور زبان نظری در نگرش پژوهشگران نسبت به بررسیهای زبانشناسی تغییر بزرگی پدید آورد. چنان که پیشتر گفته شد، در دوران یونان باستان، فلسفه در مفهوم گسترده آن گهواره زبانشناسی و نخستین اندیشه ها در باره زبان نیز بود. ولی از هنگام ظهور مکتب اسکندرانی که بهترین نمایندگان دستور زبان یونانی تراکس و نظرات دستوری اوست، و در دستور زبان آپولونیوس و آثار دستورنویسان بعدی یونانی و لاتین نیز به چشم می خورد، هدف و نیز بافت آثار زبانی مورد قبول بررسی ادبیات و زبان و سبک شاعران و نویسندگان پر آوازه باستان بود. دستورنویسان بعدی نیز با تصریح این موضوع، تلاش خود را

به هدف یادشده محدود کردند. برخی نیز افزودند که دستور زبان «دانش درست سخن گفتن و درست نوشتن» است. بعضی دیگر نیز همانند پریسکیانوس نسبت به ارائه تعریفی برای موضوع مورد بررسی خود الزامی احساس نکردند. اما چنان که در بالا گفته شد، نگرش متفاوت پژوهشگران دستور زبان نظری در سده های پایانی دوران میانه، در تعریفها و توصیفهای دستور زبان تغییرات عمده ای پدید آورد. از جمله، سی ژردو کورتیه^۱ موضوع و هدف دستور زبان را چنین تعریف کرد: «دستور زبان دانش زبان است و موضوع حوزه بررسی آن جمله و تغییرات آن می باشد و هدف آن بیان مفاهیم ذهنی در جمله های درست است» (روبینز، صص ۸۹-۷۴).

بر پایه ملاحظات بالا روشن است که پژوهشگران دستور زبان نظری به بررسی زبان در جهت ارائه نظریه گرایش داشتند، در حالی که هوا خواهان ادبیات باستان و دستور زبان پریسکیانوس تنها به بررسی داده های زبانی محض می پرداختند، و ارائه هیچ گونه توضیحی را بر توصیفهای دستوری خود ضروری نمی دانستند. از این رو، دستور نویسان سنتی از جمله پریسکیانوس، به منظور روشن کردن و نیز نشان دادن استواری قاعده های دستور زبان، همواره نمونه هایی از متنهای ادبی باستان را به کار می بردند. اما برعکس، نویسندگان دستور زبان نظری تنها با توجه به ساخت ویژه مورد بررسی خود و بدون در نظر گرفتن چگونگی کاربرد آن در موقعیتهای واقعی، نمونه های زبانی را ارائه می کردند، مثلاً نمونه های زیر: «سقراط جوان خوب می دود»، «اگر سقراط بدود».

با این حال، در سده های آغازین دوران جدید، به دلیل توجه دوباره به آثار ادبی باستان و نیز کاربردهای آموزشی، دستور زبان متنهای باستانی دوباره راه خود را باز کرد و در نتیجه به طور افزاینده تدوین دستور زبان به شیوه دستور زبان لاتین برای همه زبانهای اروپایی و نیز زبانهای غیر اروپایی معمول گردید و گسترش بسیار یافت. به تدریج و به نوبه خود، به سبک و به تقلید دستور زبانهای اروپایی، برای زبانهای دیگر نیز دستور نوشته شد. چنان که پیشتر گفته شد، هر چند که دستور زبانهای یادشده باهم تفاوتهایی را نشان می دادند، اما از آنجا که همگی در اصل به شیوه دستور زبان لاتین بر پایه بخشهای دستوری واژه و تعریفهای سنتی عناصر و مفاهیم دستوری تدوین شده بودند، در زبانشناسی جدید از آنها به عنوان دستور زبان سنتی یاد

می شود. از سوی دیگر، در سده های یادشده، به تدریج نگرشهای همگانی دستور زبان نظری مورد انتقاد قرار گرفت و تا سده بیستم چندان مورد توجه قرار نگرفت، و به فراموشی سپرده شد. با این حال، به خوبی روشن است که سالهای نیمه دوم سده سیزدهم در گسترش و عمق بخشیدن به اندیشه زبانشناسی دوره ای بس پر ثمر به شمار می رود (لا، ص ۴۳). یافته ها و نوآوریهای دوره یادشده در پیشرفت نظریه دستور زبان در نیمه دوم سده بیستم تأثیری بسزا داشته است.

پیدایش برخی نگرشهای تازه در بارهٔ بررسی زبان در سده‌های جدید

نوجوییهای دورهٔ رنسانس در سدهٔ شانزدهم در اروپا در همهٔ زمینه‌ها از جمله بررسی زبان اثرات شایان توجهی بر جای گذاشت. در واقع، در زمینهٔ زبانشناسی عوامل گوناگونی موجب شد تا اندیشه‌هایی تازه ارائه شود. از جمله، از یک سو بررسی زبان لاتین و نیز یونانی بیشتر بر اثر توجه به ادبیات آنها به عنوان زبانهای تمدنهای بزرگ اروپا در دوران باستان و جدا از کلیسا از سر گرفته شد، و از این راه، ادبیات و تاریخ باستان رم و یونان به عنوان بخش اصلی آموزشهای مدرسه‌ای و نیز دانشگاهی مورد توجه قرار گرفت. از سوی دیگر، زبانهای اروپایی که تازه از لاتین منشعب شده بود، به عنوان زبانهای زنده و محلی کشورهای اروپایی به طور منظم بررسی شد. همچنین، زبانهای عبری و عربی نیز که به ترتیب زبان کتابهای دینی یهودیان و مسلمانان بود، و از همین رو از روزگاران پیشتر به دقت توصیف شده بود، مورد توجه پژوهشگران زبان در اروپا قرار گرفت. در واقع، پژوهشگران اروپایی از راه آشنایی با آثار زبانشناسی بومی عبری برای نخستین بار با ویژگیها و ساخت زبانی غیر اروپایی و نیز سنت زبانشناسی متفاوتی آشنا می‌شدند که لااقل به طور مستقیم از سنت زبانشناسی یونانی رمی برگرفته نشده بود. بررسیهای زبان عبری در اصل از تفسیرهای نوشته‌های مقدس عبری بویژه تورات ناشی می‌شد، ولی از آغاز سده‌های میانه تحت تأثیر زبانشناسی عربی نیز گسترش

بیشتری یافت. زبان عربی نیز در سرزمینهای اسلامی به عنوان زبان دینی مورد توجه بود، و از همین رو، یادگیری و آموزش آن همانند زبان لاتین در امپراطوری غرب، حائز اهمیت بسیار بود.

توجه به بررسی زبانهای عربی و عبری و سنتهای پژوهشی متمایز مربوط به این دو زبان این تصور پایدار تا آن زمان را که تنها زبانهای لاتین و یونانی ارزش بررسی دارند را سست کرد. همچنین، بررسی زبانهای اروپایی به عنوان موضوعهای با ارزش برای پژوهش نیز عامل دیگری برای بیشتر سست کردن این تصور بود (انتشار نخستین دستور زبانهای اروپایی که در سده شانزدهم آغاز گردید همچنان ادامه یافت و تا پایان این سده تقریباً برای همه زبانهای اروپایی دستور زبان نوشته شد). همین امر گسترش بیشتر دانش زبان را موجب شد. به همراه تدوین و انتشار دستور زبانهای اروپایی، بررسی و یادگیری زبانهای خارجی نیز مورد توجه قرار گرفت و گسترش یافت. از سوی دیگر، اقتصاد چاپ و گسترش آن، شناسایی و به کارگیری تنها یک گونه زبان را به عنوان «زبان رسمی»^۱ و نیز املاء یکنواخت را الزامی کرد. روی هم رفته، زبان نوشتاری طبقه تحصیل کرده مورد مطالعه و بررسی دستوری قرار گرفت. همچنین، تدوین و چاپ فرهنگهای لغت یک زبانه و دو زبانه نیز فزونی گرفت. نیز، بر اثر نیاز به ترجمه انجیل به زبانهای اروپایی به نظریه ترجمه توجهی شایان معمول شد (روبینز، صص ۱۱۳-۱۰۷).

در اواخر سده شانزدهم نظام زبان و خط چینی نیز در اروپا شناخته شد، و این امر خود از جهاتی در گسترش پژوهشهای زبانی بازهم تأثیر بیشتری داشت. یعنی پژوهشگران اروپایی علاوه بر زبانهای عبری و عربی، یک بار دیگر از وجود دسته ای از زبانها آگاه شدند که از لحاظ نظام واجی، دستوری و واژگانی با زبانهایی که آنان تا آن زمان با آن آشنا بودند به طور قابل ملاحظه ای متفاوت بود (روبینز، ص ۱۱۸). همین آگاهی نسبت به نظامهای زبانی متفاوت موجب شد که آنان به گوناگونی زبانها بیشتر پی ببرند، و در نتیجه، برای بررسی و توصیف دقیق زبانها تلاش بیشتری به کار ببرند.

از سوی دیگر، پی بردن به رابطه موجود میان زبانهای رومیایی و لاتین برای پژوهشگران اروپایی ذخیره ای از اطلاعات تازه فراهم کرد که دنیای قدیم از آن بی بهره بود. به بیان دیگر، درک رابطه موجود میان زبانهای یادشده چهارچوب نظری درستی برای بررسی تغییرات زبان

به دست داد. شاید بتوان گفت که در واقع از راه همین گونه بررسیها، زبانشناسی تاریخی به گونه ای که امروز آن را می شناسیم آغاز شد. بر پایه درك رابطه یادشده، زبان لاتین در پیش چشم پژوهشگران دوره رنسانس چشم اندازی تاریخی گشود که در سده های میانه وجود نداشت. تغییرات آوایی که از راه آن واژه های زبانهای اسپانیولی، فرانسه و ایتالیایی از لحاظ تاریخی به صورتهای پیشین در زبان لاتین مربوط می شود به طور منظم ثبت و بررسی می شد. به این ترتیب، زبانهای رومیایی دیگر به عنوان صورتهای فاسدشده زبان لاتین تلقی نمی شد بلکه برعکس، به نوبه خود زبانهایی با ارزش انگاشته می شد که از لحاظ تاریخی از راه تغییرات ویژه به زبان لاتین مربوط می شدند. همچنین، علل تغییرات زبان نیز مورد بررسی قرار گرفت. از جمله، به برخورد دو زبان و آمیختگی زبانی، و نیز تغییرات تدریجی که بر اثر انتقال زبان از یک نسل به نسل بعد پدید می آید توجه شد (روبینز، صص ۱۱۴-۱۱۳).

در همین دوران در میان دستورنویسان دوره رنسانس، پتروس راموس^۱ به عنوان پیشرو ساختگرایی در زبانشناسی به شمار می رود. او در شیوه بررسی و تدوین دستور زبان تغییرات عمده ای پدید آورد. راموس برای زبانهای یونانی، لاتین و نیز فرانسه دستور نوشت. او در تدوین دستور زبان فرانسه هرچند که به دستور زبان لاتین اشاره هایی کرد، با این حال به نمونه های واقعی زبان فرانسه توجه داشت. او تأکید کرد که برای تدوین دستور برای زبانهای گذشته توجه به کاربرد نویسندگان باستان، و نیز در مورد زبانهای جدید بررسی کاربرد سخنگویان بومی امری الزامی است. توصیفها و دسته بندیهای دستوری راموس به مفهوم امروزی صوری و ساختگراست. به این معنی که او بدون در نظر گرفتن معناشناسی و مقوله های منطقی، و تنها بر پایه بررسی روابط موجود میان واژه ها توصیفهای دستوری را ارائه کرد (روبینز، صص ۱۱۶-۱۱۵).

نگرش متفاوت پژوهشگران نسبت به زبانهای لاتین و یونانی به عنوان زبان ادبیات شکوهمند و انسان گرایی والای دوران باستان بر روند بررسی این دو زبان بویژه زبان لاتین تأثیر بسزایی بر جای گذاشت. اکنون به زبان لاتین به عنوان زبان سیسرو^۲ و ویرجیل^۳ نگاه می شد، و نه زبان لاتین دوران میانه که تنها به عنوان زبان برای امر آموزش و نیز گفتگوهای عالمانه به کار می رفت. به بیان دیگر، لاتین به عنوان زبان زیبای دربردارنده ادبیاتی بزرگ موضوع بررسی

1- Petrus Ramus

2- Cicero

3- Vergil / Virgil

قرار گرفت (البته، دستورنویسان دوره رنسانس بسیاری از کارآیهای توصیفی سده های میانه را باقی نگه داشتند، ولی مفاهیم عمومی دستور زبان نظری را به شدت مورد حمله قرار دادند، ازاین جهت که دستور زبان نظری از لحاظ فلسفی ملالت آور و از لحاظ آموزشی نامطلوب بود. با این حال، در همین زمان در نوشته های برخی دستورنویسان، نسبت به دستور زبانهای که تنها بر پایه ادبیات ارائه شده بود واکنشهایی مشاهده می شود. این دسته از دستورنویسان دوباره در جستجوی توجیه های فلسفی برای قاعده های دستوری برآمدند. یعنی برای توضیح برخی روابط دستوری به مفاهیم فلسفه ارسطویی اشاره می کردند (روبینز، صص ۱۲۳-۱۲۱).

جریان علمی دیگری که در سده های شانزدهم، هفدهم و هجدهم مورد توجه است منازعات فلسفی میان دو مکتب تجربه گرایی^۱ و عقل گرایی^۲ بود که نظرات معرفت شناسی مربوط به آنها به همان گونه دوروند متضاد را در بررسی زبان پدید آورد. تجربه گرایی تا حدودی به عنوان نوعی مبارزه طلبی در برابر عقاید فلسفه مدرسه ای سده های میانه از جانب فلاسفه بریتانیا ارائه شد. فرانسیس بیکن^۳ اصل مشاهده در تمامی دانشها و نیز اهمیت استقراء^۴ در برابر قیاس^۵ را مورد تأکید قرار داد. به دنبال او لاک^۶، بارکلی (برکلی)^۷ و هیوم^۸ تجربه گرایی را به طور مدون ارائه کردند. در واقع، تجربه گرایی بر این عقیده استوار است که تمامی دانش انسان از راه تأثیرات حسی ناشی از عوامل بیرونی و سپس عمل ذهن بر روی آنها که از راه انتزاع و تعمیم صورت می پذیرد مشتق می گردد. بر این پایه، وجود هر نوع مفاهیم ذاتی^۹ که پیش از تجربه در ذهن وجود داشته باشد انکار می شود. (لاک، ۱۹۵۹؛ هیوم، ۱۹۸۴).

در برابر تجربه گرایی، مکتب عقل گرایی به توسط دکارت^{۱۰} و پیروانش ارائه شد. برخلاف تجربه گرایان، عقل گرایان تحقق دانش را از راه تأثیرات حسی که احتمال خطا در آن را نمی توان ندیده گرفت نمی پذیرفتند، بلکه آنان تحقق دانش را بر پایه واقعیت های انکارناپذیر درون عقل انسان ممکن می دانستند. یعنی، آنان برخی مفاهیم منطقی و ریاضی از جمله عدد را به عنوان شالوده دانش، ذاتی ذهن انسان می انگاشتند. با این حال، علی رغم نقطه نظر کاملاً متضاد خود با دیگری از لحاظ انکار و یا اعتقاد به وجود واقعیت های ذاتی عقل انسان، هر دو

1- empiricism

3- Francis Bacon (1561-1626)

5- deduction

7- George Berkely (1685-1753)

9- innate ideas

2- rationalism

4- induction

6- John Locke (1632 - 1704)

8- David Hume (1711 - 1776)

10- René Descartes (1596 - 1650)

مکتب بر اصل تکیه بر رباضیات و دانش نیوتونی به جای فلسفه ارسطویی مسیحی به عنوان اساس استدلال فلسفی موافقت داشتند (روبینز، ص ۱۲۵).

با توجه به اصول دو نظریه یادشده، روشن است که مسأله اصلی فرض میزان تأثیر و نقش ذهن انسان در ادراک و فراگیری دانش است. در طول سده های شانزدهم و هفدهم در تحقیقات برخی پژوهشگران زبان تأثیر دو نظریه تجربه گرایی و عقل گرایی مشاهده می شود. در سده بیستم نیز دو دیدگاه فلسفی یادشده بر نظریه های زبانشناسی تأثیری قطعی داشته است. در انگلستان تأثیر تجربه گرایی به آغاز و گسترش آواشناسی توصیفی و نیز توجه به استقلال دستور زبانهای گوناگون و همچنین هدفهای نوین از جمله آموزش زبان انگلیسی به بیگانگان، آموزش گفتار به ناشنویان و اصلاح لهجه به انگلیسی رسمی به خوبی مشاهده می شود. روند پژوهشهای یادشده به سده نوزدهم و نیز سده بیستم نیز گسترش یافت. از این راه، در توصیف صداها، زبان، تدوین دستور زبان و دیگر زمینه های پژوهشی یادشده در بالا پیشرفت شایان توجهی حاصل شد (روبینز، ص ۱۳۱).

در سده های شانزدهم و هفدهم برخی پژوهشگران در باره اصول و ویژگیهای همگانی زبانها نیز به اندیشه پرداختند. از جمله ویلکینز^۱ برخی اصول دستور زبان همگانی (جهانی)^۲ از جمله مقوله ها یا بخشهای واژگانی^۳ را پیشنهاد کرد. اندیشه ویژگیهای همگانی زبان احتمالاً از تأثیر اصول نظریه عقل گرایان ناشی شده است. در واقع، به همان گونه که تجربه گرایی گسترش آواشناسی توصیفی و نیز استقلال تدوین دستور زبانهای گوناگون را موجب شد همچنین، اصول نظریه عقل گرایی نیز در پدید آمدن دستور زبانهای فلسفی^۴ خود را نشان داد، بویژه دستور زبانهایی که در ارتباط با مکتبهای پورت رویال^۵ فرانسوی نوشته شد. مدرسه های یادشده مؤسسه های دینی فرهنگی بودند که در سال ۱۶۳۷ تأسیس گردید و در سال ۱۶۶۱ بر اثر کشمکشهای سیاسی و دینی تعطیل شد، ولی تأثیر کار آنها در دستور زبانهای مستدل^۶ و دستور زبانهای همگانی^۷ سده هجدهم مشاهده می شود. دستور زبانهای عقل گرا^۸ از جهاتی چند جانشین دستور زبانهای مدرسه ای سده های میانه^۹ بودند، که در آنها تأثیر منطق در زبانشناسی

1- Wilkins

3- word classes

5- Port Royal Schools

7- general grammars

9- medieval scholastic grammars

2- universal grammar

4- philosophical grammars

6- grammaires raisonnée

8- rationalist grammars

نمایان است. در واقع، دستورنویسان پورت رویال نوعی دستور زبان همگانی جهانی را ارائه کردند، ولی دستور زبانهای پورت رویال با شکل زبان جهانی و یا دستور زبانهایی که در سده های میانه ارائه شد متفاوت بود (روبیتر، ص ۱۳۶). از جمله در دستور زبان همگانی و مستدل هدف این بود که نشان دهد ساخت زبان محصول عقل است، و این که زبانهای انسانی تنها گونه های یک نظام همگانی منطقی و عقلانی است (لایتر، ص ۱۷). بر این پایه، پژوهشگران دستور زبان همگانی در صدد برآمدند که برای ویژگیهای دستور زبان لاتین که به توسط پرسکیانوس ارائه شده بود توضیحهایی همگانی و فلسفی بیابند. در این راه، آنان از زبانهای دیگر غافل نبودند، بلکه برعکس کوشیدند تا همانندی زیربنایی دستور زبانهای خاص و چگونگی نقش آن را در انتقال اندیشه جستجو کنند، زیرا آنان عقیده داشتند که در زیربنای ساخت واقعی همه زبانها دستور زبان همگانی قرار دارد. با این حال، آنان تصور می کردند که بخش بزرگی از ویژگیهای دستور زبان لاتین در زیر بنای همه زبانها وجود دارد که به صورتهای متفاوت ظاهر می شود. بر این پایه، چنین می انگاشتند که شش حالت دستوری زبان لاتین در زبانهای دیگر نیز وجود دارد، هرچند که برخی از حالتها به وسیله حروف اضافه و ترتیب واژگانی در زبانهای اروپایی مشاهده می شود (روبیتر، صص ۱۳۷-۱۳۶).

در واقع، دستورنویسان پورت رویال با توجه به نمونه هایی از زبانهای لاتین، یونانی، عبری، فرانسه و دیگر زبانهای اروپایی در صدد برآمدند تا ویژگیهای همگانی زبانها را جستجو کنند، و از این راه نظریه همگانی دستور زبان را ارائه نمایند. برخلاف فلاسفه مسیحی، آنان بر عقل انسان به عنوان نیروی برتر حاکم بر رفتار انسان از جمله زبان تأکید می گذاردند، و به این ترتیب بار د فلسفه ارسطویی، نظرات دکارت را پایه پژوهشهای خود قرار می دادند.

برخی از تحلیلهای منطقی دستورنویسان پورت رویال به عنوان زمینه هایی توصیف شده که بعداً اندیشه گران نظریه دستور زبان گشتاری بر آن تأکید نهاده اند. از جمله درونه گیری جمله های زیربنایی را می توان یاد کرد. مثلاً، در زیربنای جمله زیر:

خدای نادیدنی جهان مرئی را آفریده است.

جمله زیر تصور می شود.

خدایی که نادیدنی است جهانی را که مرئی است آفریده است.

یا در واقع، جمله بالا از پیوند سه جمله زیربنایی زیر از راه درونه گیری جمله های (الف) و (ج)

در جمله اصلی (ب) تولید می شود (روینز، ص ۱۳۸):

(الف) خدا نادیدنی است

(ب) خدا جهان را آفریده است

(ج) جهان مرئی است

تأثیر تحلیلهای زیربنایی دستورنویسان پورت رویال و نیز ویژگیهای همگانی زبانها را در پژوهشهای زبانشناسان سده بیستم از جمله یلمزلف، چامسکی و نیز دیگر زبانشناسان گشتاری بخوبی می توان مشاهده کرد (مشکوة الدینی: ۱۳۷۰، و همین کتاب: فصل هفتم، همچنین، الن و بورن، ۱۹۷۵، صص ۴-۱).

زمینه زبانشناسی دیگری که بویژه در سده هجدهم پژوهشگران اروپایی با آن آشنا شدند زبان سانسکریت و توصیفهای دستوری آن بود. بررسی زبان سانسکریت به توسط پژوهشگران اروپایی بر گسترش دانش زبانشناسی تأثیری دوگانه داشت. از یک سو مقایسه سانسکریت با زبانهای اروپایی نخستین پیدایش و گسترش منظم زبانشناسی تاریخی و تطبیقی^۱ را موجب شد و از سوی دیگر، پژوهشگران در توصیفهای دستوری زبان سانسکریت با سنت مستقل و گسترده پژوهشهای زبانشناسی در هند باستان آشنا شدند و امتیازهای آن را به خوبی شناختند. البته پیشتر در سده های شانزدهم و هفدهم، مبلغان مسیحی برخی از توصیفهای دستوری زبان سانسکریت یا هندی باستان^۲ را به اروپا آورده بودند. همچنین در سده هجدهم، برخی پژوهشگران انگلیسی که به هندوستان سفر کردند، گزارشهای علمی بیشتری در باره زبان سانسکریت به اروپا آوردند که همگی روی هم دانش انبوه و گسترده ای را پیش دیده گان پژوهشگران اروپایی قرار داد.

زبانشناسی هند باستان تمامی بخشهای زبانشناسی توصیفی امروز یعنی آواشناسی، واج شناسی، دستور و معناشناسی را شامل می شد. از این رو، پژوهشگران اروپایی با دانشی عظیم از بررسی زبان در هند آشنا شدند که بی شک بر گسترش پژوهشها و نیز روشهای بررسی زبان تأثیری عمیق و پایدار داشت (روینز، صص ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۵۱-۱۵۹).

به علاوه، آگاهی بر دستور زبان سانسکریت و آشنایی با این زبان، برای پژوهشگران اروپایی امکان مطالعه تطبیقی زبانها را نیز آشکار ساخت. ویلیام جونز^۳ حقوقدان، پژوهشگر و

1- comparative and historical linguistics

2- Hindu

3- William Jones (1746-1794)

سانسکریت شناس انگلیسی که مدتی در هندوستان می زیست ، برای نخستین بار در سال ۱۷۸۶ در انجمن سلطنتی آسیایی در کلکته در مقاله معروف خود اعلام کرد که زبان سانسکریت با زبانهای یونانی و لاتین چنان شباهت نزدیکی را نشان می دهد که نمی تواند تصادفی باشد ، بلکه بر پایه آن خویشاوندی سه زبان یادشده را می توان قطعی دانست . یعنی این سه زبان از اصل مشترکی جدا شده بودند که دیگر وجود نداشت . همچنین ، زبانهای گوتی (ژرمانی) ^۱ و سلتی ^۲ نیز احتمالاً از همین اصل می باشند (لایتر ، ۱۹۶۵ ، صص ۱۵۱-۱۴۹ ، همچنین ، بلومفیلد ، ۱۹۳۵ ، صص ۱۰-۱۲) .

معمولاً خطابه جونز که در آن خویشاوندی زبان سانسکریت با زبانهای یونانی ، لاتین و برخی دیگر اعلام شد ، نشانگر آغاز دوره زبانشناسی تطبیقی به حساب می آید . این کشف از یک سو گسترش بررسیهای تاریخی و تطبیقی زبانهای هند و اروپایی را تسریع کرد ، و از سوی دیگر موجب شد که برخی از نظریات پیشین پژوهشگران در باره زبانهای یونانی و لاتین که آنها را زبانهای اصلی و برتر می پنداشتند بی اساس جلوه کند ، و در نتیجه با تهور و دقت بیشتری به بررسی زبانها پردازند . همچنین از این راه ، پژوهشگران به جریان تغییر زبان به عنوان اصلی کلی و نیز مرگ برخی زبانها و پیدایش زبانهای جدید پی بردند . بر این پایه ، روشن شد که هر زبان تاریخی دارد که از راه بررسی اسناد و مدارک مربوط به آن در دوره های گوناگون گذشته می توان آن را جستجو کرد و نیز ، تغییرات آن را مشخص نمود (واترمن ، صص ۲۶-۲۵) .

زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی در سده نوزدهم

۱- بررسی تغییرات و روابط تاریخی زبانها

(سده نوزدهم به عنوان دوره بررسیهای زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی شناخته می شود) البته ، این به آن معنی نیست که پیش از آن بررسیهای تاریخی بویژه در باره زبانهای هند و اروپایی به انجام نرسیده بود ، و یا در این سده بررسی در زمینه های دیگر زبان‌شناسی مورد غفلت قرار گرفت . بلکه گفته بالا بیشتر به این معنی است که تا پیش از سده نوزدهم بررسی تاریخی در باره زبانها پراکنده بود ، و اغلب به طور پیوسته و منظم دنبال نمی شد ، در حالی که در این سده همراه با ارائه مفاهیم نظری و روش شناسانه جدید در باره بررسی زبان ، در زمینه زبان‌شناسی تاریخی نیز پژوهشهای گسترده و منظمی به انجام رسید . از این راه ، بررسیهای پژوهشگران برخی از ویژگیهای زبانها را آشکار ساخت که بر اندیشه گران سده های پیشین ناشناخته بود ، و علاوه بر این که از زبانهای بسیاری توصیف دقیق و صریحی ارائه شد ، چگونگی پدید آمدن صورتهای زبانی از راه تحول تاریخی آنها به کمک نوشته های باقی مانده از آنها به طور منظم و دقیق مورد بررسی قرار گرفت .

(البته ، نوآوری عمده آغاز سده نوزدهم نقطه نظر تاریخی آن بود که بر پایه آن تصور می شد رشد ، حرکت و تکامل بر همه جهان حاکم است . همین فرض بر همه بررسیها و پژوهشهای این سده تأثیر به سزایی برجای گذاشت) . از جمله بررسی سیر تاریخی و تغییرات

زبان نیز مورد توجه قرار گرفت (یسپرسن، ص ۳۲). براین پایه، تغییرات زبانها و نیز تقارنهای موجود میان آنها به طور گسترده و منظم بررسی شد. از همین رو، سده نوزدهم دوره شکوفایی زبانشناسی تاریخی و تطبیقی به شمار می رود.

در واقع، زبانشناسی تطبیقی بخشی از زبانشناسی تاریخی را تشکیل می دهد، و در اصل به روشی اشاره می کند که بر پایه آن ویژگیهای سیمای زبانها در پیشترین حالت آنها در کنار یکدیگر قرار داده می شد، تا از یک سو از راه مقایسه آنها در صورت اثبات وجود شباهت کافی میان آنها، خویشاوندی آنها مشخص می گردید و از سوی دیگر بر پایه ویژگیهای مشخص شده، شکل فرضی زبان مادر^۱ که دیگر وجود نداشت و زبانهای خویشاوند مورد بررسی از آن نتیجه شده بود بازسازی می گردید. از همین راه، خانواده زبانهای هند و اروپایی^۲ و شاخه های آن تا حدودی مشخص شد. همچنین، واژه ها و عناصری از برخی زبانهای مادر از جمله زبان ژرمانی نخستین^۳، یونانی نخستین^۴، هند و ایرانی نخستین^۵ و نیز هند و اروپایی نخستین^۶ بازسازی گردید (بایون، صص ۶۶-۶۳).

البته، بررسی روابط تاریخی برخی گروههای ویژه زبانها در سده های پیشین به توسط نویسندگان اروپایی و پیش از همه به توسط دانته^۷ شروع شده بود. دانته در اثر خود در باره پیدایش لهجه ها و سپس زبانهای گوناگون از یک زبان مبدأ بر اثر گذشت زمان و نیز فاصله جغرافیایی گروههای سخنگویان بحث کرده بود. در سده هفدهم نیز لایبنتز^۸ در جریان اندیشه های فلسفی اش و در زمینه مسایل زبان به زبانشناسی تاریخی توجه نمود. از این راه، او برخی اصولی را ارائه کرد که بر پایه آن پژوهشهای تاریخی زبان به طور مؤثری دنبال شد. از جمله، لایبنتز به توزیع نام مکانها و یا رودخانه ها اشاره کرد که پس از جایگزینی زبانی در ناحیه ای خاص، آن نامها به توسط تازه واردان که به زبان دیگری صحبت می کنند بازهم به کار می رود (روبنز، صص ۱۸۴-۱۸۰).

در واقع، گردآوری منظم داده های زبانی که بعداً در بررسی تطبیقی زبانها به کار گرفته شد، مشخصه شایان توجه سده های پس از رنسانس در اروپا بود. در سده هجدهم، روابط تاریخی موجود میان زبانها به گونه ای که بر پایه آن بعداً برخی خانواده های زبانها می توانست

1- parent language

3- Proto - Germanic

5- Proto - Indo - Iranian

7- Dante (1265 - 1321)

2- Indo - European

4- Proto - Greek

6- Proto - Indo - European

8- Leibniz (1646 - 1716)

جستجو شود مورد توجه و بررسی جدی قرار گرفت. در این دوره، توجه اصلی پژوهشگران بر مقایسهٔ واژگان و ساختهای زبانهای اروپایی جدید و زبان لاتین قرار داشت. البته چنان که پیشتر نیز اشاره شد (فصل اول و فصل چهارم همین کتاب)، آگاهی پژوهشگران اروپایی از زبان سانسکریت موجب شده بود که آنان به روش تجربی و عینی به بررسی و نیز مقایسهٔ زبانها بپردازند. دستور زبان سانسکریت برای نخستین بار، توصیف کامل و صحیحی از یک زبان را که بر پایهٔ مشاهده فراهم شده بود در پیش دیده‌گان پژوهشگران اروپایی قرار داد. دستور منظم و دقیق زبان سانسکریت برای آنان بینش صریحی از ساخت زبان فراهم آورد، که با دستور زبانهای که خود آنان بر اساس نمونهٔ دستور زبان یونانی تدوین کرده بودند و ویژگیهای زبان را به روشنی نشان نمی‌داد متفاوت بود. در واقع آشنایی با دستور زبان سانسکریت چگونگی تجزیه و توصیف زبان را به آنان آموخت، به گونه‌ای که آنان توانستند بخشهای سازندهٔ جمله را بهتر بشناسند. به این ترتیب، در حدود آغاز سدهٔ نوزدهم، دانش زبان سانسکریت بخشی از آگاهیهای لازم برای پژوهشگران اروپایی را تشکیل می‌داد. در واقع، بیشتر مقایسهٔ واژه‌شناسی تصریفی و اشتقاقی^۱ زبان سانسکریت با دیگر زبانهای هند و اروپایی بویژه لاتین و یونانی بود که توجه زبان‌شناسان تطبیقی را به خود جلب کرد.

در تمام سدهٔ نوزدهم، بررسی تاریخی و تطبیقی زبانهای هند و اروپایی بخش اصلی و در عین حال موفق پژوهش و دانش زبان‌شناسی اروپا بود. زبان‌شناسان تطبیقی یکی پس از دیگری با کوشش پی‌گیر به بررسی و مقایسهٔ زبانها پرداختند. از این راه، دستور زبان تطبیقی برای برخی زبانهای خویشاوند اروپایی تدوین شد و نیز بعضی قوانین مربوط به تغییر صداها مشخص گردید. روش مقایسه نیز از آغاز روشن بود. نخست لازم بود که هریک از زبانهای مورد بررسی به طور دقیق توصیف شود. سپس توصیفهای آوایی، واژگانی و دستوری به دست آمده با یکدیگر مقایسه گردد. هر ویژگی زبانی که در همهٔ زبانها و یا چند زبان یافت می‌شد، می‌بایستی در زبان مادر یعنی اصل مشترك آنها وجود می‌داشته است. در صورتی که برخی ویژگیها در برخی و یا همهٔ زبانهای خویشاوند مطابقت نداشت، معلوم می‌شد که آن ویژگیها تغییر یافته است. مثلاً، از مقایسهٔ واژهٔ «مادر» در زبانهای یونانی، لاتین و سانسکریت، یعنی به ترتیب صورتهای زیر:

«mātā» «māter» «mētēr»

معلوم می‌شد که این واژه در زبان هند و اروپایی نخستین با صامت شروع می‌شده که در خط لاتین با «m» نشان داده می‌شود. همچنین، صامت دوم در واژه مذکور «t» بوده است. بنابراین، صدای «th» در زبان انگلیسی کنونی و یا «d» در برخی زبانهای خویشاوند در این واژه، می‌بایستی صورتهای تغییر یافته صدای «t» در زبان هند و اروپایی نخستین بوده باشد (بلومفیلد، صص ۱۱-۱۰ و ۱۴-۱۳).

بر پایه یافته‌های پژوهشگران در سده نوزدهم، مجموعه گسترده‌ای از آگاهیهای مربوط به تغییرات آوایی و واژگانی در زبانهای گوناگون فراهم آمد. این آگاهیها به پژوهشگران امکان داد که چگونگی و نیز میزان تعمیم تغییرات یاد شده را جستجو کنند. همچنین از سوی دیگر، فرایند تغییر در زبان نیز مورد بررسی قرار گرفت، و در این زمینه نیز نظراتی تازه ارائه شد. از آن میان، بویژه نظرات برخی از زبان‌شناسان تاریخی حائز اهمیت است.

۲- بررسیهای زبان‌شناسی تاریخی بوپ و راسک

(چهار پژوهشگر شناخته شده در دانش زبان‌شناسی در آغاز سده نوزدهم، بوپ^۱، راسک^۲، گریم^۳ و هومبولت^۴ هستند. بوپ، راسک و گریم به عنوان بنیان‌گذاران زبان‌شناسی تاریخی به شمار می‌روند. مقایسه صریح زبانهای هند و اروپایی با رساله‌ای که بوپ زبان‌شناس آلمانی در سال ۱۸۱۶ در باره پی‌بندهای صرفی فعل در زبانهای سانسکریت، یونانی، لاتین، فارسی و ژرمانی منتشر کرد آغاز شد. او تقریباً سی سال پس از مقاله جونز، خویشاوندی میان زبانهای یاد شده را نشان داد. سپس راسک زبان‌شناس دانمارکی علاوه بر تدوین نخستین دستور زبان منظم برای زبانهای نروژی باستان و انگلیسی باستان، در سال ۱۸۱۸ تقارنهای آوایی موجود میان واژه‌های زبانهای ژرمانی را با واژه‌های زبانهای هند و اروپایی دیگر مشخص نمود و آنها را به طور صریح توصیف کرد. از جمله، نشان داد که هر جا در واژه‌هایی که دیگر زبانهای اروپایی صدای p دارند زبانهای ژرمانی صدای f دارند،/ مانند نمونه‌های زیر (زبان انگلیسی به عنوان یکی از زبانهای ژرمانی انتخاب شده است):

1- Franz Bopp (1791-1867)

2- Rasmus k. Rask (1787 - 1832)

3- Germans J. Grimm (1785 - 1863)

4- W. Von Humboldt (1767 - 1835)

انگلیسی : few , foot , five , father

لاتین : Pauci , Pēs , — , Pater

سانسکریت : — , Pad- , — , Pitar

همچنین ، او زبانهای لیتوانی^۱ و ارمنی^۲ را به این خویشاوندی افزود .

نکته مهمی که راسک در روش مطالعه تطبیقی زبانها به آن اشاره کرده این است که او برای اثبات خویشاوندی میان زبانها تنها توافقه‌های واژگانی را کافی نمی‌داند ، بلکه بر وجود توافقه‌های دستوری نیز تأکید می‌کند . او چنین اظهار می‌دارد که بسیاری از واژه‌ها از راه قرض‌گیری ، در زبانهای نواحی همسایه مشابه است که در نتیجه آن تا حدودی همانندی میان دو زبان ایجاد می‌شود . از این رو ، او معتقد بود که برای اثبات خویشاوندی میان دو زبان بررسی توافقه‌های دستوری و مشخص کردن آنها اهمیت بسیار دارد . همچنین ، او معتقد بود که یکی دیگر از راههای سودمند برای اثبات خویشاوندی زبانها کشف و تعیین توافقه‌های آوایی است ، به شرط آن که روند بررسی دقیق باشد ، و بر پایه آن میان دو و یا چند زبان بتوان قاعده‌های متقارنی به دست داد (واترمن ، صص ۲۶-۲۵) .

۳- قانون گریم

به دنبال راسک ، گریم زبان‌شناس آلمانی در سال ۱۸۱۹ دستور تطبیقی زبانهای ژرمانی (گوتی ، اسکاندیناوی ، انگلیسی ، فریزلندی ، هلندی و آلمانی) را نوشت . در چاپ دوم همین کتاب ، او تقارنهای آوایی منظم موجود میان زبانهای سانسکریت ، یونانی ، لاتین و زبانهای ژرمانی را نشان داد ، و از این راه ، پیوند زبانهای ژرمانی را به خانواده زبانهای هند و اروپایی مشخص کرد . در واقع ، گریم پس از خواندن اثر راسک ملاحظات تدوین شده خود را در باره تقارن تغییرات صامتهای زبانهای هند و اروپایی در اثر خود یعنی چاپ دوم کتاب یادشده در بالا در سال ۱۸۲۲ ارائه کرد . البته اهمیت کار گریم تنها نشان دادن تقارنهای آوایی میان زبانهای ژرمانی و دیگر زبانهای خانواده هند و اروپایی نیست ، بلکه این اهمیت در کشف نظم صریحی است که بر تقارنهای آوایی یادشده حاکم است . نظم تقارنهای آوایی و یا به بیان

دقیق تر، نظام تقارن موجود میان صامتهای زبانهای یادشده در بالا بعداً به عنوان قانون گریم نامیده شد. درواقع، قانون گریم از نخستین قوانین تغییرات آوایی بود که بر پایه آن ارتباط خویشاوندی زبانهای هند و اروپایی و برخی خانواده های زبانی دیگر مشخص می شود. قانون گریم به خوبی نشان می دهد که تغییرات آوایی تصادفی نیست، بلکه در همه زبانها با نظم خاصی صورت می پذیرد. قانون گریم از لحاظ نشان دادن تقارنهای آوایی موجود میان زبانهای هند و اروپایی بویژه تقارنهای میان دسته های صامتها از سه مخرج و سه گونه رهش از معتبرترین یافته ها در این زمینه به شمار می رود. گریم تقارنهای آوایی منظم میان زبانهای سانسکریت، یونانی، لاتین و زبانهای ژرمانی را مشخص کرد. تغییرات و تقارنهای آوایی منظم زبانهای ژرمانی را که گریم مشخص نمود به صورت نمودار زیر می توان نشان داد (فرامکین و رادمن، صص ۳۱۵ - ۳۱۴):

k	t	p	g	d	b	gh	dh	bh	مرحله پیشین:
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	
(h) x	θ	f	k	t	p	g	d	b	مرحله بعدی:

(نمودار ۱)

قانون گریم بر حسب دسته های طبیعی صداها می تواند بیان شود، به صورت زیر: صامتهای دمیده با واك غیر دمیده می شود، صامتهای انسدادی با واك بی واك می گردد، و صامتهای انسدادی بی واك سایشی می شود.

با ملاحظه واژه های هم خانواده، یعنی واژه هایی که در زبانهای خویشاوند از واژه واحدی پدید آمده اند، تقارنهای آوایی را می توان مشاهده کرد و از راه آنها به تغییرات آوایی پی برد. تقارن موجود میان صامتهای زبان لاتین (به عنوان نمونه زبانهای رومیایی)، زبان انگلیسی (به عنوان نمونه زبانهای ژرمانی) و زبان سانسکریت در واژه های نمونه ای از سه زبان یادشده در نمودار زیر به خوبی مشاهده می شود. صامتهای مقارن فرضی در زبان هند و اروپایی نخستین نیز داده شده است (فرامکین و رادمن، ص ۳۱۶):

انگلیسی	لاتین	سانسکریت	هند و اروپایی نخستین
f father	p patar	p pitar-	*p
θ Three	T trēs	t trayas	*t
h hound	k canis	ś śun	*k
p lip	b labium	b —	*b
t two	d duo	d dva-	*d
k acre	g ager	j ajras	*g
b brother	f frāter	bh bhrātar-	*bh
d do	f fē - ci	dh dhā	*dh
g wagon	h veh - ō	h vah-	*gh

(نمودار ۲)

(نشانه * مشخص کننده صورت فرضی یا بازسازی شده است. نماد S نشان دهنده صامت سایشی متفاوت با s است).

- نمونه‌های بالا نشان می‌دهد که صامتهای با واك به صورت صامتهای بی واك تغییر یافته (duo → two)، نیز صامتهای انسدادی بی واك به سایشی تبدیل شده (pater → father)، و سایشیها به انسدادیهای با واك بدل گردیده است (frāte → brother). از سوی دیگر چنان که ملاحظه می‌شود، از لحاظ صامتهای یادشده زبان سانسکریت تغییرات کمتر، زبان لاتین تغییرات بیشتر، و زبان ژرمانی (به عنوان نمونه زبان انگلیسی) تقریباً تغییرات عمده‌ای را نشان می‌دهد. با این حال در زبانهای یادشده، تغییرات واجی تقارنهای منظم قابل ملاحظه‌ای را پدید آورده که بر پایه آن، بازسازی بخش عمده‌ای از ساخت آوایی زبان هند و اروپایی نخستین ممکن می‌گردد.

گرم برای یافته‌های خود در باره تغییرات و تقارنهای آوایی اصطلاح قانون را به کار نبرد، بلکه تنها به عنوان تغییرات آوایی به آنها اشاره کرد. با این حال، اصل مهمی که او در ارتباط با تغییرات آوایی بیان نمود این بود که تغییرات آوایی یک گرایش همگانی است، ولی در همه موارد به طور یکسان صورت نمی‌پذیرد (روبیتر، ص ۱۹۰). گرم خود آگاه بود که

بر تقارنهای آوایی منظم ارائه شده به توسط اواستناهایی وجود دارد. از این رو او برای تغییرات آوایی بیان بالا را اظهار داشت.

در سال ۱۸۷۵، کارل ورنر^۱ برخی از استثناهای قانون گریم را توضیح داد. از جمله او نشان داد که چرا صامت‌های t, p و k در زبانهای هند و اروپایی در برخی موارد با صامت‌های θ, f و x تقارن ندارد. او توضیح داد که در مواردی که مصوت پیشین تکیه دار نبوده، θ, f و x یک تغییر دیگری را نیز به صامت‌های b, d و g پذیرفته است (فرامکین، ص ۳۱۶).

به دنبال گریم، پژوهشگران دیگری به ریشه‌شناسی^۲ واژه‌ها پرداختند. به این معنی که از راه بررسی صورتهای قدیمی تر واژه‌ها در یک زبان و نیز صورتهای قرینه آن در زبانهای خویشاوند که همگی گونه‌های متفاوت یک صورت واژه مادر به شمار می‌آیند، چگونگی تغییر صداها در هریک از زبانهای مورد مطالعه و نیز تقارنهای آوایی موجود در زبانهای خویشاوند را مورد بررسی قرار دادند. از این راه، دستور زبانهای تطبیقی متعددی تدوین شد. آگوست فریدریخ پوت^۳، آگوست شلایختر^۴ کارل بروگمان^۵، و برتولد دلبروک^۶ از شناخته‌ترین دستورنویسان تطبیقی می‌باشند. دو پژوهشگر اخیر یعنی بروگمان و دلبروک کتابی با عنوان «خلاصه دستور زبان تطبیقی زبانهای هند و اروپایی»^۷ منتشر کردند که چاپ دوم آن (۱۹۱۶-۱۸۹۷) تا به امروز به عنوان کتاب مرجع مورد استفاده می‌باشد. همچنین، دستور زبانهای تطبیقی به شیوه رساله گریم، برای شاخه‌های متفاوت زبانهای خانواده هند و اروپایی تدوین شد. از جمله، فریدریخ دیز^۸ کتاب «دستور زبانهای رومیایی»^۹ را نوشت، و در آن زبانهای رومیایی را به دقت بررسی کرد. همچنین، برخی پژوهشگران دیگر دستور تطبیقی زبانهای سلتی و اسلاوی را تدوین نمودند (بلومفیلد، صص ۱۶-۱۴).

۲- نظرات هومبولت در باره اصول زبانشناسی همگانی

هرچند هومبولت^{۱۰} در هر دو سده هجدهم و نوزدهم زیست، اما اندیشه‌های او در باره

1- Karl Verner

3- August Friedrich Pott (1802 - 1887)

5- Karl Brugman (1849 - 1919)

7 - Outline of the comparative grammar of the Indo - European languages

8- Friedrich Diez (1794 - 1876)

10- Wilhelm Von Humboldt (1767 - 1835)

2- etymology

4- August Schleicher (1821 - 1868)

6- Berthold Delbrück (1842 - 1922)

9- Grammar of the Romance languages

زبان بیشتر به سده هجدهم مربوط می‌شود. اصل مهمی که مورد توجه هومبولت بود و می‌کوشید تا در بررسیهای گسترده‌اش در بارهٔ زبان‌شناسی و زبانهای گوناگون توضیح دهد جنبهٔ زبانی زبان^۱ بود که بر پایهٔ آن هر سخنگوی زبان با در اختیار داشتن امکانات محدود دستوری و واژگانی می‌تواند تمامی نیازهای ارتباطی خود را که در جامعه ممکن است با آن روبرو شود برآورده سازد (روبینز، صص ۱۹۲-۱۹۱).

در واقع، تعریف هومبولت از زبان به عنوان توانایی خاص انسان، و ارائهٔ مفاهیم ساخت‌آوایی، دستوری و واژگانی، و نیز طبقه‌بندی سه‌گانهٔ او از زبان همه از توجه او به جنبهٔ زبانی زبان بود. او دسته‌بندی سه‌گانهٔ زبانها را بر حسب ساخت واژه به عنوان گسسته^۲، پیوندی^۳ و تصریفی^۴ ارائه کرد. البته او این دسته‌بندی را بر پایهٔ ساخت غالب واژه‌های زبان به عنوان واحد دستوری قرار داد. هومبولت دسته‌بندی سه‌گانهٔ زبانها را از لحاظ تاریخی معتبر می‌دانست، ولی در آثار بعدی‌اش او این گونه دسته‌بندی را تنها از لحاظ توصیفی ضروری می‌دانست. او زبانهای چینی و سانسکریت را به ترتیب به عنوان دو حد خالص گسسته و تصریفی و بقیهٔ زبانها از جمله زبانهای پیوندی را به شکل ترکیبی از دو نوع یاد شده می‌انگاشت. البته برخی معاصران هومبولت نیز به دسته‌بندی زبانها پرداختند. از جمله ف. شلگل^۵ زبانها را به آنهایی که از تغییرات درونی ساخت واژه برای مفاهیم دستوری استفاده می‌کنند، و گروه دیگری که برای این منظور ترتیب پیاپی واژه‌ها را به کار می‌گیرند تقسیم کرد. نیز، بر پایهٔ تعریف بالا ۱. شکل^۶ دستهٔ زبانهای گسسته، پیوندی و تصریفی را بازشناخت. همین گونه دسته‌بندی با کمی تفاوت پیش تر به توسط بوپ نیز ارائه شده بود (روبینز، ص ۱۹۵).

هومبولت اندیشه‌گری اصیل در بارهٔ مسایل زبان‌شناسی همگانی بود. او میان دو گونه بررسی زبان یعنی هم‌زمانی و در زمانی تمایز قائل شد، و در بررسیهایش در جستجوی حقایق زبان‌شناسی همگانی بود، هرچند که او بر اهمیت زبان سانسکریت و نیز زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی زبانهای هند و اروپایی که ویژگی زمان او یعنی سدهٔ نوزدهم بود و همچنان گسترش می‌یافت آگاهی داشت. هومبولت نخستین کتاب بزرگ در بارهٔ زبان‌شناسی همگانی را که رساله‌ای در زمینهٔ انواع زبان انسان بود نگاشت.

هومبولت بر توانایی زبانی زبانی ذاتی ذهن انسان است تأکید می‌گذارد. به عقیدهٔ او

1- creative aspect of language

3- agglutinative

5- F. Schlegel

2- isolating

4- inflectional

6- A.W. Schlegel

زبان باید بر پایه توانایی زایایی که از راه آن سخنگویان هربار گفتاری را تولید و یا درک می کنند شناخته و توصیف شود، و نه بر پایه محصول این توانایی که صورتهای زبانی گفته شده است. به بیان دیگر، زبان یک توانایی زایاست و نه تنها یک محصول مرده. توانایی زبانی بخش ضروری ذهن انسان است. در غیر این صورت در محیط زبانی خاص تحقق نمی یافت. بر پایه همین ویژگی، زبانها بر حسب شرایط محیطی خاص تغییر می یابند و با محیط سازگار می شوند. به عقیده هومبولت، کارکرد زبان تنها بر پایه این واقعیت می تواند توضیح داده شود که سخنگویان امکانات محدود زبانی را که در اختیار دارند می توانند به طور نامحدود به کار برند.

هرچند که هومبولت توانایی زبانی ذهنی را جهانی و همگانی می داند، ولی تأکید می کند که خاص بودن هر زبان از ویژگیهای خاص گروهی که به آن صحبت می کنند ناشی می شود. در این فرض او از هر در^۱ فیلسوف آلمانی پیروی می کند. بر این پایه، او عقیده دارد که زبان و فکر هر گروه از مردم که به زبان خاصی صحبت می کنند از یکدیگر جدایی ناپذیر است. حتی او از این هم پیش تر می رود و اظهار می دارد که زبان هر قوم روح آنان و روح آنان زبانشان است (روبینز، ص ۱۹۴).

به عقیده او اندیشه و ادراک تنها از راه زبان مشخص و قابل ابلاغ می شود، زیرا این دو به یکدیگر وابسته و جدایی ناپذیرند. بر این پایه، واژه ها تنها بر چسبها یا نامهای جدا از هم نیست که به چیزها داده می شود، بلکه در همان حال که بر چیزی دلالت می کنند آن چیز را نیز در مقوله مشخصی از تفکر جای می دهند. واژه های هر زبان روی هم یک کل نظام دار و سازمان یافته را پدید می آورد، به طوری که هر واژه به عنوان جزء سازنده تمامی بخشهای ساخت زبان به شمار می رود. بر این پایه، تفاوت های موجود میان زبانها نه تنها به تفاوت میان صداها و ساخت آوایی زبان مربوط است، بلکه همچنین به تفاوت میان درک سخنگویان هر زبان از جهانی که در آن زندگی می کنند نیز وابسته است.

چنان که ملاحظه می شود، به همراه پژوهشهای تاریخی در باره زبان در سده نوزدهم، جریان کوچک ولی پیش رونده ای از بررسی و مطالعه عمومی زبان نیز وجود داشت. البته، تأثیر اندیشه های هومبولت در باره زبان در زمان خود او چندان احساس نشد، به این معنی که پژوهشگران معاصر او عقاید او را زیاد به کار نگرفتند. با این حال، برخی از خطوط تفکر او

در آثار پژوهشگران در واپسین سالهای سده نوزدهم و نیز آغاز سده بیستم به خوبی مشاهده می‌شود. در ده‌های اخیر نیز برخی گرایشهای نوهومبولتی^۱ در زبان‌شناسی اروپا ظاهر شده است. همچنین، در امریکا تأثیر اندیشه‌های هومبولت را در آثار بوآز^۲، سپیر^۳ و ورف^۴ که از راه توجه ویژه به زبانهای بومی امریکایی ارائه شده می‌توان مشاهده کرد.

۵- نظریات شلایخر

از میانه سده نوزدهم تا حدود آغاز سده بیستم، برخی دیگر از زبان‌شناسان به بررسی درباره انواع زبانها و نیز توصیف برخی ویژگیهای بنیادی زبان پرداختند. از جمله اگوست شلایخر از لحاظ زبان‌شناسی تاریخی شهرتی به سزا داراست. او در طول زندگی نسبتاً کوتاهش آثار متعددی در باره زبان‌شناسی تاریخی و نظریه تاریخی زبان نوشت. شلایخر علاوه بر زبان‌شناسی به فلسفه تاریخی هگل و نیز علوم طبیعی بویژه گیاه‌شناسی علاقه مند بود. نمودار درختی نمونه او از زبانهای هند و اروپایی که رابطه میان زبان اصلی و زبانهای هند و اروپایی را نشان می‌دهد تا حدودی با اقتباس از برخی روشهای دسته‌بندی گیاه‌شناسی و بر پایه روش بازسازی مقایسه‌ای دست‌نوشته‌های باقی‌مانده از دوره‌های پیشین، به صورت ارتباط نسبی بررسی و ارائه شده است. به این معنی که زبانهای موجود از راه مشخصه‌های متمایز مشترک بویژه تقارنهای واژگانی و نتایج تغییرات آوایی به خانواده‌های کوچکتر یعنی ژرمانی، ایتالی‌سلتی^۵ و جز اینها مربوط گردیده و برای هریک از آنها یک زبان مادر مشترک فرض شده است، مانند لاتین به عنوان مادر زبانهای رومیایی^۶، و بالاخره همه به یک زبان اصلی واحد که ویژگیهای همه آنها را داراست مربوط گردیده است. بر این پایه، نیای مشترک زبانهای هند و اروپایی از راه مقایسه صورتهای قرینه مشخص شده در خانواده‌های کوچکتر و تمامی نظام زبانهای آنها در روابط تاریخی آنها بازسازی شده است. شکل نسبی هند و اروپایی شلایخر پیشرفت عمده‌ای را در زبان‌شناسی تاریخی زبانهای هند و اروپایی و به طور کلی در نظریه زبان‌شناسی تاریخی^۷ نشان می‌دهد.

1- neohumboldtian

3- Edward Sapir (1884-1939)

5- Italo - Celtic

7- historical linguistic theory

2- Franz Boas (1858-1942)

4- B.L. Whorf

6- Romance languages

هرچند که برخی از پژوهشگران زبانشناسی تاریخی بر نمودار نسبی زبانهای هند و اروپایی شلایخر ایرادهایی را وارد دانسته اند، اما این به آن معنی نیست که آن را باید کنار گذاشت. روشن است که جدایی زبانها از یکدیگر مانند شاخه های درخت به یک باره روی نمی دهد، بلکه جریان جدایی زبانها با پیدایش لهجه ها شروع می شود و سپس از راه جدایی افزاینده و طولانی لهجه ها از یکدیگر تا پیدایی زبانهای جدا ادامه می یابد. بر همین پایه، بررسیهای بعدی پژوهشگران زبانهای هند و اروپایی دسته بندی زبانها را در شاخه های درختی و صورتهای بازسازی شده و فهرست واجی فرضی نسبت داده شده به زبان اصلی تغییر داد (روینتز، صص ۱۹۹-۱۹۷).

از لحاظ دسته بندی زبانها، شلایخر نیز به سه نوع زبان یعنی گسسته، پیوندی و تصریفی به عنوان ساختهای نشان دهنده مراحل تاریخی در رشد و تکامل زبانها به سوی برترین مرحله ساختی معتقد بود. البته، شلایخر در این دسته بندی با برخی دیگر از پژوهشگران سده نوزدهم از جمله هومبولت هم عقیده بود. در واقع دسته بندی زبانها به عنوان گسسته، پیوندی و تصریفی از توجه به ساخت زبان بر حسب رابطه موجود میان صورت و معنی و نیز چگونگی نشان دادن رابطه دستوری واژه در جمله ناشی می شود. بر این پایه، زبانهایی که در آنها واژه ها به عناصر معنی دار کوچکتری تجزیه پذیر نیست، و به علاوه صورت واژه همواره ثابت است گسسته نامیده می شوند. در این گونه زبانها، در صورت واژه ها هیچ گونه نشانه ای وجود ندارد که رابطه نحوی آنها را نشان دهد. از این رو، تنها ترتیب و یا جای واژه در جمله نشان دهنده نقش یا رابطه نحوی آن است. زبان چینی نمونه ای از این دسته است.

برعکس در زبانهای پیوندی، ساخت واژه روشن است. به این معنی که واژه از اجزاء کوچکتر معنی داری تشکیل می شود که به دنبال یکدیگر پیوند می یابند، و هم معنی واژگانی و هم رابطه دستوری آن را آشکار می سازد. زبان ترکی نمونه این گونه زبانهاست. در زبان فارسی، واژه هایی مانند «هوشمندانه»، «جانباز»، «اندرزگوی» و جز اینها تا حدودی چنین ساختی را نشان می دهند.

در زبانهای تصریفی هم پایه یا بن واژه می تواند تغییر درونی یابد و هم با افزودن پیشوند، پسوند و نیز پیوندهای تصریفی، واژه می تواند به معانی گوناگون اشاره کند. زبانهای لاتین و یونانی باستان نمونه های برجسته ای از این دسته می باشند. همچنین، زبان عربی نمونه دیگری از زبانهای تصریفی است (به واژه های تصریفی نمونه زیر و بسیاری

واژه‌های دیگر هم خانواده آنها توجه کنید: قام، قاما، قامو...، یقوم، یقومان، یقومون...، قائم، اقامه، مقاومه، استقامه، و جز اینها). واژه‌های تصریفی فعل در زبان فارسی (مانند: می‌سرایم، می‌سرای، می‌سراید...، سراینده، سروده، و جز اینها) و برخی زبانهای دیگر نیز نمونه‌هایی از ساخت تصریفی را نشان می‌دهند.

شلايخر برای زبان حیاتی تکامل‌یابنده در نظر می‌گرفت. از این رو، او بر این باور بود که زبان در آغاز ماهیت «گسسته» و در نتیجه ساختی بسیار ساده داشته است. سپس بر اثر تکامل، به صورت پیوندی تغییر سیما داده است که ساختش تا حدودی پیچیده‌تر و عقلانی‌تر است. سرانجام، به همراه تکامل نیروی ذهنی انسان، این امکان را یافته که به هر شکل مناسبی میان صورت و معنی ارتباط برقرار نماید. در نتیجه، زبان به صورت تصریفی تکامل نهایی یافته است. او معتقد بود که این دور، یعنی گذر از مرحله گسسته به پیوندی و سپس به شکل تصریفی همواره برای زبانها ادامه دارد و هر زبانی که به مرحله پایانی تکامل خود یعنی شکل تصریفی برسد دیگر امکان ادامه زندگی برایش نخواهد بود و در نتیجه، به تدریج فرسوده می‌شود و پس از گذشتن زمانی از میان می‌رود. بر این پایه، او معتقد بود که از لحاظ تصریفی، زبان هند و اروپایی مادر از همه زبانهای فرزند خود غنی‌تر بوده که پس از طی دوران تکامل خود فرسوده شده و از میان رفته است.

توضیح این نکته لازم است که اثبات درستی نظریه تکاملی شلايخر به هیچ وجه ممکن نیست. برعکس، شواهد متعددی نشان می‌دهد که نظریه یادشده کاملاً بی‌اساس است. از جمله، فرض وجود زبانی از نوع گسسته در سلسله زبانهای هند و اروپایی ناممکن است، زیرا هیچ اثر باقی مانده‌ای که وجود چنین زبانی را به اثبات برساند یافت نشده است. به علاوه، این نظر که زبانهای گسسته ابتدایی و ناقص تصور شود، کاملاً نادرست است. زبان چینی گواهی بر این مدعی است. روشن است که بیان هر نوع اندیشه پیچیده به زبان چینی که زبانی گسسته است ممکن می‌باشد، درست به همان گونه که در هر زبان تصریفی ممکن است. از جمله، بیان همه مفاهیم پیچیده و پیشرفته علمی و صنعتی به همان اندازه که مثلاً به زبان انگلیسی میسر است به زبان چینی نیز ممکن است. از سوی دیگر، تصور زبان گسسته به عنوان زبانی ساده و ابتدایی بر هیچ پایه علمی استوار نیست. به این معنی که ویژگیهای ساختی زبانها تنها طبیعت عناصر و روابط موجود میان آنها را نشان می‌دهد. با این حال، بررسی زبانهای موجود نشان می‌دهد که اغلب آنها به شکل آمیزه‌ای از سه نوع ساخت یادشده می‌باشد.

۶- نظریات نودستوریان

در دو دهه آخر سده نوزدهم، نودستوریان^۱ در باره نظم تغییرات آوایی عقیده تازه‌ای ابراز کردند. آنان این عقیده را که قوانین آوایی استثنا ندارد به عنوان اصلی همگانی مورد تأکید قرار دادند (باینون، صص ۲۶-۲۳). البته، بر پایه پژوهشهای برخی پژوهشگران پیشین روشن شده بود که بیشتر موارد استثنا در تغییرات آوایی همسان، از شرایط آوایی خاصی که بر محققان پیشین مخفی مانده بود ناشی می شده است. به علاوه، بررسیها و مشاهدات گسترده تر پژوهشگران برای یافتن علل تغییرات آوایی، موجب شد که بسیاری از آنان معتقد شوند که تغییر آوایی چیزی اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه برعکس برای هر تغییری علت و توضیحی می توان جستجو کرد. همچنین، آنان دریافتند که علل تغییرات آوایی تنها از راه بررسی و مشاهده عینی داده های زبانی از زبانهای خویشاوند و چگونگی تغییر آوایی در بافتهای زبانی گوناگون مشخص می گردد. در واقع، همین پژوهشها و نیز آگاهی یافتن بر شرایط خاص تغییر آوایی در موارد استثنایی موجب شد که نودستوریان عقیده تازه خود را ابراز دارند. البته، برخی استنهاها توجیه پذیر نبود، با این حال نودستوریان همچنان بر عقیده خود مبنی بر این که قوانین آوایی استثنا ندارد تأکید می کردند. به عقیده آنان همه استنهاها و موارد بیرون از قاعده از نداشتن آگاهی کافی در باره تاریخ زبان و نیز برخی شرایط خاص ناشی می شده است.

اهمیت اساسی عقیده نودستوریان در این است که به طور کلی در باره طبیعت تغییر زبان بیانی جامع اظهار داشتند. به این معنی که تغییر زبان را فرایندی منظم می دانستند. آنان بر این باور بودند که بر پایه برخی ویژگیهای جهانی، تحول زبان قانونمند است و از همین رو، می تواند به طور منظم مورد بررسی قرار گیرد (باینون، ص ۲۴). در واقع، نودستوریان نیز همانند شلاخبر بررسیهای خود در زمینه زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی را بر پایه اصول علوم طبیعی قرار می دادند. از این رو، تغییرات آوایی زبان را به عنوان فرایندی خودکار بر حسب قوانینی که استثنا پذیر نیستند در نظر می گرفتند، که در دوره زمانی خاصی در زبانی خاص روی می دهد. بر این پایه، هر صدای خاص در یک محیط واحد همواره به یک طریق تحول می یابد. با این حال از سوی دیگر، واژه سازیهایی قیاسی نیز بخش دیگری از تغییرات زبانی را تشکیل می دهد.

البته در دهه‌های پیش از نودستوریان نیز، برخی پژوهشگران زبان نظریات مشابهی ارائه کرده بودند، ولی دو پژوهشگر برجسته اوستهوف^۱ و بروگمان با اعلام رسمی این عقیده که قوانین آوایی استثنا‌پذیر نیست، شهرت را نصیب خود کردند و به نودستوریان مشهور شدند. پیش‌تر گریم و بوب به صراحت استثناها را پذیرفته بودند، و شلایخر نیز علی‌رغم تأکید بر منظم بودن تغییرات آوایی، پدیده‌های آوایی بی‌قاعده را به عنوان شواهدی برای بررسی‌های ریشه‌شناسی امری عادی می‌انگاشت (روینتز، صص ۲۰۲-۲۰۱).

همچنین، ورنر^۲ در توضیحاتش در باره موارد استثنایی در تغییرات آوایی که اکنون به قانون ورنر^۳ شناخته می‌شود، نشان داد که بسیاری از استثناها در تغییرات آوایی زبان ژرمانی که گریم ارائه کرده بود، توضیح‌پذیر است. به این معنی که این گونه موارد استثنایی در تغییرات آوایی با اشاره به جای تکیه در واژه در مراحل پیش‌تر خانواده زبانه‌های هندو اروپایی می‌تواند توضیح داده شود. ورنر چنین اظهار داشت که «می‌باید قاعده‌ای برای استثناهای یک قاعده وجود داشته باشد. از این رو، تنها مسأله این است که آن قاعده کشف شود» (روینتز، صص ۲۰۳). چنان که ملاحظه می‌شود، عقیده ورنر مبنی بر این که هیچ استثنایی بی‌قاعده نیست از عقیده نودستوریان عالمانه‌تر به نظر می‌رسد، هر چند که نودستوریان نیز اظهار داشتند که در واقع همه موارد استثنایی و بیرون از قاعده به علت نداشتن آگاهی کافی در باره تاریخ زبان و نیز برخی شرایط خاص دیگر آنها نامنظم انگاشته می‌شوند (واترمن، صص ۷۳ و ۷۸).

نودستوریان ویژگی‌های روش شناختی زبان‌شناسی تاریخی تطبیقی را به همان گونه که در نیمه نخست سده نوزدهم معمول بود پذیرفتند. در واقع، چند مقاله مهمی که در سالهای ۱۸۷۶-۸ نوشته شد، شکل‌گیری نظریه نودستوریان را مشخص کرد. بر پایه نوشته‌های یادشده، اکنون روشن بود که زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی بر پایه فرض منظم بودن تغییرات آوایی قرار داشت. به این معنی که تاریخ هر زبان از راه تغییرات مشخص شده در صورت و معنی واژه‌ها پی‌گیری می‌شد، و از راه مشخص کردن واژه‌هایی که در دو یا چند زبان نسبت به یکدیگر تقارنهای آوایی و معنایی نشان می‌دادند به گونه‌ای که ممکن نبود آنها را صرفاً به تصادف و یا عاریه‌گیری نسبت داد، خویشاوندی آن زبانها به اثبات می‌رسید. اگر تغییرات آوایی منظم نمی‌بود، بلکه برعکس صورت آوایی واژه‌ها به طور تصادفی تفسیر می‌کرد

به گونه ای که توضیح و توجیه چگونگی آنها ممکن نمی بود، این گونه یافته ها، بحثها و استدلالها در باره منظم بودن تغییرات آوایی و خویشاوندی زبانها اعتباری نداشت. در آن صورت رابطه زبانها از لحاظ تاریخی تنها بر پایه شواهد غیر زبانی قرار می گرفت.

گفتنی است که در انگلستان رایت^۱، و در فرانسه میه^۲، و همچنین بنیان گذاران زبانشناسی امریکایی بوآز^۳، سپیر^۴ و بلومفیلد^۵ از تربیت شدگان روش زبانشناسی نودستوری بودند. در اثر بلومفیلد درباره بررسی تاریخی و تطبیقی خانواده الگونکی^۶ از زبانهای سرخپوستی امریکایی، به همراه تواناییهای تحلیلی او برای توصیف یک خانواده زبانی کاملاً متمایز و دور افتاده، به کارگیری روش نودستوریان به طور آشکار نمایان است (روبینز، ص ۲۰۵).

نودستوریان دو زمینه بررسی آواشناسی و لهجه شناسی^۷ را به زبانشناسی تاریخی بسیار نزدیک می دانستند. توجه به آواشناسی از راه تأکید نودستوریان بر زبانهای موجود و ناکافی بودن حروف نوشته های زبانهای مرده برای دادن اطلاعات در باره تلفظ واقعی صداهای زبان قوت گرفت. همچنین، نودستوریان از این لحاظ بررسی زبانهای اروپایی را بسیار ضروری می دانستند که از راه آنها تغییرات زبانی آشکار می شد، زیرا زبانهای یادشده آخرین مرحله را در تغییرات زبانی خانواده زبانهای هند و اروپایی نشان می دادند. از این رو، در این دوره بررسی زبانها و لهجه ها و نیز تدوین و انتشار اطلسهای زبان^۸ به طور جدی آغاز شد، هر چند که حتی برخی از عمده ترین مخالفان عقیده نودستوریان نیز در میان لهجه شناسان مشاهده می شدند.

به عقیده نودستوریان تقسیم لهجه ای^۹ و اصلاح قیاسی^{۱۰} زبان به صورتهای درست یا محافظه کاری در کاربرد زبان دو عامل اصلی هستند که به طور مخالف و معکوس یکدیگر برهمگانی بودن قوانین آوایی مؤثرند. با این حال، تفاوتها موجود میان لهجه ها در ارتباط با بررسیهای ریشه شناسی ملاحظات دیگری را نیز آشکار می سازد. به این معنی که در برخی موارد تنها صداها تغییر نمی پذیرند، بلکه برخی عوامل هستند که بر واژه ها به طور منفرد و جداگانه تأثیر می گذارند. از جمله برخورد هم آوایی^{۱۱} یا هم آواشدن واژه ها، کوتاه شدن

1- J. Wright

3- F. Boas

5- L. Bloomfield

7- dialectology

9- dialect division

11- homonymic clash

2- A. Meillet

4- E. Sapir

6- Algonkian

8- dialect atlases

10- analogical reformation

واژه‌ها، هم‌آیی با واژه‌های ناشایست^۱، ریشه‌شناسیهای عامیانه، قرض‌گیری یک زبان از زبانهای همسایه به علت امتیاز آنها و نیز برخی عوامل دیگر بر تغییر واژه‌ها به طور منفرد و جداگانه مؤثر است. موارد یادشده تغییر واژه منفرد و متغیر است، و تنها بر پایه آگاهی بر شرایط و موقعیت خاص توضیح پذیر است، و به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست. از همین رو، بسیاری از منتقدان عمده نودستوریان که تأکید آنان بر همگانی بودن تغییرات آوایی را انکار می‌کردند از میان متخصصان لهجه‌شناسی بودند (روبینز، ص ۲۰۷).

بر خلاف نودستوریان که عقیده داشتند زبان جدا از مجموع سخنگویان آن وجودی ندارد، گروهی از پژوهشگران که به عنوان زبان‌شناسان آرمان‌گرا و یا زیبایی‌گرا^۲ شناخته می‌شدند بر اهمیت هر فرد سخنگوی زبان در شکل‌گیری و پراکندگی هر نوع تغییر در زبان تأکید می‌گذاشتند. به عقیده آنان هر تغییر زبانی از نوآوریهای عادات زبانی یک فرد آغاز می‌شود، و از این راه آن نوآوری‌هایی که به توسط دیگران تقلید می‌شود تغییری را در زبان موجب می‌گردد. شاید نودستوریان نیز بر همین عقیده بودند ولی بر خلاف آنان که تغییر در زبان را تنها یک ضرورت کور می‌انگاشتند، آرمان‌گرایان بر نقش آگاهانه فرد در جریان تغییر تأکید می‌گذاشتند. به عقیده آرمان‌گرایان بر پدیدآوردن نوآوریها ملاحظات زیبایی‌گرایی حاکم است. برخی افراد به دلیل دارا بودن موقعیت اجتماعی مطلوب و یا شهرت ادبی برای شروع تغییرات زبانی وضع بهتری دارند. به این معنی که دیگران نوآوری آنان را می‌پذیرند و به کار می‌برند، و از این راه نوآوری در زبان پراکنده و گسترده می‌شود.

آرمان‌گرایان نودستوریان را به علت توجه زیادشان بر جنبه‌های خودکار و پیش پا افتاده زبان سرزنش می‌کردند. آنان به زبان ادبی توجه داشتند، و عنصر ادبی و زیبایی را در تحول زبان بسیار مؤثر می‌دانستند. چنان که مشاهده می‌شود، سهم پژوهشگران مکتب آرمان‌گرا از لحاظ توجه دادن به عوامل خلاق و آگاهانه در برخی زمینه‌های تغییرات زبانی و نیز نقشی که گاهی به طور عمدی فرد در آن می‌تواند داشته باشد حائز اهمیت بوده است (روبینز، صص ۲۰۸-۲۰۹).

به این ترتیب، تا اواخر سده نوزدهم، زبان‌شناسان معتقد بودند که آنچه در بررسی زبان بیشتر حائز اهمیت می‌باشد، بررسی تغییرات آن است. با این حال در واپسین سالهای این سده، برخی از پژوهشگران به ارتباط میان بررسی توصیفی و تاریخی زبان پی بردند، و به تدریج برخی زبان‌شناسان بر بررسی توصیفی زبان به عنوان اساسی هم برای پژوهشهای تاریخی و هم

برای بررسی‌های همگانی و فلسفی زبان تأکید گذاشتند. از جمله، فردینان دوسوسور زبان‌شناس سوئیس در درس‌های دانشگاهی‌اش شالوده‌های نظری و نیز روش بررسی و توصیف زبان را ارائه کرد. ظاهر شدن این دو جریان بررسی زبان، یعنی تاریخی تطبیقی و فلسفی توصیفی اصولی را روشن ساخت که بر پژوهشگران زبان‌های هند و اروپایی در طول سده نوزدهم آشکار نبود. از این راه، روشن شد که بررسی تاریخی زبان تنها بر پایه مقایسه دو و یا چند مجموعه از داده‌های توصیفی یک و یا چند زبان میسر است. پیداست به میزانی که داده‌های توصیفی زبان دقیق و کامل باشد، بررسی تاریخی و یا تطبیقی زبان نیز به همان نسبت صریح و کامل خواهد بود. از سوی دیگر، روشن شد که برای توصیف همزمانی زبان، در اصل به هیچ گونه دانش تاریخی در باره آن نیازی نیست. در واقع، هر توصیف زبانی که در آن ملاحظات تاریخی تأثیر داشته باشد، بیانگر واقعیت کنونی زبان نیست و در نتیجه گمراه کننده می‌باشد (بلموفیلد، صص ۲۰-۱۷). به این ترتیب، آگاهی پژوهشگران بر تمایز میان بررسی تاریخی و نیز بررسی توصیفی زبان در پایان سده نوزدهم موجب شد که در زمینه بررسی و توصیف زبان راهی تازه گشوده شود، به طوری که از نخستین سال‌های سده بیستم بررسی زبان به گونه‌ای کاملاً متفاوت از پیش آغاز شد و همچنان ادامه یافت.

نظریات فردینان دوسوسور و آغاز زبانشناسی جدید

۱ - مقدمه

از آغاز قرن بیستم میلادی، شالوده‌های نظری تازه‌ای برای بررسی و توصیف زبان فراهم آمد. پیش از آن، از یک سو، زبان به شیوه سنتی بررسی می‌شد، که از کهن‌ترین زمانها متداول بود و بیشتر بر پایه اقتباس از دستور زبانهای یونانی و لاتین قرار داشت و از سوی دیگر، بویژه در سده نوزدهم، مطالعه زبانها به روش تاریخی و تطبیقی معمول شد که به اوج شکوفایی رسید. (نگاه کنید به: فصل پنجم - زبانشناسی تاریخی و تطبیقی).

اما در آغاز سده بیستم، فردینان دوسوسور^۱ (۱۸۵۷-۱۹۱۳) زبانشناس سوییسی، بررسی علمی زبان را بر شالوده‌های نظری نوینی پایه‌گذاری کرد. اندیشه‌های سوسور چنان ژرف و اساسی بود که در بررسی زبان تحولی بزرگ پدید آورد و در نتیجه، هر دو روند یاد شده در بالا کم و بیش به فراموشی سپرده شد. به علاوه از این‌راه، زمینه پیشرفته‌ها و گسترشهای بعدی در بررسی و توصیف زبان فراهم آمد.

۲ - فردینان دوسوسور و آغاز زبانشناسی توصیفی یا ساختگرا

سوسور در ژنوه به تدریس اصول زبانشناسی و عرضه اندیشه‌های علمی خود

به شاگردانش پرداخت. او اصول و مفاهیم نوین زبانشناسی را که خود به آنها دست یافته بود تنها در سخنرانیهای درسی اش ارائه نمود، و در این زمینه هیچ گاه نوشته ای تدوین نکرد. تنها کتابی که با نام او تدوین شد با عنوان «درسهای زبانشناسی همگانی»^۱ است که در سال ۱۹۱۶ یعنی سه سال پس از مرگش منتشر گردید. کتاب مذکور بر پایه یادداشتهای شاگردان او از درسهای گوناگونش و نیز استفاده از برخی یادداشتهای او برای درسهایش که پس از مرگش به دست آمده بود تدوین شد. با این حال، تأثیر اندیشه های سوسور که در کتاب یاد شده ارائه شده بود، برگسترش دانش زبانشناسی و شکل دادن به روشهای تحلیلی آن در اروپا و نیز امریکا بس عظیم بوده است (کریستال، ۱۹۷۳، ص ۱۵۸)، به گونه ای که سوسور به عنوان بنیاد گذار زبانشناسی جدید شناخته می شود (جان لاینز، ۱۹۶۸، ص ۳۸).

باید توجه داشت که کتاب «درسهای زبانشناسی همگانی» سوسور به این علت که به توسط چندتن از شاگردان او و بر پایه یادداشتهای آنان تدوین گردیده از برخی جهات نارساست. از جمله، ممکن است برخی از نظرگاههایی که به سوسور نسبت داده شده است تنها بر پایه نتیجه گیریها و استنباط شاگردان او از یادداشتهایشان و نیز توضیحات آنان بوده باشد. با این حال بی شک، اصول نظریات و اندیشه های سوسور را در آن می توان جستجو کرد.

سوسور برای بررسی و توصیف علمی زبان چندین تمایز اساسی و مفهوم بنیادی باز شناخت. هر چند که برخی از تمایزها و مفاهیمی که سوسور ارائه کرد، برخی زبانشناسان دیگر نیز پیش تر مطرح نموده بودند، با این حال، او نخستین کسی بود که آنها را در چهارچوب یک نظریه همگانی زبان یکپارچه کرد. البته، سوسور خود به بررسی و توصیف کامل زبان نپرداخت، بلکه هدفش بیان اصول و مفاهیم کلی در این زمینه بود.

۲- الف - اندیشه های بنیادی فردینان دوسوسور

سوسور چندین تمایز و مفهوم بنیادی در بررسی زبان ارائه کرد. او نخست، در جستجو برای یافتن موضوع اصلی زبانشناسی، کوشید تا ویژگیها و پدیده های مربوط به زبان را به دقت بررسی کند. در این راه، برخلاف پژوهشگران پیشین که بیشتر زبان ادبی و نوشتار و بویژه زبان گذشته را درخور توجه و بررسی می دانستند، سوسور گونه های متفاوت زبان را مورد

ملاحظه قرار داد. او علاوه بر زبان ادبی که معمولاً صحیح و زیبا انگاشته می شد، و همچنین صورتهای گذشته و موجود زبان، بررسی گفتار عادی را نیز لازم می دانست.

به علاوه، سوسور زبان‌شناسی را از ریشه شناسی یا بررسی تاریخ واژه ها (فقه اللغة)^۱ متمایز می انگاشت، هر چند که برای این دو رشته از دانش زبان برخی زمینه های مشترك قائل بود، و در نتیجه، استفاده متقابل از یافته های هر یک را در بررسیهای دیگری لازم می شمرد. او نظر برخی مردم عادی را که تصور می کردند موضوع اصلی در بررسی زبان واژه هاست مردود می دانست. از این رو، چنان که اشاره شد، برای یافتن موضوع اصلی زبان‌شناسی جنبه های گوناگون پدیده زبان را مورد توجه قرار داد و در نتیجه دریافت که زبان چندین ویژگی دو گانه را در بر می گیرد، به طوری که هر ویژگی از راه ارتباط با دیگری ارزش خود را می یابد. برخی از دوگانگیهایی که سوسور برای یافتن موضوع اصلی زبان‌شناسی مورد بررسی قرار داد به قرار زیر است:

(۱) - صداهای گفتار هم ویژگی تأثیرات شنیداری را داراست که از راه گوش درک می شود و هم تولید اندامهای گویایی است. دو جنبه مذکور را نمی توان از یکدیگر جدا کرد، بلکه برای بررسی صداها، لازم است هر دو جنبه مورد توجه قرار گیرد (سوسور، صص ۸-۹).

(۲) - پدیده زبان از یک سو با صداها و از سوی یگر با مفاهیم پیوند دارد. یعنی صداها پدیده ای گویایی شنیداری است که با مفاهیم همراه است. به بیان دیگر، صداها به عنوان ابزاری برای در برگیری فکر و نیز انتقال آن به شمار می رود. از این رو، پدیده زبان مادی روانشناختی است.

(۳) - پدیده زبان هم فردی و هم اجتماعی است، و این دو جنبه آن را نمی توان از یکدیگر جدا ساخت. یعنی هم به صورت گفتار یا کنش زبانی یک فرد خاص در موقعیتی ویژه ظاهر می شود و هم بر پایه آن همه افرادیک جامعه هم زبان با یکدیگر سخن می گویند.

(۴) - پدیده زبان همواره هم نظامی مشخص و استوار و هم تحول گذشته را به همراه دارد. به این معنی که در هر لحظه، پدیده زبان هم نهادی موجود و هم محصول گذشته است. البته، در نگاه نخست، تشخیص میان نظام و تاریخ آن بسیار ساده به نظر می رسد، ولی در واقع، این دو، یعنی نظام موجود زبان و تاریخ آن، چنان به یکدیگر نزدیک و پیوسته است که

به سختی می‌توان آنها را از یکدیگر جدا نگه داشت.

بر پایهٔ ملاحظات یادشده در بالا، معلوم می‌شود که پدیدهٔ زبان از جهات گوناگون دوگانگی‌هایی را نشان می‌دهد که هر یک تنها بخشی از ویژگی‌های زبان را در بر می‌گیرد. از این رو، اگر هر یک از آنها به تنهایی مورد توجه باشد، دوگانگی‌های دیگر که ویژگی‌های گوناگون زبان را نشان می‌دهند، مورد غفلت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، همهٔ جنبه‌های پدیدهٔ زبان را نیز به طور همزمان نمی‌توان بررسی کرد، زیرا در آن صورت واقعیهایی ناهمگون یکجا زیر نظر قرار می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که از میان واقعیهایی یادشده، می‌بایستی زبان به عنوان موضوع اصلی زبان‌شناسی و همچنین معیار بررسی همهٔ تظاهرات و ویژگی‌های یادشده در نظر گرفته شود. در واقع، زبان نقطهٔ اتکاء همهٔ ویژگی‌های مربوط به آن انگاشته می‌شود. زبان به عنوان واقعیتی که می‌تواند به طور مستقل تعریفی داشته باشد، موضوع اصلی زبان‌شناسی شناخته می‌شود (سوسور، صص ۹-۶). به این ترتیب، زبان‌شناسی از دانشهایی که تاریخ و واژه‌ها، صداها، مفاهیم و ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی زبان و جز اینها را به عنوان موضوعهای اصلی خود بررسی می‌کنند، متمایز می‌گردد، هر چند که به هر حال از یافته‌های دانشهای مذکور نیز سود می‌برد (سوسور، صص ۲۲-۲۱).

سوسور برای بررسی زبان اندیشه‌هایی بنیادی به شکل یک نظریهٔ عمومی ارائه کرد که بر پایهٔ آن اصول کلی ساخت یا نظام زبان مشخص می‌شود. در این راه، او چندین مفهوم و تمایز زبانی مهم باز ساخت که روی هم در زمینهٔ مطالعه و بررسی زبان تحولی شگرف پدید آورد و بر پایهٔ آنها زبان‌شناسی جدید آغاز شد. مهمترین مفاهیم و تمایزهایی که سوسور عرضه کرد در زیر ارائه می‌گردد.

الف - زبان و گفتار

تمایز گزاردن میان زبان و گفتار به منظور رفع هر گونه ابهام از به کار بردن واژهٔ «زبان» و مشخص کردن مفهوم آن است (جان لاینز، ص ۵۱). سوسور در اصل به سه مفهوم توانایی گویایی^۱، زبان و گفتار^۲ اشاره می‌کند و زبان و گفتار را دو جنبهٔ توانایی زبان می‌داند. منظور از توانایی گویایی همان استعداد سخن گفتن است که همهٔ افراد عادی به طور طبیعی دارا

1- langage/ faculty of speech

2- 'langue' and 'parole'/language and speech

هستند (کریستال، ص ۱۶۱). از این رو، زبان از یک سو بر پایه توانایی گویایی و از سوی دیگر محصول مجموعه‌ای از قراردادهای^۱ ضروری است که یک گروه اجتماعی پذیرفته‌اند. در واقع، همین قراردادهای زبانی است که به سخنگویان امکان می‌دهد توانایی مذکور را به کار ببندند. بنابراین، همه سخنگویان یک جامعه زبانی، زبان خاصی را به طور مشترک دارا هستند که بر پایه آن با یکدیگر سخن می‌گویند (لاینز، ۱۹۶۸، ص ۵۱). آنچه سخنگویان می‌گویند نمونه‌های گفتار است، که زبان‌شناس از آنها به عنوان شواهدی برای تشخیص و بررسی جنبه‌های گوناگون پدیده مشترک زبان استفاده می‌کند. بر این پایه، روشن است که گفتار پدیده‌ای مادی، فیزیولوژیایی^۲ و روانشناختی است. یعنی، هم به فرد سخنگو و هم به قراردادهای اجتماعی زبان مربوط است. با این حال، از میان عوامل گوناگونی که در گفتار مؤثر است، زبان عمده‌ترین عامل به شمار می‌رود. در واقع، زبان به گفتار سخنگویان یک جامعه یکپارچگی می‌بخشد، هر چند که زبان در هر جامعه زبانی گونه‌های متفاوتی را شامل می‌گردد. تمایز میان زبان و گفتار موجب می‌شود که آنچه اجتماعی و در عین حال ضروری و اصلی است از آنچه فردی و ثانوی است متمایز شود. زبان محصول جامعه است که هر فرد سخنگو به طور طبیعی آن را فرا می‌گیرد، در حالی که گفتار کنشی فردی است که به عمد و به خواست فرد سخنگو پدید می‌آید. به این ترتیب، مرز میان روابط و قراردادهای اجتماعی زبان که با به کارگیری آنها هر فرد سخنگو می‌کوشد اندیشه خود را بیان نماید و جریانهای روانی جسمانی خاصی که به او امکان می‌دهد به آن روابط و قراردادهای تحقق عینی ببخشد مشخص می‌شود (سوسور، صص ۱۴-۹). به علاوه، اصل مهم دیگری که از ویژگی اجتماعی بودن زبان ناشی می‌شود این است که هیچ یک از سخنگویان نمی‌تواند بنا به خواست خود در آن تغییر ایجاد کند (سوسور، ص ۱۹).

بنابر مطالب بالا، زبان به عنوان نظامی از نشانه‌ها و قراردادهای اجتماعی پدیده‌ای یکپارچه و همگون است که میان سخنگویان یک جامعه استوار شده است. نشانه‌های زبانی مفاهیم^۳ را با صورتهای آوایی^۴ پیوند می‌دهند، و هر دو بخش یاد شده یعنی مفهوم و صورت آوایی در اصل پدیده‌هایی روانشناختی است. پیوندهای میان مفاهیم و صورتهای آوایی که قبول عام یافته است و روی هم زبان را پدید می‌آورد واقعیت‌هایی است که در ذهن سخنگویان جای

1- conventions

2- physiological

3- ideas

4- sound - images

می گیرد. به عقیده سوسور، زبان نظامی از نشانه هاست که بیانگر مفاهیم است و از این رو با نظامهای نشانه ای دیگر قابل مقایسه می باشد، هر چند که در عین حال از همه آنها متفاوت است. بر این پایه، سوسور دانش نشانه شناسی^۱ عمومی را پیشنهاد می کند و موضوع آن را همه نظامهای نشانه ای قرار می دهد. او زبانشناسی را بخشی از دانش نشانه شناسی عمومی می داند، ولی در عین حال، برای آن در دانش مذکور جایگاه ویژه ای قائل است (سوسور، صص ۱۶-۱۵).

روشن است که زبان و گفتار به یکدیگر وابسته است و هر یک به دیگری متکی است. کودکان زبان را از راه شنیدن گفتار محیط خود فرا می گیرند. به علاوه، سرانجام، زبان از راه گفتار تغییر می یابد. یعنی، زبان هم ابزار اصلی گفتار و هم محصول آن است. با این حال، پیوند بسیار نزدیک زبان و گفتار مانع از درک این واقعیت نمی شود که آنها دو چیز کاملاً متمایز و جدا از یکدیگر می باشند.

سوسور برای روشن تر کردن تمایز میان زبان و گفتار و نیز توضیح این حقیقت که به کارگیری صورتهای آوایی به هیچ وجه بر خود نظام مؤثر نیست تشبیه های گوناگونی را ارائه می دهد. از جمله، زبان را به یک آهنگ نوشته موسیقی و گفتار را به اجراهای متعدد آن تشبیه می کند. او توضیح می دهد که واقعیت آهنگ با اجراهای گوناگون آن متفاوت است. اشتباههایی که آهنگ نوازان به هنگام نواختن مرتکب می شوند، در اصل آهنگ بی تأثیر است. به همین ترتیب، چنان که همواره اتفاق می افتد، سخنگویان به هنگام سخن گفتن، اغلب دچار اشتباه می شوند، و گاهی نیز اشتباه گفتاری خود را تصحیح می کنند، و همین امر نشان می دهد که آنان به طور ناآگاه به تمایز زبان و گفتار و نیز استواری و یکپارچگی زبان آگاهند. سوسور تأکید می کند که آنچه او به عنوان موضوع زبانشناسی بررسی می کند زبان است، هر چند که گفتار را نیز به روش خاص خود، و با در نظر گرفتن همه عوامل مؤثر در آن قابل بررسی می داند (سوسور، صص ۲۰-۱۸).

اشاره به این نکته لازم است که سوسور همچنین به رابطه خط یا نوشتار و زبان نیز توجه می کند، و بر اصلی بودن گفتار نسبت به نوشتار تأکید می گذارد. او اشتباهات پژوهشگران گذشته را که همواره صدا و حرف را با یکدیگر آمیخته اند یادآور می شود. همچنین توضیح می دهد که مردم عادی به دلیل ثابت بودن نوشتار به غلط برای آن نقش اصلی و در نتیجه امتیاز

بیشتری قائل هستند و در نتیجه به آن اهمیت بیشتری می‌دهند. همچنین، سوسور تأثیر نوشتار را بر زبان مورد بررسی قرار می‌دهد. در این باره، او توضیح می‌دهد که هر چند روشن است که نوشتار به نظام درونی زبان وابسته نیست، ولی همواره برای نمایش آن به کار می‌رود. از این رو نمی‌توان نوشتار را نادیده گرفت، بلکه لازم است با سودمندیه‌ها و نقصهای آن آشنا شویم. همچنین، سوسور تفاوت‌ها و ناهماهنگیهای میان گفتار و نوشتار را برمی‌شمارد و نتایج آن را توضیح می‌دهد (سوسور، صص ۳۲-۲۳).

ب- صورت آوایی و معنی: دو بخش نشانهٔ زبانی

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، به عقیدهٔ سوسور، زبان مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری و اجتماعی است که به صورت گفتار ظاهر می‌شود. از دیدگاه او، منظور از قراردادهای ضروری و اجتماعی نشانه‌های زبانی^۱ و نیز روابط موجود میان آنهاست. بر این پایه، زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که جامعه‌ای از سخنگویان هم‌زبان آنها را به صورت قراردادهایی مشخص به کار می‌برند.

اما، نشانهٔ زبانی چیست؟ نشانهٔ زبانی نه تنها ارتباط یک شیء و یک نام، بلکه پیوند یک مفهوم^۲ یا معنی و یک صورت آوایی است. بر این پایه، هر نشانهٔ زبانی یک معنی را به یک صورت آوایی مربوط می‌سازد. توضیح این نکته لازم است که صورت آوایی چیزی صرفاً مادی نیست، بلکه در اصل نقش یا تأثیر روانشناختی^۳ صداست. یعنی تأثیری است که از راه حس شنیداری بر مغز ما نقش می‌بندد. ماهیت روانشناختی صورت آوایی هنگامی به خوبی آشکار می‌شود که ما با خودمان صحبت می‌کنیم و یا در ذهن خود اشعاری می‌خوانیم. هر صورت آوایی معنی مربوط به خود را تداعی می‌کند، که آن نیز واقعیتی انتزاعی است. بنابراین، نشانهٔ زبانی در اصل واقعیتی روانشناختی است که دارای دو بخش یعنی صورت آوایی و معنی (یا دال و مدلول)^۴ است. هر دو عنصر معنی و صورت آوایی به طور نزدیک به یکدیگر پیوند یافته‌اند و هر یک دیگری را به خاطر می‌آورد. مثلاً، در زبان فارسی، صورت آوایی /deraxt/ مفهوم «درخت» را به ذهن می‌آورد، و بر عکس. در کار برد عادی، هر نشانهٔ زبانی برابر یک واژه است. نشانهٔ زبانی ویژگی‌هایی را داراست که بر پایهٔ آن نظام زبان شکل

1- linguistic signs

3- psychological imprint

2- concept

4- signifier & signifid

می‌گیرد (سوسور، صص ۶۶-۶۵)

(ب. ۱) - طبیعت دلخواهی نشانه زبانی

سوسور پیوند صورت آوایی و معنی را دلخواهی^۱ می‌داند. به این معنی که مثلاً، معنی «درخت» هیچ گونه ارتباط طبیعی با صداهای مربوط به واژه مذکور ندارد (سوسور، ص ۶۷). اصل دلخواهی بودن نشانه زبانی، با مشاهده واژه‌های متفاوتی که در زبانهای گوناگون بر معنی یکسانی دلالت می‌کنند تأیید می‌شود (سوسور، صص ۶۸-۶۷). مثلاً، برای مفاهیم «انسان»، «مرد»، «درخت»، «خورشید» و جز اینها در زبانهای گوناگون واژه‌های متفاوتی به کار می‌رود. البته، عقیده به اصل دلخواهی بودن رابطه موجود میان صورت آوایی و معنی را نخستین بار ارسطو ابراز کرد (بلومفیلد، صص ۵-۴)، ولی سوسور آن را به عنوان یکی از ویژگیهای نشانه زبانی مورد تأکید قرار داد. توضیح این نکته لازم است که اصطلاح «دلخواهی» به این معنی نیست که انتخاب صورت آوایی همواره در اختیار هر سخنگوی زبان است، بلکه به این معنی است که صورت آوایی با معنی یا مفهوم هیچ گونه ارتباط طبیعی یا ذاتی ندارد. روشن است که در همه زبانها، تعداد محدودی واژه‌های نام آوا^۲ وجود دارد، ولی این گونه واژه‌ها هرگز عناصر اصلی زبان محسوب نمی‌شود. به علاوه، چنان که گفته شد، تعداد آنها بسیار اندک است. با این حال، حتی واژه‌های نام آوا نیز تا حدودی به طور دلخواهی انتخاب شده است. یعنی، این گونه واژه‌ها نیز در همه زبانها کاملاً یکسان نیست، بلکه تنها مشابه یکدیگر است. دلیل یکسان نبودن واژه‌های نام آوا در زبانهای گوناگون این است که پس از آن که آنها در زبان به کار می‌روند، همانند واژه‌های دیگر دستخوش تغییر آوایی می‌شوند. به علاوه، ویژگیهای ساخت واژه در هر زبان صورت آوایی این گونه واژه‌ها را کم و بیش متفاوت می‌سازد.

همچنین، ممکن است تصور شود که واژه‌های اصوات^۳ نیز نوع خاصی نام آوا می‌باشد، زیرا بیان طبیعی حالتی است که انسان در لحظه‌ای خاص احساس می‌کند. اما، مقایسه واژه‌های اصوات در زبانهای گوناگون نشان می‌دهد که میان صورت آوایی و مفهوم آنها نیز پیوند یکسانی وجود ندارد؛ بلکه برعکس، در زبانهای گوناگون، این گونه واژه‌ها با یکدیگر

1- arbitrary
3- interjection

2- onomatopoeia

متفاوت است (بلمفیلد، صص ۶۹-۶۷)

ب. ۲) - ماهیت خطی صورت آوایی

صورت آوایی امواجی شنیداری است که در زمان جاری می‌شود، و از این رو، طولی از زمان را اشغال می‌کند. روشن است که طول زمانی را که هر صورت آوایی اشغال می‌کند الزاماً در یک بعد خطی می‌باشد که قابل تشخیص و اندازه‌گیری است. بر خلاف نشانه‌های دیداری که در یک لحظه در چند جهت قابل مشاهده است، نشانه‌های شنیداری تنها در یک بعد زمانی پدید می‌آید و از این رو در هر لحظه تنها یک عنصر آن شنیده می‌شود. بخشهای نشانه‌های شنیداری به صورت عناصری پیاپی ظاهر می‌شوند، و به این ترتیب زنجیره‌ای از بخشهای آوایی را پدید می‌آورند. به بیان دیگر، در گفتار، هر نشانهٔ زبانی طولی از زمان را اشغال می‌کند و سپس نشانهٔ بعدی به دنبال آن ظاهر می‌شود. ویژگی خطی نشانهٔ زبانی در نوشتار به خوبی آشکار است. یعنی نشانه‌های نوشتاری یا خطی به جای توالی در زمان، در یک بعد خطی به دنبال یکدیگر ظاهر می‌شوند. ماهیت خطی صورت آوایی بسیار اساسی است و نتایج مهمی را در بر دارد. در واقع، چنان‌که به دنبال همین بحث خواهد آمد، بخش عمده‌ای از نظام و کارکرد زبان بر پایهٔ ماهیت خطی آن استوار است (سوسور، ص ۷۰).

ب. ۳) - تغییرناپذیری^۱ نشانهٔ زبانی

هرچند که صورت آوایی نشانهٔ زبانی با مفهومی که به آن اشاره می‌کند ارتباط طبیعی ندارد و از این جهت به طور آزاد انتخاب شده است با این حال، در رابطه با سخنگویان، زبان ثابت است و دلبخواه نیست. یعنی سخنگویان برای تغییر صورت آوایی واژه‌ها و یا جایگزین کردن آنها با صورتهای آوایی دیگر از خود اختیاری ندارند. روشن است که این موضوع بادلبخواهی و یا قرار دادی بودن رابطهٔ صورت آوایی و معنی تناقضی ندارد. به این معنی که قراردادهایی که سخنگویان زبان در این باره پذیرفته‌اند، تغییرناپذیر است. در واقع، در هر زمان، نشانه‌های زبانی میراثی از دورهٔ پیشین است. البته، قراردادهای زبانی که برای ارتباط معانی و صورتهای آوایی بر قرار شده است، عملی ثبت شده نیست. یعنی، مشخص

نشده است که افرادی در مکان و زمان خاصی با یکدیگر پیمان بسته اند که فلان نشانه آوایی را برای فلان معنی به کار برند. در واقع، تصور قراردادهای زبانی از آگاهی ما نسبت به طبیعت دلخواهی نشانه های زبانی ناشی می شود. از این رو، چون نشانه ها و یا واژه های هر زبان بر پایه قبول اجتماعی استوار است، به سادگی و به طور ناگهانی قابل تغییر و یا جایگزینی دلخواه نیست.

این واقعیت که زبان هیچ گاه تغییر کلی و ناگهانی نمی پذیرد از چندین جهت قابل توضیح است. نخست این که نسلهای پیاپی هر جامعه با مرزهای مشخصی از یکدیگر جدا نمی شوند. یعنی نسلهای پیاپی را نمی توان به صورت گروههایی جدا از یکدیگر تصور کرد. بلکه برعکس، نسلهای گوناگون همواره در کنار یکدیگر قرار دارند و با هم آمیخته هستند. از این رو، همه با هم جامعه زبانی خاصی را پدید می آورند. بنابراین، روشن است که نمی توان تصور کرد که تغییرات زبانی مربوط به هر نسل از نسل بعدی جداست، و به همین دلیل پدید آمدن یک تغییر کلی و ناگهانی هیچ گاه در زبان ممکن نیست.

دلایل دیگری را نیز برای عدم امکان تغییر ناگهانی در زبان، یا به بیان دیگر، تغییر ناپذیری زبان می توان ارائه کرد. از جمله، این که سخنگویان از عناصر و قاعده های زبان خود چندان آگاه نیستند. از این رو در حالی که از آن بی اطلاع هستند چگونه می توانند در زبان عمداً تغییری پدید آورند؟ علاوه، حتی اگر هم از عناصر و قاعده های زبان اطلاع داشته باشند، آگاهی آنان به انتقاد از زبان منجر نمی شود، زیرا مردم اغلب از زبانی که فرا گرفته اند راضی هستند. از سوی دیگر، طبیعت دلخواهی نشانه زبانی از هر کوششی برای تغییر آن جلوگیری می کند. یعنی از آن جهت که زبان نظامی از نشانه های دلخواهی است که در آنها هیچ گونه رابطه طبیعی میان صورت آوایی و معنی بر قرار نیست، بنابراین برای ترجیح دادن یک صورت آوایی بر صورت آوایی دیگر دلیلی وجود ندارد. دلیل دیگر شماره بسیار فراوان نشانه های زبانی در هر زبان است. اگر نظامی دارای نشانه های محدود باشد، مانند نظام خطی الفبایی، در صورت لزوم، ممکن است آن را با نظام دیگری جایگزین کرد. اگر تعداد نشانه های زبانی و یا واژه ها نیز کم می بود در آن صورت، امکان جایگزینی و تغییر آنها قابل تصور بود، ولی تعداد آنها در هر زبان بسیار فراوان است، و از این رو، هرگز به یکباره نمی توان آنها را با نشانه های دیگری جایگزین کرد. به علاوه، پیچیدگی زیاد نظام زبان از هر گونه تغییر گسترده و ناگهانی در آن جلوگیری می کند.

محافظه کاری جمعی سخنگویان برای نوآوری در زبان نیز دلیل دیگری بر تغییر ناپذیری آن است. یعنی، چون زبان همواره به زندگی همه افراد جامعه وابسته است، بنابراین، ایجاد تغییر ناگهانی در آن غیر ممکن می‌باشد. در واقع، آمیختگی بسیار زیاد زبان با زندگی سخنگویان از اعمال هرگونه تغییر ناگهانی در آن جلوگیری می‌کند، زیرا جامعه خود نیرویی محافظه کار است. از سوی دیگر، زبان به زمان نیز وابسته است. در هر لحظه، پیوستگی و یکپارچگی زبان با گذشته آن مانع هر گونه آزادی انتخاب می‌شود (سوسور، صص ۷۴-۷۱).

سوسور دلایل یاد شده در بالا را برای تغییر ناپذیری زبان ارائه می‌دهد. با این حال، اصل مهم دیگری را نیز روشن می‌سازد و آن تغییر پذیری^۱ زبان است. به این معنی که بر خلاف ویژگی تغییر ناپذیری، زبان پس از زمانی طولانی بناچار تغییر می‌کند. یعنی زمان که ادامه زبان را ممکن می‌سازد، تأثیری متضاد با ویژگی اول بر آن می‌گذارد و آن تغییر تدریجی نشانه‌های زبانی است. بنابراین، در مفهومی خاص، هم از تغییر ناپذیری و هم از تغییر پذیری نشانه‌های زبانی می‌توان صحبت کرد. دو ویژگی مذکور، هر چند ممکن است به ظاهر متناقض به نظر برسد، ولی تنها از یکدیگر متمایز است.

(ب ۴) - تغییر پذیری نشانه زبانی

از آنجا که نشانه زبانی در طول زمان پیوستگی و استمرار می‌یابد، بناچار دستخوش تغییر می‌شود. در واقع، ادامه وجود نشانه زبانی و تغییر با یکدیگر همراه است. بر این پایه، یکی از ویژگی‌های زبان تغییر است. نشانه زبانی هم از لحاظ صورت آوایی و هم معنی، و در نتیجه رابطه میان صورت آوایی و معنی دچار تغییر می‌شود. مقایسه واژه‌های زبانه‌های گوناگون در دوره‌های پیشین با صورت کنونی آنها به خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که زبان اساساً در برابر نیروهایی که در طول زمان رابطه صورت آوایی و معنی را تغییر می‌دهند ناتوان است. این خود یکی از نتایج ناشی از طبیعت دلبخواهی نشانه زبانی است. این واقعیت که هیچ گونه پیوند طبیعی یا ذاتی میان صورت آوایی و معنی وجود ندارد به هر یک از دو بخش یاد شده امکان می‌دهد که زندگی جداگانه خود را داشته باشند. از این رو، ممکن است هر یک جداگانه تغییر پذیرد. تأثیر نیروهای اجتماعی

روانی گوناگون به همراه زمان در جهت تغییر صورت آوایی و معنی قطعی است. تحول نشانه های زبانی امری گریز ناپذیر است. مشاهده نشده است که هیچ زبانی در برابر نیروی تغییر در طول زمان استوار مانده باشد. پس از گذشت دوره ای از زمان، همواره برخی تغییرات عمده را می توان ثبت کرد. حتی زبانهای ساختگی نیز در صورتی که زبان گروهی از مردم بشود، پس از گذشت زمان تغییر می کند. در واقع، تغییر در طول زمان قانونی جهانی است که همه چیز از جمله زبان را در بر می گیرد (سوسور، ص ۷۸).

ج- زبانشناسی همزمانی و زبانشناسی در زمانی^۱

چنان که پیشتر گفته شد، به نظر سوسور زبان نظامی از نشانه هاست که سخنگویان آن را به صورت گفتار به کار می برند. نسلهای پیاپی در کنار هم زندگی می کنند و در نتیجه کودکان از پدران، مادران و دیگر افراد محیط خود به طور طبیعی زبان را فرا می گیرند، و بدین سان، زبان همراه با نسلهای پیاپی ادامه می یابد. از این رو، در هر لحظه، زبان را هم به عنوان نظامی موجود و مشخص و هم به عنوان محصول گذشته، یعنی پدیده ای که از نسل پیش ادامه یافته است، می توان در نظر گرفت. یعنی، از یک سو زبان نظامی از نشانه ها و یا (چنان که بعداً به دنبال همین بحث خواهد آمد)، نظامی از ارزشهاست که در هر لحظه عناصر آن قابل بررسی است و از سوی دیگر، ادامه پدیده اجتماعی خاصی است که در طول زمان جاری می باشد. از این رو، هر زبان تاریخ خاص خود را به همراه دارد که نشان دهنده تغییرات آن در طول زمان است (سوسور، ص ۸۱).

بر این پایه، بر خلاف نودستوریان و دیگر پژوهشگران زبانشناسی تاریخی و تطبیقی در سده نوزدهم، سوسور بر اهمیت بررسی زبان از دو دیدگاه کاملاً متمایز تأکید نهاد:

(الف)- بررسی نظام موجود زبان در هر زمان خاص که آن را زبانشناسی همزمانی می نامد.

(ب)- بررسی تاریخ زبان و تغییرات آن در طول زمان که آن را زبانشناسی در زمانی (یا تاریخی) می خواند.

تا پیش از سوسور، تمایز بررسی همزمانی و در زمانی زبان به طور صریح و آشکار بیان

نشده بود، ولی سوسور و سپس زبان‌شناسان بعدی این تمایز را کاملاً ضروری یافتند (کریستال، ۱۹۷۳، ص ۱۵۹). پیش‌تر، نودستوریان حتی بر این عقیده بودند که زبان‌شناسی اگر علمی و توضیحی است، الزاماً باید تاریخی باشد در برابر عقیده آنان سوسور ادعا کرده که بررسی همزمانی زبان نیز به همان اندازه می‌تواند علمی و توضیحی باشد.

توضیح همزمانی زبان از این لحاظ که ساختگرا^۱ است از توضیح در زمانی متفاوت است. بر پایه زبان‌شناسی همزمانی، به جای دنبال کردن تحول تاریخی صورتهای آوایی و معانی، تمامی صورتهای معانی موجود در یک زمان معین که به شکل یک نظام زبانی خاص با یکدیگر ارتباط دارند و با هم کار می‌کنند، بررسی می‌شود. سوسور هیچ‌گاه اعتبار و لزوم توضیح تاریخی زبان را انکار نکرد، و هرگز علاقه‌اش را به زبان‌شناسی تاریخی از دست نداد، ولی واقعیتهایی که او مورد تأکید قرار می‌داد این بود که توصیف همزمانی و توضیح در زمانی به عنوان دو دیدگاه کاملاً متمایز در نظر گرفته شود، و این که دو دیدگاه مذکور در عین حال مکمل یکدیگرند، زیرا توضیح در زمانی به توصیف همزمانی وابسته است.

توضیح این نکته لازم است که برخی از جنبه‌های تمایز میان دو دیدگاه همزمانی و در زمانی زبان که سوسور ارائه کرده است، اگر نگوییم متناقض است، لااقل قابل بحث می‌باشد. از جمله و بویژه این که او تأکید می‌کرد که در زبان‌شناسی تاریخی، ساختگرایی جایی ندارد. این عقیده او از آنجا ناشی می‌شده که او گمان می‌کرد که همه تغییرات زبان از بیرون از نظام آن سرچشمه می‌گیرد. در واقع، او به عوامل درونی تغییر که بعداً به عنوان نیروهای ساختی^۲ درون نظام زبان شناخته شد توجه نکرده بود (جان لاینز، ۱۹۸۴، صص ۲۲۰-۲۱۸). با این حال، سوسور برای تأکید نهادن بر تمایز میان بررسی همزمانی و در زمانی، توضیح می‌دهد که از آنجا که زبان نظامی از ارزشهاست که ساخت آن بسیار پیچیده، ولی در همین حال یکپارچه و به هم پیوسته است، لازم است به دو شیوه همزمانی و در زمانی بررسی شود (نگاه کنید به: د-زبان به عنوان نظامی از ارزشها و نه ماده). در واقع، شاید هیچ نظام نشانه‌ای دیگری چنین مجموعه گسترده‌ای از ارزشها و نیز گوناگونی عناصر را دارا نیست. به علاوه، در هیچ نظام دیگری تا این اندازه عناصر به یکدیگر به هم بافته نیست. تعداد بسیار زیاد نشانه‌ها و نیز پیچیدگی پیوند ارزشها، بررسی زبان را به طور یکجا یعنی با در نظر گرفتن ملاحظات تاریخی و نظام درونی زبان با هم، ناممکن می‌سازد. دو پدیده یاد شده

یعنی زبان در امتداد زمان و زبان در یک حالت خاص، تضادهای گوناگونی را نشان می‌دهند، و از همین رو، دو گونه مطالعه همزمانی و در زمانی را الزامی می‌سازد.

نکته مهمی که در ارتباط با مطالعه حقایق زبانی مشاهده می‌شود این است که سخنگویان از توالی و تداوم زبان در طول زمان آگاه نیستند، بلکه آنان تنها با یک حالت زبان^۱ سروکار دارند. از همین رو، زبان‌شناسی که می‌خواهد تنها یک حالت زبان را بررسی کند، لازم است تمامی دانشی را که درباره گذشته زبان در ذهن دارد، از نظر دور بدارد. یعنی حقایق در زمانی را در نظر نگیرد. در واقع، او آنچه را که در مغز سخنگویان درباره زبان‌شان وجود دارد، بررسی می‌کند. از این رو، هر نوع توجه به گذشته زبان و دخالت دادن آگاهیهای مربوط به آن در توصیف حالت کنونی زبان، قضاوت و توصیف او را از زبان نادرست خواهد کرد (سوسور، ص ۸۱).

بر پایه زبان‌شناسی همزمانی، زبان به عنوان نظامی پویا یا زنده که به صورت حالتی خاص در زمانی معین وجود دارد، در نظر گرفته می‌شود. در واقع، یک حالت زبانی توده‌ای از همه فعالیت‌های زبانی است که سخنگویان یک جامعه هم‌زمان در زمانی خاص از خود بروز می‌دهند. مثلاً، آن گونه زبان فارسی کنونی که مردم ایران در ارتباط‌های رسمی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی خود به کار می‌برند یک حالت زبانی را تشکیل می‌دهد. برای مطالعه یک حالت زبانی، زبان‌شناس نمونه‌های زبانی را در همان دوره زمانی مورد نظر گردآوری می‌کند. سپس بدون در نظر گرفتن ملاحظات تاریخی، یعنی عواملی که تا آن زمان بر زبان تأثیر داشته و آن حالت زبانی را پدید آورده است، آن را بررسی و توصیف می‌کند. در واقع، از دیدگاه توصیف هم‌زمانی عامل زمان نامربوط و بی اعتبار است. به همین لحاظ که در زبان‌شناسی هم‌زمانی، تنها یک حالت زبانی خاص توصیف می‌گردد، به آن زبان‌شناسی توصیفی^۲ نیز گفته می‌شود (کریستال، ص ۱۵۹). یادآوری این نکته لازم است که یک حالت زبان عملاً در یک نقطه از زمان قرار ندارد، بلکه در طولی از زمان جای می‌گیرد که در خلال آن تغییراتی که در زبان پدید می‌آید، بسیار جزئی است. شاید، این طول زمان بر حسب مورد ده سال، یک قرن و یا بیشتر باشد. چون زبان همواره تغییر می‌کند، بنابراین، بررسی هم‌زمانی آن تنها از راه توصیف یک حالت خاص آن و بدون در نظر گرفتن تغییرات زبان ممکن است.

زبان‌شناسی در زمانی یا تاریخی نیز به نوبه خود از حالت‌های گذشته زبان و نیز چگونگی

تحول آن ما را آگاه می‌سازد. روش زبان‌شناسی در زمانی بر پایه مقایسه لااقل دو حالت از یک زبان خاص قرار دارد. در واقع، آگاهی بر چگونگی تغییر زبان از یک حالت به حالت دیگر، تنها از راه توصیف و شناختن آن دو حالت و سپس مقایسه آنها با یکدیگر میسر است. البته، ممکن است که زبانی تا زمان درازی چندان دگرگون نشود، و سپس در مدت چند سال به یکباره تغییرات عمده‌ای پذیرد. ممکن است در دوره مشخصی از زمان، از دو زبانی که در کنار هم وجود دارند، یکی تا میزان زیادی دگرگون شود، در حالی که دیگری عملاً چندان تغییر نکند. در این حالت، لازم است در مورد زبان اول مطالعه در زمانی و در مورد زبان دوم مطالعه همزمانی به انجام برسد (کریستال، ص ۱۶۰).

تمایز گزاردن میان زبان‌شناسی همزمانی و زبان‌شناسی در زمانی، برای بررسی زبان راه تازه‌ای گشود و نتایج مهمی را در توصیف زبان به بار آورد. در واقع، مسأله تازه‌ای که از این راه مورد توجه قرار گرفت این بود که نظام یا ساخت زبان در یک حالت خاص یعنی در دوره مشخصی از زمان چیست و چگونه باید آن را توصیف کرد. در واقع، زبان‌شناسی ساختگرا^۱ از همین توجه سرچشمه گرفت.

د- صورت یا نظام زبان^۲ و جوهر یا ماده^۳ آن

برای اثبات این واقعیت که زبان تنها نظامی از ارزشهاست و نه جوهر یا ماده صوتی، لازم است که دو گونه عناصری را که در کارکرد آن نقش اساسی دارند، مورد توجه قرار دهیم، یعنی مفاهیم یا معانی و صداها. از لحاظ روانشناختی، فکر یا مفاهیم جدا از صورتهای آوایی مربوط به آن، یا به بیان دیگر، بدون این که به کمک نظام زبان سازمان یابد، توده‌ای بی شکل و نامشخص است. زبان‌شناسان و نیز پژوهشگران دیگر زمینه‌های علوم انسانی همواره بر این عقیده بوده‌اند که بدون کمک نشانه‌های آوایی زبان، انسان هرگز قادر نمی‌بود که میان مفاهیم گوناگون و فراوان تمایز صریح و استواری برقرار نماید. یعنی، بدون زبان، فکر توده‌ای بی طرح، خام و نامشخص می‌بود.

از سوی دیگر، همانند قلمرو خام و توده‌وار فکر بدون زبان، صداها نیز بدون فکر یا مفاهیم واقعیتهای نامشخص و درهمی هستند. ماده متغیر و انعطاف پذیر صوتی نیز هنگامی که

در نظام زبان به کار گرفته می شود، به نوبه خود به بخشهای متمایزی تقسیم می گردد تا صورتهای آوایی مناسب برای بیان مفاهیم مورد نیاز را فراهم آورد. به این ترتیب، روشن است که مفاهیم و صداها به طور متقارن و مربوط به هم به شکل نظامی مشخص و استوار به کار گرفته می شود، و برپایه آن واژه ها و جمله ها پدید می آید. از این رو، معلوم می شود که زبان به مفاهیم و صداها به گونه ای مرتبط به یکدیگر سازمان می دهد، و در واقع، به عنوان نظام پیوند دهنده میان مفاهیم و صداها عمل می کند. نظام زبان موجب می شود که صورتهای آوایی در تقابل با یکدیگر، به صورت واحدهای زبانی^۱ مشخص گردد (کریستال، ص ۱۶۰). به بیان دیگر، سازمان یافتن ارتباط مفاهیم و صداها مستلزم تجزیه مشخص و نظام یافته ای است که زبان آن را امکان پذیر می سازد.

بر پایه مطالب بالا، واحدهای زبانی از راه باهم آیی^۲ سازمان یافته مفاهیم و صورتهای آوایی وجود می یابند. توالی صداها تنها هنگامی دارای ارزش زبانی است که با مفاهیم همراه گردد. اگر صداها جدا از مفاهیم در نظر گرفته شود ماده ای برای مطالعه فیزیولوژی و یا فیزیک است و نه چیزی دیگر. همین حکم درباره مفاهیم یا معانی نیز صادق است. مفاهیم جدا از صورتهای آوایی موضوع بررسی روانشناسی است. بنابراین، واحدهای زبانی تنها هنگامی تحقق می یابد که مفاهیم با صورتهای آوایی در نظامی مشخص همراه شود (سوسور، ص ۱۰۳).

زبان را می توان قلمرو فراگویی یا تولید^۳ نامید. یعنی هر واحد زبانی محصول تولید صداها و ویژه ای است که در پیوند با مفهومی خاص به کار می رود، و به این ترتیب یک صورت آوایی به صورت نشانه زبانی خاص ظاهر می شود. زبان را می توان به یک برگ کاغذ تشبیه کرد که یک رویه آن را مفاهیم یا معانی و رویه دیگر آن را صداها تشکیل می دهد. از این رو، مفاهیم و صداها را نمی توان از یکدیگر جدا دانست. موضوع مطالعه زبانشناسی مرزی است که عناصر آوایی و مفاهیم با یکدیگر پیوند می یابد و بر این پایه، به صورت نظامی مشخص کار می کند. از این رو، معلوم می شود که پیوند مفاهیم و صورتهای آوایی یک نظام پدید می آورد و نه ماده.

نکات یاد شده در بالا، از آنچه پیش تر درباره دلخواهی بودن نشانه های زبان گفته شد،

درک بهتری به دست می دهد. یعنی، نه تنها دوقلمروی که به وسیله نظام زبان با هم پیوند می یابد، در اصل بی شکل و درهم است، بلکه انتخاب یک بخش از صداها برای نامیدن یک مفهوم خاص نیز کاملاً دلخواهی است. در غیر این صورت، مفهوم ارزش در زبان تحقق نمی یافت. زیرا اگر نشانه زبانی دلخواهی نمی بود، در آن صورت زبان عناصری الزامی را دربرمی گرفت که از بیرون بر آن تحمیل شده بود.

از سوی دیگر، طبیعت دلخواهی نشانه زبانی ماهیت اجتماعی زبان را نیز روشن می سازد. یعنی، وجود ارزشهای زبانی تنها بر پایه کاربرد و قبول افراد جامعه استوار است. یک فرد به تنهایی قادر نیست یک ارزش خاص را پدید آورد. به علاوه، مفهوم ارزش زبانی به آن گونه که در بالا توصیف شد، نشان می دهد که در نظر گرفتن یک واحد زبانی تنها به شکل پیوند یک صورت آوایی با مفهومی خاص گمراه کننده است. تعریف واحد زبانی به این گونه، آن را از نظام زبان جدا می سازد. در صورتی که مفهوم ارزش تنها به صورت پیوند صورت آوایی و مفهوم در نظر گرفته شود، این باور را القا می کند که می توان از واحدها شروع کرد و با افزودن آنها به یکدیگر و بدون توجه به ارتباطی خاص میان آنها، نظام زبان را بنا نمود، در حالی که برعکس، لازم است از کل نظام زبان شروع شود و از راه تجزیه منظم، عناصر آن مشخص گردد. برای گسترش و توضیح نظام ارزشها در زبان، لازم است ارزش از لحاظ مفاهیم، صورتهای آوایی و همچنین نشانه زبانی به عنوان یک واحد، بررسی شود. چون واحدهای زبانی به طور مستقیم به دست نمی آیند، بناچار به بررسی واژه می پردازیم، ولی واژه با واحد زبانی کاملاً برابر نیست. از این رو، چون واژه ها به عنوان نمونه هایی برابر با واحدهای زبانی مورد بررسی قرار می گیرد، در نتیجه، اصولی که در ارتباط با واژه ها مشخص می شود، به طور کلی برای همه عناصر زبانی نیز معتبر خواهد بود (سوسور، صص ۱۱۴-۱۱۳).

(د. ۱) - ارزش از لحاظ معنی، صورت آوایی و نشانه زبانی

معمولاً، هنگامی که از ارزش نشانه زبانی یا واژه صحبت می شود، بیشتر معنی آن در ذهن برانگیخته می گردد، در حالی که معنی تنها بخشی از ارزش زبانی واژه است. این اشتباه از تمایز ظریفی ناشی می شود که میان معنی و ارزش واژه وجود دارد. به بیان دیگر، در همان حال که ارزش به معنی وابسته است از آن متفاوت می باشد. در واقع، ارزش هر واژه در ارتباط با واژه های دیگر مشخص می شود، یعنی، زبان نظامی از نشانه های آوایی یا

واژه هاست که از راه روابطی خاص به یکدیگر پیوند می‌یابند. در این شبکه به هم پیوسته از واژه‌ها، ارزش هر واژه تنها از راه حضور همزمان آن با بقیه واژه‌ها نتیجه می‌شود. واژه‌ها از جهات گوناگون به یکدیگر مربوط می‌شوند و همین ارتباطها نشان دهنده ارزش هر یک از آنهاست. دو عامل اصلی، یعنی تقارن صورت آوایی و معنی و نیز ارتباط واژه‌ها با یکدیگر برای وجود ارزش زبانی ضروری است. یعنی، هر واژه هم از لحاظ پیوند دو بخش صورت آوایی و معنی و هم بر پایه تقابل آن با واژه‌های دیگر دارای ارزش است. به بیان دیگر، هر واژه واحدی از نظام زبان است، که دارای ارزش ویژه‌ای است، و ارزش آن بر پایه تقابلهای معنایی و آوایی آن با واژه‌های دیگر مشخص می‌شود. از همین رو، نمی‌توان گفت که ارزش یک واژه با ارزش واژه برابر آن در زبانی دیگر یکسان است، زیرا شبکه روابط واژه‌های هر زبان با زبان دیگر متفاوت می‌باشد. مثلاً، ارزش واژه‌های فارسی «پدر»، «عمو»، «دایی»، «برادر»، «خانه» و بسیاری دیگر با ارزش واژه‌های قرینه آنها در هیچ زبان دیگری یکسان نیست. مقایسه ضمائر شخصی در زبانهای گوناگون نیز به عنوان مثال دیگری برای نشان دادن تفاوت نظام زبانها و ناهمسانی ارزش واحدهای آنها می‌تواند مورد توجه قرار گیرد (کریستال، ۱۹۷۳، ص ۱۶۵). در درون نظام هر زبان، تمامی واژه‌هایی که مفاهیم مربوط به هم را بیان می‌کنند، از جمله واژه‌های هم معنی و چند معنی، متقابلاً یکدیگر را محدود می‌نمایند. روابط معنایی در هیچ دوزبانی یکسان نیست، و از همین رو ارزش واژه‌ها در هر زبان با زبان دیگر متفاوت است.

آنچه درباره واژه‌ها در بالا گفته شد، درباره عناصر و واحدهای دیگر زبان از جمله عناصر و روابط دستوری نیز درست است. مثلاً، ارزش جمع در زبان فارسی و در زبان عربی یکسان نیست. زبان فارسی تنها دو عنصر دستوری مفرد و جمع را داراست، در حالی که زبان عربی سه عنصر مفرد، تثنیه و جمع را به کار می‌گیرد. به همین ترتیب، پیشوندها، پسوندها، و پی‌بندهای تصریفی اسمی، صفتی و فعلی نیز در هر یک از دو زبان یاد شده، همانند هر دو زبان دیگری که در نظر گرفته شود، ارزش خاص خود را داراست، و به هیچ وجه یکسان نیست.

به همان گونه که ارزش معنایی هر واژه از راه روابط و تفاوت‌های آن با واژه‌های دیگر زبان مشخص می‌شود، ارزش آوایی آن نیز از راه تفاوتها و تمایزهای صوتی آن با صورت آوایی واژه‌های دیگر زبان معلوم می‌گردد. به بیان دیگر، کافی نیست که بگوییم یک بخش واژه

صوت است، بلکه مشخص کردن تفاوتها و تمایزهای صوتی برای هر صورت آوایی حائز اهمیت می‌باشد. در واقع، تفاوتها و تمایزهای صوتی موجب می‌شود هر واژه از تمامی واژه‌های دیگر زبان متمایز گردد، زیرا تمایزهای صوتی تمایزهای معنایی را به همراه دارد. بنابراین، نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها نه تنها از راه ارزش طبیعی آنها یعنی صوت بودن، بلکه از راه وضعیت نسبی آنها در ارتباط با صورتهای آوایی دیگر دارای نقش می‌باشند.

به علاوه، سوسور بر این عقیده است که صوت که عنصری مادی است، به تنهایی به زبان تعلق ندارد، بلکه در ارتباط با آن چیزی ثانوی است. یعنی تنها، ماده‌ای است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. روشن است که هر ارزش قراردادی با عنصر مادی خاصی که به آن مربوط می‌شود متفاوت است. مثلاً، ارزش یک سکه همان ارزش مادی جنس فلز آن نیست. یعنی، ممکن است ارزش یک سکه پنجاه ریالی با ارزش فلزی که در آن به کار رفته است برابر نباشد. در واقع، ارزش هر سکه به میزان امکان خرید با آن وابسته است. همین موضوع در باره صورت آوایی نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها نیز درست است. به این معنی که صورت آوایی در اصل غیر مادی است، و ارزش آن به توسط جوهر مادی آن تعیین نمی‌شود، بلکه به وسیله تفاوت‌هایی مشخص می‌شود که آن را از بقیه صورتهای آوایی متمایز می‌سازد.

اصول یاد شده در بالا چنان اساسی است که در مورد تمامی عناصر مادی زبان از جمله واجها یا صداها نیز صادق است. در هر زبان، واژه‌ها بر پایه نظامی از عناصر آوایی شکل می‌گیرد به گونه‌ای که هر یک به طور مشخص از تعداد معینی واحد آوایی تشکیل می‌شود. واجها یا صداها از زبان نه بر اساس ویژگیهای مثبت آنها یعنی مشخصه‌هایی که دارا هستند، بلکه بر اساس ویژگیهای منفی آنها یعنی مشخصه‌هایی که دارا نیستند از بقیه متمایز می‌شوند. به بیان دیگر، واجها واقعیهایی متقابل، نسبی و منفی هستند.

دلیل روشنی بر اثبات وجود تمایزهای واجی، تفاوت‌های صوتی خاصی است که تمایز دهنده نیست. یعنی، در زبانهای گوناگون، صداها متفاوتی وجود دارد که موجب تمایز معنی نمی‌شوند. مثلاً در زبان فرانسه، برخی سخنگویان به جای r پشت زبانی (یا نرم کامی)، r غلطان نوک زبانی به کار می‌برند. یعنی، این دو صدای متفاوت برای تمایز تنها یک واج به کار می‌رود، و از این راه، هیچ گونه آشفتگی در زبان پدید نمی‌آید. حتی، در زبان فرانسه برخی r را مانند x/ch در زبان آلمانی (مثلاً صدای پایانی در واژه 'Bach' «باخ») تلفظ می‌کنند. ولی، بر عکس، در زبان آلمانی r را نمی‌توان به جای x به کار برد، زیرا در زبان

آلمانی، هر دو صدا دارای تمایز خاص خود هستند و از این رو، لازم است از یکدیگر جدا و متمایز نگهداشته شوند.

پنابر مطالب بالا، تنها تمایزها و تفاوت‌های موجود میان صورتهای آوایی و نیز معانی نسبت به یکدیگر نظام زبان را پدید می‌آورد، و از همین رو، حائز اهمیت است. بر این اساس، هر تغییری که از لحاظ آوایی و یا معنایی در ارزش هر یک از نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها پدید آید، در ارزش واژه‌های دیگر تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، هر چند که ارزش آوایی و معنایی هر واژه از راه ویژگیهای منفی آن مشخص می‌شود، یعنی تفاوتها و تمایزهایی که با صورتهای آوایی و معانی دیگر دارد، با این حال، نشانه زبانی یا واژه ویژگیهای مثبتی را داراست. بر این پایه، معلوم می‌شود که هر نظام زبانی رشته‌ای از تمایزهای صوتی است که با رشته‌ای از تمایزهای معنایی پیوند یافته است. نظام زبان از راه پیوندهای مؤثر میان عناصر صوتی و معنایی به صورت نشانه‌های زبانی عمل می‌کند. از این رو، هر چند که معنی و صورت آوایی هنگامی که به طور جداگانه در نظر گرفته شوند، متمایز^۱ و منفی هستند، با این حال، پیوند آنها یعنی نشانه زبانی یا واژه واقعی مثبت است. ذهن انسان می‌کوشد برای بیان هر تمایز معنایی که درک می‌کند یک صورت آوایی مشخص بیابد. البته، میان واژه‌های گوناگون تقابل^۲ وجود دارد. در واقع، تمامی کارکرد زبان بر اساس تقابلهای موجود میان نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها، یعنی تمایزهای آوایی و معنایی که نشان می‌دهند، استوار است.

آنچه درباره نشانه‌های زبانی یا واژه‌ها گفته شد درباره همه واحدهای زبان صادق است. زبان را به مجموعه‌ای از روابط جبری می‌توان تشبیه کرد که واحدها و عناصر آن نسبت به یکدیگر روابط پیچیده‌ای دارند. روشن است که برخی تقابلها نسبت به برخی دیگر مهمتر است. مثلاً، تقابل اسم و فعل نسبت به تقابل مفرد و جمع مهمتر می‌باشد. مجموعه تقابلهای عناصر و واحدهای زبان چگونگی عمل کرد نظام آن را پدید می‌آورد. در نظام زبان توازن پیچیده موجود میان واژه‌ها موجب می‌شود که آنها یکدیگر را به طور متقابل مشروط و محدود سازند. به بیان دیگر، زبان نظام است و نه ماده (سوسور، صص ۱۲۲-۱۱۴).

سوسور برای روشن ساختن ارزش یا واقعیت هر واحد زبانی نسبت به واحدهای دیگر

تشبیه سودمندی را ارائه می‌دهد. او واحد زبانی را با قطاری که در زمانهای معین در مسیر خاصی حرکت می‌کند مقایسه می‌نماید، و توضیح می‌دهد که هر چند ممکن است هر بار لکموتیو، سالنها و کارکنان همگی عوض شوند، ولی همواره به عنوان قطار خاص همان مسیر شناخته می‌شود، زیرا قطار مذکور همواره در تقابل با قطارهای مسیرهای دیگر باز شناخته می‌گردد. به همین ترتیب، هر بار که واژه‌ای را به کار می‌بریم، ماده صوتی آن را تکرار می‌کنیم. پیوند میان دو کاربرد یک واژه بر پایه تقابلهایی است که آن را از واژه‌های دیگر مشخص می‌سازد. یعنی هر واژه می‌تواند به دفعات بی‌شماری به کار رود و همواره به عنوان همان واژه خاص شناخته شود (سوسور، صص ۱۰۹-۱۰۸).

همچنین، سوسور برای تأکید گذاردن بر نظام زبان به عنوان مجموعه‌ای از ارزشهای مشخص در برابر جوهر مادی آن و برای بهتر روشن کردن آن، زبان را با بازی شطرنج مقایسه می‌کند. او توضیح می‌دهد که آنچه بازی شطرنج را تشکیل می‌دهد تعداد محدودی از ارزشهاست که مهره‌ها نمایانده آنها می‌باشند. ارزش هر مهره در ارتباط با ارزش بقیه مهره‌ها مشخص می‌شود، و قاعده‌های بازی نیز بر پایه ارزش مهره‌ها استوار می‌گردد. از این رو، در واقع، مجموع ارزش مهره‌ها و قاعده‌های خاص بازی شطرنج را پدید می‌آورد. یعنی، آنچه در این بازی مهم است همین ارزشها و قاعده‌هاست. در برابر آن، جوهر مادی مهره‌ها ارزشی ندارد. مهره‌ها از هر جنسی و به هر شکلی می‌تواند انتخاب شود. هر مهره شطرنج نه به علت ماده‌ای که از آن ساخته شده است و یا شکل آن، بلکه تنها به سبب همراه شدن با ارزشی خاص به عنوان یک عنصر واقعی بازی محسوب می‌شود. هر یک از مهره‌ها را که در نظر بگیریم بیرون از بازی شطرنج هیچ ارزشی ندارد. برعکس، در درون بازی، هر مهره ارزش خاصی داراست. از همین رو، اگر مثلاً در خلال بازی مهره‌ای گم شود و یا از بین برود، می‌توان مهره دیگری را جانشین آن کرد. حتی می‌توان هر شیئی‌ای را به هر شکل و از هر جنسی که باشد به عنوان جانشین مهره اصلی به کار برد، تنها به آن شرط که ارزش آن مهره به آن داده شود (سوسور، صص ۲۲ و ۱۱۰). به همین ترتیب، آنچه در زبان اهمیت اصلی را داراست، همان نظام است. این که واحدها و عناصر زبانی در جوهر آوایی، یعنی به صورت گفتار ظاهر می‌شود، فرعی است.

هـ - روابط همنشینی و جانیشینی^۱

سوسور در نظام زبان دو گونه رابطه اساسی میان نشانه‌ها یا واحدهای زبانی تشخیص می‌دهد: رابطه همنشینی و رابطه جانیشینی. دو گونه رابطه مذکور از ارزش نشانه‌ها یا واحدهای زبانی ناشی می‌شود، و در واقع نظام یا ساخت زبان بر پایه آن استوار می‌گردد. به این معنی، که ارزش زبانی عناصر و واحدها تضادها و هماهنگیهای ساختی خاصی را دربردارند که نظام یا ساخت زبان بر پایه آن پدید آمده است. از یک سو، در گفتار، عناصر و واژه‌ها بر اساس طبیعت خطی زبان در رشته‌ای زنجیروار به دنبال هم ظاهر می‌شوند، و به این ترتیب، امکان تلفظ یا فراگویی دو عنصر به طور همزمان از میان می‌رود. یعنی هر عنصر تنها پس از آن که عنصر پیشین آن فرا گفته شد به دنبال آن می‌تواند ظاهر شود. از این رو، روشن است که هر صورت ترکیبی یا زنجیره^۲ همواره از دو عنصر پیاپی و یا بیشتر پدید می‌آید. همچنین، در هر صورت ترکیبی، ارزش هر عنصر بر پایه تقابل آن با عناصر پیشین و یا پس از آن و یا هر دو مشخص می‌گردد. مثلاً، نمونه‌های زیر در زبان فارسی صورتهای ترکیبی محسوب می‌شود:

دادوستد؛ دانایی؛ بخوانید؛ خدا مهربان است؛ انسان به همه چیز می‌اندیشد. بنابراین، همنشینی رابطه حاضر در زنجیر گفتار است، که بر پایه دو عنصر، واژه و گروه، و یا بیشتر استوار می‌باشد، و موجب پدید آمدن صورتهای معنی دار می‌شود، مانند نمونه‌های بالا.

بر پایه مطالب بالا، صورت ترکیبی یا زنجیره، واژه‌های مشتق و مرکب، گروه واژه‌ها و جمله‌ها را شامل می‌شود. بر این پایه، رابطه همنشینی در همه صورتهای ترکیبی زبان برقرار است. مثلاً، در جمله نمونه بالا، واژه‌های «انسان»، «به»، «همه»، «چیز» و «می‌اندیشد» با ترتیب خاصی به دنبال یکدیگر به کار رفته و رشته‌ای معنی دار را پدید آورده است. از این رو، عناصر سازنده زنجیره مذکور با یکدیگر رابطه همنشینی دارند. همچنین، سه بخش معنی دار یا تکواژ «می»، «اندیش» و «د» نیز که با ترتیبی خاص به دنبال یکدیگر ظاهر شده و واژه «می‌اندیشد» را پدید آورده‌اند، با یکدیگر رابطه همنشینی دارند. اگر میان

1- syntagmatic & associative /paradigmatic relations

2- syntagm

عناصری امکان همنشینی وجود نداشته باشد، در واقع، میان آنها رابطه همنشینی وجود ندارد. از این رو، اگر در یک زنجیره ظاهر شوند، صورتی بی معنی و نادرست تولید می شود، مانند نمونه زیر:

* درختان به همه چیز می اندیشند

در رشته بی معنی و نادرست بالا، دو واژه «درختان» و «می اندیشند» با هم رابطه همنشینی ندارند. در واقع، معلوم می شود که رابطه همنشینی همان واقعیت عینی گفتار است که براساس هماهنگی ارزش زبانی عناصر سازنده آن پدید می آید.

از سوی دیگر، بیرون از زنجیر گفتار، عناصر زبان نسبت به یکدیگر روابط دیگری را دارا هستند. عناصر و نشانه های زبانی به صورت گروههایی که ویژگی مشترکی را دربردارند، در ذهن سخنگویان با هم همراه می باشند. مثلاً، در زبان فارسی، واژه «آموختن»، به طور ناخودآگاه، شماری از واژه های دیگر را به خاطر می آورد، به صورت زیر:

الف) آموختن، آموزگار، آموزنده، آموزش، آموختار، آموخته و جز اینها.

ب) آموختن، درس، دانش، دانش آموز، کتاب و جز اینها.

ج) آموختن، گفتن، شنیدن، خواندن، نوشتن و جز اینها.

د) آموختار، گفتار، نوشتار و جز اینها.

و گروه های دیگر.

همه گروه های واژه ها از نوع بالا، به سبب دارا بودن ویژگی مشترکی که از ارزش معنایی، نحوی و یا نوعی ارتباط آوایی میان آنها (ج، د) ناشی می شود، به یکدیگر مربوط هستند. به خوبی روشن است که این نوع رابطه بر پایه تداعی یا یادآوری عناصر زبانی مربوط به هم، و خارج از زنجیر گفتار است. یعنی، به ماهیت خطی گفتار مربوط نیست. رشته های واژه ها از نوع بالا بخشی از ذخیره زبانی هر سخنگوی زبان را تشکیل می دهد. چنان که در بالا گفته شد، تداعیهای مذکور بر پایه نوعی همسانی در ارزش معنایی، دستوری و یا آوایی قرار دارد. بنابراین، برعکس رابطه همنشینی، رابطه جانشینی (باهم آیی یا تداعی)^۱ عناصر غایب را که در یک گروه و به طور ذهنی و بالقوه وجود دارند مشخص می کند. یعنی، هر واژه واژه ها و عناصری را که به گونه ای با آن تداعی می شود، در ذهن برمی انگیزاند. می توان پنداشت که هر واژه در مرکز شبکه ای از پیوندهای واژگانی قرار دارد که ارتباطهای گوناگون آن را با

واژه‌های دیگر نشان می‌دهد. بنابراین، برخلاف رابطهٔ همنشینی که بر پایهٔ آن عناصر در زنجیر گفتار به طور پیاپی ظاهر می‌شوند، رابطهٔ جانشینی و یا تداعی واژه‌ها، ترتیب مشخص و یا تعداد ثابتی را نشان نمی‌دهد (سوسور، صص ۱۲۷-۱۲۲).

بر پایهٔ رابطهٔ جانشینی، در جایگاه هر واژه و یا عنصر زبانی در زنجیر گفتار، هر یک از واژه‌ها و یا عناصر دیگری که با آن ارزش معنایی نحوی مشترکی را داراست، می‌تواند به کار رود. مثلاً، در جملهٔ نمونهٔ زیر، در جایگاه واژه‌های «انسان»، «آزادی» و «می‌خواهد»، واژه‌های دیگری ممکن است ظاهر شود به صورت نمودار زیر:

انسان	آزادی	می‌خواهد	روابط همنشینی
جاندار	غذا	می‌خواهد	

روابط جانشینی

کودک	بازی	دوست دارد
------	------	-----------

...

نمودار (۱)

روابط جانشینی را میان عناصر سازندهٔ واژه نیز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً، در واژهٔ فعلی نمونهٔ «می‌خواهد»، بر حسب نمونه‌های گفتاری گوناگون، پیشوندهای فعلی «بِ» /be/ و یا «نَ» /na/، در جای «می» /mi/، و هر پایهٔ فعلی دیگری در جایگاه «خواه» /xâh/، و نیز هر یک از پنج شناسهٔ دیگر فعل در جای «دَ» /ad/ می‌تواند به کار رود، به صورت نمودار زیر:

mi - xâh - ad	می‌خواهد
be - xân - am	بخوانم
na - dân - i	ندانی
mi - dân - and	می‌دانند

— ... —

نمودار (۲)

چنان که مشاهده می‌شود هماهنگیها^۱ و پیوندهایی که بیرون از زنجیر گفتار میان عناصر زبان وجود دارد، از روابط موجود میان عناصر حاضر در زنجیر گفتار متفاوت است. یعنی، همانند روابط عناصر سازنده گفتار خطی نیست، بلکه به صورت گروههایی از واژه‌ها و عناصر مربوط به هم و بدون ترتیب خاص در ذهن سخنگویان جای دارد. به این ترتیب، بر پایه رابطه جانشینی، همه واژه‌ها و عناصر زبانی در گروههای معینی دسته‌بندی می‌شوند، و نیز بر اساس هماهنگیها و تضادهای ساختی موجود میان گروههای مذکور نظام یا ساخت زبان شکل می‌گیرد.

۲- ب - زبان‌شناسی ساختگرایی سوسور

(سوسور اندیشه‌های بنیادی خود را درباره بررسی زبان به صورتی یکپارچه و به هم بافته تدوین کرد، و به این ترتیب، او نخستین کسی بود که یک نظریه زبان^۲ ارائه نمود. ویژگی مهم اندیشه‌های او توجه به نظام زبان^۳ است که به عنوان ساختی انتزاعی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. از اندیشه‌های سوسور چنین برمی‌آید که زبان به عنوان ساختی مشخص، نه تنها از نیروهای تاریخی که آن را پدید آورده است، بلکه همچنین، از قالب جامعه‌ای که در آن به کار می‌رود و نیز فرایندهای روانشناختی خاصی که از راه آن فرا گرفته می‌شود و برای رفتار زبانی^۴ در اختیار سخنگو قرار می‌گیرد، متمایز است. در واقع، به این ترتیب، بر پایه توجه او به زبان به عنوان نظام یا ساختی یکپارچه و ویژگیهای آن زبان‌شناسی ساختگرا^۵ آغاز می‌شود. از این رو، یکی از مشخصه‌های عمده ساختگرایی سوسور که از اندیشه‌های او در بررسی زبان به دست می‌آید، آن است که نظام یا ساخت هر زبان مخصوص همان زبان است و بر این پایه می‌بایستی بر حسب ویژگیهای خاص آن به طور متمایز توصیف گردد.

بویژه، سوسور بر این عقیده بود که زبان نظامی نشانه‌ای^۶ است که در آن مفهوم یا معنی به طور دلخواهی با صورت آوایی همراه می‌شود. نکته مهمی که در ساختگرایی سوسور جالب توجه می‌باشد این است که نشانه به عنوان صورت آوایی معنی دار در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه

1- co-ordinations
3- language - system
5- structuralism

2- linguistic theory
4- linguistic behavior
6- semiotic system

به شکل واقعیتی مرکب^۱ تصور می شود که از دوبخش صورت آوایی و معنی تشکیل می گردد، و هریک از دوبخش مذکور در ساختی به کار می رود که از راه روابط پیوندی (یا همنشینی) و نیز تقابلی^۲ نظام زبان نتیجه می شود. معانی جدا از صورتهای آوایی خاصی که با آنها همراه شده اند نمی توانند وجود داشته باشند. به این ترتیب، نباید تصور کرد که زبان تنها فهرستی از واژگان است، یعنی مجموعه ای از نامهاست که برای مفاهیم موجود یا معانی به کار می رود. معنی هر واژه محصول روابط معنایی ویژه ای است که در نظام زبان میان آن واژه و بقیه واژه ها برقرار می باشد. به همین گونه، صورت آوایی واژه نیز از شبکه تقابلهای و برابریهای نتیجه می شود که نظام زبان برصداها تحمیل می کند (لاینز، ۱۹۸۴، ص ۲۲۱). بر این اساس، هر جمله رشته ای از نشانه ها است که هریک از آنها بخشی از معنی تمامی جمله را فراهم می آورد. کارکرد زبان با نمایش مجموعه تفاوتها و تقابلهای آوایی و معنایی و نیز پیوندهای ساختی واژه ها برپایه روابط همنشینی و جانشینی موجود میان آنها مشخص می شود. یعنی، در زبان همه چیز به تفاوتها و نیز به گروه بندیها مربوط می گردد که برپایه روابط مذکور استوار است. بر همین اساس، ساخت واژه ها و جمله های زبان مشخص می شود. مثلاً، واژه «توانا» به دو عنصر «توان-آ» تجزیه پذیر است، ولی دو عنصر مذکور دوبخش مستقل و جدا از هم نیست که به سادگی با هم ترکیب شده باشد. واژه مذکور محصول دو واحد به هم مربوط است که تنها از راه عملکرد متقابل خود در یک واحد بزرگتر دارای ارزش می شوند: (توان × آ: نشانه × بیانگر عملکرد متقابل است). پسوند «آ» در واژه بالا به تنهایی ارزش ندارد. آنچه در زبان به آن جایی می دهد، گروهی از واژه ها مانند نمونه های زیر است:

توانا، بینا، گویا، زایا، شنوا، دانا.

در واژه مذکور، بخش «توان» نیز مستقل نیست، بلکه از راه ترکیب با پسوند «آ» دارای ارزش است. ارزش کل واژه به سبب بخشهای آن، و ارزش بخشهای آن نیز به سبب جای آنها در کل واژه است. از همین رو، رابطه ترکیبی هر بخش نسبت به کل، به اندازه رابطه همنشینی بخشها نسبت به یکدیگر حائز اهمیت است. به همین گونه، از راه بررسی روابط همنشینی و جانشینی، واحدهای سازنده جمله و چگونگی پیوند آنها نسبت به یکدیگر مشخص می شود. در واقع، مجموع ساختههای نحوی زبان نمایش همان روابط همنشینی و جانشینی موجود میان واژه ها و عناصر زبانی است. به این ترتیب، معلوم می شود که نظریه زبان به گونه ای که

سوسور ارائه کرد بر پایهٔ دو فعالیت ذهنی اساسی، یعنی تقطیع به واحدهای هم‌نشین و طبقه‌بندی به واحدهای هم‌گروه قرار دارد. (در اینجا، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که چنان‌که در دستور زبان گشتاری^۱ مطرح می‌شود، تقطیع و طبقه‌بندی به تنهایی، برای توجیه و توصیف تمامی ساخت زبان کافی نیست. مشکوة الدینی، ۱۳۷۰).

با این حال چنان‌که پیشتر اشاره شد، برخی از نظرهایی که در کتاب «درسهای زبان‌شناسی همگانی» به سوسور نسبت داده شده محل تأمل است، زیرا در یادداشت‌هایی که از درسها و سخنرانیهایش باقی بوده، مشاهده نشده است. از این رو، به نظر می‌رسد که احتمالاً زائیدهٔ استنباط ویراستاران کتاب یادشده از درسهای سوسور باشد که بعداً به کتاب افزوده‌اند. از جمله، آخرین جملهٔ کتاب مذکور که چنین است: تنها موضوع واقعی زبان‌شناسی زبان است که به طور جدا از چیزهای دیگر و به خاطر خود آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد (لاینز، ص ۲۲۱)، به این معنی که نظام زبان باید به طور انتزاعی و جدا از جامعه‌ای که در آن به کار می‌رود توصیف شود. نظر یاد شده با نظر دیگر سوسور که بی‌شک از آن اوست و بر پایهٔ آن معتقد است زبانها حقایقی اجتماعی هستند، متناقض به نظر می‌رسد. در واقع، سوسور با بیان این عقیده که زبان پدیده‌ای اجتماعی است، چند ویژگی آن را مورد تأکید قرار می‌دهد (لاینز، ص ۲۲۱)، به قرار زیر:

الف - نظام زبان با عناصر مادی متفاوت می‌باشد، هر چند که به همان گونه واقعی است.

ب - نظام زبان نسبت به سخنگویان زبان خارجی است، و از این رو، آنان را در زیر نیروهای محدود کنندهٔ خود قرار می‌دهد.

ج - زبان نظامی از ارزشهاست که از راه قراردادهای اجتماعی استوار می‌باشد.

به علاوه، نارساییهای دیگری نیز در ساختگرایی سوسور مشاهده می‌شود. از جمله، این که او نظام هر زبان را به عنوان ساختی با ویژگیهای خاص خود از همهٔ زبانهای دیگر کاملاً متمایز و ویژه در نظر می‌گیرد. روشن است که بر این اساس، به جز ویژگیهای عمومی نشانه‌شناسی از جمله، دلبخواهی بودن نشانه، توانایی تولید نشانه‌ها و تجزیه پذیری که در همهٔ زبانها مشاهده می‌شود، این عقیده تأیید می‌گردد که هر زبانی ساختی خاص خود دارد، و در نتیجه، ویژگیهای همگانی زبان انسان مورد غفلت قرار می‌گیرد (لاینز، ۱۹۸۴، صص ۲۲۳ - ۲۲۱). همچنین، به دنبال بررسیهای بعدی دربارهٔ زبانهای گوناگون، برخی از

فرضهای سوسور دربارهٔ ماهیت نظام زبان نارسا تشخیص داده شده است. از جمله، برخی از مفاهیمی که او پیشنهاد کرده بود، بیش از آن مبهم به نظر می‌رسید که بتواند برای توصیف زبانها به کار آید. از همین رو، برخی از مفاهیم و اندیشه‌های او در نظریه‌های ساختگرایی بعدی به شکل دیگری عرضه شد. با این حال، اندیشه‌های سوسور در پیدایش نظریه‌های زبانشناسی در دهه‌های بعد تأثیر به‌سزایی داشت. در واقع، نظریه‌ها و روشهای گوناگون ساختگرایی^۱، یا به طور کلی آنچه بعدها به عنوان زبانشناسی ساختگرا^۲ یا طبقه‌بندی^۳ شناخته شد، بر پایهٔ اندیشه‌های ساختگرایانهٔ سوسور شکل گرفت.

1- structuralism

2- structural linguistics

3- taxonomic linguistics

گسترش مکتبها و نظریه های زبانشناسی در اروپا

۱ - مقدمه

اندیشه ها و مفاهیم ساختگرایانه سوسور در بررسی زبان در دهه های بعد تا کمی پس از نیمه سده بیستم، بر چندین مکتب و نظریه زبانشناسی در اروپا و نیز امریکا تأثیری به سزا بر جای گذاشت. هرچند که روشها و نظریه های زبانشناسی ساختگرا کم و بیش با یکدیگر متفاوت است با این حال، همه بر پایه برخی اصول و مفاهیمی گسترش یافتند که پیش تر سوسور عرضه کرده بود. از همین رو، بر خلاف تفاوتها و نیز شکل متمایز آنها از یکدیگر، همه اصول کم و بیش یکسانی را نشان می دهند. (مهمترین مکتبهای زبانشناسی ساختگرا در اروپا، با نامهای زبانشناسی نقش گرا^۱، مکتب کوپنهاک^۲، و مکتب زبانشناسی لندن شناخته شده است.)

۲ - زبانشناسی نقش گرا

زبانشناسی نقش گرا نخست با پژوهشهای زبانشناسان مکتب پراگ^۳ آغاز شد. انجمن زبانشناسی پراگ^۴ در سال ۱۹۲۶ تشکیل گردید، و تا پیش از جنگ دوم جهانی، بویژه بر زبانشناسی اروپا تأثیر زیادی بر جای گذاشت. دو پژوهشگر مشهور و برجسته، رومن

1- functionalism/ functional linguistics

2- Copenhagen School

3- Prague School

4- Prague Linguistic Circle

یاکوبسون^۱ و نیکولای تروبتسکوی^۲ که مهاجران روسی بودند از اعضای بنام انجمن مذکور به شمار می‌روند. پژوهشگران مکتب پراگ همواره خود را مرهون زبانشناسی ساختگرای سوسور می‌دانستند، هر چند که برخی از نظرات او را بویژه تمایز شدید میان زبانشناسی همزمانی و در زمانی و همچنین یکپارچگی نظام زبان را انکار می‌کردند (لایتز، ۱۹۸۴، ص ۲۲۴). با این حال بویژه به دنبال بررسیهای سوسور در باره صداها، زبانشناسان مکتب پراگ کوشیدند که در این زمینه نظرات روشن و مؤثری ارائه دهند.

در واقع، نخستین نظرات مؤثر مکتب پراگ در زمینه واج شناسی بود. تروبتسکوی دومفهوم اساسی تقابل نقشی^۳ و مشخصه‌های تمایز دهنده^۴ را در واج شناسی عرضه کرد (لایتز، ۱۹۸۴، ص ۲۲۴). مفهوم تقابل نقشی موجب شد که به صراحت مفهوم واج مشخص گردد. او اظهار نظر کرد که تفاوت میان آواشناسی و واج شناسی بر پایه تقابلهای نقشی در ساخت آوایی زبان آشکار می‌شود. به این ترتیب، تروبتسکوی نیاز به بررسی واج شناسی را به طور جداگانه و علاوه بر آواشناسی، مورد تأکید قرار داد. به عقیده او دو زمینه علمی یادشده مکمل یکدیگر است ولی هریک هدفی متفاوت دارد. در آواشناسی، فیزیک و فیزیولوژی صداها بررسی می‌شود، در حالی که در واج شناسی نقش صداها در درون یک نظام یا ساخت یکپارچه مورد توجه قرار می‌گیرد. برای رسیدن به واجها و در نتیجه نظام آوایی زبان، لازم است به تضاد^۵ یا تقابل^۶ میان صداهاى آن توجه شود. تنها با تعیین این گونه تقابلها به نظام و روابط متقابل آوایی می‌توان پی برد. به عقیده پژوهشگران مکتب پراگ، معیار تعیین تقابل تمایز دهنده میان صداها معنی است. یعنی هر تفاوت آوایی که با تفاوت معنایی همراه باشد تمایز دهنده است. در واقع، آنچه سبب تمایز یک واحد آوایی یعنی یک واج، از واج دیگر می‌شود، واقعاً خود صوت نیست، بلکه نقش تمایز دهنده آن است. در زبانهای گوناگون، صداهاى متفاوتی را می‌توان مشاهده کرد که تفاوت آوایی آنها تمایز دهنده نیست و در نتیجه موجب تقابل واجی و تمایز معنایی نمی‌شود. صداهاى [r] و [l] را در زبان ژاپنی، [r] و [γ] و گاهی [x] را در زبان فرانسه و [q] و [γ] را در زبان فارسی به عنوان نمونه‌هایی از تفاوت‌های آوایی که نقش تمایز دهنده ندارند می‌توان یادآوری کرد. یعنی هر دسته دو و یا سه تایی صداها گونه‌های یک واج به شمار می‌رود.

1- Roman Jakobson

3- functional contrast

5- opposition

2- Nikolaj Trubetzkoy

4- distinctive features

6- contrast

تروبتسکوی مفهوم بار نقشی^۱ را نیز در ارتباط با تقابل واجی ارائه کرد. بار نقشی بیانگر میزان استفاده از تقابل واجی خاص در نظام زبان است. مثلاً، در زبان فارسی، بار نقشی تقابل دو واج /s/ و /z/ بسیار زیاد است، به این معنی که واژه های بسیاری را از یکدیگر متمایز می سازد، در حالی که تقابل دو واج /k/ و /g/ در بافت آوایی پس از /š/ خنثی می شود. یعنی، در گفتار عادی، هریک از دو صدای [k] و یا [g] ممکن است به دنبال [š] ظاهر شود، مانند نمونه های: اشک، رشک، خشک، مشک، لشکر، سرشک. از این رو، می توان گفت که بار نقشی تقابل دو واج /k/ و /g/ کمتر از بار نقشی تقابل /s/ و /z/ است. از سوی دیگر، بار نقشی تقابل /ž/ و /j/ بسیار ضعیف است، به طوری که در گفتار غیر رسمی، این دو واج اغلب به جای یکدیگر ظاهر می شوند. در واقع، ظاهر شدن هریک از دو صدای [ž] و [j] به جای دیگری در هیچ موردی موجب تغییر معنی نمی شود، بلکه تنها نشان دهنده تلفظ غیر رسمی است، مانند نمونه های: ژاله، مژه، مژده، مجتبی، مجد، کج. همچنین، مثلاً در زبان انگلیسی، بار نقشی تقابل /a/ و /ɔ/ به طور نسبی چنان ضعیف است که اغلب دو صدای [a] و [ɔ] بدون ایجاد تغییر معنی به جای یکدیگر ظاهر می شوند (بولینگر، ۱۹۶۸، صص ۵۱۵-۵۱۴)، مانند نمونه های: caught - cot, taught - tot.

تروبتسکوی علاوه بر تقابل نقشی، مفهوم مشخصه های تمایز دهنده^۲ واجها را نیز ارائه کرد. برای تعیین مشخصه های واجی، او لازم می داند نخست تقابل دسته های واجها نسبت به یکدیگر به صورت نظامی به هم بافته مشخص شود. به این ترتیب، شبکه ای از تقابلهای دسته های واجی به دست می آید، مثلاً، صامتهای بی واك، صامتهای با واك، دماغی، دهانی، لبی، لثوی، کامی، انسدادی، سایشی و جز اینها. روشن است که واجهای هر دسته در یک ویژگی تمایز دهنده یا مشخصه مشترك هستند. همچنین، هر واج بر حسب تقابلهایش در چند دسته واجی جای می گیرد. بر این اساس، هر واج به صورت مجموعه ای از مشخصه ها در نظر گرفته می شود (مثلاً، در زبان فارسی، /g/ : انسدادی، با واك، نرم کامی). به علاوه، هر واج بوسیله مشخصه های آن، از تمامی واجهای دیگر متمایز می گردد. به این ترتیب، توصیف واجهای هر زبان بر پایه تعدادی مشخصه های تمایز دهنده ممکن می شود (نگاه کنید به: مشکوة الدینی، ساخت آوایی زبان).

دسته بندی دوتایی مشخصه های واجی نیز در اصل از اندیشه های مکتب پراگ است . به کاربردن نشانه های مثبت و منفی (+ و -) برای هر مشخصه نشان دهنده دو واج متقابل است . مثلاً ، [+باواک] و [-باواک] می تواند هر واج با واك را از واج بی واك متقابل آن مشخص کند ، مانند : /b/ و /p/ ، /d/ و /t/ ، /z/ و /s/ و جز اینها . بر این پایه ، هر واج را بر حسب این که مشخصه ای را داشته باشد و یا نداشته باشد می توان توصیف کرد . به دنبال ترویتسکوی ، یاکوبسون مفهوم مشخصه های واجی را گسترش داد ، و سپس به توسط موريس هله^۱ شاگرد یاکوبسون و با همکاری نوآم چامسکی^۲ در واج شناسی زایا^۳ راه یافت .

مفهوم دیگری که به توسط مکتب پراگ بیان شد «با نشان»^۴ بودن در برابر «بی نشان»^۵ بودن یک واج و یا عنصر زبانی است . در واقع ، مفهوم با نشان بودن بیانگر اطلاع خاصی است که در یک عنصر زبانی قالب ریزی می شود . مثلاً ، واج /d/ از واج /t/ یک مشخصه مثبت بیشتر دارد . یعنی ، واج /d/ باواک و واج /t/ بی واك است . به بیان دیگر ، یک مشخصه در واج /d/ وجود دارد ، در حالی که در واج /t/ وجود ندارد . از این رو ، می توان گفت که از جفت واج /d/ و /t/ ، /t/ عضو بی نشان و /d/ عضو با نشان است . البته ، این طور نیست که عضو بی نشان همیشه یک ویژگی آوایی را که سبب تمایز آن از عضو با نشان می شود فاقد باشد ، بلکه ممکن است در شرایط خاصی نسبت به آن بی تفاوت باشد . مثلاً ، واج /k/ در واژه «کمان» /kamân/ ، نسبت به مشخصه «واك» بی نشان است ، در حالی که همین واج نسبت به مشخصه یادشده در واژه «اشک» بی تفاوت می باشد . یعنی واج پایانی می تواند به صورت بی واك [k] و یا باواك [g] تلفظ شود . اصل با نشان بودن در برابر بی نشان بودن ، بعداً در معنی شناسی نیز به کار رفته است .

همچنین ، مفهوم «صورت زیربنایی»^۶ در بررسی صورت آوایی واژه ها ، نخست به توسط مکتب پراگ عرضه شد ، هر چند که اصطلاح بالا را عیناً به کار نبردند . واج واژی^۷ اصطلاح خاصی است که در مکتب پراگ برای بیان و نمایش تفاوت میان صورت واجی زیربنایی و صورت آوایی برخی واژه های هم خانواده که تفاوت آوایی خاصی را نشان می دهند ، به کار رفته است . مثلاً ، در زبان فارسی ، واج زیربنایی صدای [x] در بن ماضی فعل /âmuxtam/

1- Morris Halle

2- Noam Chomsky

3- generative phonology

4- marked

5- unmarked

6- underlying form

7- morphoneme / morphophoneme/morphophonemics

«آموختم»، همان /z/ است که در پایه فعلی و نیز بن حال آن یعنی /mi- âmuzam/ «می آموزم» مشاهده می شود.

به علاوه، تروبتسکوی نقش مرز نمایی^۱ و نقش عاطفی^۲ مشخصه های زیر زنجیری^۳ و واجها را نیز مورد توجه قرار می دهد. او به این واقعیت اشاره می کند که مشخصه های زیر زنجیری، یعنی تکیه^۴، نواخت^۵، کشش^۶ و جز اینها، همانند واجها از راه جانشینی برای تمایز میان دو واژه و یا صورت زبانی به کار نمی رود، بلکه مشخصه های یادشده بیشتر به یکپارچگی آوایی واحدهای زبانی کمک می کند. به بیان دیگر، به کمک مشخصه های زیر زنجیری، واحدهای زبانی پیاپی بر روی زنجیر گفتار متمایز می گردد، و به این ترتیب، مرز واژه^۷ و یا تکواژ میان واژه های مجاور مشخص می گردد. در بسیاری زبانها (از جمله لهستانی^۸، چک^۹، فنلاندی^{۱۰} و نیز زبان فارسی) جای تکیه برجسته ثابت و قابل پیش بینی است. از همین رو، تکیه در زبانهای یادشده به گونه ای مرز نماست. برعکس، در زبان انگلیسی، جای تکیه برجسته در واژه ها چندان قابل پیش بینی نیست. بنابراین، نمی تواند همواره مرز نما باشد. با این حال، در زبان انگلیسی نیز در برخی موارد، تکیه نقش مرز نمایی دارد. همچنین، ممکن است وقوع و یا توالی خاصی از واجها مرز نما باشد. مثلاً، در زبان انگلیسی، صامت /h/ (به استثنای برخی نامها)، بیشتر در آغاز واژه ظاهر می شود. برعکس، صامت /ð/ بدون صامت بعدی، تنها در پایان واژه به کار می رود. از این رو، در زبان انگلیسی، وقوع صامتهای /h/ و /ð/ می تواند نشان دهنده مرز واژه باشد. در زبان فارسی نیز ممکن است وقوع برخی واجها به گونه ای مرز نما باشد. از جمله، در زبان فارسی رسمی، مصوت /æ/، به استثنای دو واژه /væ/ «و» و /næ/ «نه» هیچ گاه در پایان واژه ظاهر نمی شود. از همین رو روشن است که جایگاه وقوع آنها مرز پایانی واژه نیست. تروبتسکوی واقعیتهای واجی یادشده در بالا را نشانه های مرزی^{۱۱} واژه می نامد.

از سوی دیگر، منظور از نقش عاطفی مشخصه های زیر زنجیری دلالت آنها بر احساس یا حالت خاصی است. به این معنی که در برخی موارد سخنگویان برای بیان احساس یا حالت

1- demarcative function

2- expressive function

3- suprasegmental features

4- stress

5- tone

6- length

7- word - boundary/ morpheme boundary

8-Polish

9- Czech

10- Finnish

11- boundary - signals

خاص خود از تکیه، کشش و زیر و بمی^۱ در گفتار استفاده می کنند. مثلاً، در زبان فارسی، هنگامی که واژه های «رئیس»، «آقا»، «خانم»، «خدمتگزار»، «خوب»، «لذیذ» و بسیاری دیگر به همراه تکیه، کشش و یا زیر و بمی خاص عاطفی تلفظ شود، به معنی اصلی خود اشاره ندارد، بلکه بیانگر احساس یا حالت گوینده نسبت به شخص و یا چیز خاصی است. بویژه، در زبانهایی مانند زبان فرانسه که تکیه تمایز دهنده معنی نیست و به علاوه نقش مرز نمایی نیز ندارد، تلفظ برجسته آغاز واژه دارای نقش عاطفی است و به احساس خاصی اشاره دارد. به هر حال، همه زبانها برای بیان احساس، مجموعه ای از امکانات آوایی ویژه را در اختیار سخنگویان خود قرار می دهند. از این رو، در توصیف ساخت آوایی زبان، لازم است نقش عاطفی نیز همانند نقش توصیفی^۲، مورد توجه قرار گیرد (لایتز، ۱۹۸۴، صص ۲۲۵-۲۲۴).

علاوه بر ارائه نظرات گسترده و اساسی در باره واج شناسی که در بالا از آن گفتگو شد، زبانشناسان مکتب پراگ چگونگی قالب ریزی مفاهیم در درون ساخت جمله های زبان، و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخشهای سازنده آنها را نیز از دیدگاهی نقش گرایانه و روانشناختی مورد توجه قرار دادند. به علاوه، آنان در باره روند تغییر ارزش معنایی واژه ها در هر بار کاربرد آنها در بافتی خاص نیز نظراتی ارائه کردند (بولینگر، صص ۱۹۶ و ۵۱۶).

یکی دیگر از مسایل مورد توجه زبانشناسان مکتب پراگ در ارتباط با ساخت دستوری زبان، نمای نقشی جمله^۳ است. به این معنی که لااقل در برخی زبانها از لحاظ ترتیب واژگانی^۴، موقعیت ارتباطی^۵ گوینده و شنونده ساخت نحوی جمله را مشخص می کند. همچنین، ساخت جمله بویژه از راه آنچه که اطلاع پیشین^۶ و آنچه که در برابر این سابقه به عنوان اطلاع نو به شنونده داده می شود مشخص می گردد. مثلاً، در جمله نمونه زیر در گفتار عادی زبان فارسی:

موفق شد علی!

«موفق شد» اطلاع نو و «علی» اطلاع پیشین است، و چنان که ملاحظه می شود ترتیب واژگانی جمله بر پایه همین گونه اطلاعات مشخص می گردد.

به هر حال زبانشناسان نقش گرا در ارتباط با بررسی وضعیتهای ارتباطی جمله، واژه های

1- pitch

3- functional sentence perspective

5- communicative setting

2- descriptive function

4- word - order

6- background information

فنی و تعبیرهای متفاوتی را به کار برده اند که مشکل بتوان آنها را در درون چهارچوب نظری یکپارچه ای قرار داد. تنها وجه مشترك همه آنان این است که ساخت گفتار از راه موقعیت کاربردی آن و نیز بافت ارتباطی^۱ خاصی که در آن ظاهر می شود تعیین می گردد.

از لحاظ روش شناختی، زبانشناسان مکتب پراگ از آغاز هم تاریخ گرای^۲ و مطلق گرای^۳ نودستوریان^۴ نسبت به زبان را مردود می دانستند و هم اندیشه گرای^۵ یا ذهن گرای^۶ فلسفه غرب پیش از سده نوزدهم را نادرست می انگاشتند که بر پایه آن زبان تنها تظاهر بیرونی فکر تصور می شد. البته، میان نقش گرای^۷ و ذهن گرای^۸ تضاد منطقی وجود ندارد، زیرا می توان تصور کرد که تنها و نخستین نقش زبان بیان فکر موضوعی^۹ است و چنین در نظر گرفت که ساخت زبان از راه تعدیلهای مناسب آن برای منظوره های گوناگون و بر حسب همین نقش نخستین یعنی بیان فکر موضوعی مشخص می شود. به هر حال نه تنها زبانشناسان مکتب پراگ، بلکه همه کسانی که خود را نقش گرا می خوانند حالت چند نقشی بودن^{۱۰} زبان و همچنین علاوه بر نقش توصیف گری، اهمیت نقش بیان احساس یا عاطفی^{۱۱}، و نیز نقشهای اجتماعی و برانگیزندگی^{۱۲} را مورد تأکید قرار می دهند (لاینز، ص ۲۲۷).

هرچند که روشهای نقش گرای^{۱۳} در بررسی زبان کم و بیش با یکدیگر متفاوت است، با این حال همه بر پایه این اصل مشترك گسترش یافته که زبان ابزار ارتباط اجتماعی است، و از همین رو، محصول نقشهای نشانه ای به هم وابسته آن یعنی بیان احساس یا عاطفی، اجتماعی، برانگیزندگی و توصیف گری می باشد. از این جهت، زبانشناسی نقش گرا با روش زبانشناسان اجتماعی^{۱۴} و نیز آن دسته از فلاسفه زبان که رفتار زبانی را در درون ارتباط اجتماعی در نظر می گیرند مشابه است، در حالی که از همین لحاظ و نیز برخی جنبه های اساسی دیگر در برابر نظریه زایا^{۱۵} تضاد شدیدی نشان می دهد (نگاه کنید به: مشکوة الدینی، ۱۳۷۰ ب).

با این حال، برخی توضیحه های نقش گرای^{۱۶} برای توصیف زبان چندان قانع کننده به نظر نمی رسد. از جمله در صورتی که زبان بر پایه نقشهای اجتماعی شکل می گرفت، لازم می آمد

1- communicative context

3- positivism

5- intellectualism

7- multifunctionality

9- conative

11- generativism

2- historicism

4- neo - grammarians

6- propositional thought

8- expressive

10- sociolinguists



که عناصر و ساخت زبان غیر دلبخواهی باشد. به علاوه، چون نظامهای گوناگون زبانها نقشهای نشانه‌ای یکسانی را ایفا می‌کردند، در آن صورت لازم می‌آمد که ساختهای کم و بیش مشابهی می‌داشتند. همچنین، در آن صورت ممکن بود ادعا شود که برای بسیاری حقایق زبانی که به ظاهر کاملاً دلبخواهی به نظر می‌رسد، توضیحهای نقشی می‌توان یافت، مثلاً برای این واقعیت که در زبانهای فارسی و فرانسه و برخی دیگر در گروه اسمی صفت به دنبال اسم به کار می‌رود در حالی که در زبان انگلیسی و برخی زبانهای دیگر، پیش از اسم ظاهر می‌شود، و این که در زبان فارسی معمولاً فعل در پایان جمله و در زبان انگلیسی در آغاز گروه فعلی به کار می‌رود، و جز اینها. به طور کلی بر پایه توصیف نقشی، ممکن بود تصور شود که وجود یک ویژگی نقشی در زبان بر ظاهر شدن و یا برعکس، بر نبودن یک ویژگی زبانی خاص دلالت دارد که به ظاهر دلبخواهی می‌نماید.

از این رو چنان که در بالا گفته شد، توضیحهای نقش‌گرایی یادشده در بالا قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از عناصر زبانی و ساختهای دستوری در اصل دلبخواهی است. از جمله چنان که پیشتر گفته شد، فرایند تغییر در زبان را می‌توان یادآوری کرد، که نشان می‌دهد رابطه صورت و معنی ذاتی نیست بلکه دلبخواهی است، زیرا در صورتی که رابطه مذکور دلبخواهی نمی‌بود تغییر روی نمی‌داد. بنابراین، زبانشناسی نقش‌گرا به صورتی که در بالا نمایانده شد، یعنی بر این مبنی که ساخت زبان بر پایه نقشهای نشانه‌ای توصیف پذیر است قابل دفاع نیست (لاینز، ۱۹۶۸، صص ۲۲۸-۲۲۷).

نظرات نقش‌گرایانه زبانشناسان مکتب پراگ با پژوهشها و بررسیهای آندره مارتینه^۱ زبانشناس فرانسوی عمق و گسترش بیشتری یافت. او تجزیه دوگانه^۲ زبان یعنی دو سطح تکواژها^۳ و واجها را به عنوان سازمان درونی همه زبانها به صراحت بازساخت، و نظام آوایی و نقش عناصر واجی را بر پایه اصول زبانشناسی همزمانی و فراهم کردن پیکره زبانی^۴ به دقت بررسی کرد. در این زمینه، او واجها، مشخصه‌های واجی، واجگونه‌ها و نیز برخی فرایندهای واجی را توصیف کرد. همچنین، تکواژ و دسته‌بندی آن، واژه و ساخت آن، مقوله‌های واژگانی از جمله اسم، فعل، صفت، قید، حرف اضافه، حرف ربط و ضمیر، و

1- André Martinet

2- double articulation

3- moneme/ morpheme

4- corpus

فرایندهای ترکیب^۱ و اشتقاق^۲ در واژه ها، و نیز برخی زنجیره های نحوی از جمله نهاد و زنجیره گزاره یا زنجیره اسنادی^۳ و همچنین برخی دیگر از بخشهای جمله را توضیح داد. در واقع، مارتینه اصول زبانشناسی نقش گرا را در نوشته های خود به خوبی ارائه کرد (مارتینه، ۱۹۶۴).

۳- مکتب زبانشناسی کوپنهاگ

الف - اصول کلی نظریه یلمزلف

مکتب زبانشناسی کوپنهاگ نیز پس از سوسور و بر پایه گسترش نظریات او پدید آمد. لویی یلمزلف^۴ در کتاب «درآمدی بر نظریه ای در باره زبان»^۵ که به سال ۱۹۴۳ به چاپ رسید، توصیف ساخت زبان را به گونه ای خاص بر پایه ملاحظات منطقی و برداشتهای جبری ریاضی ارائه کرد. از همین رو، تعاریفی که او برای روابط ساختی زبان در کتاب یادشده به دست داده، بسیار دقیق ولی در عین حال پیچیده و در برخی موارد دور از کاربرد به نظر می رسد (بی پرویش، ص ۵۱).

یلمزلف برای توصیف دقیق زبان، روش قیاس^۶ یعنی حرکت از کل یا طبقه^۷ به جزء^۸ را بر می گزیند. همچنین، توجه به اصول منطقی یعنی جامعیت، سادگی و خالی از تناقض بودن توصیف را مورد تأکید قرار می دهد. اوزبان را به عنوان یک طبقه کلی و به صورت نظامی به هم بافته در نظر می گیرد که تمامی متنها^۹ زبانی را شامل می شود. به عقیده یلمزلف، متنها زبانی واقعیهایی انتزاعی است که از راه به کار بستن قضایا و نظریات منطقی سودمند و آزمون پذیر بر توده ای از گفتار مربوط به زبانی خاص استنتاج می شود. بنابراین، چگونگی واقعیت متنها زبانی به سودمندی و نیز شیوه به کار بستن روشهای منطقی بر گفتار وابسته است. چنان که گفته شد، متنها زبانی استنتاجیهایی منطقی است که از ماده گفتار انتزاع می شود. بر این پایه، نظام روابط ساختی زبان از تجزیه طبقه ای متنها زبانی به دست می آید، به این ترتیب که هربار هر متن به بخشهای کوچکتر تجزیه می شود، و این کار ادامه می یابد تا

1- composition

2- derivation

3- predication syntagm

4- Louis Hjelmsiev

5- Prolegomena to a theory of language

6- deduction

7- class

8- component

9- texts

تجزیه کامل گردد و سرانجام عناصر بنیادی و تجزیه ناپذیر زبان مشخص شود (یلمزلف، صص ۱۳-۱۱).

یلمزلف در نظریه خود، بویژه دو مفهوم اصلی از نظریات سوسور را مورد توجه قرار می دهد: الف- زبان نظامی از ارزشهاست؛ ب- زبان نظام یا صورت است و نه جوهر یا ماده. به علاوه، اولاًزم می داند که زبان به عنوان واقعیتی کلی و مستقل و به طور جدا از ارزشهای غیر زبانی آن یعنی، جنبه های فیزیکی، فیزیولوژیایی، روانشناختی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. به عقیده او، از راه بررسی زبان به شیوه یادشده، به دانش معرفت شناسی همگانی^۱ نیز کمک زیادی می شود، هر چند که از سوی دیگر، بدون به کارگیری اصول معرفت شناسی، تدوین نظریه زبانی ممکن نیست (یلمزلف، صص ۶-۵ و ۱۵).

یلمزلف برای ارائه یک نظریه تحلیلی، در ساخت زبان سه بخش اصلی، یعنی نظام آوایی^۲، نظام معنایی^۳ و نظام دستوری^۴ را باز می شناسد. همچنین، برای زبان، نظامی زیربنایی^۵ در نظر می گیرد، و از این راه روابط ساختی زبان را مشخص می سازد. از دیدگاه او، هدف نظریه زبانی به دست دادن روشی مرحله ای کاربردی^۶ است که با به کار بستن آن عناصر زبانی همگون به طور همساز^۷ و جامع توصیف شود، و در همان حال، بتواند برای توصیف همه زبانها به کار آید (یلمزلف، صص ۱۵-۱۰).

یلمزلف هر ساخت صوری زبان، یعنی واژه، گروه، جمله و یا رشته ای از جمله ها را زنجیره^۸ می نامد، و سپس در تحلیل هر زنجیره زبانی میان عناصر سازنده، روابط سه گانه ای را تشخیص می دهد:

الف) رابطه متقابل^۹

این رابطه آن گونه وابستگی را میان دو عنصر زبانی نشان می دهد که وجود هریک مستلزم وجود دیگری باشد. مثلاً، رابطه صامت و مصوت در سطح صداها، بخشهای معنی دار در ساخت واژه یعنی پایه واژگانی و پسوند و یا پیشوند، و رابطه نهاد و گزاره در ساخت جمله

1- general epistemology

3- semantic system

5- underlying system

7- self - consistent

9- interdependence

2- phonetic system

4- grammatical system

6- procedural method

8- chain

از همین گونه است .

(ب) رابطه يك سويه^۱

رابطه یک سویه به آن گونه وابستگی دو عنصر زبانی در یک زنجیره گفته می شود که تنها وجود یک عنصر مستلزم وجود دیگری است و نه برعکس . به بیان دیگر ، تنها وجود یکی الزامی و اصلی است و عنصر دیگر تنها در رابطه با عنصر اصلی می تواند به کار برود و یا به کار نرود ، مثلاً ، رابطه اسم و وابسته صفتی در گروه اسمی مانند «منظره زیبا» ، و یا فعل و قید در گروه فعلی مانند «خوب اندیشیدن» . یعنی ، در نمونه های بالا به ترتیب ، عناصر «منظره» و «اندیشیدن» الزامی و اصلی است در حالی که عناصر وابسته صفتی «زیبا» و عنصر قیدی «خوب» به ترتیب وابسته به وجود «اسم» و «فعل» همراه آنهاست .

(ج) رابطه فراگردی^۲

به رابطه دو عنصر که به طور سازگار در یک زنجیره باهم به کار می روند ، ولی وجود هیچ یک وجود دیگری را الزامی نمی سازد رابطه فراگردی گفته می شود ، مانند رابطه دو عنصر قیدی حالت ، زمان ، مکان و یا جز اینها ، و همچنین دو اسم همپایه و یا دو وابسته صفتی در یک زنجیره زبانی .

یلمزلف به پیروی از نظریات سوسور ، زبان و گفتار را از یکدیگر متمایز می انگارد . به علاوه ، چنان که اشاره شد ، او همه صورتهای زبانی را زنجیره و اجزای هر زنجیره را بخش^۳ یا سازه می نامد . بر این پایه ، همه صورتهای زبانی گوناگون ، یعنی جمله ، جمله وابسته ، گروه ، واژه و تکواژ همه زنجیره هایی با گستردگیهای متفاوت به شمار می آید . از سوی دیگر ، طبقات درون نظام زبان را مقوله^۴ و هریک از اجزاء هر مقوله را عضو^۵ می نامد . با این حال ، چنان که گفته شد ، یلمزلف نظام زبان و گفتار را به یکدیگر پیوسته می داند ، به گونه ای که گفتار نظام زبان را تعیین می کند ، و در همان حال ، خود از راه حضور همان نظام در پس آن پدید می آید (یلمزلف ، صص ۲۹-۳۰ و ۳۹) .

1- unilateral / determination

2- constellation

3- part

4- paradigm

5- member

ب- حوزه آوایی و حوزه معنایی

به عقیده یلمزلف نقش نشانه^۱ بر پایه دو واقعیت مربوط به هم یعنی لفظ^۲ یا صورت آوایی و محتوی^۳ یا معنی مشخص می شود. نقش نشانه بدون حضور همزمان هر دو واقعیت یادشده و پیوند و یکپارچگی^۴ آنها تحقق نمی یابد. هر صورت آوایی تنها از این جهت که به یک معنی مربوط است، و همچنین هر معنی بر این پایه که با یک صورت آوایی پیوند دارد، دارای نقش نشانه ای است. فکر بدون گفتار محتوی یا معنی زبانی به شمار نمی رود و از همین رو، بخشی از نشانه را تشکیل نمی دهد. به همین ترتیب، گفتار بدون فکر نیز تنها رشته ای از صداهاست که به هیچ معنایی مربوط نیست. همه گفتارهای مربوط به یک زبان بیانگر اندیشه یا فکر^۵ است. فکر یا اندیشه در اصل توده ای بی شکل و واقعیتی تجزیه نشده است. هر زبانی مرزهای معنایی یا طرح واژگانی اش را در درون همین توده فکر بی شکل قرار می دهد و در آن بر عوامل ویژه و گوناگونی تأکید می گذارد. آنچه «صورت معنی»^۶ را تعیین می کند تنها نقش نشانه ای زبان است / بر این پایه، در هر فرایند^۷ گفتار، صورت معنی را می توان تشخیص داد که از فکر محض یعنی «جوهر معنی»^۸ متفاوت است، و در واقع، آن را به صورتهای خاصی شکل می دهد و بر آن طرح می گذارد. مقایسه نظام معنایی زبانها و طرح بندیهای متفاوتی که از اندیشه سخنگویان در باره پدیده های گوناگون از جمله رنگها، آبها، خشکیها، گیاهان، جانوران، روابط خویشاوندی و وابستگیهای اجتماعی گروههای انسانی و همچنین، پدیده ها و عناصر دستوری از جمله تقسیم بندی زمان در صورتهای فعلی گوناگون و نیز شمار، جنس و جز آن به دست می دهند، سازمان دهی و صورت بندی متفاوت فکر و معنی را در زبانهای گوناگون به خوبی آشکار می سازد. در واقع، صورت معنی همان ساختهای معنایی ویژه ای است که در هر زبان به کار گرفته می شود. یلمزلف بر پایه توضیحات بالا، نظر سوسور را در تمایز گزاران میان صورت و جوهر کاملاً درست می داند (یلمزلف، صص ۵۴-۴۷).

دو قشر یادشده درباره لفظ یا صداهای زبان نیز صحیح است. یعنی به همان گونه که درباره معنی گفته شد، در هر زبان، جوهر لفظ^۹ یا صدا نیز به شکلی خاص مرزبندی می گردد، و

1- sign - function

2- expression

3- content

4- solidarity

5- purport / thought

6- content - form

7- process

8- content - substance

9- expression - substance

به این ترتیب، صداها به شکل ویژه ای به کار گرفته می شود، به طوری که با طرح آوایی هر زبان دیگری متفاوت است. بر این پایه، صورت لفظ^۱ یا صدا در هر زبان پدیده می آید. یعنی در نظام آوایی زبان، از تعداد معینی صداهای خاص استفاده می شود. به بیان دیگر، تعداد صامت‌ها و مصوت‌ها و نیز چگونگی پیوند آنها در هجاها و واژه‌ها در زبانهای گوناگون کم و بیش متفاوت است، (زبانهای فارسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، عربی، ترکی، چینی و جز اینها را از این لحاظ با یکدیگر مقایسه کنید). بنابر این، به همان گونه که در باره معنی گفته شد، در حوزه آوایی نیز دو قشر جوهر لفظ و صورت لفظ در نظر گرفته می شود. از همین رو، حتی واژه های یکسان نیز در زبانهای گوناگون به صورتهای کم و بیش متفاوتی تلفظ می شود. بسیاری اسمهای خاص و یا نام مواد، کالاهای و یا مفاهیمی که در زبانهای گوناگون با واژه های مشابهی بیان می شود از همین قبیل است (از جمله، تلفظ نام شهرها، مثلاً تهران، برلین، لندن، پاریس، واشنگتن، مسکو و جز اینها در زبانهای گوناگون یکسان نیست).

بر پایه مطالب بالا، هر زبانی در خود یک طرح معنایی و یک طرح آوایی خاص داراست. از این رو، در نخستین مرحله توصیف، هر متن زبانی باید به شکل پیوندی از دو واقعیت متقارن طرح آوایی و طرح معنایی یا به بیان دیگر، زنجیره ای از صورتهای آوایی و زنجیره ای از معانی در نظر گرفته شود. سپس هریک از دو زنجیره یادشده به ترتیبی خاص تجزیه شود به گونه ای که در هر مرحله، هر بخش به بخشهای سازه های^۲ کوچکتر تقطیع گردد. مثلاً، در متنی که هم جمله اصلی و هم جمله وابسته وجود دارد، نخست باید جمله های اصلی همپایه و سپس جمله های وابسته مشخص شود. پس از آن نیز تجزیه به بخشهای کوچکتر بعدی به ترتیب باید ادامه یابد، تا سرانجام عناصر آوایی و معنایی بنیادی یعنی مشخصه های^۳ آوایی و معنایی که عناصر ثابت و تجزیه ناپذیر زبان را تشکیل می دهند، به دست آید. بر پایه روش یادشده، هر بار هر متن به دو بخش تقسیم می شود، مانند نمودار تجزیه نمونه زیر:

- (الف) سخن گفتن آشکارترین ویژگی انسان است .
 (ب) سخن گفتن (ج) آشکارترین ویژگی انسان است .
 (د) سخن (هـ) گفتن (و) آشکارترین ویژگی انسان (ز) است .
 (ح) آشکارترین ویژگی (ط) انسان
 (ک) آشکارترین (ل) ویژگی

نمودار (۳)

روشن است که تجزیه زنجیره های زبانی به روش یادشده در بالا بر پایه ویژگیهای نقشی بخشهای سازنده در زنجیره صورتهای آوایی و زنجیره معانی صورت می پذیرد . یعنی ، هر بخش بر پایه نقش خاصی که در نظام زبان بر عهده دارد ، از بخشهای دیگر متمایز می شود .

یلمزلف به ترتیب برای دو قشر جوهر لفظ و صورت لفظ اصطلاح حوزه آوایی یا حوزه لفظ^۱ و برای دو قشر جوهر معنی و صورت معنی حوزه محتوی^۲ یا حوزه معنی را به کار می برد . به عقیده او ، از راه تجزیه زنجیره های زبان به گونه یادشده در بالا ، کارکرد زبان مشخص می شود . یعنی ، ساخت زبان نظامی از همین گونه روابط انتزاعی است که صورت آوایی و معنی را به شکلی خاص به یکدیگر مربوط می سازد (یلمزلف ، صص ۵۶-۵۴ و ۵۸-۵۹) .

ج - مشخصه های بنیادی

همان طور که در بالا گفته شد ، از راه تحلیل یا تجزیه نقشی^۳ ، سرانجام حوزه آوایی و حوزه معنایی به ترتیب به مشخصه های لفظ^۴ یا مشخصه های آوایی و مشخصه های محتوایی^۵ یا مشخصه های معنایی تجزیه می شود . مشخصه های مذکور از صورت آوایی و یا معنی نشانه کوچکتر است ، و در واقع ، در ساخت نشانه به کار می رود . از راه تجزیه زنجیره آوایی گفتار ، نخست صورتهای آوایی واژه ها به دست می آید . صورت آوایی واژه ها نیز به نوبه خود به هجاها تقطیع می شود . سپس ، در ساخت هجاها ، بخش مرکزی و بخش و یا بخشهای کناری ، یعنی

1- expression plane

2- content plane

3- functional analysis

4- expression figurae

5- content figurae

به ترتیب مصوتها و صامتها معلوم می گردد. سرانجام، صداها نیز به اجزاء کوچکتر یعنی مشخصه های آوایی که عناصر ثابت و تجزیه ناپذیر است تجزیه می شود. مثلاً، در صورت آوایی واژه «سخن» هجاهای so و xæn و در هریک از دو هجای مذکور به ترتیب بخشهای مرکزی o و æ و بخشهای کناری -s -n -x را می توان مشخص کرد. سرانجام، هریک از صداها را به صورت مجموعه ای از مشخصه ها در نظر گرفته می شود، به صورت نمونه های زیر (نگاه کنید به: مشکوة الدینی، ۱۳۷۰ الف):

[+پسین، -افراشته، -افتاده]، [-پسین، -افراشته]،

[+باواک، +گرفته، +صغیری]، و جز اینها.

روند بالا به طور مشابهی در مورد حوزه معنایی نیز به کار بسته می شود. یعنی، از راه تحلیل واقعیتهای معنایی، می توان دسته هایی را مشخص کرد، به طوری که هر دسته ویژگی یا مشخصه معنایی خاصی را در بر داشته باشد. مثلاً، به دسته های معانی زیر و مشخصه مشترك هر دسته توجه کنید:

- (الف) مرد، پسر، اسب، قوچ ----- مذکر
 (ب) زن، دختر، مادیان، میش ----- مؤنث
 (ج) مرد، زن، اسب، مادیان، گوسفند، گاو --- بالغ
 (د) پسر، دختر، بره، گوساله ----- نابالغ
 (ه) مرد، زن، پسر، دختر ----- انسان
 (و) اسب، قوچ، مادیان، میش، گوسفند، گاو --- جانور
 (ز) اسب، مادیان، ----- اسب
 (ح) میش، قوچ، بره، گوسفند ----- گوسفند

نمودار (۴)

چنان که در نمودار بالا مشاهده می شود، هر واقعیت معنایی در چند دسته قرار می گیرد. همچنین، بر همین اساس، هر واقعیت معنایی مجموعه ای از مشخصه ها را در بر می گیرد،

مانند نمونه‌های زیر :

مرد :	{ انسان ، مذکر ، بالغ }
زن :	{ انسان ، مؤنث ، بالغ }
مادیان :	{ جانور ، اسب ، مؤنث ، بالغ }
بره :	{ جانور ، گوسفند ، نابالغ }
نمودار (۵)	

تحلیلهای معنایی از نوع بالا کم و بیش مشابه تعریفهایی است که فرهنگهای لغت به دست می‌دهند ، هر چند که هدف فرهنگهای لغت تحلیلی از این نوع نیست ، و از این رو ، همواره تعریفهایی هماهنگ و یکپارچه به دست نمی‌دهند .

باید دانست که میان مشخصه‌های معنایی به عنوان بخشها یا عناصر سازنده معنی و بخشهای صورت آوایی واژه الزاماً تقارن وجود ندارد . مثلاً ، نمی‌توان پنداشت که در واژه «بره» ، «بـ» با مشخصه‌هایی مثلاً «جانور» و «گوسفند» «ر» با مثلاً مشخصه «نابالغ» متقارن است . بلکه برعکس ، مجموعه مشخصه‌های معنایی هر واژه ساده به طور یکپارچه معنی آن را پدید می‌آورد .

به ترتیبی که در بالا گفته شد ، از راه تجزیه منظم و پیاپی صورتهای آوایی و زنجیره معانی نمونه‌های گفتاری ، رابطه متقابل دو حوزه آوایی و معنایی زبان مشخص می‌شود . به علاوه ، معلوم می‌گردد که برای بررسی هریک از دو نظام آوایی و معنایی به بررسی آن دیگری نیاز است . از این رو ، دو حوزه یادشده متقابلاً به یکدیگر مربوط است و از هم جداشدنی نیست .

به عقیده یلمزلف ، زبانشناسی تنها صورت معنی و صورت صدا را بررسی می‌کند و نظام آنها را مشخص می‌نماید . مطالعه جوهر معنی یا فکر و جوهر صدا به دانشهای دیگر مربوط می‌شود . جوهر معنی و جوهر صدا واقعیتهای غیر زبانی است ، و در واقع ماده‌ای است که طرح ریزی نظام زبان را ممکن می‌سازد . بر پایه آنچه گفته شد ، زبانشناسی خاصی که یلمزلف عرضه می‌کند ، از زبانشناسی مرسوم و متداول زمان او متمایز است . به این معنی که

او دانش زبانشناسی را به گونه ای ارائه می نماید که بر پایه آن زبان به شکل روابطی جبری و ریاضی وار که با واقعیتها و عناصر انتزاعی سروکار دارد توصیف می شود. یلمزلف این گونه زبانشناسی را که بر پایه توصیف مشخصه های بنیادی (یا گلوسمها)^۱ قرار دارد زبانشناسی مشخصه های بنیادی (یا گلوسماتیک)^۲ می نامد. چنان که گفته شد مشخصه های بنیادی کوچکترین عناصر ممکن در حوزه آوایی و حوزه معنایی می باشند و واقعیتهایی تجزیه نشدنی^۳ و ثابت^۴ هستند (یلمزلف، صص ۸۰-۷۰).

بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که یلمزلف تعریف زبان را تنها به عنوان نظامی نشانه ای که از دو بخش صورت آوایی و معنی تشکیل شده باشد کافی نمی داند، بلکه او زبان را به شکل نظامی از روابط جبری و پیچیده بر پایه کوچکترین صورتهای عناصر زبانی که همان مشخصه های بنیادی ثابت و سازنده نشانه هاست در نظر می گیرد، و به این ترتیب می کوشد تا زبان را در نظامی دقیق از ساختهای جبری پیچیده و از راه تمایزات منطقی دو شقی توصیف کند. بر این پایه، او معتقد است که ساخت واقعی زبان را صورت تشکیل می دهد که همان روابط موجود میان ارزشهای زبانی است. عناصر ثابت هریک از دو حوزه آوایی و معنایی مفاهیم مجردی است که به همراه روابط جبری موجود میان سازه های گوناگون، نظام زیربنایی زبان را تشکیل می دهد.

نظریه گلوسماتیک از آن جهت که بسیار پیچیده، انتزاعی و ریاضی وار است و بیشتر جنبه نظری دارد، برای توصیف زبانها به کار گرفته نشده است. در واقع، بسیاری از پژوهشگران تردید دارند که بر پایه تجزیه و تحلیل یلمزلفی بتوان زبانهای طبیعی را توصیف کرد (واترمن، صص ۱۳۴-۱۳۳). یلمزلف خود نیز فرصت نیافت تا توصیفی گسترده و روشنگر از یافته های خویش به دست دهد. به همین سبب، نظریه او مستقیماً قبول عام نیافت، هر چند که بر پژوهشها و نظریه های زبانشناسی بعدی از جمله واج شناسی زایا^۵ تأثیری به سزا بر جای گذاشت (نگاه کنید به: مشکوة الدینی، ۱۳۷۰ - ب).

1- glosseemes

3- irreducible

5- generative phonology

2- glossematics

4- invariant

نظریه های زبانشناسی در انگلستان

۱- مکتب آواشناسی انگلستان^۱

(زبانشناسی در انگلستان نخست به صورت مکتب آواشناسی، در واپسین دهه های سده نوزدهم با مطالعات و بررسیهای آواشناسی پژوهشگران پشتاز و برجسته ای از جمله هنری سویت^۲ (۱۸۴۵-۱۹۱۲) و دانیل جونز^۳ (۱۸۸۱-۱۹۶۷) شکل گرفت. پیش تر ویلیام جونز^۴ با پژوهشهای خود بیشترین حرکت را به بررسیهای آواشناسی و زبانشناسی همگانی و نیز زبانشناسی تاریخی و تطبیقی داده بود. او با معرفی نوشته های دستورنویسان و آواشناسان هند باستان موجب شده بود تا پژوهشگران انگلیسی با استفاده از یافته های آنان مطالعات و بررسیهای آواشناسی خود را درباره زبان انگلیسی آغاز کنند، و به این ترتیب، در سده نوزدهم مکتب آواشناسی انگلستان پدید آمد. در واقع، بدون دست یابی به پژوهشهای آواشناسی و دستوری پژوهشگران هندی، به نظر نمی رسد که مکتب آواشناسی و زبانشناسی انگلستان می توانست به آسانی آغاز شود. به هر حال، مشاهدات و مطالعات سودمند ویلیام جونز در زمینه های آواشناسی زمینه ساز بسیاری از پژوهشهای بعدی در انگلستان، آلمان و آمریکا شد. (فرث، صص ۱۹۵۱: ۹۴-۹۳، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۳، ۱۱۶).

1- The English School of Phonetics

3- Daniel Jones

2- Henry Sweet

4- William Jones

همچنین، هنری سویت نیز بررسی‌ها و کوششهای علمی خود را در زمینه آواشناسی به طور مؤثر دنبال کرد. سپس در دهه‌های نخستین سده بیستم، دانیل جونز مطالعات گسترده و دقیقی را در زمینه آواشناسی انگلیسی و نظریه آواشناسی به انجام رساند. یافته‌های او در گسترش دانش آواشناسی تأثیری به سزا بر جای گذاشت (فرث، A).

۲- نظریه بافتی و واج‌شناسی نوایی^۱ فرث^۲

الف - مقدمه

مکتب زبان‌شناسی انگلستان بویژه با پژوهشهای فرث در دهه‌های ۱۹۳۰، ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ باز هم گسترش بیشتری یافت. در دهه‌های یاد شده به طور کلی در زبان‌شناسی و بویژه در زبان‌شناسی آمریکایی، روش ساختگرایی حاکم بود که بر پایه آن توصیف هر سطح زبان از سطوح دیگر مستقل در نظر گرفته می‌شد (نگاه کنید به: فصل نهم در همین کتاب). از جمله کوشش می‌شد که برای توصیف واجی زبان از اطلاعات دستوری و یا معنایی استفاده نشود. برخلاف ساختگرایان، فرث نظریه تازه‌ای ارائه کرد که در آن معناشناسی و واج‌شناسی اهمیتی اساسی داشت. به علاوه بر پایه نظریه او توصیف آوایی، واجی، نحوی و معنایی به طور نزدیک به یکدیگر وابسته است. یعنی پیوندهای سطوح یاد شده مشخص می‌گردد، و از راه بررسی داده‌های مربوط به هر سطح برای توصیف مقوله‌های سطح دیگر استفاده می‌شود. به طور کلی فرث نظریه خود را بر پایه توجه به دو زمینه ویژه بررسی زبان یعنی توصیف معنی بر پایه بافت موقعیت^۳ و واج‌شناسی نوایی^۴ ارائه کرد.

ب - معنی و بافت موقعیت

فرث برای بیان معنی از بینش مالینوفسکی^۵ (۱۸۹۸-۱۹۴۲) مبنی بر این که معنی صورتهای زبانی را بر اساس بافت موقعیت باید توضیح داد پیروی می‌کرد. مالینوفسکی مردم‌شناس لهستانی الاصل بود که بیشتر عمرش را در انگلستان گذراند. او به هنگام بررسی

1- contextual theory and prosodic phonology

2- John Rupert Firth

3- context of situation

4- Bronislaw Malinowski

فرهنگ ساکنان جزایر تروبریاند^۱ واقع در دریای سلیمان در جنوب غربی اقیانوس آرام دریافت که ترجمه واژه به واژه بسیاری از بیانه های این مردم ممکن نیست. او این گونه عدم تقارن را به درجات گوناگون در همه زمینه های فرهنگی مهم مردم این جزایر مشاهده کرد. مالینوفسکی برای بررسی این مسأله نظریه ویژه معنی و زبان را ارائه نمود. او در بررسی معنی، بافت موقعیت را اساس پیش خود قرار داد. مالینوفسکی جمله را داده اصلی زبان و نیز ابزار اجتماعی بسیار مهم می دانست. از این رو، او زبان را به عنوان پدیده ویژه رفتاری در نظر می گرفت، و نه نشانه ای که برابر فکر باشد. به علاوه، او معنی هر گفتار را بر پایه مجموعه ای از شرایط و نیز چگونگی تأثیر آن بر آنها توصیف می کرد. به این ترتیب، مالینوفسکی معتقد بود که معنی هر گفتار تنها در بافت موقعیت آن مشخص می شود، و بنابراین معنی را برابر کاربرد می دانست (دینین، صص ۳۰۱-۳۰۰). فرث نظریه مالینوفسکی را درباره توصیف معنی پذیرفت و بر این پایه، بافت موقعیت را اساس توصیف معنی قرار داد. او این روش را با تشخیص سطوح گوناگون تحلیل زبان پالایش داد، هر چند که منظور کلی او از تحلیل بافتی بررسی معنی بود. برخلاف زبانشناسان دیگر که جمله را داده اصلی در بررسی زبان می دانند، فرث متن زبانی را در بافت موقعیت به عنوان داده و واحد بررسی در نظر می گرفت، و بویژه بر تحلیل نوایی متن تأکید می گذاشت (دینین ص ۳۱۴).

فرث همانند هر نظریه علمی، در بررسی زبان تجدید ارتباط با حقایق تجربی را که نظریه همواره به آن اشاره می کند، بهترین معیار برای ترجیح دادن یک نظریه بر دیگری می داند. او توضیح می دهد که تمام ساختها، عناصر، واحدها و مقوله های زبان که مورد توجه قرار می گیرد به عنوان پدیده های زبانی به نوعی حقایق و رویدادهای معتبر برای بررسی زبان اشاره دارند. به عقیده فرث موضوع مورد بررسی در زبانشناسی، زبان در کاربرد واقعی آن است. او اشاره می کند که به کار بردن زبان یکی از جنبه های مهم زندگی انسان است و گفتار به طور مستقیم در درون ارتباط اجتماعی جای دارد (فرث: E). به این ترتیب، روشن است که رابطه زبان و طبیعت اجتماعی انسان و در نتیجه زبانشناسی اجتماعی به طور مؤثری در نظریه زبانشناسی فرث جلوه گر است (فرث، B، صص ۱۸۹-۱۷۷). او همچنین بررسی زبان آموزی کودک را به عنوان پشتوانه ای معتبر برای ارائه و گسترش نظریه زبانی^۲ یادآوری می کند (فرث، A، ص ۱۸۸).

ج - ساخت و نظام

فرث همچنین روابط ناشی از محورهای همنشینی و جانشینی را که به توسط سوسور عرضه شد مورد تأکید قرار می دهد. او سطوح زبانی را به صورت مجموعه ای از روابطی که بر دو محور همنشینی و جانشینی مشخص می شوند در نظر می گیرد، و تأکید می کند که هر دو محور به یک اندازه حائز اهمیت است. از این رو، بسیاری از مفاهیم ارائه شده به توسط فرث بر پایه تمایز محورهای همنشینی و جانشینی قابل درک است. به عقیده فرث، اصطلاح «ساخت»^۱ و تمامی مفاهیم وابسته به آن تنها به روابط همنشینی، و اصطلاح «نظام»^۲ و مفاهیم وابسته به آن به روابط جانشینی موجود میان واحدها و عناصر قابل جایگزینی مربوط می شود که از این راه برای عناصر ارزشهایی مشخص می کنند.

بر این پایه، نظام و ساخت در سطوح گوناگون تحلیل در بافتهای موقعیتی برای توصیف معنی گفتار بررسی می شود. به عقیده فرث، بافت موقعیت یک ساخت با طرح^۳ است که رویدادهای مکرر اجتماعی را شامل می شود و برای تحلیل سطوح گوناگون زبان به کار می رود. سطوح تحلیل یعنی آوایی^۴، واجی^۵، دستوری، واژگانی و موقعیتی^۶ ساختهای نظری است که هر یک از مقوله های خاص تشکیل می شود، و به منظور بررسی جنبه های متمایز معنی به کار می رود. از این جهت که معنی برابر کار برد است، موقعیتها بویژه برای شناختن کار برد مورد توجه قرار می گیرد. دو جنبه متمایز معنی در ارتباط با موقعیتهای کاربردی آن از راه هم آیی^۷ و ترکیب^۸ نحوی واژه ها متمایز می گردد. در واقع در سطح واژگانی، معمولاً برخی واژه ها با برخی دیگر بیشتر به کار می رود، و همین هم آیی به مشخص کردن معنی آنها کمک می کند. روش یاد شده برخلاف روش معمول ارائه معنی در فرهنگهای لغت است که معمولاً معنی بیرون از بافت نشان داده می شود، به علاوه، معنی بر پایه هم آیی باید از معنی بر پایه ترکیب متمایز نگه داشته شود. معنی بر پایه ترکیب به رابطه میان مقوله های دستوری اشاره دارد که عناصر واژگانی نموده های آن هستند. یعنی در واقع، معنی بر پایه

1- structure

3- schematic construct

5- phonological

7- collocation

2- system

4- phonic

6- situational

8- colligation

ترکیب همان معنی دستوری است. بنابراین در این مفهوم، معنی از ارتباط درونی میان مقوله‌های دستوری در ساخت نحوی زبان ناشی می‌شود (دینین، صص ۳۰۶-۳۰۵).

د - تحلیل بافتی

فرث تأکید می‌کند که بررسی زبان بر پایه‌ی بافت موقعیت مستلزم این است که بافت موقعیت همراه با متن زبانی مورد نظر تحلیل شود. او تحلیل زبان بر پایه‌ی بافت موقعیت را از راه مراحل زیر ممکن می‌داند:

۱. روابط درونی متن زبانی تحلیل می‌شود:

الف- روابط همنشینی موجود میان عناصر ساخت زبانی مورد نظر در سطوح گوناگون تحلیل مشخص می‌گردد.

ب- روابط جانشینی عناصر و یا واحدهایی که می‌توانند در درون نظام به جای یکدیگر جایگزین شوند و از این راه ارزش آنها مشخص می‌گردد نشان داده می‌شود.

۲. روابط درونی بافت موقعیت مشخص می‌شود.

الف- واحدهای متن زبانی در ارتباط با عناصر غیر زبانی با توجه به ویژگیهای مؤثر و خلاق آن مشخص می‌گردد.

ب- روابط تحلیلی موجود میان بخشهای متن زبانی (مثلاً واژه‌ها، تکواژها، گروه‌ها) و عناصر و بخشهای درون بافت موقعیت (مثلاً پدیده‌ها، چیزها، اشخاص، شخصیتها، رویدادها) نشان داده می‌شود.

به ترتیب یاد شده در بالا، جنبه‌های گوناگون معنی و نقشهای زبانی مربوط به آن از جمله نقش کناری آوایی و نیز نقش عناصر اصلی یعنی تکواژها، واژه‌ها و واحدهای نحوی بزرگتر در برابر نقش تمامی بافت موقعیت تحلیل می‌گردد.

در تحلیل درونی متن زبانی، نخست سطح آوایی مشخص می‌شود، هر چند که به عقیده‌ی فرث سطوح تحلیل از لحاظ طبیعت آنها سلسله‌مراتبی نیست، و از این رو، جهت تحلیل الزاماً از آواشناسی به سوی موقعیتها نمی‌باشد (دینین، ص ۳۰۶). دوم سطح واژگانی است که در آن معنی واژه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. به عقیده‌ی فرث، واژه‌ها بر پایه‌ی توالیهای ممکن آنها در هر زبان، به همراه بررسی سطح آوایی شناخته می‌شوند. از این رو، لازم نیست که معنی واژه‌ها از پیش در نظر گرفته شود. او توضیح می‌دهد که معنی واژه نه تنها از راه

مفهوم اشاره ای معمول که در بافت موقعیتی خاص به کار می رود، بلکه همچنین بر پایه هم آیی یا «همراهی خاصی که هر واژه داراست» مشخص می شود. در واقع، نمونه های هم آیی ویژگیهای معنایی واژه ها را نشان می دهد، مانند نمونه های زیر در زبان فارسی:

روز روشن، روز و شب، روز نو، روز حرکت، روز جوانی، روز کار و جز اینها.

سومین سطح تحلیل سطح دستوری است که خود به دو سطح صرفی و نحوی تقسیم می گردد. در سطح نحوی به ترکیب یا روابط همنشینی میان مقوله های دستوری توجه می شود. روشن است که روابط همنشینی میان مقوله های دستوری الزاماً در نمودهایی که همان واژه هاست تحقق می یابد مانند نمونه زیر:

علی کتاب می خواند.

به عقیده فرث، روابط دستوری نه میان واژه ها بلکه در واقع میان اسمها و ضمایر و مقوله های فعلی برقرار می شود (دینین، ص ۳۰۸).

چهارم سطح موقعیتی است. این سطح در واقع با همان سطحی مقارن است که نزد زبانشناسان دیگر معنی نامیده می شود. در این سطح، زبانشناس می کوشد تا عناصر معتبری را که بر پایه روابط ساختی و نظامی به عنوان نقاط پایانی، روابط درونی متقابل واژه ها و متنهای زبانی را نشان می دهند، تعیین نماید، از جمله عناصر معتبر زیر:

(الف) اشخاص

(۱) کنشهای زبانی آنان

(۲) کنشهای غیر زبانی آنان

(ب) چیزها، از جمله رویدادهای غیر زبانی و غیر شخصی

(ج) تاثیر کنش زبانی بر بافت موقعیت

عناصر یادشده در بالا موقعیتهای تمایز دهنده را شامل می شود که به وسیله آنها معنی گفتار مشخص می گردد.

روش فرث در توصیف معنی یک بعدی یا یک شقی^۱ نامیده می شود، زیرا او از به کارگیری توصیف دو بعدی یا دو شقی^۲ واژه و فکر خودداری می کند. فرث توضیح می دهد که روش یاد شده به دو دلیل اصلی توجیه پذیر است (فرث، D):

(الف) بر پایه روش یاد شده، کار برد گفتار در موقعیت خاص نشان داده می شود، و از

این راه «معنی» با «کاربرد» برابر قرار می گیرد.

(ب) بر پایه این روش، بر خلاف بسیاری دستور زبانها که نمونه های دور از ذهن را ارائه می کنند، می توان نمونه های واقعی و آزمودنی زبان را مورد بررسی قرار داد. به ترتیب بالا، فرث توضیح می دهد که برای تحلیل معنی روش تجربی را به کار می گیرد، و از تحلیل نظری معنی خودداری می کند. به بیان دیگر، او معنی را برپایه رشته ای از بافتهای موقعیتی توصیف می نماید. از این راه، بسیاری از دشواریهای تحلیلی که به وسیله توصیف معنی بر پایه رابطه ذهنی و یا جریان تاریخی پیش می آید کنار می رود (فرث، C). به این ترتیب، روشن است که او معنی را به صورت رابطه ای ذهنی در نظر نمی گیرد، بلکه آن را بر پایه بافت موقعیتی و محیط اجتماعی خاصی که در آن به کار می رود، بررسی می کند (فرث، C، ص ۲۰۳). از این رو، فرث بخشی از بررسی معنی را موضوع زبانشناسی اجتماعی می داند. به علاوه، او معنی را مجموعه ای از نقشهای واجی، دستوری و معنایی می انگارد. به این ترتیب به عقیده فرث، معنی ترکیبی از روابط بافتی است که علاوه بر محیط اجتماعی و بافت موقعیتی خاص، نقشهای آوایی، صرفی و نحوی را نیز شامل می شود (فرث، D، صص ۷ و ۲۰-۱۹ و ۲۷).

هـ - واج شناسی نوایی و تحلیل چند نظامی^۱

فرث در زمینه واج شناسی نیز نظریه تازه ای ارائه می کند. هر چند او و نیز دیگر پژوهشگران مکتب لندن به پیروی از سوسور برای شناختن واحدهای زبان بویژه واجها برویژگی خطی بودن زبان تأکید می کنند، با این حال فرث عقیده ندارد که بررسی واجها تنها بر پایه ساخت خطی روشی است که سطح واجی را به بهترین صورت مشخص می سازد. فرث به جای تقطیع گفتار به واحدهای واجی از راه تقابلهای و تباینها، بر تجزیه و تحلیل واحدهای کلی یعنی واژه، گروه واژه و جمله تأکید می گذارد، و نیز بر واحد هجا به عنوان عنصر ساختی واژه توجه دارد (واترسون، ص ۴). آواشناسان و واجشناسان پیش از او در اروپا و نیز آمریکا، تجزیه واجی را بر پایه ویژگیهای آوایی و واجی از راه تقابلهای، تباینها، تناوبها و تفاوتهای تمایز دهنده و یا جایگزین سازی بنا نهاده بودند. به عقیده فرث، این گونه بررسیها همگی برپایه

رابطهٔ جانشینی قراردادی و در اصل تک نظامی^۱ بوده است. او توضیح می‌دهد که از زمان کتاب پُر آوازهٔ «درسهای زبانشناسی همگانی» سوسور، بیشتر بررسیهای واج شناسی به همین روش ادامه داشته است. فرث روش تحلیل واجی بر پایهٔ روابط جانشینی را ناکافی می‌داند، زیرا به عقیدهٔ او از این راه مشخصه‌های نوایی در نظر گرفته نمی‌شود.

فرث اظهار می‌دارد که او از اثر پانی نی^۲ دستورنویس هندی دوران باستان که توصیف سانسکریت و زبانشناسی غربی را در سدهٔ نوزدهم دگرگون کرد، الهام گرفته است. در واقع، یکی از دلایلی که اثر پانی نی توجه فرث را جلب کرد این بود که نظام خط هندی از صورتهای پیشینی سرچشمه می‌گرفت که در آن هر نماد نخست نشان دهندهٔ یک صامت به علاوهٔ یک مصوت خاص بود، و برای نشان دادن مصوت دیگر یک نشانهٔ زیرین^۳ به آن افزوده می‌شد. پس از آن نمادهای خط سانسکریت به صورتی که نشان دهندهٔ صامت بدون مصوت بود تغییر کرد، و سرانجام همین نمادها نیز تنها برای نشان دادن مصوتها بدون صامتها دگرگون شد. برای بررسی و توصیف تغییرات یادشده در نظام خطی سانسکریت، پژوهشگران هندی و بویژه پانی نی برای نشان دادن صحیح ارتباط نمادهای خطی با صداها، به روشی دست یافتند که مشخصه‌های آوایی و خطی تغییر یافته را به دقت نشان می‌داد. فرث این گونه مشخصه‌های تغییر آوایی را «نوا» می‌نامد (دینین، ص ۳۱۱). فرث همین روش را در تحلیل واجی به کار می‌گیرد و آن را تحلیل نوایی واجی نام می‌دهد.

فرث در تحلیل مادهٔ آوایی گفتار به روش تحلیل نوایی همانند سطوح دیگر تحلیل، روابط همنشینی و جانشینی را مورد توجه قرار می‌دهد. در تحلیل واجی نیز عناصر حاضر در روابط جانشینی، نظامی^۴ و عناصر حاضر در روابط همنشینی، ساختی^۵ هستند. عناصر عمده‌ای که بر اساس روابط جانشینی می‌تواند مشخص شود، بخشهای آوایی^۶ یا واحدهای واجی است. فرث در روش تازه بررسی واجی خود، واژه‌ها، گروه واژه‌ها و جمله‌ها را داده‌های زبانی در نظر می‌گیرد، و در درون آنها بویژه ساخت هجایی واژه و گروه واژه را مشخص می‌سازد. بر این پایه، او برای بررسی ساخت هجایی واژه‌ها، بافتی را که واژه‌ها در آن به کار می‌رود و در درون آن تجزیهٔ واجی باید به انجام برسد یعنی گروه واژه‌ها را نیز مورد

1- manosystemic

3- diacritic

5- structural

2- Panini

4- systemic

6- phonic segments

توجه قرار می دهد (توضیح این نکته لازم است که منظور از گروه واژه هردو و یا چند واژه ای است که به طور همشین در گفتار باهم به کار رفته باشد، بنابراین از لحاظ ساختی، گروه واژه الزاماً برابر گروه^۱ نحوی با نقش دستوری مشخص نیست). فرث ساخت هجایی واژه و یا گروه واژه را به عنوان ساخت نوایی در نظر می گیرد.

بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که فرث در تجزیه واجی بویژه بررسی ساخت هجایی واژه را ضروری می داند. به علاوه، او برای این گونه بررسی، شناختن سازه های هجا، یعنی صداهای هجایی و صامتها را نیز مورد توجه قرار می دهد. فرث همچنین در نظر گرفتن مشخصه های دیگر هجاها به عنوان سازه های واژه، یعنی تکیه^۲، کشش^۳، دماغی شدگی^۴، کامی شدگی^۵، لبی و لثوی شدگی، دمیدگی^۶، نواخت^۷ و جز اینها را نیز الزامی می داند. او مشخصه های یادشده را مشخصه های نوایی یا به طور ساده نوا^۸ می نامد. با این حال به نظر نمی رسد که فرث تعریف روشنی از نوا به دست داده باشد، هر چند که مثالهایی که ارائه می کند همان مشخصه های یادشده در بالا را شامل می شود که با هجا همراه است (دنین، صص ۳۱۲-۳۱۱). به این ترتیب، روش تازه ای که فرث برای بررسی واجی بر پایه تجزیه واژه با توجه به ساخت هجایی آن پیشنهاد می کند، روالهای جایگزین سازی صامت و مصوت را نادیده می گیرد، چنان که در بالا اشاره شد، در این روش تازه برای بررسی واجی، مشخصه های هجاها و نیز ساخت همشینی واژه ها با توجه به همه ویژگیهای آن که به طور صریح مشخص شده باشد مورد توجه قرار می گیرد (فرث، A، صص ۱۲۲-۱۲۱ و ۱۴۹).

به عقیده فرث واحدهای واجی بخشهایی انتزاعی است که در ماده صوتی ظاهر می شود، به همان گونه که واحدهای دستوری در واژه ها نمود می یابد. نواها می تواند یا از لحاظ جانشینی (مانند تکیه و آهنگ تقابل دهنده) و یا از لحاظ همشینی مورد توجه قرار گیرد (زیرا آنها می توانند به دنبال یکدیگر ظاهر شوند و نیز بر بیش از تنها یک عنصر تقطیعی یا بخش آوایی به کار روند). بر پایه ملاحظات بالا، در روش واج شناسی نوایی، مشخصه های واجگونه ای نیز به عنوان نوا در نظر گرفته می شود. مثلاً در واژه /kuh/ «کوه» در زبان فارسی، صامت آغازی /k/ بی واك، نرم کامی، انسدادی، دمیده و سخت است. یعنی

1- phrase

3- length

5- palatalization

7- tone

2- stress

4- nasalization

6- aspiration

8- prosody

مشخصه های واجگونه ای /k/ در واژه یادشده به قرار زیر است (دینین، ص ۳۱۲):

(الف) /k/ در محیط مصوت پسین، پسین می شود.

(ب) /k/ در جایگاه آغازی واژه پیش از مصوت با تکیه دمیده می شود.

(ج) /k/ در جایگاه آغازی بر خلاف جایگاه میان دو مصوت با سختی نسبی تلفظ

می شود.

فرث ویژگیهای آغاز و پایان واژه و هجا و محل پیوند^۱ واژه ها را که بر پایه همنشینی آنها پدید می آید نیز مشخصه های نوایی می نامد و آنها را از بخشهای واجی که در نظامهای تقطیعی به عنوان صامتها و مصوتها در نظر گرفته می شود، متمایز می شمارد. مثلاً، همچنان که آوا نگاشته نمونه گفتاری [im̩bahâr] «این بهار» در زبان فارسی نشان می دهد، در محل پیوند دو واژه /in/ و /bahâr/ نشانه نوایی m ظاهر می شود. بنابراین، توالی پیوندی^۲ واجی که در آوانویسی به صورت mb نشان داده می شود، با فاصله میان دو واژه «این» و «بهار» در نوشتار و یا گفتار با مکث مقارن است. فرث این نشانه پیوندی را نیز «نوا» می نامد. او معتقد است که این گونه توجیه از توصیف دسته بندی صداها در روش طبقه بندی که بر پایه آن گونه های واجی یا واجگونه ها به عنوان آغازی، میانی، میان مصوتها^۳ و یا پایانی با توجه به معیارهای جایگاهی یا موضوعی مشخص می شود و واجشناسان به آن عادت کرده اند، بهتر به نظر می رسد. به عقیده فرث داده های زبانی مذکور بر پایه همنشینی مورد توجه قرار می گیرد، و به این ترتیب، دسته ای از مشخصه های آوایی که نشان دهنده جایگاههای یادشده و یا محللهای پیوند است به شیوه بهتری به عنوان نواهای جمله و یا واژه منظور می گردد. از جمله، تکیه پیش از پایانی و یا جفت صداها پیوندی^۴ (مانند ss در [assob] «از صبح») نیز از مشخصه های نوایی صریح در اتصال یا پیوند همنشینی به شمار می رود. بر این پایه، فرث تجزیه واجی و آوایی واژه را زیر دو عنوان «صداها» و «نواها» دسته بندی می کند. به عقیده او مطالعه نواها در زبانشناسی جدید در مقایسه با روش طبقه بندی صداها، در مرحله ای ابتدایی قرار دارد. به این ترتیب، فرث برای توصیف ساخت واجی زبان روش تازه ای عرضه می کند که بر پایه آن ساخت واژه و ویژگیهای موسیقایی^۵ آن را به عنوان دسته هایی از

1- junction

3- intervocalic

5- musical attributes

2- junction sequence

4- junctional geminations

پدیده های انتزاعی بیان می نماید و آنها را از کلیت ساخت واجی متمایز می داند، و چنان که گفته شد آنها را نوا می نامد. به این ترتیب او بر چند گانگی نظامهای درون هر زبان تأکید می گذارد.

همچنین به عقیده فرث، هجاها در ساخت واژه و جمله بر حسب مشخصه های نوایی ویژه خود با یکدیگر روابطی را دارا هستند که او به آن روابط همنشینی هجاها نام می دهد، و آن را از روابط جانشینی و یا تمایز صداها در روشهای تقطیعی و دسته بندی صامتها و مصوتها متفاوت می داند. برای بررسی روابط صامتها و مصوتها نسبت به ساخت نوایی یا هجایی، لازم است نخست بر پایه معیارهای جایگاهی مجموع صامتها و مصوتهای زبان مشخص گردد، و سپس هر صدایی که ارزش هجایی^۱ دارد، یعنی می تواند قله هجا قرار گیرد، مشخص شود. ساخت هجایی هر زبان، خاص همان زبان است و باید در درون واژه های آن جستجو شود. از همین رو، تعداد و چگونگی صامتها و مصوتها در نظام زبانهای گوناگون کم و بیش با یکدیگر متفاوت است (فرث، A، صص، ۱۲۳-۱۲۲ و ۱۲۸، ۱۳۱-۱۳۰).

به عقیده فرث، هر صدایی در یک جا به عنوان صامت و یا مصوت و در جایی دیگر به عنوان نوا می تواند به کار رود و نقش نوایی^۲ داشته باشد. مثلاً صداهای m و s در جایگاه پایان واژه (در نمونه های [imbahâr] و «این بهار» [assob] «از صبح») در زبان فارسی، و صامت ʒ در پایان واژه (در نمونه [ʒ | I ʒ | i] «Is she»)، و نیز مصوت خنثی /ə/ که بر حسب پیوند و یا تکیه، تحقیقات نوایی^۳ گوناگونی داراست مثلاً (əɪ، ɪ) و همچنین ə و əy، ən، æn)، و همچنین نیم مصوتهای w و y که بر نوای کشش در مصوتهای مرکب در زبان انگلیسی تأثیر دارد، همگی دارای نقش نوایی هستند (فرث، A، صص ۱۳۳-۱۳۱).

از سوی دیگر، فرث معتقد بود که نباید تصور شود که تنها یک نظام نوایی برای زبان وجود دارد. ممکن است واژه های قرضی با خود نظام تازه ای را به زبان وارد کنند و به این ترتیب، نظام نوایی تازه ای به زبان افزوده شود. همچنین، ممکن است نظام نوایی مقوله های گوناگون اسم، فعل، قید، صفت و جز اینها با یکدیگر متفاوت باشد.

1- syllabic value

2- prosodic function

3- prosodic realization

از این رو، فرث لازم می‌داند که ساخت واجی جمله و واژه بر پایه مشخصه‌های نوایی و بر اساس فرضیه چند نظامی توصیف شود (فرث، ۸، ص ۱۳۶). به طور کلی، فرث پیشنهاد می‌کند که دانش زبانشناسی باید در جستجوی نظامهای چندگانه‌ای باشد که بر فعالیت گفتار حاکم است. نظریه فرث در مکتب زبانشناسی انگلستان هنوز برجسته است، و برخی زبانشناسان بررسی زمینه‌های گوناگون زبان را بر پایه نظریه مذکور به انجام می‌رسانند (واترسون).

۳- نظریه مقوله و میزان^۱ هلیدی^۲

هلیدی یکی دیگر از پژوهشگران مکتب زبانشناسی انگلستان به شمار می‌رود. او در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ نظریه دستوری خود را به نام دستور زبان «میزان و مقوله‌ای» عرضه کرد. برخی نظریه دستوری هلیدی را نزدیکترین نظریه نحوی به فرضیه چند نظامی فرث می‌دانند (واترسن، صص ۹-۸). بر پایه این نظریه، ساخت زبان به شکل مجموعه‌ای به هم بافته‌ای از میزانها و مقوله‌ها در نظر گرفته می‌شود که در سطوح^۳ متفاوتی عمل می‌کنند. در سطح جوهر^۴، ماده فیزیکی گفتار یا نوشتار بر حسب حقایق صوتی^۵ (یا آوایی) و یا خطی^۶ توصیف می‌شود. به عقیده هلیدی، ماده از راه تقابلهای زبانی ویژه نظام می‌یابد و صورت^۷ (یا ساخت زبان) را پدید می‌آورد. ساخت واجی به عنوان سطح میانی و پیوند دهنده جوهر و صورت یا ساخت صوری زبان در نظر گرفته می‌شود. بافت^۸ نیز سطح میانی دیگری است که صورت را با موقعیتهای برون زبانی^۹ پیوند می‌دهد. تجزیه و توصیف دستوری زبان با در نظر گرفتن چهار مقوله نظری یعنی، واحد^{۱۰}، ساخت^{۱۱}، طبقه^{۱۲} و نظام^{۱۳} و همچنین پیوند مقوله‌های یادشده از راه میزانهای مرتبه^{۱۴}، نمود^{۱۵} و ظرافت^{۱۶} تحلیل ممکن می‌شود (کریستال، ۱۹۸۵، ص ۲۷۱).

1- scale - and - category grammar

3- levels

5- phonic

7- form

9- extralinguistic

11- structure

13- system

15- exponence

2- M.A.K. Halliday

4- substance

6- graphic

8- context

10- unit

12- class

14- rank

16- delicacy

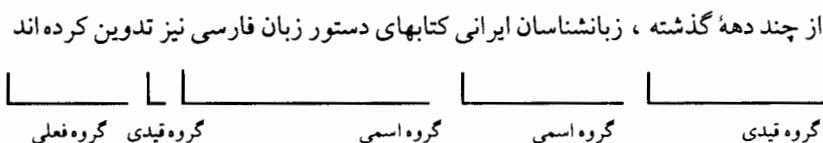
بر پایه این نظریه دستوری، به عناصری که از تجزیه محور همنشینی زبان مشخص می گردد واحد گفته می شود، که در مرتبه های گوناگون ظاهر می شود. پنج واحد ساختی زبان از این قرار است: جمله، بند^۱، واژه، و تکواژ^۲. به علاوه، شبکه روابطی که در درون هر واحد وجود دارد ساخت نامیده می شود. از این رو، هر واحد به نوبه خود ساختی را نشان می دهد که از مجموعه ای از واحدهای مرتبه پایین تر و روابط موجود میان آنها تشکیل می گردد. به بیان دیگر، مجموعه ای از واحدهای هر مرتبه از راه روابط ویژه میان آنها ساخت واحد مرتبه بالاتر را پدید می آورد. یعنی، جمله از یک و یا چند بند، بند از یک و یا چند گروه، گروه از یک و یا چند واژه و واژه از یک و یا چند تکواژ تشکیل می گردد. به علاوه، به مجموعه واحدهایی که در یک جایگاه ویژه از ساخت واحد بالاتر بتوانند به کار روند طبقه، و نیز به مجموعه امکانات و یا تعداد اعضای درون یک طبقه نظام گفته می شود، مانند نظام شمار، نظام ضمائر، نظام زمان و جز اینها.

به علاوه، هریک از واحدهای ساختی بر حسب ویژگیهای صوری آنها گونه های چندگانه ای را شامل می شود. از جمله واحد بند به بند اصلی و بند وابسته تقسیم می گردد. همچنین، واحد گروه به گونه های گروه اسمی، گروه فعلی و گروه قیدی دسته بندی می شود. مثلاً نمودار (۱) تحلیل ساختی یک جمله نمونه زبان فارسی را نشان می دهد:

عناصر ساختی	بند وابسته	بند اصلی
طبقه	مقید	آزاد
مورد	از چند دهه گذشته که آموزش زبانشناسی در ایران معمول شده،	زبانشناسان ایرانی کتابهای دستور زبان فارسی نیز تدوین کرده اند

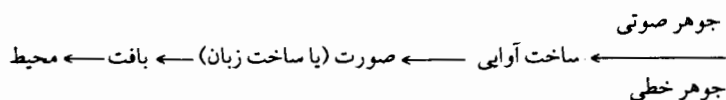
نمودار (۱)

واحدهای ساختی بند اصلی در جمله نمونه بالا را نیز به صورت نمودار (۲) در زیر می توان نمایش داد:



نمودار (۲)

همچنین ، میزان مرتبه^۱ نشان دهنده وضعیت هر واحد نسبت به واحدهای بالاتر و پایین تر است . مثلاً ، گروه فعلی پایین تر از بند و بالاتر از واحد فعل قرار می گیرد . بالاخره ، هر واحد به عنوان نمودی از یک عنصر ساختی در درون واحد بالاتر به شمار می رود ، و هنگامی که یک مورد خاص در نظر گرفته شود ، آن مورد به عنوان نمودی از طبقه خود به شمار می رود . مثلاً ، عنصر ساختی «م» در فعل «می خوانم» نمودی از طبقه شناسه می باشد ، که به عنوان یک عنصر ساختی در واژه فعل مذکور به کاررفته است (نگاه کنید به : باطنی ۱۳۴۸) . نمودار بسیار ساده ای از نظریه دستوری هلیدی را به صورت زیر می توان نمایش داد :



نمودار (۳)

هلیدی در بررسیهای بعدی خود زبان را بویژه بر پایه نقشهای اجتماعی آن مورد توجه قرار می دهد . به نظر او صورت یا ساخت زبان از راه کاربردهای نقشی آن برای هدفهای اجتماعی گوناگون شکل گرفته است . او زبان آموزی کودک را نیز بر پایه تعبیری نقشی توضیح می دهد . به عقیده او کودک از راه کسب مجموعه ای نقشهای اجتماعی و ساختهای زبانی مناسب با آنها در به کارگیری زبان مهارت می یابد . با این حال ، به عقیده هلیدی نقش اجتماعی

با مفهوم عمومی کاربرد یکسان نیست، بلکه مفهومی انتزاعی تر از آن است که به اصول دستوری خاصی که زبان انسان بر پایه آن سازمان می یابد مربوط می شود. نقشهای اجتماعی در ساخت گونه ها یا سبکهای اجتماعی^۱ زبان آشکار می شود. به بیان دیگر، ساختهای زبانی خاصی که کودک فرا می گیرد بازتابهای مستقیم نقشهای اجتماعی زبان است که در گفتار او ظاهر می گردد. از همین رو، به عقیده هلیدی نقشهای اجتماعی زبان موجب پدید آمدن شکل دستور زبان می شود. بر این پایه، نظام دستوری زبان یک درون داد نقشی^۲ و یک برون داد ساختی^۳ را در برمی گیرد. فرایند مذکور نقشهای اجتماعی گوناگون را با ساختهای زبانی مناسب در گفتار پیوند می دهد (هلیدی، صص ۲۷، ۳۶-۳۷). دستور زبان به عنوان ابزاری در نظر گرفته می شود که انتخابهایی از معنی را که از نقشهای گوناگون زبان ناشی می شود به یکدیگر پیوند می دهد و به آنها در ساختهای همگون زبان به صورت گفتار تحقق می بخشد. او سه نقش اجتماعی عمده را در نظر می گیرد که بویژه اساس نظام دستوری زبان را تشکیل می دهد: نقش اطلاعی^۴ یا بیان تجربه های بیرونی و درونی، نقش معاشرتی^۵ یا بیان احساس نسبت به دیگران و کاربرد صورتهای زبانی مناسب در برخوردهای اجتماعی، و نقش متنی یا جمله سازی^۶ که گوینده را قادر می سازد آنچه را می خواهد بگوید به گونه ای سازمان دهد که به صورت بافتی خاص و معنی دار باشد و به عنوان یک پیام، نقش مناسب را ایفا نماید (هلیدی، ص ۶۶).

هلیدی زبان را به عنوان صورت یا ساخت محض در مفهوم سوسور در نظر نمی گیرد که در جریان تحقق به صورت گفتار کم و بیش منحرف شده باشد. به عقیده او میان زبان و گفتار اصلاً مرزی وجود ندارد، مگر آن که این دو را به ترتیب برابری برای «آنچه انسان می تواند بکند» و «آنچه می کند» در نظر بگیریم (هلیدی، صص ۶۷-۶۸). بر این پایه، زبان گستره ای از تواناییهای بالقوه رفتاری^۷ است که به وسیله نقشهای اجتماعی محدود و مشخص می شود. از همین رو، هلیدی ساختهای زبانی را تنها از راه بافتهای اجتماعی مهمی که گفتار به آن مربوط می شود قابل بررسی می داند.

1- register

3- structural output

5- interpersonal function

7- behavioral potentials

2- functional input

4- ideational function

6- textual function

زبان‌شناسی ساختگرای آمریکایی^۱

۱ - مقدمه

زبان‌شناسی در آمریکا همانند اروپا با تأثیرپذیری زیاد از نظریات سوسور گسترش یافت. در دهه‌های نیمه نخستین سده بیستم پس از مرگ سوسور در مراکز علمی متعدد غرب بویژه در پراگ، کوپنهاگ، پاریس، ژنو، لندن و شیکاگو زبان‌شناسی ساختگرا روش معمول بررسی زبان بود. با این حال، تقریباً در سالهای ۱۹۴۰ زبان‌شناسی ساختگرا در هر کشوری شکل ویژه خود را پذیرفت. در واقع، زبان‌شناسی ساختگرای آمریکایی نیز در همین سالها به شکل خاص خود جلوه گر شد و بیشترین گسترش و توفیق را نشان داد.

۲ - نظریات بوآز

زبان‌شناسی ساختگرای آمریکایی در اصل از راه بررسیهای پژوهشگرانی چند و نیز از راه تأثیر عوامل مهمی از جمله وجود زبانهای سرخپوستان پدید آمد و گسترش یافت. از میان نخستین پژوهشگرانی که بررسیهایشان بر زبان‌شناسی ساختگرای آمریکایی تأثیری قطعی داشت فرانتس بوآز^۲ (۱۸۵۸ - ۱۹۴۲) را باید نام برد. او دانشمندی نژادشناس و مردم‌شناس بود که به بررسی و شناساندن زبانهای سرخپوستان نیز پرداخت. از این راه، او زبانهای سرخپوستان را

نه به سبب گرایشهای زبانشناسانه بلکه در اصل با انگیزه ها و جستجوگریهای مردم شناسانه بررسی کرد. با این حال، توصیفهای او از زبانهای مذکور در پیشرفتهای بعدی زبانشناسی ساختگرا بسیار مؤثر بود.

بوآز برخی ویژگیهای صداهای زبانی را مورد بررسی قرار داد. نظرات او در این زمینه از این لحاظ که معتقد بود طبیعت صداهای زبان نظام مند است به نظرات سوسور نزدیک است. به عقیده او در هر زبان از میان صداهای ممکن تنها شمار محدودی صدا به کار می رود. با این حال برخلاف سوسور، بوآز به گفتار توجه می کند. به عقیده او زبان تنها گفتار است، یعنی ارتباط از راه رشته هایی از صداها که به وسیله اندامهای گویایی تولید می شود. بوآز عقیده داشت که صداهای هر زبان می تواند به دقت توصیف شود.

بوآز همچنین معتقد بود که هر زبانی علاوه بر دارا بودن نظام آوایی ویژه، نظام دستوری خاصی را نیز داراست. به این معنی که هر زبان از میان تمام توالیهای آوایی ممکن تنها آن توالیهای آوایی را به کار می برد که با معنی است. به علاوه، بر پایه این گونه ملاحظات که در بسیاری موارد مشکل است برای واژه ها، جدا از بافت و کاربرد آنها در جمله معنایی در نظر گرفته شود، بوآز جمله را واحد طبیعی زبان می داند (دینین، ص ۲۱۶).

بوآز چنین عقیده داشت که بررسی مقوله های دستوری هر زبان مهمترین وظیفه زبانشناس است. از این لحاظ او با دستور نویسان اروپایی مخالف بود، زیرا آنان تصور می کردند که مقوله های دستوری زبانهاشان همگانی^۱ است، در حالی که تجزیه بوآز بویژه از زبانهای سرخپوستان نادرستی عقیده دستور نویسان اروپایی را نشان داد (دینین، ص ۲۱۶).

بوآز مقوله های دستوری زبانهای سرخپوستان از جمله اسم، ضمایر و فعل را با مقوله های زبانهای هند و اروپایی مقایسه کرد، و از این راه دریافت که میان آنها تفاوت های عمده ای وجود دارد. مثلاً در یکی از زبانهای سرخپوستی به نام کواکیوتل^۲ میان مفرد و جمع تمایزی مشاهده نمی شود. از این رو برای بیان دو مفهوم «خانه ای است» و یا «خانه هایی است» تنها یک صورت واحد به کار می رود. همچنین در زبان یادشده، برخلاف زبانهای هند و اروپایی برای ضمیر اول شخص جمع از این لحاظ که مخاطبان و یا کسانی را که در باره آنها صحبت می شود شامل گردد، دو ضمیر متفاوت به کار می رود، در حالی که در زبانهای

هند و اروپایی در مورد ضمیر اول شخص جمع چنین تمایزی وجود ندارد، و تنها یک ضمیر به کار می‌رود، بوآز در زبان اسکیمویی نیز برخی تفاوت‌های ساختی را ملاحظه کرد. از جمله در زبان یادشده، فعل رابط «بودن» به کار نمی‌رود. از این رو، مفهوم «آن مرد بیمار است» به صورت «مرد بیمار» بیان می‌گردد (یادآوری می‌شود که ساخت یادشده در برخی زبانهای دیگر از جمله زبان عربی و نیز لهجه انگلیسی سیاهپوستان آمریکا نیز مشاهده می‌شود). برعکس، در زبان اسکیمویی، مفهوم زبان نسبت به زبانهای آشنای ما با ظرافت بیشتری بیان می‌گردد.

بوآز بر پایه تجربیاتش از زبانهای سرخپوستی چنین نتیجه گرفت که مقوله‌ها و ساختهای دستوری هیچ زبانی را بر زبانی دیگر نمی‌توان تحمیل کرد، بلکه برعکس باید کوشش شود تا مقوله‌ها و ساخت هر زبان و نیز این که مفاهیم و تمایزهای دستوری و معنایی در هر زبان چگونه نشان داده می‌شود بر پایه ویژگیهای همان زبان مشخص گردد. به عقیده بوآز دسته‌بندی و طرح ویژه مفاهیم در هر زبان تا میزان زیادی به کاربرد خاص سخنگویان آن وابسته است.

بوآز عقیده داشت که کاربرد و یا عدم کاربرد صورتهای خاصی در هر زبان تنها نشان‌دهنده گرایشهای کاربردی سخنگویان زبان است، و به هیچ روی گواهی بر تواناییها و یا عدم تواناییهای آنان نیست، مثلاً، در زبان کواکیتل واژه‌های انتزاعی مانند «عشق»، «دلسوزی»، «ترس» و جز اینها به تنهایی به کار نمی‌رود، بلکه الزاماً در ساخت ملکی به صورتهای «عشق او»، «دلسوزی من» و «ترس آنان» به کار می‌رود. همین امر در مورد اعداد نیز صادق است. در برخی زبانها به طور عادی «اعداد» به کار نمی‌رود، حتی اگر سخنگو چوپان باشد، زیرا او گوسفندانش را به نام می‌شناسد و نیاز ندارد آنها را بشمارد. بنابراین بوآز عقیده نداشت که زبان این گونه انتزاعها را ناممکن می‌سازد (دینین، ص ۲۱۹).

بر پایه ملاحظات یادشده، بوآز نتیجه می‌گیرد که توصیف هر زبان باید بر پایه بررسی ساخت و واژگان همان زبان استوار گردد. چنان که گفته شد، در واقع این اظهار نظر نقدی بر عقیده دستورنویسان سنتی است که ساخت زبانهای هند و اروپایی را بر زبانهای دیگر تحمیل می‌کردند، با این حال باید توجه داشت که هر چند مهم است که تفاوت‌های موجود میان زبانها مورد تأکید قرار گیرد، ولی این تأکید نباید این تصور را القا کند که زبانها با هم زمینه‌های مشترکی ندارند.

۳- نظریات سبیر

ادوارد سبیر^۱ (۱۹۳۹-۱۸۸۴) شاگرد بوآز، زبانشناس و مردم شناس برجسته ای بود که علاوه بر آن که به زبانهای سرخپوستی توجه داشت و برخی از آنها را بررسی و توصیف کرد، به مطالعه عمومی درباره زبان نیز همت گمارد. سبیر زبان را نظامی اکتسابی از نشانه های دلخواهی می دانست. به عقیده او نشانه های زبانی در اصل شنیداری است که به وسیله اندامهای گویایی تولید می شود. او چنین می انگاشت که اصطلاح اندامهای گویایی ممکن است این باور را برانگیزاند که زبان پدیده ای غریزی است، در حالی که چنین نیست. به عقیده او تولید گفتار وظیفه ثانوی اندامهایی است که در اصل وظایف زیستی اولیه خاصی را دارا هستند (سبیر، صص ۸-۹). لازم است یادآوری شود که بسیاری زبانشناسان امروزه عقیده یادشده را درست نمی دانند بلکه معتقدند زبان ویژگی خاص انسان است (از جمله: چامسکی، ۱۹۷۰).

به علاوه، سبیر فکر (یا اندیشه) یا معنی را محتوای بالقوه گفتار می داند. روشن است که محتوای معنایی گفتار تنها از راه بررسی و تعبیر عناصر سازنده آن مشخص می شود. از این رو، سبیر زبان را رویه بیرونی فکر و از همین رو صورت بسیار عالی و پیچیده بیان نمادین^۲ می انگارد. بر این پایه، سبیر زبان را به عنوان مجموعه ای از نمادهای دلخواهی گفتاری که بیانگر صورتهای ذهنی که همان فکر یا معنی است، تعریف می کند. با این حال، هر چند که او فکر و گفتار را به هم بسیار نزدیک فرض می کند آنها را پدیده هایی برابر نمی داند. به این معنی که فکر و زبان الزاماً همپوشی کامل ندارند. با این حال، به عقیده او از آنجا که برای زبان جایگزینهای متعددی می توان یافت، بنابر این «فکر بدون زبان» را نیز می توان مورد بررسی قرار داد.

از سوی دیگر، از این لحاظ که تنها صورت عینی زبان ثابت و قابل مشاهده است، سبیر نتیجه می گیرد که (الف) صورت زبان به خاطر خودش باید بررسی شود، (ب) معنی به عنوان بالاترین نیروی بالقوه غیر ملموس، در هر مرحله از تحلیل صوری زبان باید مورد ملاحظه قرار بگیرد، زیرا هدف اصلی زبان انتقال معانی است. بنابراین، به عقیده او برای تحلیل صوری زبان شناختن عناصر آن که در واقع ابزارهای ارتباط و انتقال معانی است الزامی می باشد (دینین، صص ۲۲۲-۲۲۱).

سپیر بر اثر آشنایی با زبانهای گوناگون، از برخی ظرافتهای آوایی موجود در زبانها و نیز تمایز میان صداهای آنها آگاه بود. از همین رو، او به بررسی و توصیف صداهای زبان نیز توجه داشت. سپیر صداها را بر اساس معیارهای تولیدی از قبیل فعالیت تار آواها، گذرگاه جریان هوا یعنی حفره دهان و یا دماغ، تنگی راه عبور هوا به شیوه های گوناگون و مخرجهای تولید توصیف می کند. همچنین، سپیر واج را به عنوان صدای نقش دار در نظام آوایی زبان که به توسط سخنگویان از راه شم زبانی^۱ شناخته می شود تعریف می کند. به علاوه هرچند او اصطلاح واجگونه^۲ را به کار نبرده، با این حال روشهایی را به دست داده است که با به کار بستن آنها دسته بندی صداهای متفاوت به هم مربوط به عنوان موارد گوناگون یک واج مشخص می شود. او توضیح می دهد که تفاوت های آوایی صداهای مربوط به هر واج بر حسب نظام آوایی زبان قابل پیش بینی است، و صداهای مربوط به یک واج نسبت به هم در توزیع تکمیلی^۳ هستند (دینین، ص ۲۲۶).

با این حال، سپیر در اصل به واژه ها و عناصر دستوری و روابط موجود میان آنها علاقه مند بود. به این معنی که سپیر در جستجوی ساختهای صوری^۴ زبان بود. به عقیده او هدف اصلی زبان‌شناسی بررسی زبان به عنوان نظام صوری است، زیرا روابط موجود میان واژه ها و عناصر زبان بر پایه تعیین ویژگیهای صوری مشخص می شود (برگزیده ای از نوشته های سپیر، مان دلبوام ۱۹۴۹، ص ۱۵۳). از این رو، سپیر در بررسی زبان توجه به دو بخش عمده را مهم می انگاشت، یکی مفاهیم که به وسیله زبان انتقال می یابد، و دیگری روشهای صوری خاصی که از راه آنها مفاهیم بیان می شود. به عقیده او در واقع، فرایندهای دستوری روشهای صوری خاص برای بیان مفاهیم است.

سپیر شش نوع اصلی فرایندهای دستوری را باز شناخت و آنها را مورد بررسی قرار داد: (۱) ترتیب واژگانی^۵ (۲) ترکیب^۶ (۳) اشتقاق^۷ (۴) تغییر درونی^۸ پایه واژگانی و یا عنصر دستوری (۵) تکرار^۹ (۶) تفاوت های تکیه ای^{۱۰}. روشن است که فرایندهای دستوری یاد شده در همه زبانها به طور یکسان عمل نمی کند. در واقع، تحقق هر فرایند دستوری در هر زبان

1- intuition

3- complementary distribution

5- word order

7- affixation

9- reduplication

2- allophones

4- formal structure

6- composition

8- interral modification

10- accentual differences

ممکن است نقش متفاوتی را دارا باشد (دینین، ص ۲۲۸).

سپیر پایه^۱ و ازگانی یا ستاک^۲، عناصر دستوری از قبیل وندها و پی بندها^۳، واژه ها و جمله ها را مورد بررسی قرار داد. او برای اشاره به همه واحدهای یادشده در بالا اصطلاح صورت^۴ را به کار برده است. از این رو، سپیر اصطلاح صورت را به چند مفهوم به کار گرفته است (الف) به معنی صداها و یا رشته ای از صداهای معنی دار، (ب) برای وندها، (ج) برای مفاهیم دستوری. بنابراین، منظور سپیر از صورت زبانی^۵ تکواژها، واژه ها، جمله ها، فرایندها یا ساختهای دستوری از جمله اشتقاق، تغییر درونی و نیز روابط دستوری را شامل می شود. (دینین، ص ۲۲۲).

سپیر عناصر دستوری حاضر در ساخت واژه ها، یعنی وندها و پی بندهای فعلی را بررسی کرده است (سپیر، ۱۹۶۱، صص ۶-۴ و ۲۵). او پایه و ازگانی را به عنوان واحد تجزیه ناپذیر به واحدهای با معنی دیگر تعریف می کند، و آن را از مفهوم واژه که خود به پایه و عنصر و یا عناصر دستوری تجزیه پذیر است متمایز می داند. او پایه واژه را ریشه^۶، ستاک یا عنصر اصلی^۷ می نامد. سپیر توضیح می دهد که عناصر دستوری در ساخت واژه به مفاهیم انتزاعی تری از جمله شخص، شمار، زمان، شرطی و یا التزامی، مقوله های دستوری اسم، صفت و یا قید و جز اینها اشاره می کند. او با آوردن مثال از زبانهای گوناگون ساخت صوری و معنایی واژه های مشتق (با ساخت «پایه + وند») و واژه های مرکب (با ساخت «پایه + پایه») را به روشنی توضیح می دهد. مثلاً، در زبان فارسی، در واژه «بخوانم» /bexânam/، /be/ نشان دهنده مفهوم «شرطی، التزامی، و یا پرسشی»، نبودن نشانه ماضی، نشان دهنده «زمان حال» و شناسه «-م» مشخص کننده «اول شخص مفرد» است. همچنین، در واژه غیر فعلی «خردمندانه» /xeradmandâne/، «-مند» /mand/ به «شخص دارنده» و «-انه» /ânc/ به مقوله دستوری «صفت» و یا «قید» اشاره می کند. «خوان» /xân/ و «خرد» /xerad/ به ترتیب در واژه های نمونه بالا پایه و ازگانی است.

به عقیده سپیر نخستین عنصر گفتار که کم و بیش قابل مشاهده است واژه می باشد. او توضیح می دهد که هر چند مشخص کردن مرزهای واژه چندان ساده نیست، با این حال، واژه

1- radical

3- form

5- root

2- inflections

4- linguistic form

6- radical element

به عنوان یک واقعیت روانشناختی همواره در گفتار و نوشتار خود را نمایان می‌سازد. یعنی هرچند در همهٔ زبانها، برخی مشخصه‌ها از جمله تکیه برجسته، وزن و نیز چگونگی پیوند صامت‌ها و مصوت‌ها در درون ساخت واژه به شناختن مرزهای آن کمک می‌کند، با این حال، وجود روانشناختی واژه به عناصر یادشده وابسته نیست.

سپیر برای بررسی و شناخت واحدهای سازندهٔ جمله از شم زبانی استفاده می‌کند و برپایهٔ آن عناصر سازندهٔ جمله یعنی نهاد، گزاره و همچنین گروه واژه‌ها را باز می‌شناسد. به علاوه، او عناصر اصلی حاضر در جایگاه‌های نهاد و گزاره را از عناصر وابستهٔ آنها مشخص می‌سازد (سپیر، ۱۹۴۹، صص ۳۳ و ۳۶). مثلاً، در جملهٔ فارسی نمونهٔ زیر:

(۱) معلم هوشیار با گفتاری روشن درس را توضیح داد.

«هوشیار» به عنوان «وابسته» از «معلم» به عنوان عنصر اصلی در جایگاه نهاد، و نیز «با گفتاری روشن» به عنوان عنصر اختیاری و وابسته از بخش اصلی «درس را توضیح داد» در گزاره متمایز می‌شود. به علاوه، سپیر روابط دستوری موجود میان واژه‌های سازندهٔ جمله یعنی فاعل، فعل و مفعول و همچنین، مقوله‌های دستوری از قبیل حالت^۱، شمار^۲، جنس^۳، شخص^۴، و زمان^۵ را با آوردن مثالهایی موربررسی قرار می‌دهد و به روشنی توضیح می‌دهد. به این ترتیب، سپیر بر پایهٔ شم زبانی، برای تجزیهٔ جمله و توصیف ساخت آن روش روشنی به دست می‌دهد.

سپیر توضیح می‌دهد که هر زبانی دستور زبان خاص خود را داراست، و از این لحاظ هیچ زبانی بر زبان دیگر برتری ندارد. او زبان را نظامی نمادین^۶ و همگون می‌داند که برای ارتباط و نیز اندیشیدن به کار می‌رود. به علاوه، زبان به انسان توانایی می‌دهد که تجربه‌های خود را به عناصر جداگانهٔ آن تجزیه نماید، و از این راه، از یک سو همهٔ پدیده‌های مشابه را بشناسد و از سوی دیگر هر فرد با دیگر افراد جامعهٔ خود به درک مشترکی دست یابد (سپیر، ۱۹۶۱، صص ۷-۶ و ۱۵).

سپیر عقیدهٔ بیشتر جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان زمان خود را که معتقد بودند برخی مقولات زبانی مستقیماً بیانگر ویژگی‌های فرهنگی است نادرست می‌داند. همچنین، به عقیدهٔ او بودن و یا نبودن یک عنصر دستوری در زبانی خاص به چگونگی سازمان اجتماعی، ویژگیهای

1- case

3- gender

5- tense

2- number

4- person

6- symbolic system

دینی و یا نوع فرهنگ سخنگویان آن زبان مربوط نیست. اگر چنین همبستگی ای میان ساخت زبان و فرهنگ و سازمان اجتماعی وجود می داشت، در آن صورت علی رغم تفاوت های زیادی که میان زبانها وجود دارد، امکان نفوذ و انتشار عناصر فرهنگی از یک گروه از مردم به گروه دیگر وجود نمی داشت. مشاهده نیز نشان می دهد که زبانها با ساختهای متفاوت پیوندی، گسسته و یا تصریفی در هر جامعه ای با هر فرهنگ و یا تمدنی می تواند وجود داشته باشد (سپیر، ۱۹۶۱، صص ۳۵-۳۴). به طور کلی، سپیر زبان را محصول فرهنگ و اجتماع می داند که از سوی دیگر بر پایه شالوده های زیستی و روانشناختی نیز قرار دارد. او داده های زبانی را به عنوان نوعی رفتار اجتماعی شده^۱ قابل توصیف می داند. از این رو، یافته های زبانشناسی از لحاظ روش شناختی برای علوم اجتماعی و روانشناسی نیز اهمیتی اساسی دارد. به این معنی که یافته های زبانشناسی برای تعبیر رفتار انسان به کار می آید (سپیر، ۱۹۶۱، صص ۷۷-۷۶).

۴- نظریات بلومفیلد

لئونارد بلومفیلد^۲ (۱۹۴۹-۱۸۸۷) از پیشگامان زبانشناسی آمریکا پس از سپیر بود که روش و یافته های او در زمینه زبانشناسی تا سالهای پس از نیمه دوم سده بیستم بر زبانشناسی ساختگرای آمریکایی تأثیری گسترده و قطعی بر جای گذاشت. او از راه بررسی منظم زبان و ارائه روشی علمی، زبانشناسی را به صورت دانشی مستقل و دقیق گسترش داد. بلومفیلد بررسی علمی زبان را همانند عقیده متداول زمان خود، تنها بر پایه دقت و عینیت گرایی محض و بدون دخالت دادن سلیقه شخصی ممکن می دانست. بر پایه روش علمی عینیت گرا^۳ هر چیز که به طور مستقیم قابل مشاهده و از لحاظ فیزیکی قابل اندازه گیری نباشد به کنار گذاشته می شود. بر همین اساس، بلومفیلد معتقد بود که برای بررسی علمی زبان، داشتن دانشی کافی و دقیق در باره پدیده های مربوط به آن ضروری است. اما چون دانش کنونی در برخی زمینه های درونی و جسمانی مربوط به زبان بسیار ابتدایی است، بنابر این تا دست یافتن به دانشی دقیق و کافی در باره پدیده های گوناگون مربوط به زبان، بررسی برخی از زمینه های آن از جمله معناشناسی را باید به کنار گذاشت (لایتر، ۱۹۷۰، صص ۳۰-۲۹). با این حال، بلومفیلد جنبه های ملموس زبان یعنی واج شناسی، ساخت واژه و نحو را به روش عینی یعنی

1- socialized behavior

2- Leonard Bloomfield

3- materialistic/mechanistic methodology

مشاهده‌مستقیم بررسی کرد و از این راه، توصیف دقیقی از بخشهای یادشده به دست داد (بلومفیلد، ۱۹۳۵). برای این منظور، او نخست مفهوم جامعهٔ زبانی^۱ را به عنوان گروهی از مردم که زبان واحدی را به کار می‌برند ارائه کرده است. بر همین پایه، بلموفیلد زبان آموزی کودک را به عنوان فراگیری عاداتهای زبانی^۲ از محیط یا جامعهٔ خود فرض کرده است. با این حال، او معتقد بود که تولید صداهای زبان در کودک ویژگی ذاتی^۳ اوست، هرچند که سرانجام از راه تشکیل عادت صداهای گفتار را تولید می‌کند (بلومفیلد، صص ۲۹-۳۰).

بلومفیلد رفتارگرایی^۴ را پایهٔ توصیف زبان‌شناسی قرار داد، و بر این پایه در زنجیرهٔ انگیزه و پاسخها، گفتار را به عنوان جایگزین انگیزه و یا پاسخ می‌انگاشت. به این معنی که گفتار همانند انگیزه‌های طبیعی در شنونده موجب پاسخ مناسبی می‌شود (بلومفیلد، صص ۲۲-۳۰). او برای توضیح چگونگی جایگزینی گفتار با انگیزه‌های طبیعی برای شنونده، مثالی را به صورت داستان بیان کرده است. داستان تمثیلی او چنین است:

جک و جیل در کوچه‌ای با هم راه می‌روند. جیل گرسنه است و در همان حال سیبی را بر درخت باغی می‌بیند. او با حنجره، زبان و لبهای خود صداهایی تولید می‌کند، جک بی‌درنگ از نردهٔ آهنی کنار باغی به آن سو می‌پرد و از درخت بالا می‌رود. سیب را می‌کند و برای جیل می‌آورد. جیل سیب را می‌گیرد و می‌خورد.

در این داستان رشته‌ای از رویدادهای پیاپی درخور بررسی است. در میان رویدادهای داستان عمل گفتار را نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. در آغاز، گرسنگی و دیدن سیب برای جیل انگیزه به شمار می‌رود. او جک را در کنار خود می‌بیند و با تجربه‌ای که از رفتار گذشتهٔ او نسبت به خود دارد، به خود اجازه می‌دهد که از او بخواهد تا سیب را برایش بیاورد. در این هنگام، آوردن سیب نیز پاسخ مناسبی است که جک به دنبال شنیدن گفتار جیل از خود بروز می‌دهد. در صورتی که جیل تنها می‌بود و شرایط یادشده وجود می‌داشت و او گرسنه بود، و اگر او توانایی کافی نیز می‌داشت، خود از درخت بالا می‌رفت و سیب را می‌کند و می‌خورد. اما در شرایطی که جک همراه اوست، او از گفتار به عنوان انگیزهٔ جایگزین^۵ برای جک استفاده می‌کند و به این ترتیب گویی جک همان انگیزهٔ جیل را به دست می‌آورد، و پاسخ یا واکنش

1- speech community

2- habits of speech

3- inherited trait

4- behaviorism

5- substitute stimulus

مناسب را که همان آوردن سبب است از خود بروز می دهد. بر پایه تمثیل و توضیحات بالا، معلوم می شود که به عقیده بلومفیلد گفتار می تواند خود به عنوان جایگزین انگیزه در شنونده تأثیر داشته باشد و به این ترتیب، واکنش مناسب را در او ایجاد کند (بلومفیلد، صص ۲۴-۲۲). با این حال، بلومفیلد کارکرد زبان را بسیار پیچیده می داند. به عقیده او رابطه انگیزه و پاسخ را در همه حال در ارتباط با سخنگو نمی توان مشخص کرد. مثلاً، همواره نمی توان پیش بینی کرد که آیا در شرایط ویژه ای سخنگوی خاص صحبت خواهد کرد یا نه، و یا اگر صحبت کند چه خواهد گفت، و یا چه واژه هایی را به کار خواهد برد. در هیتمن^۱ مورد، بلومفیلد به امکانات نامحدود تولید گفتار اشاره می کند. یعنی در هر شرایط خاص، ممکن است سخنگوی یکی از جمله های بی شمار ممکن را به کاربرد. از سوی دیگر، بلومفیلد توضیح می دهد پاسخی که شنونده در برابر گفتار خاصی از خود نشان می دهد کاملاً مشخص نیست. حتی در شرایط یکسان، ممکن است که گفتار واحد در هر شنونده پاسخ متفاوتی را برانگیزاند.

البته، نفوذ رفتارگرایی در روش زبانشناسی توصیفی بلومفیلد، یعنی در بررسیهای نحوی و واج شناسی او چندان تأثیر مستقیمی نداشت، بلکه تنها موجب گسترش روش شناسی تجربه گرایی^۱ در زبانشناسی شد (بلومفیلد، ص ۳۲). در واقع، تأثیر رفتارگرایی به طور مستقیم در نظریات بلومفیلد در زمینه معناشناسی آشکار است. بر پایه نظریه رفتارگرایی، بلومفیلد معنی هر گفتار را برابر با موقعیتی^۲ می داند که آن گفتار در آن به کار رفته، و یا پاسخی که شنونده بر اثر آن گفتار از خود نشان می دهد. بلومفیلد توضیح می دهد که در واقع منظور از موقعیت که بر پایه آن معنی گفتار خاصی مشخص می شود، همه چیزها و رویدادهایی است که همزمان با گفتار وجود دارد. از این رو، به عقیده او، از لحاظ علمی معنی هر گفتار یا صورت زبانی^۳ را هنگامی می توان به دقت مشخص کرد که دانشی دقیق و کافی در باره همه جنبه های موقعیتی که گفتار در آن به کار رفته در اختیار باشد. اما در حال حاضر، میزان دانش انسان نسبت به جنبه های یادشده بسیار اندک است. بر این پایه، بلومفیلد معتقد است که تنها معنی آن دسته از واژه هایی را که تعریف علمی پدیده های مربوط به آنها مشخص است، می توان به دست داد. مثلاً، معنی نامهای مربوط به مواد معدنی بر حسب یافته های دانش

شیمی و معدن شناسی مشخص می‌شود. از جمله معنی «نمک طعام» همان کلروو سدیم است. همچنین، معنی نامهای گیاهان و جانوران را بر پایه واژه‌های فنی گیاه‌شناسی و جانورشناسی می‌توان معلوم کرد. اما برعکس موارد یادشده در بالا، برای تعریف بسیاری از واژه‌ها، مانند «دوستی»، «هوشمندی»، «خوبی»، «لطافت» و جز اینها دانش کنونی انسان هنوز کافی نیست، زیرا واژه‌های یادشده به موقعیتهایی اشاره می‌کنند که از لحاظ علمی به دقت دسته‌بندی و مشخص نشده است. بلومفیلد با توجه به ملاحظات بالا معتقد است که توصیف معنی بخش ضعیف بررسی زبان است، و تا هنگامی که دانش انسان به میزان بسیار زیادتری نسبت به وضعیت کنونی پیش نرود، بررسی معنی همین وضع را خواهد داشت (بلومفیلد، صص ۱۴۰-۱۳۹).

با این حال، بلومفیلد هرگز پیشنهاد نکرده است که توصیف واجی و نحوی زبان بدون هیچ‌گونه توجه به معنی واژه‌ها و جمله‌ها میسر است، هرچند که او احتمالاً چنین حالتی را بسیار مطلوب می‌پنداشت. بلومفیلد بر این عقیده است که برای تجزیه و توصیف واجی و نحوی همین اندازه کافی است که معلوم شود دو نمونه گفتاری از لحاظ معنایی با هم یکسان و یا متفاوت می‌باشد. برای این مقصود تنها آشنایی عادی با معنی واژه‌ها و جمله‌ها کافی است، و به هیچ وجه به توصیف علمی و کامل معنی نیازی نیست. بنابر این، در تعریف واحدهای واجی و نحوی، ملاحظات معنایی بخش فرعی به شمار می‌رود و از این رو هیچ‌گاه در قاعده‌ها و اصولی که بر کاربرد آنها حاکم است جایی ندارد. به بیان دیگر، توصیف بخشهای واجی و نحوی زبان در اصل بر پایه بررسی صوری^۱ است که از معناشناسی جداست (لایتز ۱۹۷۰، صص ۳۴-۳۳). بنابراین روشن است که این تصور که در زبان‌شناسی ساختنگرا به هیچ وجه به معنی توجه نمی‌شود نادرست و غیر واقعی است.

به این ترتیب، بلومفیلد در برابر نظریه ذهنی^۲ که بر پایه عقیده به وجود عناصر و نیز فعالیت‌های ذهن انسان قرار دارد، نظریه مادی^۳ را ارائه می‌نماید. از این دیدگاه، او گوناگونی رفتار انسان از جمله گفتار را بر اثر نظام پیچیده بدن او می‌داند که بخشی از زنجیره انگیزه و پاسخها از آن ناشی می‌شود. بر پایه رفتارگرایی، بلومفیلد برای زبان دونقش اصلی یعنی ارتباط زبانی و اندیشیدن را تشخیص داده است. ارتباط زبانی همان کارکرد گفتار به عنوان

1- formal study

2- mentalistic theory

3- materialistic/mechanistic theory

جایگزین انگیزه می باشد، که بر پایه آن افراد انسان با یکدیگر همکاری می کنند، به این معنی که در برابر گفتار یکدیگر واکنش مناسب نشان می دهند. اندیشیدن نیز به فعالیت دیگر انسان یعنی تنظیم انگیزه ها به کمک زبان اشاره دارد. بلومفیلد توضیح می دهد که کودکان در سالهای نخستین زندگی، با خود با صدای بلند صحبت می کنند. یعنی انگیزه های خود را تنظیم می نمایند، و یا به بیان عادی فکر می کنند. اما پس از آن که نزدیکان کودکان این رفتار آنان را تصحیح می کنند، می آموزند که برای فکر کردن صدا تولید نکنند، بلکه به جای آن، صداهای خفیف ناشنیدنی به کار برند، «یعنی با واژه ها فکر کنند». به این ترتیب، روشن است که بلومفیلد زبان و اندیشه را دو چیز جدا از هم نمی انگارد، بلکه دو گونه از یک پدیده به شمار می آورد (بلومفیلد، صص ۲۸ و ۳۳).

بلومفیلد تجزیه و توصیف گفتار را به واحدهای سازنده یعنی گروه واژه ها، واژه ها و سرانجام به تکواژها، تنها بر پایه روش صوری یعنی از راه مقایسه و تعیین شباهتهای آوایی و صوری ممکن می داند. او برای بررسی ساختها، دسته های واژه ها، و واحدهای دستوری تعریفهای صوری^۱ را مورد تأکید قرار می دهد. به این معنی که عناصر یادشده را بر پایه ویژگیهای قابل مشاهده آنها توصیف می کند. از جمله، بلومفیلد تعیین جایگاه یا ترتیب ظاهر شدن هر سازه^۲ را نسبت به سازه های دیگر بخشی از تعریف صوری می انگارد. مثلاً، در زبان فارسی، هریک از عناصر اسم و وابسته های صفتی و اشاره را بر حسب جایگاه و ترتیب ظاهر شدن آنها در گروه اسمی، و نیز گروه اسمی در جایگاه نهاد و مفعول صریح و همچنین فعل را بر پایه برخی ویژگیهای صوری آنها می توان مشخص کرد، و از این راه برای عناصر و روابط نحوی یادشده تعریفهای صوری به دست داد. در جمله نمونه (۲)، برخی از ویژگیهای صوری را می توان نشان داد.

(۲) کشاورزان هوشمند این کشور غذای همه مردم خود را تولید می کنند.

چنان که در نمونه بالا مشاهده می شود در زبان فارسی، اسم (به عنوان نمونه در مثال بالا، به ترتیب «کشور» و «کشاورزان») ممکن است به دنبال وابسته اشاره «این» و وابسته صفتی (در نمونه بالا «هوشمند») ظاهر شود. همچنین، گروه اسمی در جایگاه نهاد هیچ گاه با حرف نشانه «را» ظاهر نمی شود، به علاوه، با شناسه فعل مطابقت دارد، در حالی که گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح ممکن است با «را» به کار رود. فعل نیز (مانند «تولید می کنند»)

در جایگاه پایانی جمله ظاهر می‌شود، و از لحاظ ساخت واژه، با یکی از پیشوندهای فعلی «می» یا «ب» و نیز شناسه به کار می‌رود. به عقیده بلومفیلد، ملاحظات صوری به گونه‌ای که در مورد سازه‌های جمله نمونه^۲ نشان داده شد، برای تعیین و توصیف همه واحدهای دستوری لازم است، و از این راه تمامی سازه‌ها و روابط دستوری و در نتیجه ساخت جمله‌های زبان مشخص می‌شود. به ترتیبی که در بالا گفته شد، بلومفیلد جمله را به گروه واژه‌ها، و واژه‌ها و بالاخره تکواژها تجزیه می‌کند. او تکواژها را سازه‌های پایانی می‌نامد که ویژگی عمده آنها این است که به واحدهای با معنی کوچکتری تجزیه پذیر نیستند. بر پایه ملاحظات بالا، در روش زبان‌شناسی بلومفیلد، توصیف صوری سازه‌ها و روابط دستوری بر پایه ویژگیهای صوری از جمله تعیین ترتیب و توالی واژه‌ها و تکواژها در گفتار حائز اهمیت بسیار است. به عقیده بلومفیلد در واقع، تعیین و توصیف مجموع ترتیبها و توالیهای با معنی گوناگون دستور زبان را پدیده می‌آورد (بلومفیلد، صص ۱۶۳-۱۵۸، ۱۸۶-۱۸۴ و ۲۲۷-۱۹۴).

۵ - گسترش زبان‌شناسی ساختگرای آمریکایی

زبان‌شناسان پیرو روش بلومفیلد نیز همچنان کوشیدند تا حد ممکن بدون استفاده از معنی، اصول تجزیه و تحلیل واجی و نحوی را تدوین کنند. از جمله کنت لی پایک^۱، زلیگ هریس^۲، و چارلز هاکت^۳ از برجسته‌ترین زبان‌شناسان آمریکایی بودند که روش ساختگرایی را در توصیف زبان گسترش دادند.

پایک گفتار را به عنوان رفتار زبانی در مجموع رفتارهای همگانی انسان که به شکل رویدادهایی پیاپی به وقوع می‌پیوندد در نظر گرفت، و بر این پایه برای بررسی نقش اجتماعی گفتار آن را به شکل مرتبط و یکپارچه با رفتار غیر زبانی مورد توجه قرار می‌داد (پایک، ۱۹۶۷، صص ۳۶-۲۵). او تجزیه و تحلیل و نیز توصیف ساخت دستوری زبان را بر پایه تعیین دسته‌ها و نیز جایگاه ساختی تکواژها و همچنین چگونگی توزیع و کاربرد آنها در گفتار گسترش داد، و از همین رو نظریه ساختگرایی خود را نظریه جایگاهی^۴ نامید. بر پایه این نظریه، در زنجیر گفتار، هر تکواژ در یک جایگاه ساختی ویژه به کار می‌رود

1- Kenneth Lee Pike

3- Charles F. Hockett

2- Zellig S. Harris

4- tagmemics

(پایک، ص ۱۹۷). جایگاه ساختیِ تکواژ کوچکترین واحد نحوی در ساخت دستوری زبان است که در آن تکواژ با نقش دستوری خاص به کار می‌رود. به علاوه، بر پایه این روش، واحدهای دستوری به طور سلسله مراتبی در سطوحهای گوناگون یعنی تکواژها، واژه‌ها، گروه واژه‌ها، جمله‌های وابسته، جمله‌ها و جز اینها سازمان داده می‌شود.

کوششها و بررسیهای زلیگ هریس نیز به زبانشناسی ساختگرا گسترش و دقت بیشتری بخشید، به طوری که کتاب او با نام «زبانشناسی ساختاری» (۱۹۵۱) اوج زبانشناسی ساختگرا را نشان می‌دهد (لایتز، ۱۹۷۰، ص ۳۴). او اصول و روشهای دقیقی را ارائه نمود که با به کار بستن آنها، واجها و تکواژها و چگونگی رابطه آنها با یکدیگر را می‌توان مشخص کرد. هریس بر پایه بررسی چگونگی توزیع عناصر زبان، یعنی جایگاهی که یک واج و یا تکواژ در آن به کار می‌رود و نیز از راه مقایسه و تشخیص بخشهای مشابه و جایگزین سازی^۱، روش تشخیص و تعیین واجها و تکواژها و نیز دسته بندی آنها را به دست داد. او توصیف مجموعه‌ای از نمونه‌های گفتاری یعنی پیکره زبانی را موضوع توصیف زبانشناسی می‌انگاشت که از راه تجزیه و تحلیل آن بر پایه ویژگیهای صوری که در بالا از آنها یاد شد، عناصر زبان و رابطه آنها با یکدیگر مشخص می‌شود. بر پایه روش یادشده، هریس روالهایی را به دست داد که بابه کار بستن آنها دو سطح متمایز زبان یعنی واجها و تکواژها و نیز روابط آنها با یکدیگر و نظامهای موجود در دو سطح یادشده را می‌توان تعیین نمود. هریس گفتار را که فاصله زمانی میان دو سکوت را اشغال می‌کند به عنوان نمونه زبان برای بررسی و توصیف در نظر می‌گرفت. به عقیده او توصیف ساختاری هر زبان بررسی و توصیف پیکره زبانی ویژه‌ای است که مجموعه‌ای از نمونه‌های گفتاری را شامل است. با این حال، هریس در بررسی و توصیف زبان، آزمودن نمونه‌های گفتاری را با سخنگوی بومی^۲ به منظور تشخیص پذیرفته بودن آنها ضروری می‌دانست (هریس، ۱۹۵۱). هریس در کتاب خود بویژه تکواژها را به طور گسترده و دقیق بررسی و دسته بندی کرده است. او بر پایه روشهای صوری، تجزیه و توصیف ساخت واژه را به تکواژهای سازنده آن مشخص نموده است. هریس همچنین توصیف ساختاری جمله را بر پایه ترتیب و توالی تکواژها در آن و نیز نوع تکواژ در هر جایگاه ارائه کرد. چامسکی بعداً در کتاب «ساختهای نحوی» ۱۹۵۷ از روش هریس برای توصیف دستوری زبان به عنوان

1- substitution

2- informant

3- acceptability

«روالهای کشف»^۱ یاد کرد و آن را مورد انتقاد قرار داد (نگاه کنید به : ۶- نارساییهای دستور زبان ساختاری ، در همین فصل) .

چارلز هاکت ، یکی دیگر از زبان‌شناسان ساختگرا ، نیز بر پایه روش تجزیه نحوی به سازه‌های پیاپی^۲ که به توسط بلومفیلد ارائه شده بود ، دستور زبان ساختاری (یا سازه‌ای) را گسترش بیشتری داد . او ساختی را که بر پایه تجزیه سازه‌ای به دست می آید ، ساخت سلسله مراتبی^۳ یا ساخت سازه‌ای^۴ نامید (هاکت ، ۱۹۵۸ ، صص ۱۵۲-۱۴۷) مانند ساخت سازه‌ای نمونه (۳) در زبان فارسی :

زبان و	اندیشه	دو	ویژگی	متمایز	انسان	است
زبان و	اندیشه	دو	ویژگی	متمایز	انسان	است
زبان	اندیشه	دو	ویژگی	متمایز	انسان	است
	اندیشه	دو	ویژگی	متمایز		
		دو	ویژگی			
			ویژگی			
زبان و	اندیشه	دو	ویژگی	متمایز	انسان	است

(۳)

چنان که در نمودار (۳) مشاهده می شود ، بر پایه تحلیل سازه‌ای سلسله مراتبی هاکت ، که با توجه به ویژگیهای صوری و امکان جایگزین سازی سازه‌ها به انجام می رسد ، نخست گفتار به دو بخش یا سازه تقسیم می شود . سپس هر سازه نیز به نوبه خود به دو سازه کوچکتر تجزیه می گردد ، و این عمل ادامه می یابد تا سرانجام رشته‌ای از تکواژه‌ها که با ترتیب و توالی

ویژه جمله یا گفتار را پدید می آورد مشخص شود. (هاکت از راه تجزیه جمله های گوناگون، دسته های تکواژها و نیز جایگاه ظاهر شدن آنها را در ساخت جمله مشخص نمود. بر همین اساس، او تکواژها را با توجه به ویژگیهای صوری آنها در دسته های گوناگون قرار داد.)

از جمله، هاکت عناصر دستوری ویژه ای را که در تجزیه سازه ای در میان دو سازه اصلی ظاهر می شود و رابطه دستوری خاصی را میان آنها نشان می دهد، نشانه گزار ساختی^۱ یا نشانه^۲ نام نهاد. مثلاً، در زبان فارسی عناصر عطف «و» و «یا» و نیز نشانه اضافه (کسر اضافه) نشانه گزار ساختی هستند، مانند عنصر عطف «و» و نشانه اضافه در نمونه (۳).

عناصر دستوری یادشده معنای واژگانی در بر ندارد، بلکه تنها به عنوان نشانه گزار رابطه ساختی میان دو سازه به کار می رود. یعنی، از راه رابطه دستوری ویژه ای که به وسیله عنصر نشانه گزار نمایانده می شود، دو سازه به صورت سازه ای بزرگتر به یکدیگر پیوند می یابند (هاکت، صص ۱۵۴-۱۵۳).

با این حال، به عقیده هاکت هر چند سازه های پیاپی دو گانه در ساختهای نحوی بسیار معمول است، با این حال، زنجیره دستوری دو سازه ای محدودیتی جهانی نیست. در زبانها، ساخت دستوری با تجزیه به سه سازه پیاپی نیز وجود دارد (هاکت، ص ۱۵۴). مثلاً، در زبان فارسی، نمونه (۴) ساخت نحوی با سه سازه پیاپی است:

همواره	انسان	می اندیشد
همواره	انسان	می اندیشد

(۴)

هاکت همچنین توضیح می دهد که مفاهیم چند گانه زنجیره های زبانی مبهم را که به چند معنی جدا گانه اشاره دارد با تعیین سازماندهیهای سلسله مراتبی^۳ متفاوت می توان مشخص کرد، مانند نمونه های (۵) در زبان فارسی:

1- structural marker

2- signal

3- hierarchical organizations

پسران و دختران	دانشجو
پسران و دختران	دانشجو

(۵- الف)

پسران و دختران دانشجو	پسران
پسران و دختران دانشجو	پسران

(۵- ب)

هاکت همچنین به سازه‌های پیاپی گسسته^۱ اشاره می‌کند. به این معنی که در همه ساختهای نحوی، سازه‌های پیاپی در توالی خطی به دنبال یکدیگر ظاهر نمی‌شوند، بلکه سازه‌های پیاپی گسسته نیز وجود دارد (هاکت، صص ۱۵۴-۱۵۲)، مانند نمونه (۶) در زبان فارسی:

(۶) بر نخواهد گشت.

در ساخت نحوی نمونه (۶)، یک سازه «نخواهد» و یک سازه گسسته «بر . . . گشت» وجود دارد.

او مجموعه صورت‌هایی را که ممکن است به طور برابر در یک جایگاه نحوی به کار رود بخش یا دسته دستوری^۲ نامید. بر این پایه، هر دسته دستوری جایگاه و یا جایگاه‌های ساختی خاصی را در جمله نشان می‌دهد که همواره در همان‌ها به کار می‌رود. همچنین، مجموع دسته‌های دستوری متفاوت که به صورت سازه‌های واحد بزرگتری به کار می‌رود روی هم یک

ساخت نحوی^۱ پدید می‌آورد (هاکت، صص ۱۶۵-۱۶۳).

روند زبانشناسی ساختگرا که به ترتیبی که در بالا گفته شد تا سالهای پس از نیمه سده بیستم ادامه داشت تجزیه و توصیف ساختاری زبان را به اوج رسانید. بر پایه مطالب بالا، به خوبی پیداست که روش زبانشناسی ساختگرا بر پایه ویژگیهای صوری خاصی گسترش یافته، که بر حسب آنها برای توصیف دستوری زبان روالهای مشخصی را به دست می‌دهد. به ترتیبی که گفته شد، از دیدگاه زبانشناسی ساختگرا، به مجموع عناصر و واحدهای سازنده گفتار و نیز روابط موجود میان آنها که بر پایه ویژگیهای صوری مشخص می‌گردد ساخت زبان گفته می‌شود. به بیان دیگر، ساخت زبان مجموعه عناصر و واحدهای زبانی و روابط صوری یا طرحهای دستوری ویژه‌ای است که کارکرد هر زبان خاص را مشخص می‌سازد. به طور کلی، به دستور زبانی که بر پایه اصول ساختگرایی تدوین گردد، دستور زبان ساختاری^۲ گفته می‌شود. چنان که پیش تر گفته شد، در دستور زبان ساختاری، بر بررسی و مطالعه گفتار که در واقع دربردارنده ساخت یا طرح آوایی و دستوری ویژه‌ای است تأکید نهاده می‌شود. به این معنی که از راه بررسی مجموعه‌ای از نمونه‌های گفتاری یک جامعه هم‌زبان، که به آن پیکره زبانی گفته می‌شود، ساخت زبان بررسی و توصیف می‌گردد. پیکره زبانی الزاماً در دوره زمانی کوتاهی گردآوری می‌گردد، هرچند که معمولاً ادعا می‌شود که قاعده‌های به دست آمده از بررسی آن برای توصیف گفتارهای آینده نیز کارآمد است. البته چنان که گفته شد، نمونه‌های گفتاری با سخنگویان بومی آزموده می‌شود و آنهایی که ناپذیرفتنی تشخیص داده شود در پیکره زبانی منظور نمی‌گردد.

لازم به یادآوری است که به عقیده زبانشناسان ساختگرا زبان چیزی جدا از گفتار نیست، بلکه زبان مجموع ساخته‌های نحوی و ترتیبهای معنی دار گفتار سخنگویان بومی است. به این معنی که گفتار رشته‌هایی از صداهای درهم و بی طرح نیست، بلکه بخشهایی را شامل است که به طور منظم و با طرحی خاص به کار می‌رود. از همین رو، رشته آوایی گفتار یا به اصطلاح زبانشناسان ساختگرا زنجیر گفتار^۳ از اصوات طبیعی دیگر متفاوت است. همین طرح خاص و تکرار منظم صداها و نیز عناصر و واحدهای زبانی ساخت گفتار و همچنین ساخت زبان را پدید

1- construction

2- phrase - structure grammar / constituent-structure grammar

3- speech chain

می‌آورد. بی‌شک، هر زبانی بر اساس طرح یا ساخت ویژه‌ای کار می‌کند، و گوناگونی زبانها نیز از همین تفاوت ساختی ناشی می‌شود.

چنان‌که گفته شد، از دیدگاه زبان‌شناسی ساختگرا، تأکید بر ملاکهای صوری بویژه توزیع و شباهت برای تشخیص عناصر زبان و روابط دستوری میان آنها حائز اهمیت است. همچنین، ملاحظات تاریخی یعنی روند تغییرات و گذشته زبان از نظر دور نگه داشته می‌شود، و تنها حالت موجود زبان که به هر حال محصول تغییرات و تحول گذشته آن است مورد توجه قرار می‌گیرد. به علاوه، عوامل غیر زبانی از جمله نگرشهای اجتماعی و نیز ذوق و سلیقه و تمایلات و تجویزهای شخصی نسبت به زبان نادیده گرفته می‌شود، بلکه تنها نمونه‌های گفتاری که پذیرفته بودن آنها با سخنگویان بومی آزموده شده باشد، به عنوان ماده اولیه برای کشف ساخت زبان بررسی می‌گردد. از راه تجزیه نمونه‌های گفتاری بر پایه ملاکهای صوری، روابط سلسله‌مراتبی ساخت جمله و نیز دسته‌های دستوری که در جایگاههای نحوی گوناگون ظاهر می‌شود از جمله اسم، صفت، فعل، قید، حرف اضافه، حرف ربط و جز اینها مشخص می‌گردد. مثلاً در زبان فارسی، فعل از روی پیشوندها، شناسه‌ها و پیوندهای فعلی (-ام، -ای، -است...) و برخی نشانه‌های دیگر (مانند: می‌خوانم، می‌خوانند و جز اینها)، صفت از راه امکان به کاربرد نشانه‌های «برتر» و «برترین» یعنی «-تر» و «-ترین» با آنها (مانند: خوبتر و خوبترین) و اسم به وسیله نشانه‌های صرفی ویژه، یعنی جمع و نکره، و نیز جایگاه نحوی آن در ارتباط با وابسته‌های اشاره «این» و «آن» و وابسته‌های دیگر معلوم می‌گردد (مانند: کتابها، کتابی، این کتاب، آن مرد و جز اینها، همچنین: نگاه کنید به توضیحاتی مربوط به جمله نمونه (۲) در همین فصل).

همچنین چنان‌که پیشتر گفته شد یکی از روشهای عمده‌ای که در زبان‌شناسی ساختگرا برای تجزیه ساختی و توصیف ساختاری جمله به کار می‌رود مقایسه و جایگزین سازی است. یعنی، بر پایه هم‌گروهی عناصر زبان در دسته‌های دستوری گوناگون و امکان به کاربرد آنها در جایگاههای ساختی خاص، واحدها و سازه‌های نحوی جمله مشخص می‌گردد. به این معنی که هر جمله بر حسب امکانهای جایگزین سازی به طور پیاپی به بخشهای کوچکتر تجزیه می‌شود، تا سرانجام تکواژها که کوچکترین واحدهای معنایی و نحوی هستند مشخص گردد (نگاه کنید به نمودار (۳) در همین فصل). به این ترتیب، تجزیه ساختاری ساختها، روابط

و نیز واحدهای نحوی زبان را به دست می دهد .

نوام چامسکی^۱ که از تربیت یافته گان روش زبانشناسی بلومفیلد و یکی از شاگردان هریس و بعدها همکار او بود ، در سال ۱۹۵۷ کتاب «ساختهای نحوی»^۲ را انتشار داد ، و در آن روش هریس و دیگر پیروان زبانشناسی بلومفیلد ، یعنی کوشش برای به دست دادن «روالهای کشف» برای بررسی و توصیف ساخت زبان را مورد انتقاد قرار داد . با این حال او هنوز بر این عقیده بود که توصیف واجی و نحوی زبان می تواند و باید بر پایه نظامی صوری و تا حد ممکن بدون استفاده از معنی به دست داده شود . بعدها چامسکی از عقیده یادشده نیز سر باز زد و در دو دهه پس از آن بسیاری از نظراتی را که پیشتر ابراز کرده بود رها کرد (لاینز ، ۱۹۷۰ ، صص ۳۴-۳۵) .

۶- نارساییهای دستور زبان ساختاری

چامسکی بر روش ساختگرایی و دستور زبان ساختاری که محصول بررسی زبان به روش یادشده بود ایرادهایی وارد نمود ، و از این راه عدم کارایی روش مذکور را در توصیف زبان به اثبات رساند . او نشان داد که دستور زبان ساختاری از عهده روشن ساختن بسیاری از روابط نحوی و ویژگیهای زبان بر نمی آید . از جمله توضیح چگونگی تولید جمله های بالقوه بی شمار زبان و توصیف دقیق و نمایش روابط موجود میان عناصر سازنده جمله ها تنها از راه تجزیه ساختاری مشخص نمی شود .

همچنین ، نمایش چگونگی ارتباط میان جمله هایی که سخنگویان آنها را به یکدیگر مربوط می دانند همانند جمله های معلوم و مجهول و بسیاری دیگر که در واقع بیانهای دستوری متفاوت مشتق از یک زیربنای مشترک هستند ، و نیز به دست دادن تعبیرهای معنایی چندگانه جمله های مبهم و بسیاری روابط دستوری دیگر بر پایه توصیف ساختاری میسر نیست . به این ترتیب ، چامسکی نظریه تازه ای را عرضه کرد که بنیان بررسی زبان را دگرگون ساخت . نظریه او که نخست به سال ۱۹۵۷ در کتاب «ساختهای نحوی» ارائه گردید ، در سال ۱۹۶۵ در کتاب «جنبه های نظریه نحو» به صورتی دقیق و با اصلاحاتی عمده تدوین یافت . در دو دهه اخیر یعنی سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ، چامسکی باز هم در نظریه خود تغییرات و اصلاحات

1- Noam Chomsky

2- Syntactic Structures

3- government - binding grammar

مهمی را منظور کرده و بر این پایه نظریهٔ دستور زبان «حاکمیت و مرجع‌گزینی»^۳ را معرفی نموده است (۳۵). نمونه‌هایی از نارسایی دستور زبان ساختاری در زیر ارائه شده است.

دستور زبان ساختاری برای توضیح چگونگی تولید و نیز توصیف دقیق جمله‌های مرکب نارساست. به این معنی که ترتیب و نیز چگونگی قاعده‌هایی که جمله‌های مرکب را تولید و توصیف می‌کند، پیچیدگی‌ها و فرایندهایی را شامل است که دستور ساختاری فاقد آنهاست (الن و بورن، صص ۲۸-۳۰). نمونه‌ای از قاعده‌ها و فرایندهایی که به وسیلهٔ آنها برخی از جمله‌های مرکب تولید می‌شود به قرار زیر است:

(الف) یکی از فرایندهای بسیار زایای زبان تولید جمله‌های مرکب است. به این معنی که دو جملهٔ ساده با ساخت «الف + ج + ب» و «الف + ق + ب» به صورت جملهٔ مرکب با ساخت «الف - ج + ق - ب» پیوند می‌یابند، مانند نمونهٔ (۷)

(۷)

(الف) درخت سرو همیشه سبز است.

(ب) درخت کاج همیشه سبز است.

(ج) درختهای سرو و کاج همیشه سبز است.

چنان که در نمونه‌های (۷) مشاهده می‌شود، تنها در صورتی دو جملهٔ ساده به صورت یک جملهٔ مرکب مانند نمونهٔ (۷-ج) پیوند می‌یابند که سازهٔ متفاوتی که در آنها به کار رفته از یک مقوله باشند. در صورتی که سازه‌های یادشده از مقوله‌های متفاوتی باشند، جملهٔ مرکب حاصل از پیوند آنها نادرست خواهد بود، مانند نمونهٔ (۸):

(۸)

(الف) درخت سرو همیشه سبز است.

(ب) درختهای این منطقه همیشه سبز است.

(ج) *درختهای سرو و این منطقه همیشه سبز است.

بر پایه جمله‌های نمونهٔ (۷) و (۸)، قاعدهٔ (۹) را می‌توان به دست داد:

(۹) دو جملهٔ ساده با ساختهای «الف + ج + ب» و «الف + ق + ب» به صورت جملهٔ مرکب با ساخت «الف - ج + ق - ب» به هم پیوند می‌یابند، در صورتی که آن دو جملهٔ ساده تنها یک سازهٔ متفاوت داشته باشند و آن سازهٔ متفاوت نیز در هر دو جمله از یک مقوله واحد باشد.

روشن است که تعریف (۹) بر پایه بازگشت به سابقه تولید جمله مرکب و سابقه تولید جمله های ساده و نیز اعمال فرایندهایی از قبیل افزایش یا پیوند^۱ و همچنین حذف یکی از دو عنصر مشابه می باشد. فرایندهای یادشده یعنی تعیین و ارائه مقوله دستوری سازه ها، افزایش و پیوند دو جمله ساده به یکدیگر و جابه جایی برخی سازه ها و حذف یکی از دو سازه مشابه از عهده قاعده های ساختاری بر نمی آید، زیرا قاعده های یادشده تنها سازه یا عنصری را به صورت رشته ای از عناصر دیگر بازنویسی می کند. بنابراین فرایندهای یادشده در بالا از گستره امکانات دستور زبان ساختاری بیرون است.

نمونه دیگری از نارسایی دستور زبان ساختاری توضیح چگونگی ارتباط جمله های مشابهی است که در آنها تنها برخی سازه ها جابه جا شده است مانند :

(۱۰)

(الف) این کتاب را علی خریده است.

(ب) علی این کتاب را خریده است.

روشن است که جمله (۱۰-ب) بر پایه قاعده های ساختاری، از جمله قاعده :

گروه فعلی ← گروه اسمی + (را) + فعل

تولیدشده، در حالی که جمله نمونه (۱۰-الف) با قاعده مذکور مطابقت ندارد. به این معنی که سازه «این کتاب را» در آن جا به جا شده است. دستور زبان ساختاری فاقد چنین عمل کردهایی از قبیل جابه جایی است، و بنابراین بر پایه آن چگونگی تولید و توصیف جمله هایی مانند نمونه (۱۰-الف) را نمی توان ارائه کرد.

نمونه دیگری از نارسایی دستور زبان ساختاری، تعیین و نمایش روابط دستوری واقعی موجود میان سازه های جمله است. مثلاً، بر پایه دستور زبان ساختاری هر دو جمله نمونه (۱۱) و (۱۲) به طور یکسان تجزیه سازه ای می پذیرند، و از این رو روابط دستوری واقعی موجود میان سازه های جمله های یادشده نشان داده نمی شود :

(۱۱) آموختن علی خوب است.

(۱۲) خواندن کتاب خوب است.

روشن است که رابطه دستوری موجود میان «آموختن» و «علی» در جمله نمونه (۱۱) یعنی رابطه «فعل و فاعل»، با رابطه دستوری موجود میان «خواندن» و «کتاب» یعنی «فعل و مفعول»

متفاوت است. دستور زبان ساختاری تنها از راه قاعده‌های ساختاری و تحلیل سازه‌ای روابط یادشده را نمی‌تواند نشان دهد، درحالی‌که دستور زبان باید به صراحت و دقت روابط دستوری موجود میان سازه‌های جمله‌ها را تعیین کند و آنها را به سادگی و روشنی نمایش دهد.

همچنین، ساختهای دستوری بسیار دیگری هست که تعیین و توصیف روابط موجود میان سازه‌های آنها از توانایی دستور زبان ساختاری بیرون است. دستور زبانی که بتواند تمامی سازه‌ها و روابط دستوری و نیز چگونگی تولید جمله‌های بالقوه بی‌شمار زبان را نمایش دهد باید از دستور زبان ساختاری کارآمدتر باشد. چامسکی با وارد دانستن ایرادهایی از نوع نمونه‌های بالا، در سال ۱۹۵۷ دستور زبان گشتاری را عرضه کرد، و به این ترتیب برای توصیف زبان راه تازه‌ای گشود. نظریات چامسکی آن‌چنان درخور توجه و کارآمد بود که در طول دهه‌های بعد در تمامی زمینه‌های زبان‌شناسی در آمریکا و اروپا و دیگر نقاط جهان تأثیری ژرف برجای گذاشت.

نظریه دستور زبان گشتاری

۱ - زمینه‌های گسترش دستور زبان گشتاری

در سالهای نیمه دوم سده بیستم، هرچند که برخی نظریه‌های زیانسانسی از جمله نظریه فرث و نظریه نقش‌گرایی در اروپا و نیز زیانسانسی ساختگرایی آمریکایی همچنان مورد قبول و توجه برخی زیانسانسان و پژوهشگران اروپایی و آمریکایی باقی ماند و از این راه بررسیها و پژوهشهای بیشتری به انجام رسید (واترسون ۱۹۸۷، لیون ۱۹۷۰، هیلر ۱۹۷۸ و برخی دیگر)، با این حال نظریه دستور زبان زایا گشتاری^۱ به طور خلاصه دستور زبان گشتاری به طور روز افزون مورد توجه و بررسی زیانسانسان قرار گرفت. نظریه مذکور نخست در سال ۱۹۵۷ در کتاب «ساختهای نحوی»^۲ به توسط نوآم چامسکی^۳ عرضه شد، و سپس در سال ۱۹۶۵ در کتاب «جنبه‌های نظریه نحو»^۴ به توسط خود او دقت و گسترش بیشتری یافت.

انتشار کتاب «ساختهای نحوی» آغاز انقلاب تازه‌ای را در زیانسانسی نشان می‌دهد، به گونه‌ای که آثار آن تا به امروز نیز بر زمینه‌های گوناگون زیانسانسی به خوبی آشکار است. یکی از نتایج مهم نظریه دستور زبان گشتاری چامسکی این بود که این گونه بررسی زبان مورد توجه فلاسفه، روانسانسان و منطق دانان نیز قرار گرفت. علت آن بود که چامسکی نخستین کسی بود که از راه بررسی طبیعت زبان، مباحث استدلالی زیادی را برای بررسی طبیعت ذهن

1- transformational generative grammar

2- Syntactic Structures

3- Noam Chomsky

4- Aspects of the theory of syntax

انسان ارائه کرد تا پیش از چامسکی همواره نظریه‌های فلسفی و روانشناسی بر فرضهای مربوط به طبیعت زبان تأثیر داشت. اما از زمان انتشار نظریات چامسکی این جهت برعکس شد. به این معنی که از آن پس، از راه ارائه استدلالهایی در باره صورت و نظام زبان برخی نتایج روانشناختی به اثبات می‌رسید (اسمیت و ویلسون، ص ۱۰).

از آثار چامسکی چنین بر می‌آید که او در صدد نمایاندن نظام زبان و ارائه تصویر کاملی از طبیعت زبان و نیز سختگو بوده است. به علاوه، شاید هیچ پژوهشگری همانند چامسکی کوشش نداشته که نظرات خود را در باره زبان با نظراتش در باره طبیعت ذهن انسان به هم بیامیزد. در واقع، به کارگیری یافته‌های ناشی از بررسی نظام زبان برای پی بردن به برخی ویژگیهای ذهن انسان اصول نظریات چامسکی را تشکیل می‌دهد، با این حال، گفتنی است که چامسکی از زمان انتشار نخستین کتابش تا کنون همواره در نظراتش در باره نظام و طبیعت زبان تغییرات و اصلاحاتی را ارائه کرده است. زبانشناسان اروپایی از جمله لایتر، اسمیت، ویلسون، کیث و بسیاری دیگر همانند زبانشناسان آمریکایی نظرات نوین دستور زبان گشتاری را با توجه و دقت بسیار بررسی و دنبال کرده‌اند و آن را مورد نقد قرار داده‌اند. همچنین در بسیاری از زمینه‌های پژوهشی زبان بویژه زبان آموزی کودک و نیز یادگیری زبان دوم آن را به کار بسته‌اند، و از این راه میزان کارایی آن را آزموده‌اند.

چامسکی در اصل بر پایه رد زبانشناسی ساختگرا و نیز انکار اصل مهم روش شناختی آن یعنی روالهای کشف^۱ که به عنوان راهنما و چهارچوبی صوری برای توصیف ساخت زبان به کار گرفته می‌شد و به گونه‌ای دیگر در زبانشناسی اروپایی نیز معمول بود، نظریه دستور زبان گشتاری را عرضه کرد. او با انکار امکان بررسی و توصیف زبان تنها بر پایه معیارهای صوری و قابل مشاهده مستقیم و تحلیل پیکره زبانی به گونه‌ای که در زبانشناسی ساختگرا شناخته می‌شد، مفاهیم و اصول تازه دستور زبان گشتاری را تدوین نمود و بر این پایه، برای بررسی و توصیف نظام زبان راهی تازه گشود (نگاه کنید به: چامسکی، ۱۹۶۵).

۲- برخی مفاهیم بنیادی در دستور زبان گشتاری

دستور زبان گشتاری بر پایه برخی مفاهیم عمده و توجه بر چندین ویژگی اصلی زبان گسترش یافته است. روشن است که زبان ویژگیهای گوناگونی را داراست که از آن میان برخی

آشکارتر و اصلی تر به نظر می رسد. بررسی ویژگیهای اصلی زبان و ارائه آنها به صورت واقعیت‌هایی به هم بسته به ما امکان می دهد که طبیعت زبان را بهتر بشناسیم. در واقع، نظریه زبان^۱ نیز بر همین پایه استوار است (از میان ویژگیهای اصلی زبان، بویژه دانش زبانی^۲، توانش و کنش زبانی^۳، بخشهای دانش زبانی، ذاتی بودن^۴ زبان، همگانیهای زبانی^۵، ساخت سازه ای^۶ و سلسله مراتبی^۷ زبان، و قاعده مند بودن زبان را می توان بر شمرد. چنان که در بالا گفته شد، اصول و مفاهیم یادشده نظام دستور زبان گشتاری را تشکیل می دهد).

(به علاوه، فراگیری زبان در مورد همه کودکان در سراسر جهان و در همه محیطهای زبانی یکسان به نظر می رسد. به این معنی که همه کودکان در سراسر جهان در نخستین سالهای پس از تولد و چنان که گفته شد، بدون هیچ گونه آموزش رسمی زبان فرا می گیرند، درحالی که مثلاً هیچ گاه هیچ کودک پنج ساله ای نمی تواند به مهارت کودک چهارده ساله شطرنج بازی کند، و یا هیچ گونه مسایل ریاضی را حل نماید.

ملاحظات یادشده در بالا نشان می دهد که توانایی فراگیری زبان نه تنها از لحاظ نوع بلکه از لحاظ روند فراگیری نیز از نظامهای شناختی دیگر انسان متفاوت است. از این رو، به نظر می رسد که بررسی و توصیف دانش زبانی چگونگی برنامه ریزی زبانی ذهن انسان را نیز روشن می سازد. به این معنی که اگر بپذیریم چنین برنامه ریزی زبانی ای برای ذهن انسان وجود دارد، در آن صورت برای تعیین و شناخت آن لازم است نتیجه زبان آموزی یعنی دانش زبانی فرا گرفته انسان بررسی شود و اصولی که برای فراگیری آن ضروری است مشخص گردد.

البته یک ایراد کلی بر فرض برنامه زبانی ذهنی آن است که همیشه روشن نیست که مرز میان دانش زبانی و دانش غیر زبانی را در کجا و چگونه می توان تعیین کرد. در واقع بسیاری مردم بر این باورند که چنین مرزی وجود ندارد. به این معنی که به طور کلی تمامی دانش انسان همه جنبه های زبانی و غیر زبانی را شامل می شود. مثلاً، برای آن که این واقعیت را که «کودکان بازی را دوست دارند» بدانیم، لازم است که به هر حال بر معنی واژه های «کودکان»، «بازی» و «دوست داشتن»، و نیز این که واژه های یادشده چگونه در یک جمله معنی دار با

1- linguistic theory

2- knowledge of language/linguistic knowledge

3- linguistic competence and performance

4- innateness

6- constituent structure

5- linguistic universals

7- hierarchical structure

یکدیگر پیوند می‌یابند آگاه باشیم. روشن است که این دانش عیناً همان دانشی نیست که در دستور زبان ثبت می‌شود. از سوی دیگر، برای این که بدانیم مثلاً «كودك» و «بازی» اسم و «دوست داشتن» فعل است، یعنی به همان دانشی اشاره کنیم که می‌خواهیم در دستور زبان ثبت نماییم، لازم است که به کاربرد آنها در زبان فارسی آشنا باشیم. در واقع، عملاً بدون داشتن چنین دانشی در باره جهان بیرون، رسیدن به این گونه دانش دستوری نیز ممکن نیست. بر پایه همین استدلال یادشده در بالا، بسیاری عقیده دارند که میان دانش زبانی و دانش غیر زبانی مرزی نیست. یعنی میان دانش دستور زبان و دانش در باره جهان تقسیمی نمی‌توان فرض کرد (اسمیت و ویلسون، ص ۳۶).

با این حال، زبان‌شناسان دانش زبانی را به معنی بسیار اخصی به کار می‌برند که تنها بخش ویژه و محدودی از دانش ما را در باره زبان تشکیل می‌دهد. در واقع، به نظر می‌رسد که این بخش از دانش انسان همان هسته اصلی زبان است که در دوره زبان‌آموزی یعنی از حدود یک و نیم سالگی تا حدود پنج سالگی فرا گرفته می‌شود، و صرف نظر از محیط زبانی خاص، روند و ویژگیهای کلی آن نزد همه کودکان جهان کم و بیش یکسان است. بنابر این آن مواردی از دانش انسانی در باره زبان که تعمیمهای گسترده‌ای را در باره انسان شامل نمی‌شود، و از همین رو از دانش انسان در باره جهان جداست، دانش زبانی را تشکیل می‌دهد. در واقع، از لحاظ نظری تمایز میان دانش زبانی و دانش غیر زبانی از همین راه مشخص می‌شود.

الف - دانش زبانی

روشن است که انسان در ذهن خود در باره پدیده‌های جهان بیرون دانشی کسب می‌کند. دانش زبانی نیز بخشی از این دانش را تشکیل می‌دهد، چامسکی بر پایه مشاهدات و ملاحظات همگانی و آشکار متعدد ادعا می‌کند که دانش زبانی انسان از دانش غیر زبانی او (یعنی دانش او در باره پدیده‌های دیگر) کاملاً متمایز است. به این معنی که زبان به عنوان یکی از نظامهای شناختی انسان اصول و قاعده‌های ویژه خود را داراست، که از قاعده‌های حاکم بر نظامهای شناختی دیگر انسان متفاوت است و از همین رو نیز باید به طور جداگانه بررسی و شناخته شود (اسمیت و ویلسون، ص ۳۲).

بر پایه عقیده یادشده به نظر می‌رسد که به انسان برای فراگیری دانش زبانی توانایی

ویژه‌ای ارزیابی شده که از توانایی درک و شناخت عمومی او متمایز است. به بیان دیگر ذهن انسان برای فراگیری زبان از پیش برنامه‌ریزی شده است. از این رو، روند و نیز نتیجه این گونه فراگیری نیز از روند و نتایج فراگیری نظامهای شناختی دیگر که به این گونه برنامه‌ریزی نشده، متفاوت است. شواهد متعددی را می‌توان یافت که عقیده یادشده را به اثبات می‌رساند. از جمله، می‌توان مشاهده کرد در حالی که به هنگام بلوغ بیشن همگانی انسان در باره مسایل منطقی، ریاضی و نیروی استدلال مجرد در حال پیشرفت و گسترش است برعکس، کودک انسان تنها در سالهای نخستین پس از تولد زبان محیط خود را به خوبی فرا می‌گیرد، و برای این فراگیری به هیچ گونه آموزش رسمی و یا عمدی نیازی ندارد، بلکه تنها از راه شنیدن زبان فرامی‌گیرد.

ب- توانش و کنش زبانی

توانش زبانی یا همان دانش نظام زبانی سخنگو از کنش زبانی یعنی به کارگیری نظام زبانی متمایز انگاشته می‌شود. چامسکی عقیده دارد که از لحاظ منطقی بررسی کنش یا کاربرد نظام زبان تنها پس از بررسی و مطالعه توانش یعنی همان نظام زبان ممکن است. تمایز توانش در برابر کنش زبانی برابر همان تمایزی است که پیش تر سوسور میان زبان و گفتار قائل شده بود. مقایسه‌ای که سوسور میان زبان و بازی شطرنج می‌کند بسیار روشنگر است. سوسور توضیح می‌دهد که بررسی بازی شطرنج بی آن که پیش تر قاعده‌ها و نیز راهبردهای ویژه بازی یادشده مشخص شود بی‌معنی است. (با این حال، چامسکی اظهار می‌دارد که عقیده سوسور مبنی بر این که زبان به عنوان فهرست منظم و به هم بافته‌ای از واحدهای واژگانی است باید نادیده انگاشته شود و در عوض، بهتر است عقیده ویلهلم فون هومبولت^۱ که مفهوم توانش زبانی را به عنوان نظامی از فرایندهای زایا می‌انگاشت مورد توجه قرار گیرد).

به کارگیری و درک زبان به توسط سخنگویان فرض توانش زبانی را به اثبات می‌رساند. سخنگویان هر زبان به راحتی و بدون هیچ کوشش غیرعادی از راه تولید و درک گفتار و یا نوشتار با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. به استثنای تعداد محدودی از گفته‌ها و صورتهای زبانی که برای احوال پرسى، اظهار ادب، همدردی و جز اینها در برخوردهای روزانه میان سخنگویان هر زبان متداول است و ظاهراً ثابت و یکنواخت به نظر می‌رسد، جمله‌های بی‌شماری که

در موقعیتهای گوناگون تولید می شود، تقریباً همگی تازه است. از سوی دیگر، همه سخنگویان هر جمله عادی از زبانشان را که بشنوند، بی درنگ معنی آن را می فهمند. به علاوه، آنان جمله هایی را که به دلیل برخی شرایط بافتی به صورت کوتاه گفته می شود، و نیز حتی گفته هایی را که بر اثر علل روانی از قبیل پریشانی، نگرانی، اندوه، شادی و ترس بسیار زیاد و یا تغییر موضوع گفتار تا حدودی با قاعده های زبان ناسازگار است نیز درک می کنند.

همه واقعیتهای یادشده در بالا نشان می دهد که هر سخنگوی زبان نظامی از دانش زبانی در ذهن خود داراست که بر پایه آن می تواند هر جمله ای را که بخواهد تولید کند و نیز هر جمله ای را که بشنود درک نماید. به این دانش نا آگاه مشترک سخنگویان در باره زبانشان توانش زبانی گفته می شود. چنان که پیش تر گفته شد، برای فراگیری توانش زبانی به هیچ گونه آموزش عمدی نیازی نیست، بلکه هر کودکی در دوران زبان آموزی به طور طبیعی برای درک و تولید جمله های زبان محیط خود توانش زبانی کافی را کسب می کند.

(از سوی دیگر، سخنگویان در هربار سخن گفتن و یا سخن شنیدن، بخش مناسبی از توانش زبانی خود را به کار می برند، و بر پایه آن گفته ای را که می خواهند تولید می کنند و یا آنچه را که می شنوند درک می نمایند. چامسکی همین فعالیت ذهنی و اندامی سخنگویان برای تولید و درک جمله ها در هربار گفتگو را کنش زبانی می نامد). روشن است که به هنگام سخن گفتن، به علل غیر زبانی که پیش تر به آنها اشاره شد، ممکن است جمله هایی ناقص و یا تا حدودی نابرابر با توانش زبانی یا قاعده های عادی زبان تولید شود. با این حال، معمولاً سخنگویان اغلب به آسانی گفته های یکدیگر را درک می کنند. همچنین در بیشتر موارد به اشتباه دستوری خود پی می برند و گاهی گفته خود و یا دیگران را تصحیح می نمایند. در واقع، آنان صورتهای کوتاه شده و یا همراه با اشتباه را به وسیله انطباق با ساختهای زیربنایی درون ذهن خود درک می کنند. بر پایه ملاحظات بالا، معلوم می شود که به هنگام سخن گفتن و یا سخن شنیدن، به همراه به کارگیری توانش زبانی عوامل متعدد دیگری از جمله مغز، اعصاب و اندامهای گویایی و شنوایی نیز وظایف مهمی را ایفا می کنند. تنها در شرایط مطلوبی که همه عوامل یادشده به خوبی کار کنند، می توان پنداشت که گفتار یا کنش زبانی بازتاب واقعی توانش زبانی است.

عقیده به توانش زبانی متمایز از کنش زبانی که در بالا ارائه شد، تنها دانش مربوط به نظام اصلی و مشترک زبان را شامل می شود. امتیاز عقیده یادشده آن است که بر پایه آن از توده

ناهمگون حقایق زبانی، نظام زبان را می‌توان مشخص و توصیف کرد. نظام زبان نیز به نوبه خود تولید صورتهای متناسب در موقعیتهای گوناگون را به توسط سخنگویان ممکن می‌سازد. به شرط آن که چنین توصیفی به صورت نظام به هم بافته‌ای از قاعده‌های دقیق و صریح تدوین گردد دارای توانایی و ارزش پیش‌بینی خواهد بود که از لحاظ تجربی می‌تواند آزموده شود. به این معنی که بر پایه نظام زبانی ارائه شده، می‌توان پیش‌بینی کرد که کدام جمله‌ها درست و کدام نادرست است. به علاوه، نظام زبان به عنوان پدیده‌ای مستقل می‌تواند در نظر گرفته شود.

با این حال، برخی پژوهشگران عقیده به توانش زبانی را مورد انتقاد قرار داده‌اند این دسته از پژوهشگران معتقدند که تنها این دانش که جمله‌ها به طور جداگانه چگونه ساخته و تولید می‌شود برای سخنگویان کافی نیست، مگر آن که آنان همچنین بدانند که جمله‌ها در ارتباط زبانی در موقعیتهای گوناگون چگونه به کار می‌رود. بر این پایه، آنان علاوه بر نظام زبان یا توانش زبانی، فراگیری توانش ارتباطی^۱ یعنی قاعده‌های حاکم بر کاربرد زبان را نیز الزامی می‌دانند. اکنون مسأله این است که چگونه این دو می‌توانند به هم مربوط باشند و در همین حال از یکدیگر جدا نگه داشته شوند (براون، ص ۴۳).

۳- توانش زبانی موضوع اصلی توصیف زبان

چامسکی ادعا می‌کند که موضوع اصلی مورد توجه در نظریه زبانی بررسی توانش زبانی است. برای رسیدن به این هدف، چامسکی توضیح می‌دهد که نظریه زبانی در اصل سخنگوی مطلوب در جامعه زبانی کاملاً همگون را مورد توجه قرار می‌دهد که زبان خود را به طور کامل می‌داند و تحت تأثیر برخی عوامل که از لحاظ دستور زبان نامربوط و نامعتبر است، از قبیل محدودیتهای حافظه، پریشانی، تغییر نقطه توجه، خطاهای کنشی^۲ قرار نگرفته باشد. داده‌های زبانی تولیدشده به توسط چنین سخنگویی موضوع بررسی نظریه زبانی است. بر این پایه، به منظور توصیف توانش زبانی، صورتهای زبانی نادرست که بر اثر عوامل نامربوط به زبان تولیدشده باشد، کنار گذاشته می‌شود. به عمل یادشده مطلوب سازی^۳ یا پالایش گفته می‌شود. روشن است که داده‌های زبانی را به صورتی که تولیدشده، یعنی بدون مطلوب سازی

1- communicative competence

2- performance errors

3- idealization

یا پالایش نیز می‌توان بررسی و توصیف کرد، ولی این گونه بررسی تنها در صورتی دقیق خواهد بود که همه عوامل زبانی و غیر زبانی مؤثر در گفتار به طور جداگانه به خوبی مشخص شود.

لایتر (۱۹۷۲) مطلوب سازی یا پالایش زبانی را بر سه نوع می‌شناسد: منظم سازی^۱، جداسازی از بافت^۲، و معیار سازی^۳. منظور او از منظم سازی صرف نظر کردن از مشخصه‌هایی است که پیش تر به عنوان ویژگیهای تولیدی گفتار از آن یاد شد، و صورتهای انحرافی از قبیل لغزشهای زبانی، تردیدها، شروعهای نادرست، و ناسازگاریهای ساختی^۴ عناصر جمله را شامل می‌شود. به این گونه ویژگیهای انحرافی «خطاهای کنشی» گفته می‌شود. البته دسته‌بندی کردن ویژگیهای یاد شده به عنوان مشخصه‌های کنشی به این معنی نیست که آنها جالب توجه نیستند. برعکس، از آنجا که این گونه مشخصه‌ها به عنوان «پنجره‌هایی به درون ذهن» محسوب می‌شود، به عنوان شواهدی بر عملکردهای تولید و پردازش زبان بسیار مورد توجه هستند، و از این رو می‌توانند خود موضوع بررسی گسترده دیگری باشند (براون، صص ۴۱-۴۰).

مشاهده گفتگوی نمونه زیر جداسازی از بافت را بهتر آشکار می‌سازد:

صورت اصلی	صورت جدا شده از بافت
الف: آیا می‌خواهی از خانه بیرون بروی؟	الف: آیا می‌خواهی از خانه بیرون بروی؟
ب: بلی.	ب: بلی، می‌خواهم از خانه بیرون بروم.
الف: کجا؟	الف: آیا به کجا می‌روی؟
ب: کتابفروشی.	ب: به کتابفروشی می‌روم.
می‌توان فرض کرد که گفتگوی نمونه بالا در سمت راست همان چیزی است که در زندگی عادی صورت می‌پذیرد. بویژه، نمونه یاد شده تعدادی پاره جمله ^۵ یا جمله ناقص را شامل است که به عنوان مشخصه گفتار عادی همواره مشاهده می‌شود. برعکس، گفتگوی نمونه بالا در سمت چپ غیر واقعی است که در برابر پاره جمله‌های قرینه آنها جمله‌های کامل را شامل است. روشن است که تعبیر هر جمله ناقص مانند نمونه‌های بالا تا میزان زیادی به بافت یا متن وابسته است. مثلاً آخرین گفته نمونه بالا «کتابفروشی» در بافت یاد شده، تنها بر حسب صورت	

1- regularization

3- standardization

5- sentence fragments

2- decontextualization

4- anacolutha

کامل جمله سمت چپ آن می تواند تعبیر و درک شود. همین گفته در بافتهای دیگر ممکن است به معانی متعدد دیگری درک شود: مثلاً «[در] کتابفروشی [بودم]»، «[فقط] کتابفروشی [در] این نزدیکی هست []»، «[به دنبال] کتابفروشی [می گردم]» و جز اینها. چنان که در نمونه های بالا مشاهده می شود، تعبیر پاره جمله ها در گفتگوی عادی روزانه به بافت یا متن وابسته است، در حالی که برای تعبیر جمله های کامل به بافت نیازی نیست.

اگر رابطه میان زبان و بافت موضوع اصلی بررسی کاربرد زبان در نظر گرفته شود، در آن صورت می توان نتیجه گرفت که در بررسی توانش زبانی پاره جمله ها نادیده انگاشته می شود، و در عوض بر بررسی جمله های کامل جدای از بافت تأکید می شود. جداسازی از بافت نتایج معنا شناختی نیز داراست، زیرا این کار مستلزم تمایزگزاردن میان معنی اصلی (یا صریح)^۱ جمله در برابر معنی کاربردی^۲ آن است. در واقع معنی کاربردی جمله معنی مورد نظر و نیز هر نقشی که ممکن است در بافت از آن فهمیده شود را نیز شامل است (براون، صص ۴۲-۴۱).

معیارسازی به معنی صرف نظر کردن از آن گوناگونیهای جزئی ویژه است که زبان بر حسب کاربرد نشان می دهد. از جمله لهجه، ویژگیهای فردی^۳ و سبک آشکارترین نمونه های گوناگونیهای جزئی زبان است. لهجه ها از لحاظ برخی مشخصه های تلفظی، برخی ویژگیهای دستوری و نیز بخشی از واژگان با یکدیگر متفاوتند. از این رو در مرحله نخست بر توصیف یک صورت واحد از زبان باید تمرکز شود. در ارتباط با ویژگیهای فردی، هر سخنگو ممکن است به استفاده از برخی واژه ها بیشتر تمایل نشان دهد. همچنین ممکن است برخی عبارتهای ویژه را مکرراً به کاربرد، و نیز برخی ساختهای دستوری را بیشتر و برخی دیگر را کمتر به کار گیرد. ما همه اغلب از این گونه ویژگیهای فردی خود و نیز آشنایان کم و بیش آگاه هستیم. با این حال، برای توصیف توانش یا دستور زبان از این گونه ویژگیهای ثانوی صرف نظر می شود. در مورد سبک یعنی گوناگونی زبان متناسب با بافتهای ویژه از قبیل گفتار عادی، سخنرانی، نامه رسمی، نامه دوستانه، گزارش علمی و یا مقاله نیز همین شیوه برخورد به کار گرفته می شود. به طور کلی، برای توصیف دستور زبان بر پایه توانش، از ویژگیهای یادشده صرف نظر می شود، زیرا این گونه ویژگیها به شیوه کاربرد زبان مربوط

1- literal meaning

2- pragmatic meaning

3- individual idiosyncrasy

است. بویژه ممکن است تفاوت میان سبکها بیشتر به بسامد^۱ وقوع ساختهای دستوری مربوط شود، در حالی که برای تدوین قاعده های دستوری، این گونه ملاحظات در باره گوناگونی آماری^۲ مورد توجه قرار نمی گیرد. در واقع، از لحاظ قاعده های جمله سازی^۳ در اصل میان ساختهای عادی و ساختهای نادر یا ویژه تمایزی در نظر گرفته نمی شود (براون، صص ۴۳-۴۲).

در واقع، در دستور زبانی که بر پایه توانش زبانی تدوین می شود، از میان عوامل متعددی که در کش زبانی یا تولید گفتار مؤثر است، تنها همین یک عامل اصلی یعنی دانش زبانی ناآگاه سخنگویان مورد بررسی قرار می گیرد. به این معنی که عوامل غیر زبانی که احتمالاً بر تولید گفتار تأثیر می گذارد و موجب پدید آمدن صورتهای زبانی نادرست می شود، و یا ویژگیهایی که گوناگونیهای زبان از قبیل لهجه، سبک و ویژگیهای فردی را پدید می آورد نادیده انگاشته می شود.

چنان که پیش تر گفته شد، به نظر می رسد که هر سخنگوی زبان دانش زبانی محیط خود را به طور ناآگاه فرا گرفته است. روشن است که او نمی تواند در باره چگونگی دانش زبانی یا دستور زبان درون ذهنش به طور دقیق و صریح صحبت کند، مگر در صورتی که از پیش آگاهیهای ویژه زبانشناسی را آموخته باشد. بر این پایه، لازم است که دو مفهوم دستور زبان از یکدیگر متمایز و جدا نگه داشته شود. به این معنی که دانش زبانی ناآگاه یا دستور زبان درون ذهن سخنگویان از توصیف و نمایش این دانش زبانی ناآگاه که در واقع دستور زبان نوشته و مدون و یک فعالیت علمی است باز شناخته شود. بنابر این می توان فرض کرد که دستور زبان به این پرسش پاسخ می دهد که سخنگوی زبان احتمالاً در ذهن خود چه چیزهایی را فرا گرفته که به وسیله آن می تواند با سخنگویان هم زبان ارتباط برقرار نماید. روشن است که این دانش زبانی ناآگاه به سخنگویان زبان امکان می دهد که علاوه بر تولید و درک جمله های زبان، ناآشنایی خود را نسبت به گفته هایی که مربوط به زبانهای دیگر است نیز به آسانی دریابند، و همچنین نادرستی برخی صورتهای و نیز گوناگونیهای زبان را به سادگی تشخیص دهند. به علاوه، سخنگویان به رابطه دستوری و معنایی موجود میان برخی جمله ها آشنا هستند. یعنی مثلاً آنان جمله هایی را که به گونه ای شباهتهای دستوری نسبت به هم نشان می دهند و یا جمله هایی را که

1- frequency

2- statistical variation

3- sentence formation rules

برخی عناصر در آنها جابه جا و یا حذف شده ، و نیز جمله هایی را که به علت روابط دستوری چندگانه بیش از یک معنی دارند تشخیص می دهند .

از سوی دیگر ، هر سخنگوی زبان روابط دستوری موجود میان واژه های هر جمله را به طور ناآگاه می داند . یعنی نقشها یا روابط دستوری فاعل ، فعل ، مفعول صریح ، صفت ، قید و جز اینها را نا آگاهانه در ذهن داراست ، هر چند که نتواند در باره آنها صحبت کند و یا واژه های فنی یادشده مربوط به آنها را نداند . از این رو ، مسأله کشف و توصیف این که سخنگویان زبان چه ذخیره زبانی در ذهن دارند ، در واقع پاسخ به این پرسش است که فرایندهای ذهنی ساخت جمله هایی که سخنگویان برای ارتباط با یکدیگر تولید می کنند چگونه است . دستور زبان در این مفهوم ، باید به طور دقیق و صریح فرایندهای ذهنی تولید و نیز ساخت جمله ها یعنی توانش زبانی سخنگویان را آشکار سازد (فلور ، صص ۱-۳) .

۴ - خلاصتاً یا زبانی و جمله های بی شمار زبان

همان طور که پیش تر گفته شد ، به استثنای ذخیره محدودی از صورتهای گفتاری متداول که کم و بیش ثابت و تکراری است ، تمامی جمله ها از لحاظ روابط دستوری تازه می باشد . براین پایه ، توانش زبانی به عنوان مجموعه محدودی از قاعده های زایا و نیز واژگان که بالقوه مجموعه بی شماری از جمله ها را تولید می کند تعریف می شود . هر پیکره زبانی^۲ یعنی هر مجموعه ای از گفته ها از هر زبانی که در نظر گرفته شود ، هر چند هم که گسترده باشد ، تنها بخش محدودی از جمله های بالقوه بی شمار زبان را شامل می شود ، و روشن است که به هیچ روی برابر تمامی جمله های زبان نیست . این موضوع نارسایی نگرشهای ساختگرایی را در تدوین دستور زبان نیز روشن می سازد . یعنی توصیف هر مجموعه ای از گفته های زبان هر چند هم که گسترده باشد ، هیچ گاه برابر توصیف تمامی جمله های زبان نیست . بر این اساس ، زبان برابر توانش زبانی و نیز مجموعه بالقوه بی شمار جمله های زبان که بر پایه آن تولید می گردد ، تعریف می شود . به بیان دیگر ، زبان نظام زیربنایی ذهنی مشترك میان سخنگویان را شامل می گردد که بر پایه آن ممکن است جمله های بی شماری تولید و هم درک شود . البته ممکن است این ایراد وارد شود که فرض مذکور اثبات شدنی نیست ، و یا دست کم به سبب فانی بودن انسان بی اعتبار است . یعنی ، عملاً هیچ گاه مجموعه بی شمار جمله ها

تولید نمی شود. پاسخ این است که به هر حال چنین فرضی ضروری است، زیرا لازم است زایایی زبان در نظر گرفته شود، هر چند که عملاً بی شمار بودن جمله تجربه شدنی نیست. آنچه می توان نشان داد این است که در هیچ زبانی طولانی ترین جمله وجود ندارد. یعنی هر جمله ای که در نظر گرفته شود با افزودن واحدی تازه به آن، جمله طولانی تری می توان تولید کرد، مانند نمونه های زیر:

کره زمین کوههای زیادی دارد.

کره زمین کوهها و دشتهای زیادی دارد.

کره زمین کوهها و دشتها و جنگلهای زیادی دارد.

.....

علی گلهایی کاشت.

علی گلهایی را کاشت که باغبان آورده بود.

علی گلهایی را کاشت که باغبانی که از دوستانش بود آورده بود.

.....

چنان که در نمونه های بالا مشاهده می شود، به هر جمله ای که در نظر گرفته شود می توان واحد دیگری افزوده و جمله طولانی تری تولید کرد. از لحاظ دستوری، برای گسترش نامحدود جمله ها، راههای متعددی وجود دارد که سخنگویان زبان به طور ناآگاه بر آن مهارت دارند (فلور، صص ۳-۴). بر پایه ملاحظات بالا، معلوم می شود که از لحاظ نظری جمله های زبان بی شمار است.

۵ - شیوه توصیف زبان

در واقع، نوشتن توصیف زبان و یا هر بخشی از آن پژوهشی در باره دانش سخنگو درباره زبانش و نیز شیوه ای است که او زبان را برای ارتباط به کار می برد. روشن است که دانش سخنگو در باره زبانش در گفتار یعنی کنشهای ارتباطی او تحقق عینی می یابد. از این رو، نمونه های گفتاری تنها شاهد بر وجود دانش زبانی است، و خود دانش نیست. بنابراین، دانش زبانی برای بررسی به طور مستقیم در دسترس نیست، زیرا در درون ذهن سخنگویان جایگزین شده و از این رو، بی واسطه قابل مشاهده نمی باشد.

از سوی دیگر، توصیف زبان مستلزم ارائه مجموعه‌ای از فرضهای به هم بافته در باره اصولی است که بر پایه آن زبان ساخته می‌شود، و نیز راهبردهای ویژه‌ای که در ارتباط زبانی به کار می‌رود. روشن است که برای رسیدن به این هدف باید روشهایی دقیق و صریح به کار گرفته شود.

توصیفهای سنتی معمولاً بر پایه گردآوری مجموعه‌ای از نقل قولهای توصیفی از دستورنویسان پیشین می‌باشد که به همراه آن گزیده‌ای از پیکره زبانی یا نمونه‌های شاهد آورده می‌شود. نمونه‌های شاهد بیشتر از نوشته‌های ادبی نویسندگان برجسته پیشین برداشته می‌شود. در بررسیهای ساختاری کنونی نیز به همین گونه گردآوری پیکره‌ای از گفتار سخنگویان معمول است. با این حال هرچند که این گونه داده‌های زبانی بسیار مهم است، زیرا نشان دهنده عناصر و ساختهای زیربنایی زبان می‌باشد، اما به هیچ روی کافی نیست. در واقع، برای توصیف دقیق زبان علاوه بر پیکره زبانی به کار گرفتن شواهد دیگری نیز الزامی است. از جمله، درون‌نگری^۱ یعنی بررسی احساس زبانشناس بومی در باره عناصر، ساختها و ویژگیهای زبانش، برانگیختن سخنگویان به تولید گفتار به صورت واکنشی نسبت به برخی انگیزه‌ها، و نیز شم زبانی^۲ سخنگویان یا جستجوی قضاوت آنان در باره زبانشان نیز به عنوان ابزارهایی برای توصیف زبان باید مورد بهره جویی قرار گیرد. بهره جویی از درون‌نگری و شم زبانی برای آزمودن درستی و یا نادرستی صورتهای زبانی و همچنین تحلیل ابهام یعنی معنی چندگانه برخی صورتهای زبانی نیز ضروری است. با این حال، یادآوری این نکته لازم است که درون‌نگری، آزمودن شم زبانی و برانگیختن سخنگو به تولید گفتار محدودیتها و خطراتی را نیز در بر دارد. از این رو، شواهد یادشده باید با احتیاط و نیز با تکرار در مورد سخنگویان متفاوت و در دفعات متعدد به کار گرفته شود.

به ترتیبی که در بالا گفته شد، زبانشناس کوشش می‌کند نظام زیرین و ذهنی جمله‌های زبان را مشخص نماید. پیداست که در این مفهوم دستور زبان توصیف فرایندهایی ذهنی^۳ است، زیرا به کشف واقعیتهای ذهنی که در زیر بنای گفتار قرار دارد می‌پردازد. در واقع، در دستور زبان، توانش زبانی یا نظامی از فرایندهای زایا^۴ بررسی می‌گردد که بر پایه آن گفتار تولید و نیز درک می‌شود. بر این پایه، دستور زبان این واقعیت

1- introspection

3- mentalistic processes

2- intuition

4- generative processes

را توضیح می دهد که سخنگو چگونه گفتاری را به صورتی خاص تولید می کند و به کار می برد و یا گفته های سخنگویان دیگر را درک می کند. در صورتی که چنین دستور زبانی کاملاً صریح باشد، یعنی تجزیه و توصیف روشن و دقیقی از چگونگی کارکرد زبان به دست دهد، به گونه ای که درک هیچ بخشی از آن بر هوش و درک خواننده متکی نباشد، به آن دستور زبان زایا گفته می شود.

قاعده های نحوی

در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری^۱

۱ - قاعده های تولید^۲ و قاعده های گشتاری^۳

دستور زبان گشتاری بر پایه دو مفهوم بنیادی یعنی قاعده های تولید و قاعده های گشتاری یا گشتارهای دستوری عرضه شده است. قاعده های تولید مجموعه محدودی از قاعده های سازه ای^۴ را شامل است که از راه تحلیل و نمایش دقیق ساخت سازه ای جمله های زبان به دست می آید، و به نوبه خود، چگونگی تولید زنجیره ها یا جمله های زیرین^۵ را نشان می دهد. از سوی دیگر، گشتارهای دستوری در جمله های زیرین تغییرات مناسب را پدید می آورد تا صورت عادی جمله های زبان تولید شود. در نظر گرفتن دودسته قاعده های تولید و گشتارهای دستوری به این علت است که تنها بخشی از ادراک جمله بر پایه تحلیل ساختاری یا تجزیه سازه ای^۶ ممکن است. برای درک بخش و یا بخشهای دیگری از جمله به سطح دستوری متمایزی که به آن تجزیه گشتاری^۷ گفته می شود نیاز است. مثلاً، برای درک معنی صورت نمونه زیر در نظر گرفتن جمله های زیرین مربوط به آن الزامی است، زیرا جمله های زیرین

1- the standard theory transformational grammar

2- rules of production

4- phrase structure rules

6- constituent analysis

3- transformational rules

5- underlying strings

7- transformational analysis

روابط دستوری واقعی را نشان می دهد :

(۱) زن نویسنده [در کنار باغ نشسته است] .

جمله های زیرین :

(۲) (الف) زن نویسنده است [در کنار باغ نشسته است]

(ب) زن همسر [نویسنده] است [در کنار باغ نشسته است]

چنان که در نمونه های (۲) مشاهده می شود ، تغییرات یا گشتارهای مناسب هردو زنجیره زیرین (الف) و (ب) را به صورت یک جمله یکسان (۱) ظاهر می سازد . تنها دو زنجیره زیرین یادشده روابط دستوری واقعی و در نتیجه معانی مربوط به آنها را مشخص می سازد (در نمونه بالا زنجیره های زیرین به صورت بسیار ساده نمایش داده شده است) .

چامسکی در کتاب «جنبه های نظریه نحو» (۱۹۶۵) در نظریات نخستین خود که پیش تر در کتاب «ساختهای نحوی» (۱۹۵۷) ارائه کرده بود اصلاحات مهمی را منظور کرد . وی در کتاب مذکور نظریه خود را به صورت مدون و دقیق عرضه کرد . او بعداً نظریه مذکور را «نظریه اصلی دستور زبان گشتاری» نامید .

۲ - بخشهای دستور زبان گشتاری

چنان که پیش تر گفته شد ، نظریه دستور زبان گشتاری چگونگی تولید جمله های بی شمار زبان را توصیف می کند . به این معنی که دستور زبان نظامی از قاعده ها را داراست که جمله های بی شمار زبان را تولید می نماید . مجموعه قاعده های دستور زبان در سه بخش عمده یعنی بخش نحوی^۱ ، بخش آوایی^۲ و بخش معنایی^۳ جای می گیرد . بخش نحوی از راه قاعده های نحوی^۴ مجموعه بی شمار جمله های زیرین را تولید و توصیف می کند . هریک از جمله های زیرین تمامی اطلاعات لازم برای تعبیر و نیز تلفظ جمله ای خاص را داراست . بخش آوایی صورت آوایی هر جمله را که به وسیله قاعده های نحوی تولید می شود به دست می دهد ، و از این راه هر زنجیره زیرین به نمای آوایی قرینه آن مرتبط می گردد . بخش معنایی تعبیر معنایی^۵ جمله را تعیین می کند . به این معنی که جمله زیرینی را که به وسیله بخش نحوی

1- syntactic component

3- semantic component

5- semantic interpretation

2- phonological component

4- syntactic rules

تولید می شود به نمای معنایی^۱ خاصی مربوط می سازد. بر این پایه، روشن است که دو بخش آوایی و معنایی به ترتیب بیانی و تعبیری است. به این معنی که در هریک از دو بخش یادشده از اطلاعاتی که به وسیله بخش نحوی در باره سازه های موجود در زنجیره زیرین فراهم می گردد، یعنی مشخصه های آوایی و معنایی آنها، و نیز روابط دستوری موجود میان سازه ها استفاده می شود.

۳- ژرف ساخت^۲ و روساخت^۳

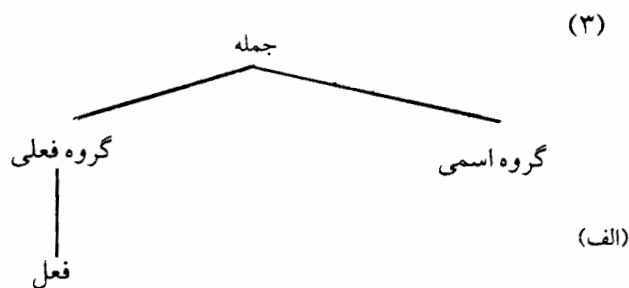
چنان که در بالا گفته شد، در دستور زبان گشتاری، قاعده های نحوی جمله های زیرین را تولید و توصیف می کند. سپس جمله های زیرین به نوبه خود از راه اعمال گشتارهای دستوری تغییرات مناسبی را می پذیرد تا صورت عادی جمله ها ظاهر شود، مانند چگونگی تولید جمله نمونه (۱) در بالا. بر این پایه در دستور زبان گشتاری، مفاهیم جمله های زیرین، گشتارهای دستوری و صورت عادی جمله مفاهیم عمده ای محسوب می شود. واژه های فنی ژرف ساخت و روساخت به ترتیب برای جمله زیرین و صورت عادی جمله به کار می رود. مفاهیم ژرف ساخت و روساخت دستور زبان گشتاری را از دستور زبان ساختاری متمایز می سازد، زیرا در دستور زبان ساختاری که پیش تر به صورتهای کم و بیش همسانی در اروپا و آمریکا گسترش یافته بود، دو سطح یادشده یکسان در نظر گرفته می شد، در حالی که در دستور زبان گشتاری فرض اصلی این است که ژرف ساخت و روساخت از یکدیگر متفاوت است. در واقع روساخت از راه عمل کردهای دقیق و خاص گشتارهای دستوری بر زنجیره های زیرین پدید می آید. بر این پایه، بخش نحوی برای هر جمله ژرف ساخت و سپس از راه گشتارهای دستوری روساخت تولید می کند. روشن است که گشتارها چگونگی ارتباط ژرف ساخت و روساخت را نشان می دهد، و آنها را به هم مربوط می سازد. فرض ژرف ساخت و روساخت برخی کمبودها و نارساییهایی را که در دستور زبان ساختاری مشاهده می شد به خوبی آشکار می سازد. از جمله از این راه، روابط دقیق دستوری و چندگانگی معنایی جمله های مبهم مشخص می شود، مانند جمله نمونه (۱) در بالا.

1- semantic representation

2- deep structure

3- surface structure

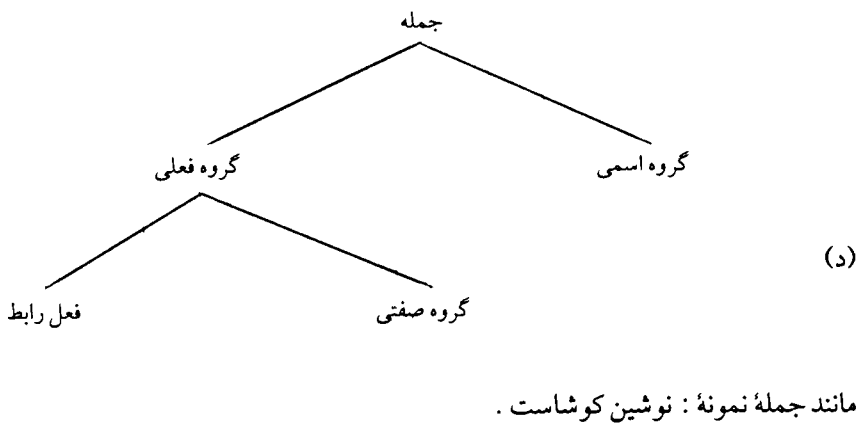
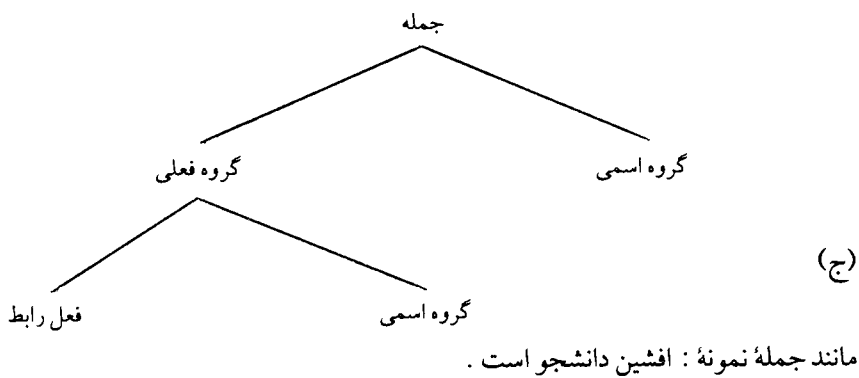
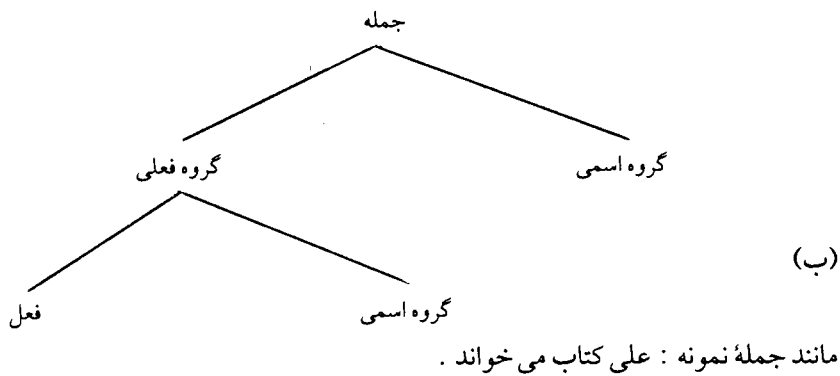
ژرف ساخت جمله در زیر بخشی از بخش نحوی به نام پایه^۱ تولید می شود. زیربخش پایه مجموعه محدودی قاعده های سازه ای را شامل است که به آنها قاعده های مقوله ای^۲ یا قاعده های بازنویسی^۳ نیز گفته می شود (از این لحاظ که در قاعده های سازه ای مقوله های دستوری به کار می رود به آنها قاعده های مقوله ای نیز گفته می شود). قاعده های سازه ای تعداد محدودی زنجیره پایه^۴ تولید می کند. همچنین، قاعده های سازه ای از راه زنجیره های پایه زنجیره های زیرین را تولید می کند و برای هریک توصیف ساختی ویژه ای به دست می دهد. به هر توصیف ساختی زنجیره یا جمله زیرین جمله نمای پایه^۵ گفته می شود. در واقع، جمله نمای پایه ژرف ساخت جمله را تشکیل می دهد. بنابراین، در زیربنای هر جمله، یک و یا چند جمله نمای پایه وجود دارد. از میان جمله های زبان به تعداد محدودی که بویژه بسیار ساده است، یعنی تنها یک جمله ژرف ساختی دارد و برای تولید و ساخت آنها حداقل گشتارها به کار می رود، جمله اصلی^۶ گفته می شود. جمله های اصلی را نباید با زنجیره های پایه که در زیر بنای آنها قرار دارد آمیخت. به نظر می رسد که در کاربرد زبان زنجیره های پایه و جمله نماهای پایه نقشی مهم و اساسی دارند (چامسکی، ۱۹۶۵، صص ۱۸-۱۵). جمله نماهای پایه از نوع نمونه های زیر است (عنوانهای گروه اسمی، گروه فعلی و جز اینها بعداً در همین فصل توضیح داده می شود):

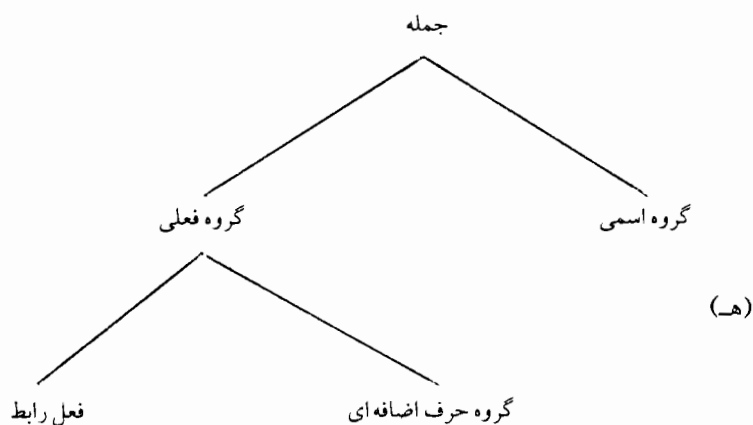


مانند جمله نمونه: گل شکفت.

- 1- base
- 3- rewriting rules
- 5- base phrase marker

- 2- categorial rules
- 4- base string
- 6- kernel sentence





مانند جمله نمونه: اعظم در باغ است.

همچنین، واژگان نیز به صورت فهرستی از پایه‌ها یا واحدهای واژگانی در زیربخش پایه وجود دارد. بر پایه ملاحظات بالا، با به کار بستن قاعده‌های سازه‌ای و نیز به کارگیری واحدهای واژگانی زیر بخش پایه، ژرف ساخت جمله‌های زبان تولید می‌شود، و سپس از راه اعمال گشتارهای مناسب، ژرف ساخت به صورت روساخت قرینه آن ظاهر می‌گردد.

۴- توصیف ساختی^۱ جمله

در دستور زبان گشتاری لازم است بخش نحوی در باره هر جمله اطلاعات دستوری دقیقی به صورت توصیف ساختی مشخص به دست دهد، و نیز نشان دهد که چگونه توصیفهای ساختی به وسیله نظامی از قاعده‌های صریح تولید می‌شود. در واقع، زیر بخش پایه در بخش نحوی همین وظیفه را ایفا می‌کند. به این معنی که زیر بخش پایه نظام قاعده‌های نحوی صریحی را شامل است که به هریک از جمله‌های زبان توصیف ساختی ویژه‌ای اختصاص می‌دهد/برای روشن شدن موضوع، بهتر است ابتدا اطلاعاتی که دستور زبانهای سستی در باره جمله ساده‌ای مانند نمونه (۴) به دست می‌دهد مورد توجه قرار دهیم:

(۴) باغبانی گلها را می‌آراست.

(۴- الف) زنجیره (۴) «جمله» است. «گلها را می آراست» «گروه فعلی» است، که به نوبه خود از «فعل» «می آراست» و «گروه اسمی» «گلها» و «حرف نشانه» «را» تشکیل یافته است. «باغبانی» نیز گروه اسمی است. «گلها» از «اسم» «گل» و «نشانه جمع» «ها» تشکیل شده و به دنبال آن «حرف نشانه» «را» ظاهر گردیده، و بالاخره «ی» در «باغبانی» «نشانه نکره» است.

(۴- ب) گروه اسمی «باغبانی» «نقش نهاد»^۱ و «گلها را می آراست» «نقش گزاره»^۲ جمله (۴) را داراست. گروه اسمی «گلها را» «مفعول صریح»^۳ و «می آراست» «فعل اصلی»^۴ است. رابطه دستوری «نهاد و فعل» میان دو سازه^۵ «باغبانی» و «می آراست»، و رابطه دستوری «فعل و مفعول صریح» میان دو سازه «می آراست» و «گلها» برقرار است.

(۴- ج) «باغبان» «اسم ذات» است (به گونه ای که از «آب» «اسم ماده» و «هوش» «اسم معنی» متمایز می باشد). همچنین «باغبان» «اسم عام» است (برخلاف «علی» که «اسم خاص» و «او» که ضمیر است). به علاوه «باغبان» «اسم انسان» است (یعنی از «اسب» «اسم غیر انسان» و نیز «خانه» «اسم غیر جاندار» متمایز می باشد). فعل «می آراست» متعدی است (و از فعل «رفتن» متفاوت می باشد). با فعل مذکور معمولاً حذف مفعول صورت نمی پذیرد (برعکس «خوردن» و «زاییدن» که ممکن است مفعول همراه آنها حذف شود). به علاوه، فعل «می آراست» به صورت استمراری نیز به کار می رود (برعکس «دانستن» و «داشتن» که به صورت استمراری به کار نمی رود). فعل مذکور الزاماً «با مفعول و فاعل اسم ذات» ظاهر می شود (برعکس فعل «خوشنود کردن» که «با فاعل اسم معنی» مانند «مهربانی» نیز به کار می رود).

بی شک اطلاعات دستوری ای که در بالا ارائه شد، برای هر توضیحی در باره این واقعیت که چگونه زبان به کار می رود و یا فرا گرفته می شود ضروری است. اما در دستور زبان زایا گشتاری موضوع اصلی این است که اطلاعات دستوری از نوع بالا را چگونه به طور دقیق و تدوین یافته به صورت توصیفهای ساختی صریح می توان به دست داد و این که توصیفهای ساختی چگونه به وسیله قاعده های صریح و زایا می تواند ارائه شود.

1- subject

3- direct object

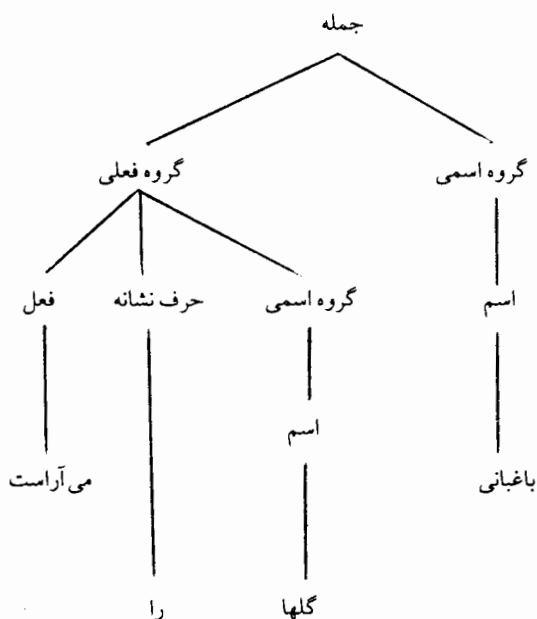
5- constituent

2- predicate

4- main verb

۵ - دسته‌بندی^۱ سازه‌های دستوری

اطلاعات دستوری ای را که در قسمت (۴-الف) در بالا داده شد، به صورت تجزیه به سازه‌ها در درون هلالها با عنوانهای داده شده، و یا به صورتی دیگر ولی همسان به شکل نمودار درختی (۵) می‌توان نمایش داد، اگر فرض شود که جمله نمونه (۴) یک زنجیره اصلی است، ساختی که در نمودار (۶) داده شده به عنوان تصویری از جمله نمای پایه آن می‌توان در نظر گرفت:



(۵)

دستور زبانی که جمله‌نماهای ساده‌ای مانند نمونه (۵) را تولید می‌کند بر پایه فهرستی از نمادها یا سازه‌ها^۲ (مانند: باغبانی، گلها، می‌آراست) و نیز نمادهای مقوله‌ای^۳ (جمله، گروه اسمی، گروه فعلی، اسم، فعل و جز اینها) تدوین شده است. به علاوه، سازه‌ها در دو دسته واحدهای واژگانی^۴ و عناصر دستوری^۵ (مانند «را»، «نشانه جمع-ها»،

1- categorization

2- formatives

3- category symbols

4- lexical items

5- grammatical items

«زمان گذشته»، «استمراری» و جز اینها) نشان داده شده است (برخی عناصر دستوری در نمودار (۵) نشان داده نشده، زیرا نمودار به صورت ساده ارائه گردیده است).

جمله نماها مانند نمونه (۵) از راه عمل کرد نظامی از قاعده های بازنویسی صورت می پذیرد. به طور انتزاعی، قاعده بازنویسی را به شکل زیر می توان نمایش داد:

(۶) الف ← ج / ب — د

در قاعده (۶)، «ب» و «د» (که ممکن است صفر باشند) زنجیره ای از نمادها، «الف» یک نماد مقوله ای واحد و «ج» زنجیره ای از نمادهاست. قاعده بالا به این گونه تعبیر می شود که مقوله «الف» به صورت زنجیره «ج» ظاهر می شود، هنگامی که در محیط یا بافتی^۱ قرار می گیرد که «ب» در طرف راست و «د» در طرف چپ آن باشد. اگر چنین قاعده بازنویسی ای به کار بسته شود، زنجیره «ب الف د» به صورت «ب ج د» ظاهر می گردد. قاعده های بازنویسی یا سازه ای زیر بخش پایه نیز به ترتیبی که در بالا گفته شد سازه ای را در بافت خاصی به صورت زنجیره ای از سازه ها به دست می دهد. هر جمله از راه به کار بستن تعداد مشخصی قاعده سازه ای و برخی قاعده های دیگر از زنجیره آغازی که «جمله» است تولید می شود. به زنجیره آغازی که مقوله «جمله» را نشان می دهد نماد آغازی^۲ گفته می شود. نشانه # «نمادمرزی»^۳ نیز به عنوان یک سازه دستوری در نظر گرفته می شود.

قاعده های سازه ای به صورت توالی خطی^۴ ترتیب می یابد. همچنین، توالی قاعده های سازه ای به صورت سلسله مراتبی^۵ تنظیم می شود به گونه ای که هر قاعده بر پایه بازنویسی تنها یک سازه از قاعده بالاتر تدوین می گردد. چنان که در بالا گفته شد، هر جمله از راه به کار بستن تعداد مشخصی از قاعده های سازه ای تولید می شود. تولید و توصیف هر جمله به صورت اشتقاقهای متوالی^۶ یا مجموعه ای از زنجیره های زیرین حاصل می گردد. مثلاً، برای تولید جمله (۴)، لازم است زیر بخش پایه قاعده های بازنویسی زیر را دارا باشد:

(۷) جمله ← گروه اسمی + گروه فعلی

گروه فعلی ← گروه اسمی + حرف نشانه + فعل

1- environment

3- boundary symbol

5- hierarchical

2- initial symbol

4- linears equence

6- sequential derivation

گروه اسمی ← اسم + نشانه نکره

گروه اسمی ← اسم + نشانه جمع

نشانه نکره ← i «-ی»

نشانه جمع ← hâ «-ها»

فعل ← می آراست

اسم ← گل

لازم است در قاعده‌های بالا میان قاعده‌های مقوله‌ای و قاعده‌هایی که سازه‌های واژگانی را به دست می‌دهند تمایز گزارد شده شود. قاعده‌های واژگانی نیز در زیر بخش پایه جای دارد (نگاه کنید به: ۷ مشخصه‌های نحوی و قاعده‌های زیر مقوله‌ای).

۶ - تدوین قاعده‌های سازه‌ای

چنان که در (۴-الف) مشاهده می‌شود، از راه تحلیل جمله، بخشهای سازنده آن را می‌توان مشخص کرد. قاعده‌های سازه‌ای را نیز بر اساس همین تحلیل جمله به بخشهای سازنده آن می‌توان تدوین نمود. روشن است که برای این منظور لازم است بر اساس تعدادی جمله که به طور مناسب و به اندازه کافی از میان نمونه‌های گفتاری زبان گزیده شده، تحلیل سازه‌ای به انجام برسد. از این رو، تحلیل سازه‌ای جمله‌ها باید تا میزانی ادامه یابد که اطمینان حاصل شود که از راه به کار بستن قاعده‌های سازه‌ای به دست آمده، تمامی جمله‌های زبان بالقوه تولید و توصیف شود، به گونه‌ای که هیچ جمله‌ای از زبان بیرون از شمول قاعده‌های سازه‌ای واقع نشود. یادآوری می‌شود که قاعده‌های سازه‌ای مجموعه محدودی را تشکیل می‌دهد.

قاعده‌های سازه‌ای با عنصر «جمله» آغاز می‌شود، زیرا هدف دستور زبان زیانمایش چگونگی تولید و توصیف جمله‌های زبان است. به علاوه، جمله به عنوان عمده‌ترین واحد نحوی در نظر گرفته می‌شود. قاعده‌های سازه‌ای از نوع قاعده‌های زیر است:

(۸)

(الف) جمله ← گروه اسمی + گروه فعلی + عنصر معین

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{فعل} \\ \text{گروه اسمی (را) + فعل} \\ \text{گروه فعلی} \leftarrow \left\{ \begin{array}{l} \text{گروه اسمی} \\ \text{گروه صفتی} \\ \text{گروه حرف اضافه ای} \end{array} \right\} + \text{فعل رابط} \end{array} \right\}$$

(ج) عنصر معین ← (فعل معین) + عنصر صرفی

(د) عنصر صرفی ← زمان + شناسه + نمود

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{حال} \\ \text{گذشته} \end{array} \right\} \leftarrow \text{(ه) زمان}$$

(و) شناسه ← «am»-م، «i»-ی، «ad» / «d»-د، «im»-یم، «id»-ید، «and»-ند

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{ساده} \\ \text{استمراری} \\ \text{کامل} \end{array} \right\} \leftarrow \text{(ز) نمود}$$

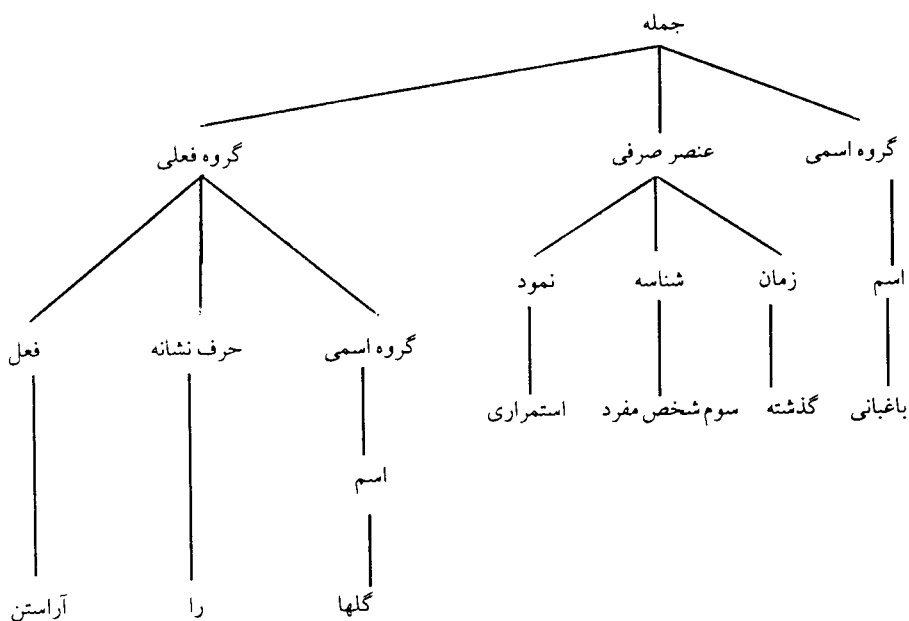
$$\left\{ \begin{array}{l} \text{(وابسته) + اسم} \\ \text{ضمیر} \end{array} \right\} \leftarrow \text{(ح) گروه اسمی}$$

(ط) فعل ← آراستن، خواندن، دیدن، نشستن، ...

(ی) فعل رابط ← بودن

(ک) اسم ← باغبان، گل، آهو، ...

چنان که پیش تر نیز گفته شد (۳- ژرف ساخت و روساخت) ، با به کار بستن قاعده های سازه ای به همراه واژگان زنجیره های زیرین (یا زیربنایی یا ژرف ساختی) یا اشتقاقها تولید می شود . هر بار یک قاعده سازه ای به کار بسته می شود و از این راه یک زنجیره زیرین پدید می آید . به آخرین زنجیره زیرین زنجیره پایانی گفته می شود . همچنین ، هریک از سازه های واژگانی که در زنجیره پایانی به کار می رود نشانه پایانی^۱ نامیده می شود . زنجیره پایانی به صورت جمله نما نشان داده می شود ، مانند نمونه (۹) :



(۹)

جمله نمای ژرف ساخت^۲ (۹) پس از عمل کرد گشتارهای مناسب به صورت جمله نمای روساخت^۳ (۵) ظاهر می شود .

۷ - نقشهای دستوری^۲

مفاهیمی که در (۴- ب) نشان داده شده با آنچه در بالا به عنوان مقوله ها یا سازه های

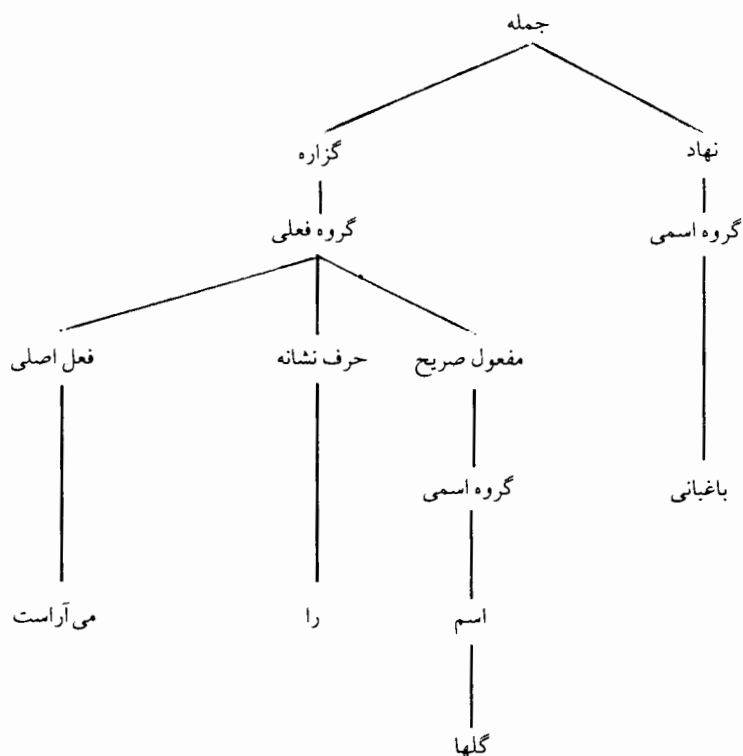
1- terminal symbol

2- deep phrase marker

3- surface phrase marker

4- grammatical functions

دستوری در قاعده های سازه ای ارائه گردید کاملاً متفاوت است. مفاهیم نهاد، گزاره، مفعول صریح و جز اینها نقشهای دستوری را بیان می کند که از مقوله های دستوری متمایز است. در واقع، مفاهیم نقشی ارتباط دستوری یک مقوله را نسبت به مقوله یا مقوله های دیگر در جمله ای که در آن به کار رفته نشان می دهد، و از این رو بیانگر مفهومی ارتباطی و درونی می باشد. یعنی درجمله نمونه (۴)، «باغبانی» نهادجمله است، یا درنقش نهاد به کار رفته است و نه «گروه اسمی» جمله. چنان که درجمله نمونه (۴) مشاهده می شود، گروه اسمی دیگری یعنی «گلها» نیز وجود دارد که به عنوان نهاد به کار نرفته، بلکه نقش مفعول صریح را داراست. از این رو، لازم است مفاهیم نقشی نهاد، گزاره، مفعول صریح و جز اینها از مفاهیم مقوله ای گروه اسمی، گروه فعلی، اسم، فعل و جز اینها متمایز نگه داشته شود، هرچند که در برخی موارد ممکن است یک اصطلاح برای مفاهیم هردو دسته به کار رود (مثلاً «فعل رابط»). بنابراین اگر مفاهیم نقشی نیز در نمودار درختی (۵) درج شود، نمودار (۱۰) به دست می آید:



چامسکی معتقد است که به دست دادن جمله‌نمایی که در آن هم نقشهای دستوری و هم مقوله‌های دستوری درج شده باشد به دو دلیل غیر ضروری و احتمالاً گمراه‌کننده است. نخست این که به دست دادن هر دو گونه اطلاعات دستوری به همراه هم در یک نمودار یا جمله‌نما موجب درهم شدن هر دو دسته مفاهیم نقشی و مقوله‌ای می‌شود، زیرا به مفاهیم هر دو دسته حالت مقوله‌ای می‌دهد و از این رو، نمی‌تواند ویژگی ارتباطی مفاهیم نقشی را نشان دهد. دوم آن که به دست دادن نموداری مانند (۱۰) زاید به نظر می‌رسد، زیرا مفاهیم نقشی نهاد، گزاره، فعل اصلی و مفعول صریح از پیش در نمودار (۵) به طور ضمنی داده شده است. تنها لازم است که روابط دستوری یا نقشی موجود در آن به طور صریح بیان شود. مثلاً می‌توان گفت که در نمودار (۵) «باغبانی» نهاد جمله «باغبانی گلها را می‌آراست» می‌باشد که به این ترتیب، رابطه دستوری گروه اسمی «باغبانی» با تمامی جمله مشخص می‌گردد. همچنین، «می‌آراست» فعل اصلی و «گلها» مفعول صریح جمله است. به این ترتیب، گروه اسمی «گلها» در نقش مفعول صریح از «باغبانی» که در نقش نهاد به کار رفته متمایز می‌شود. بر این پایه، می‌توان تصور کرد که قاعده‌های سازه‌ای به طور ضمنی نقشهای دستوری را نیز مشخص می‌سازد. روشن است که در جمله‌های ساده مانند نمونه (۴) نقشهای دستوری به صورت متقارن و یک به یک به وسیله مقوله‌های دستوری پوشانده می‌شود. به این معنی که هر مقوله دستوری دربردارنده یک نقش دستوری واحد است.

برعکس جمله‌های ساده از نوع نمونه (۴)، در برخی جمله‌ها که بر آنها جابه‌جایی برخی سازه‌ها اعمال گردیده (مانند جمله مجهول) و در نتیجه نقشهای دستوری درهم شده، و نیز برخی جمله‌های مرکب که در آن چندین نقش دستوری در یک گروه (بویژه گروه اسمی) تحقق یافته، به دلیل درهم شدن، نمایش نقشهای دستوری در نمودار درختی ممکن نیست، مانند نمونه‌های (۱۱):

(۱۱)

(الف) گلهای زیبایی در باغچه کاشته شده است.

(ب) باغبان بوته‌های گل را می‌آراید تا بهتر رشد کنند.

در جمله نمونه (۱۱-الف)، «گلهای زیبا» مفعول واقعی جمله است، ولی در جایگاه نهاد ظاهر شده است. در جمله (۱۱-ب)، «بوته‌های گل» مفعول فعل «می‌آراید» و نیز «فاعل» فعل «رشد کنند» می‌باشد. در جمله‌های مشابه نمونه‌های (۱۱)، مقوله‌های دستوری و

مفاهیم نقشی به طور متقارن و یک به یک بر یکدیگر منطبق نیست. از این رو، ممکن نیست که مفاهیم نقشی را به همراه مقوله های دستوری نمایش داد.

بر پایه ملاحظات بالا، معلوم می شود که برای نمایش روابط دستوری واقعی و یا چندگانه در جمله هایی مشابه نمونه های بالا به توصیف ساختی جداگانه ای نیاز است، تا روابط دستوری را به صراحت نشان دهد. در واقع، چنین توصیفهای ساختی صریحی که روابط دستوری واقعی موجود در جمله را نشان می دهد همان ژرف ساخت است. نمونه هایی از نوع (۹) و توجیه تجربی آنها نخستین انگیزه هایی محسوب می شود که موجب شد در دستور زبان گشتاری برای ارائه توصیف صریح ساخت دستوری جمله ها دو سطح نحوی متمایز یعنی ژرف ساخت و روساخت در نظر گرفته شود. ژرف ساخت جمله نمونه (۱۱-ب) دست کم از دو جمله نمای پایه تشکیل شده که اطلاعات لازم را در باره روابط دستوری سازه های آن از جمله روابط دستوری دو گانه یا دو نقشی یک سازه از آن را به دست می دهد، و از این راه توصیف ساختی صریحی برای جمله ارائه می کند.

۸ - قاعده های زیر مقوله ای^۱ و قاعده های انتخاب^۲

اطلاعات دستوری ارائه شده در (۴-ج) برای تعیین روابط معنایی، یعنی چگونگی تولید جمله های با معنی و نیز مشخص کردن ویژگیهای زنجیره های بی معنی معتبر و مهم است. چون بخش معنایی دستور زبان تعبیر معنایی جمله را به دست می دهد، از این رو لازم است که در بخش نحوی تمام اطلاعاتی که برای تعبیر معنایی جمله الزامی است ارائه شود. برای تعیین ویژگیهای معنایی جمله و تولید جمله های با معنی، تعیین مشخصه های تحلیلی مقوله های واژگانی اسم، فعل، صفت، قید و جز اینها ضروری به نظر می رسد. به این گونه مشخصه ها مشخصه های زیر مقوله ای^۳ گفته می شود. برای روشن شدن لزوم به کارگیری مشخصه های زیر مقوله ای در قاعده های نحوی لازم است نخست دو دسته زنجیره های بی معنی (۱۲-الف) و جمله های (۱۲-ب) مقایسه شود:

(۱۲)

(الف)

گلها باغبانی را می آراست
 گلها کار خوب باغبان را ستودند
 باغبان از تصمیم گلها با خبر شد
 گلها سپری شد
 باغبان طبیعت گلها را دارد می داند
 (ب)

باغبان گلها را آراست .
 من کار خوب باغبان را ستودم .
 من از تصمیم باغبان با خبر شدم .
 سالها سپری شد .
 باغبان طبیعت گلها را می داند .

برای هر سخنگوی فارسی زبان روشن است که زنجیره های (۱۲- الف) با جمله های (۱۲- ب) کاملاً متفاوت است . از این رو ، هر نظریه کارآمدی در باره توصیف و تعبیر جمله های زبان ، یعنی دستور زبانی که از لحاظ توصیفی کارآمد باشد ، باید تفاوت میان زنجیره های بی معنی (۱۲- الف) و جمله های (۱۲- ب) را به صراحت نشان دهد . هریک از زنجیره های (۱۲- الف) به گونه ای از قاعده های زبان فارسی انحراف دارد . حتی در صورتی که برخی از آنها تعبیر پذیر باشد ، تعبیر آنها بر پایه مطابقت با جمله های قرینه از (۱۲- ب) و یا مشابه آن ممکن است . یعنی در واقع ، تعبیر معنایی که بر آنها تحمیل می شود از راه شباهت و قیاس میان آنها با جمله های درست صورت می پذیرد . البته ، روشن است که برخی زنجیره ها تنها انحراف دستوری دارند ، مانند نمونه زیر :

(۱۳) می آراست را گلها باغبان

برعکس ، برخی زنجیره ها تنها ناسازگاری معنایی^۱ نشان می دهند ، مانند نمونه های (۱۲ الف) .

لازم است تعیین شود که روشها و نتایج تحلیل نحوی و معنایی تا چه میزانی باید دقت و

صراحت یابد تا انحراف زنجیره های نادرست همانند نمونه های (۱۲- الف) و نیز تعبیر معنایی جمله ها مشخص شود. لازم است به این نکته توجه شود که ملاحظات نحوی و معنایی الزاماً در همه حال نمی تواند از یکدیگر کاملاً متمایز گردد. (مشخصه های نحوی^۱ بر پایه مفاهیم معنایی مطلق قرار دارد که نوعی همگانی زبانی^۲ به شمار می رود. از این رو، همگانیهای زبانی یادشده بخش معنایی دستور زبان را نیز تشکیل می دهد و آن را به گونه ای محدود می سازد. براین پایه، روشن است که در هر مورد انحراف دستوری به هم ریختن برخی همگانیهای زبانی در جمله را موجب می شود.

روش صریح برای ارائه زیر مقوله ها این است که به صورتی مشابه قاعده های بازنویسی تدوین شود، با این تفاوت که مشخصه های زیر مقوله ای به صورت دسته بندی دو بندی متضاد مشخص می گردد. مثلاً اسم یا «خاص» است و یا «عام»، یا «انسان» است و یا «غیر انسان»، یا «جاندار» است و یا «غیر جاندار» و جز اینها. به این ترتیب، همانند واجها که به صورت مجموعه ای از مشخصه های واجی در نظر گرفته می شود، مقوله های واژگانی اسم، فعل و جز اینها نیز به صورت مجموعه ای از مشخصه های نحوی منظور می شود، و به این ترتیب برخی قاعده های خاص بر همه اسمهایی که مشخصه نحوی مشترکی را دارا هستند، اعمال می گردد (چامسکی، ۱۹۶۵، صص ۷۷-۸۰). بر این اساس، هر سازه واژگانی با مجموعه ای مشخصه های نحوی همراه خواهد شد. مثلاً، سازه «پسر» مشخصه های نحوی [+ عام]، [+ انسان]، [- بالغ] را دارا خواهد بود. از همین رو، نمادهایی که سازه های واژگانی اسم، فعل و جز اینها را نشان می دهد، از راه قاعده های یادشده که به آنها قاعده های زیر مقوله ای^۳ گفته می شود به صورت نمادهای مرکب^۴ تجزیه می گردد. به این ترتیب هر نماد مرکب مجموعه ای مشخصه های نحوی ویژه را شامل خواهد شد. نمونه ای از قاعده های زیر مقوله ای اسم را به صورت (۱۴) می توان به دست داد.

(۱۴)

(الف) اسم ← [+ اسم]، ± ذات]

(ب) [+ ذات] ← ± [شمردنی]

(ج) [+ شمردنی] ← [± عام]

(د) $| + \text{عام} | \leftarrow | \pm \text{جاندار} |$

(هـ) $| - \text{عام} | \leftarrow | \pm \text{جاندار} |$

(و) $| + \text{جاندار} | \leftarrow | \pm \text{انسان} |$

(ز) $| - \text{عام} | \leftarrow | \pm \text{خاص} |$

با به کار بستن قاعده‌های زیر مقوله‌ای (۱۴)، نمادهای مرکب به دست می‌آید، مانند نمونه‌های (۱۵).

(۱۵)

(الف) $| + \text{اسم} , + \text{ذات} , + \text{شمردنی} , + \text{عام} , + \text{جاندار} |$

(ب) $| + \text{اسم} , + \text{ذات} , - \text{شمردنی} |$

نماد مرکب (۱۵-الف) اسمهایی از جمله «اسب»، «آهو»، «کبوتر»، و همچنین، نماد مرکب (۱۵-ب) اسمهایی مانند «آب»، «شیر»، «شکر»، «آرد» را مشخص می‌نماید.

همچنین، قاعده‌های زیر مقوله‌ای فعل را نیز می‌توان به دست داد، و بر پایه آن نمادهای مرکب فعل را مشخص کرد.

(۱۶)

$| + \text{فعل} , + \text{متعدی} |$ مانند: خواندن، گفتن

$| + \text{فعل} , - \text{متعدی} |$ مانند: رفتن، نشستن

$| + \text{فعل} , + \text{فاعل جاندار} |$ مانند: خوردن، خوابیدن

$| + \text{فعل} , - \text{فاعل جاندار} |$ مانند: جوشیدن، یخ بستن

$| + \text{فعل} , - \text{مفعول جاندار} |$ مانند: خواندن، ریختن

$| + \text{فعل} , + \text{فاعل انسان} |$ مانند: دعوت کردن، خواندن

بر پایه نمادهای مرکب حاصل از قاعده‌های زیر مقوله‌ای، محدودیتهای کاربردی فعل در گروه فعلی مشخص می‌شود. به این گونه محدودیتها محدودیتهای بافتی^۱ گفته می‌شود. مثلاً، فعلی که مشخصه $| + \text{متعدی} |$ را داراست در بافتی به کار می‌رود که به همراه آن گروه اسمی (با نقش مفعول صریح) ظاهر می‌شود، مانند «گلها را می‌آراست»، و یا فعلی که دارای مشخصه $| - \text{متعدی} |$ (یا لازم) است، به تنهایی گروه فعلی تشکیل می‌دهد، مانند «نشست». به قاعده‌هایی که بافتهای کاربردی فعل را مشخص می‌کند، قاعده‌های انتخاب^۲ و

به مشخصه های به کار رفته در آنها مشخصه های بافتی^۱ گفته می شود. قاعده های مذکور محدودیتهای انتخاب^۲ را مشخص می نماید. یعنی قاعده های انتخاب مشخص می سازد که هر فعل در چه بافتی به کار می رود، مانند نمونه های (۱۷) (نشانه خط مایل / بافت، و نشانه خط کشیده — جایگاه سازه خاص، یعنی فعل در نمونه های (۱۷) را نشان می دهد):

(۱۷)

(الف) فعل ← + فعل، + متعدی / گروه اسمی + (را) —————

مانند: کتاب را خواندم.

(ب) فعل ← + فعل، + فاعل جاندار / + اسم، + جاندار —————

مانند: پرندگان آواز می خواندند.

(ج) فعل ← + فعل، + مفعول جاندار / + اسم، + جاندار + [(را)] —————

مانند: باز شکار می کردند.

با ارائه قاعده های انتخاب از نوع نمونه های (۱۷)، ساختهای نحوی بافت مقید نشان داده می شود، که بر پایه آن در زنجیره های ژرف ساختی، سازه های واژگانی مناسب انتخاب می گردد. به علاوه از این راه، از تولید زنجیره های نادرست جلوگیری می شود.

۹ - واژگان^۳

زیر بخش پایه علاوه بر قاعده های مقوله ای و زیر مقوله ای، مجموعه واژگان را نیز شامل است. واژگان به طور ساده فهرستی از تمام سازه های واژگانی است. در فهرست واژگان، هر سازه یا واحد واژگانی^۴ از لحاظ آوایی به صورت زنجیره ای از بخشهای واجی^۵ نشان داده می شود، به گونه ای که هر بخش واجی مجموعه ای از مشخصه های واجی را شامل می شود. همچنین، به همراه آن، مجموعه مشخصه های نحوی هر سازه واژگانی به صورت نماد مرکب ارائه می گردد. بطور کلی، در فهرست واژگان، برای هر سازه ویژگیهایی به شرح زیر مشخص می شود:

(الف) صورت واجی به صورت زنجیره ای از بخشهای واجی یا نمای واجی زیر بنایی^۶

1- contextual features

2- selectional restrictions

3- lexicon

4- lexical item/lexical unit

5- phonemic segments

6- underlying phonological representation

به گونه ای که تلفظ آن را نشان می دهد .

(ب) مشخصه های نحوی به گونه ای که چگونگی کاربرد هر سازه را در زنجیره های زیرین مشخص می کند ، و برای عمل کرد برخی گشتارهای دستوری نیز لازم است ، از قبیل حذف مفعول برای برخی فعلهای متعدی ، مانند «خوردن» ، «خواندن» ، «نوشتن» و «زاییدن» (مثلاً ، نمونه های «جانداران می خورند» ، «علی زیاد می خواند و می نویسد» ، «پستانداران می زایند» که از راه اعمال گشتار حذف مفعول به ترتیب از زنجیره های زیر نتیجه شده اند : «جانداران غذا می خورند» ، «علی زیاد کتاب می خواند و مقاله می نویسد» ، و «پستانداران بچه می زایند») .

(ج) مشخصه های بافتی که جایگاه سازه را در زنجیره های زیرین مشخص می کند ، مانند مشخصه های بافتی فعل در (۱۷) .

(د) مشخصه های معنایی هر سازه و ازگانی که برای تعبیر معنایی جمله معتبر و لازم است ، شبیه تعریفهایی که در فرهنگ لغت داده می شود .

به طور کلی ، همه اطلاعات لازم برای نمای واجی زیربنایی و نیز تعبیر معنایی جمله در فهرست واژگان ارائه می شود . بر پایه اطلاعات مذکور به طور ضمنی ، انحراف زنجیره های نادرست نیز مشخص می گردد . به علاوه ، اطلاعات یادشده بخشی اصلی را برای تولید جمله های درست و نیز جلوگیری از زنجیره های نادرست تشکیل می دهد .

۱۰ - قاعده های بازگشتی^۱

بر پایه مطالب بالا ، معلوم می شود که بخش نحوی دستور زبان برای هر جمله ، باید یک ژرف ساخت که تعبیر معنایی آن را مشخص می کند ، و یک روساخت که صورت آوایی آن را نشان می دهد ارائه دهد . همچنین ، لازم است گشتارهای دستوری خاصی را که ژرف ساخت را به روساخت تبدیل می کند نیز تعیین نماید . از این راه ، با به کار بستن قاعده های سازه ای شمار بسیار زیادی جمله تولید می شود . با این حال ، تعداد آنها محدود خواهد بود . از سوی دیگر ، دستور زبان باید جمله های بی شمار زبان را تولید کند و برای هر یک توصیف ساختی صریحی به دست دهد . با اضافه کردن قاعده های بازگشتی ، شمار نامحدودی جمله می توان تولید کرد . به قاعده هایی که در درون قاعده سازه ای عنصر جمله را جای می دهد ، و به این ترتیب می تواند به طور نامحدود به کار بسته شود ، و در نتیجه جمله های بالقوه بی شمار زبان را تولید

کند قاعده بازگشتی گفته می شود ، مانند قاعده های بازگشتی (۱۸) و (۲۰) :

(۱۸) جمله ← جمله ۱ + جمله ۲ +

مانند :

(۱۹) علی کتاب خواند ، افشین نامه نوشت ، و نوشین با اعظم به خیابان رفت .

(۲۰)

(الف) گروه فعلی ← (س) فعل + جمله

(ب) گروه اسمی ← (س) اسم + جمله

(در قاعده های بازگشتی ۲۰- الف و ۲۰- ب ، (س) به این معنی است که هر سازه ممکن دیگر

می تواند به کار رود)

به ترتیب مانند :

(۲۱)

(الف) نوشین گفت که فردا باید زودتر به بیمارستان برود .

(ب) دوست نوشین که به تازگی ازدواج کرده با همسرش به سفر رفته است .

با به کار بستن قاعده های سازه ای و بازگشتی ، جمله به هر اندازه ای می تواند طولانی شود :

در واقع از لحاظ نظری برای طولانی شدن جمله هیچ محدودیتی وجود ندارد . مثلاً ، با افزودن

جمله دیگری به هریک از جمله های نمونه (۲۱) ، جمله طولانی تری تولید می شود ، مانند

جمله نمونه (۲۲) .

(۲۲) دوست نوشین که به تازگی ازدواج کرده با همسرش به سفر رفته است تا زندگی مشترکشان

را با خاطراتی خوش آغاز کند .

با این حال ، به علت محدودیتهای ذهنی و جسمانی معمولاً جمله از حد متناسبی

طولانی تر تولید نمی شود .

۱۱- گشتارهای دستوری

چنان که پیش تر گفته شد ، در دستور زبان گشتاری ، گشتارهای دستوری زیر بخش

عمده دیگری از بخش نحوی را تشکیل می دهد . اعمال هر گشتار دستوری بر زنجیره

زیرین پدید آمدن تغییری در آن را موجب می شود ، و در نتیجه زنجیره تغییر یافته ای

حاصل می گردد . ممکن است بر یک زنجیره زیرین چندین گشتار اعمال شود . اعمال

گشتارهای چندگانه بر زنجیره زیرین اغلب ترتیب خاصی را داراست، ترتیب اعمال گشتارها را طبیعت روابط دستوری جمله مشخص می کند (به مجموعه گشتارهایی که با ترتیب خاص بریک زنجیره زیرین به کار بسته می شود تا روساخت پدید آید، گشتار نما^۱ گفته می شود، مانند نمونه (۲۳) (در نمونه (۲۳) ژرف ساخت و گشتارها به صورت بسیار ساده نشان داده شده است):

(۲۳)

(الف) دوست نوشین با همسرش به سفر رفته است

(ب) دوست نوشین تازه ازدواج کرده است

۱- گشتار افزایش :

[دوست نوشین | دوست نوشین به تازگی ازدواج کرده است]

[با همسرش به سفر رفته است]

۲- گشتار حذف سازه های مشابه از جمله درونه ای^۲ :

[دوست نوشین | به تازگی ازدواج کرده] | با همسرش به سفر رفته است]

۳- گشتار افزایش «که» حرف ربط :

[دوست نوشین | که به تازگی ازدواج کرده] | با همسرش به سفر رفته است] .

چنان که در بالا گفته شد، گشتار نمای هر جمله تغییراتی را که با توالی و ترتیب خاص بر زنجیره زیرین اعمال می شود نشان می دهد. در واقع، روساخت جمله نمای مشتقی^۳ است که به عنوان برون داد نهایی عمل کرد گشتار نما حاصل می شود. به این ترتیب، برون داد هر گشتار می تواند درون داد برای گشتار دیگری باشد. به هر حال، ژرف ساخت هر جمله دست کم زیر عمل کرد یک گشتار دستوری قرار می گیرد. بر این پایه، هر قاعده گشتاری یک توصیف ساختی را که برون داد زیر بخش پایه است و یک تغییر ساختی^۴ را که نتیجه عمل کرد گشتار خاصی است شامل می شود.

برون داد قاعده گشتاری جمله نمای مشتقی یا زنجیره مشتق^۵ نامیده می شود. زنجیره

1- transformation - marker

2- embedded sentence

3- derived phrase marker

4- structural change

5- derived string

مشتق درونداد برای بخش آوایی است که بر اساس قاعده های آن به صوت نمای صوتی^۱ ظاهر می گردد. بنابراین، گشتارها آخرین اثر بخش نحوی است که ژرف ساخت جمله را به رو ساخت و سپس از آنجا به نمای آوایی آن مربوط می سازد. به این ترتیب، روشن است که ارتباط تعبیر معنایی و نمای آوایی هر جمله به طور کامل به وسیله تمامی بخش نحوی که تنها بخش زایای زبان است صورت می پذیرد.

هر چند که گشتارهای ویژه هر زبان کم و بیش با گشتارهای زبان دیگر متفاوت است، با این حال، در همه زبانها گشتارها بر پایه عمل کرد همگانی و مشابهی اعمال می شود. یعنی گشتارهای اولیه ای^۲ را می توان در نظر گرفت که عمل کرد آنها یکسان است، هر چند که در زبانهای گوناگون به طور ویژه و متفاوت به کار بسته می شود. به نظر می رسد که دست کم سه نوع گشتار اولیه وجود دارد: افزایش^۳، جانشینی^۴، حذف^۵. گشتار جابجایی^۶ نیز هست که در واقع از تلفیق دو گشتار حذف و افزایش ناشی می شود. نمونه های اعمال گشتارهای یادشده را در بسیاری از جمله ها می توان مشاهده کرد. مثلاً، افزایش جمله های همپایه و نا همپایه به یکدیگر، افزایش حرف ربط، افزایش سازه های نحوی گوناگون به یکدیگر، جانشینی ضمیر، حذف نهاد، حذف سازه های همسان از جمله همپایه و یا جمله وابسته را به عنوان نمونه هایی از اعمال گشتارها می توان ذکر کرد (نگاه کنید به نمونه ۲۳).

1- phonetic representation
3- adjunction
5- deletion

2- elementary transformation
4- substitution
6- transposition

معنا شناسی تعبیری^۱

۱ - مقدمه

چنان که پیش تر گفته شد، زبان‌شناسان ساختگرا کوشش می‌کردند که بدون توجه زیاد به معنی، ساخت زبان را بررسی و توصیف کنند (نگاه کنید به فصل‌های هفتم، هشتم و نهم). همچنین، کتاب «ساختهای نحوی» چامسکی که در آن نظریه تازه دستور زبان گشتاری عرضه شد، فاقد ملاحظات معنایی بود و از این رو، نظریه پیشنهادی او در کتاب مذکور چگونگی تعبیر معنایی جمله را نشان نمی‌داد. (تنها در سال ۱۹۶۳ کتز^۲ و فودور^۳ نظریه معنایی خود را عرضه کردند. شاید نظریه آنان را بتوان نخستین نظریه معنایی در چهارچوب دستور زبان زایا به شمار آورد. کتز و فودور نظریه خود را در مقاله‌ای با عنوان «ساخت نظریه معنایی» (۱۹۶۳) ارائه کردند. سپس، کتز و پستال^۴ در کتابی با عنوان «نظریه‌ای واحد در باره توصیف زبان» (۱۹۶۴) نظریه مذکور را گسترش دادند. چامسکی بعداً نظریه معنایی کتز و پستال را به عنوان بخش معنایی نظریه دستوری خود که در کتاب «جنبه‌های نظریه نحو» (۱۹۶۵) عرضه کرده بود پذیرفت.

۲ - نمایش تعبیر معنایی جمله

کتز و پستال در نظریه خود دو نکته اساسی را مورد تأکید قرار داده‌اند یکی این که ساخت

1- interpretive semantics

3- Janet Dean Fodor

2- Jerrold J. Katz

4- Paul M. Postal

معنایی هر جمله زبان، همانند ساخت نحوی آن باید زیر عمل کرد قاعده های بازگشتی قرار گیرد. یعنی هر ترکیب معنایی از راه پیوند با ترکیب معنایی دیگر، بتواند ترکیب معنایی گسترده تری پدید آورد. دیگر آن که همراه کردن هر جمله با معنی خاصی دلبخواه نیست، بلکه از راه ساخت نحوی و سازه های واژگانی جمله صورت می پذیرد. کتزو پستال همانند چامسکی، برای دستور زبان بخش نحوی مستقلی در نظر گرفته اند، که از راه قاعده های آن ساخت نحوی و واحدهای واژگانی هر جمله زبان مشخص می شود. بر همین پایه، آنها برای بخش معنایی نیز دو عمل کرد خاص در نظر گرفته اند: به دست دادن ویژگیهای معنایی^۱ هر عنصر واژگانی^۲، و ارائه قاعده های بازگشتی برای تعیین معنی گروهها و جمله ها با به کارگیری ویژگیهای معنایی عناصر واژگانی. به این ترتیب، بخش معنایی در توصیف زبان ابزار معنی گذاری^۳ است که خود از دو زیربخش تشکیل می شود:

(الف) فرهنگ لغت که برای هریک از واحدهای واژگانی زبان معنایی به دست می دهد.

(ب) قاعده های معنا گذاری^۴ که معنی جمله ها را مشخص می کند.

قاعده های معنا گذاری به هریک از زنجیره های ژرف ساختی که بخش نحوی تولید می کند یک تعبیر معنایی^۵ اختصاص می دهد. بر این پایه، تعبیر معنایی هر زنجیره ژرف ساختی تحلیل کاملی از معنی جمله به دست می دهد. برای مشخص کردن تعبیر معنایی جمله، نخست بر اساس اطلاعات معنایی ای که فرهنگ لغت به دست می دهد، برای هریک از سازه های واژگانی موجود در زنجیره ژرف ساختی، معنایی تعیین می شود. سپس، قاعده های معنی گذاری به گونه ای که توصیف نحوی زنجیره ژرف ساختی ممکن می سازد معانی سازه ها را به یکدیگر پیوند می دهد تا از این راه توصیف یا تعبیر معنایی جمله مشخص گردد. به این ترتیب، تعبیر معنایی به شرط آن که درست نمایانده شود، در باره توانایی سخنگو برای تعیین معنی جمله توضیح مناسبی به دست می دهد.

چون اطلاعات نحوی که در توصیف ساختی جمله ارائه می شود برای تعیین تعبیر معنایی آن لازم است، از این رو، درونداد بخش معنایی باید برونداد بخش نحوی باشد. به این ترتیب، روشن است که در دستور زبان گشتاری بخش معنایی بر زنجیره های ژرف ساختی که در بخش نحوی تولید می شود عمل می کند تا تعبیر معنایی آنها مشخص شود. چنان که در بالا

1- meaning specifications

2- lexical item

3- projective device

4- projection rules

5- semantic interpretation

گفته شد، نخستین مرحله در عمل کرد مذکور، تعیین معنی هریک از سازه های واژگانی موجود در زنجیره ژرف ساختی بر پایه اطلاعات معنایی مناسبی است که فرهنگ لغت در بخش معنایی برای هر عنصر واژگانی به دست می دهد.

در فرهنگ لغت، هر عنصر یا واحد واژگانی به صورت مجموعه ای از مشخصه های نحوی^۱، مشخصه های معنایی^۲، مشخصه ممیز^۳ معنی و نیز مشخصه محدودیت انتخاب^۴ نشان داده می شود. به مجموعه مشخصه های معنایی هر عنصر واژگانی خوانش^۵ گفته می شود. مشخصه های چند عنصر واژگانی نمونه در زیر داده شده است. (ابتدا مشخصه های نحوی در میان دو قلاب، سپس خوانش در میان دو هلال، و به دنبال آن مشخصه ممیز در میان دو ابرو و بالاخره محدودیت انتخاب در میان دو گوشه داده شده است):

(۱) آموزگار: [اسم ذات، جاندار، شمردنی، عام]، (انسان، بالغ)، { دارای حرفه آموزشی در دبستان }، (محدودیت انتخاب)

ستاره: [اسم ذات، غیر جاندار، شمردنی، عام]، (شیئی، کره، آسمانی، عظیم)، { دارای ویژگی پرتو افشانی }، < محدودیت انتخاب >

خوبی: [اسم غیر ذات (معنی)]، (رفتار. انسانی، مطلوب)، { رفتار سودمند نسبت به شخص دیگر }، < محدودیت انتخاب >

ممکن است برخی عناصر واژگانی بیش از یک خوانش داشته باشد. این گونه عناصر واژگانی از لحاظ معنایی مبهم^۶ است، مانند نمونه های «راست»، «آبی»، «روشن»، «شیر» و «درستکار» در زبان فارسی. بر پایه ملاحظات بالا، معلوم می شود که معنی عناصر واژگانی یک کل یکپارچه نیست، بلکه به مفاهیم منفردی^۷ تجزیه پذیر می باشد. به این ترتیب، هر خوانش ترکیبی از مفاهیم منفرد را نشان می دهد. مشخصه محدودیت انتخاب شرایطی را که هر عنصر واژگانی از لحاظ معنایی در جمله ها با واحدهای واژگانی دیگر پیوند می یابد مشخص می سازد. در واقع، محدودیت انتخاب بر پایه مشخصه های نحوی و یا معنایی هر واحد واژگانی عمل می کند. مثلاً، محدودیت انتخاب برای واحد واژگانی «درستکار» نشان می دهد که ممکن است به معنی «امین» («مورد اعتماد») و یا «درست کردار» به کار رود.

1- syntactic features

3- distinguisher

5- reading

7- atomic conceptual elements

2- semantic features

4- selection restriction

6- ambiguous

بنابراین، صورت زبانی «دوستی درستکار» معنی دار و درست است، در حالی که «درختی درستکار» از لحاظ معنایی نادرست یا بی معنی می باشد، زیرا واحد واژگانی «درستکار» مشخصه معنایی «انسان» را داراست که «درخت» فاقد آن است. به خوانش مرکبی که از پیوند خوانشهای دو واحد واژگانی پدید می آید خوانش مشتق^۱ گفته می شود. به این ترتیب، در صورتی که به یک ساخت نحوی هیچ خوانش مشتقی نتوان اختصاص داد، گفته می شود که بخشهای نحوی و معنایی دستور زبان آن را نادرست یا ناسازگار^۲ نشان می دهد (کتز و پستال، صص ۱۶-۱۲).

بر خلاف برخی زبانشناسان از جمله ساختگرایان که عقیده داشتند که روساختهای نحوی درونداد قاعده های معنی گذاری است و به این ترتیب معنی جمله بر پایه سازه ها و روابط روساختی مشخص می شود، کتز و پستال بر این عقیده بودند که تنها ژرف ساختهای نحوی باید تعبیر شود. آنان نمونه های زیادی را بررسی کردند و نشان دادند که گشتارها معنی ساختهای را که بر آن اعمال می شوند تغییر نمی دهند. به بیان دیگر، یک ژرف ساخت واحد هرگز به صورت دو جمله متمایز با دو معنی متفاوت ظاهر نمی شود. البته، چامسکی پیش تر در کتاب «ساختهای نحوی» نشان داده بود که برخی گشتارهای اختیاری^۳ بر معنی تأثیر می گذارد. از جمله، گشتار منفی، جمله های منفی را از ژرف ساخت یکسانی با جمله مثبت و همچنین، گشتارهای پرسشی و امری جمله های پرسشی و امری را از ژرف ساخت یکسانی با جمله های اخباری^۴ تولید می کند. ولی، کتز و پستال گشتارهای یادشده را به عنوان گشتارهای اجباری^۵ در نظر می گیرند که به ترتیب بر ژرف ساختهایی که در آنها عناصر نفی، پرسش و امر جای گرفته است اعمال می شود. وجود عناصر یادشده در ژرف ساختهای مربوط موجب می شود که ژرف ساخت جمله های منفی، پرسشی و امری از یکدیگر متمایز گردد.

بر پایه مطالب بالا، به عقیده کتز ژرف ساخت جمله همه اطلاعات لازم برای تعبیر معنایی آن را شامل است، و از همین رو، تنها درونداد قاعده های معنی گذاری می باشد. یعنی، ژرف ساخت جمله تمامی اطلاعات لازم در باره روابط دستوری موجود میان سازه ها و نیز تمامی سازه هایی را که برای تعبیر معنایی جمله معتبر است در بر دارد، هر چند که ممکن است بعداً از راه گشتارها، برخی از سازه ها حذف شود و نیز بعضی روابط دستوری از میان

1- derived reading

2- anomalous

3- optional transformations

4- declarative sentences

5- obligatory transformation

برود. به همین دلیل روش ساخت جمله احتمالاً برخی از سازه‌ها و روابط دستوری را از دست می‌دهد. بنابراین، ژرف ساخت که در بخش پایه^۱ تولید می‌شود، درونداد هر دو بخش دیگر دستور زبان یعنی بخش گشتاری^۲ و بخش معنایی قرار می‌گیرد. در بخش گشتاری، گشتارهای دستوری مناسب به طور منظم و پیاپی بر آن اعمال می‌شود تا آن را به روش ساخت تبدیل کند. در بخش معنایی، قاعده‌های معنی‌گذاری به طور پیاپی به سازه‌های جمله‌نمای ژرف ساخت خوانشهای مشتق اختصاص می‌دهد تا سرانجام خوانش مشتق جمله که تعبیر معنایی آن را به دست می‌دهد مشخص شود. قاعده‌های معنی‌گذاری از پایین به سوی بالای جمله نما عمل می‌کند. از راه به کار بستن قاعده‌های مذکور خوانشهای واحدهای واژگانی موجود در زیر هر انشعاب با یکدیگر پیوند می‌یابد تا خوانش مشتق هر انشعاب پدید آید. سپس خوانشهای مشتق مذکور نیز برای تولید خوانشهای مشتق بزرگتر و گسترده‌تر با یکدیگر ترکیب می‌شود، تا سرانجام تعبیر معنایی جمله مشخص شود (کنز و پستال، همچنین، فودور، صص ۶۸-۶۶). به این ترتیب، روشن است که ساخت نحوی جمله که از راه به کار بستن قاعده‌های مقوله‌ای پدید می‌آید، با فراهم کردن روابط صوری^۳ میان سازه‌ها، پیوندهای معنایی ممکن در زیر هر انشعاب جمله نما را مشخص می‌کند. در واقع، از راه روابط صوری و ایجاد پیوند معنایی مناسب میان سازه‌های موجود در هر انشعاب جمله نما، خوانش مشتق هر انشعاب به دست می‌آید، و سرانجام، از پیوند خوانشهای مشتق تمامی انشعابهای جمله نما با یکدیگر خوانش مشتق جمله پدید می‌آید.

به این ترتیب، ساخت نحوی جمله که در بخش پایه تولید می‌شود. از راه فراهم کردن روابط صوری میان سازه‌ها، تعیین می‌کند که چگونه اطلاعات معنایی مربوط به سازه‌های واژگانی موجود در جمله به وسیله قاعده‌های معنا گذاری پیوند می‌یابد. مثلاً، در جمله نمونه «این باغبان همه گلها را آراست»، نخست خوانشهای «این» و «باغبان»، و نیز «گل» و «ها» با یکدیگر پیوند می‌یابد، و سپس «همه» با خوانش مشتق «گلها»، و پس از آن خوانش مشتق «همه گلها» با خوانش «را» و باز به نوبه خود، خوانش مشتق گسترده «همه گلها را» با خوانش «آراست» مربوط می‌شود. سرانجام، خوانشهای مشتق «این باغبان» و «همه گلها را آراست» به یکدیگر پیوند می‌یابد تا خوانش جمله مشخص شود. بنابراین، به ترتیبی که در بالا گفته

1- base component

2- transformational component

3- formal relations

شد، ساخت نحوی تولید شده در بخش نحوی تعیین می کند که چگونه سازه های واژگانی جمله از راه قاعده های معنا گذاری پیوند می یابد تا تعبیر معنایی جمله مشخص شود.

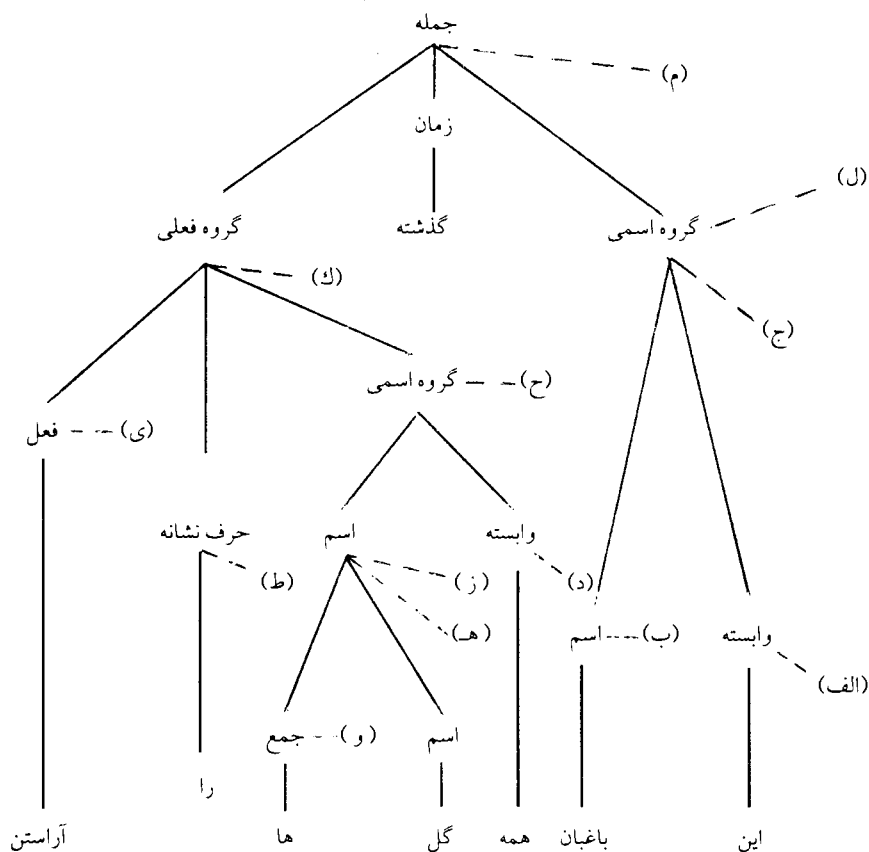
چنان که در نمونه بالا مشاهده می شود، از راه پیوند سازه های هر انشعاب خوانش مشتق آن انشعاب، و سپس از راه ترکیب خوانشهای مشتق انشعابهای هر جمله نما، سرانجام خوانش مشتق پایانی یا معنی جمله تعیین می شود. روشن است که اعمال قاعده های معنی گذاری برای پیوند خوانشهای مشتق سازه ها، به طور سلسله مراتبی و از سوی پایین به بالای جمله نما به انجام می رسد. بنابر این، هر بار از ترکیب خوانشهای دو انشعاب پایین تر، خوانش مشتق انشعاب پیاپی بالاتر که الزاماً گسترده تر نیز هست، پدید می آید. بر این پایه، هر سازه ای که به شیوه یاد شده در بالا، نتوان به آن خوانشی اختصاص داد، از لحاظ معنایی نادرست یا ناسازگار است. به علاوه، سازه ای که تنها یک خوانش دارد غیر مبهم^۱ و سازه ای که دو خوانش و یا بیشتر دارد، از لحاظ معنایی مبهم است. بنابر این، جمله ای که از لحاظ نحوی دو توصیف ساختی به آن بتوان اختصاص داد، دو گونه خوانش یا تعبیر معنایی می پذیرد (کنز و پستال، صص ۲۱-۱۹ و ۲۵-۲۴).

به ترتیبی که در بالا گفته شد، برونداد هر قاعده معنی گذاری جمله نمایی مشابه جمله نمای ژرف ساخت است که درونداد بخش معنایی بوده است، تنها با این تفاوت که در جمله نمای حاصل از بخش معنایی، مجموعه ای از خوانشهای مشتق که از راه ترکیب معنایی پدید آمده، به انشعابها اختصاص داده می شود. خوانش مشتق پایانی به انشعاب «جمله» مربوط می گردد که در واقع تعبیر معنایی آن را به دست می دهد. به جمله نمای حاصل از بخش معنایی جمله نمای زیربنایی تعبیری^۲ و یا به اختصار، جمله نمای تعبیری گفته می شود. با این حال، این موضوع که در جمله نمای زیربنایی تعبیری خوانشهای مشتق چگونه به انشعابها اختصاص می یابد، به دقت مشخص نشده است. جمله نمای تعبیری را به صورت نمودار درختی چندبُعدی می توان نمایش داد به گونه ای که به هر انشعاب آن یک خوانش و یا بیشتر در جهت های گوناگون مربوط می شود (فودور، صص ۷۰-۶۶) مانند نمونه زیر (نمودار مذکور به صورتی بسیار ساده که در آن خوانشها با خط چین و حروف نمایانده شده ارائه گردیده است):

1- unambiguous

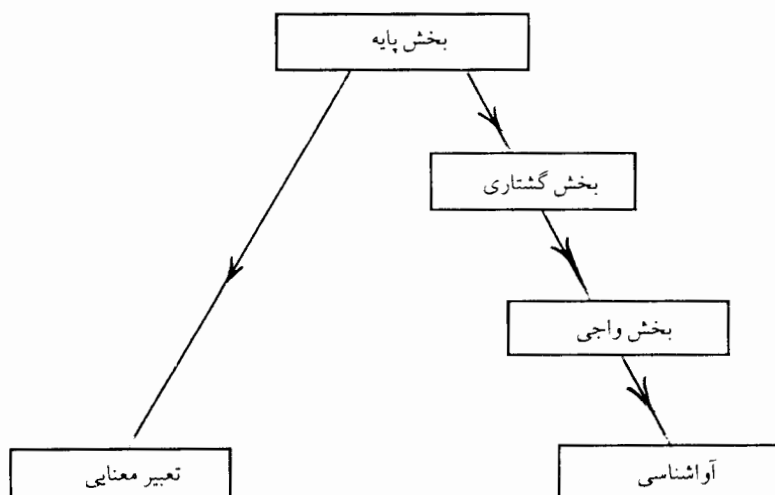
2- semantically interpreted underlying phrase marker

این باغبان همه گلها را می آراست .



(۲)

با توجه به مطالب بالا ، پیداست که کتز و پستال عقیده دارند که گشتارها بر معنی جمله تأثیری ندارد . به این معنی که تغییراتی که گشتارهای دستوری در توصیف ساختی جمله اعمال می کند بر معنی آن بی اثر است (کتز و پستال ، ص ۳۲) . چامسکی نیز در کتاب «جنبه های نظریه نحو» (۱۹۶۵) همین عقیده را می پذیرد که گشتارهای دستوری که ژرف ساخت را به رو ساخت تبدیل می کند ، در معنی جمله تأثیری ندارد (چامسکی ، ۱۹۶۵ ، صص ۴۴-۱۴۳) . بر پایه ملاحظات بالا ، بنا به نظریه کتز ، نمودار (۳) چگونگی ارتباط بخشهای دستور زبان را نشان می دهد (الن و بورن ، ص ۱۰۵) :



(۳)

نظریهٔ کتز و پستال که بر پایهٔ تعبیر معنایی ژرف ساخت از راه قاعده‌های معناگذاری گسترش یافته، به عنوان معنا شناسی تعبیری نیز شناخته شده است. نظریهٔ یادشده از لحاظ تمایز گزاردن میان ژرف ساخت نحوی و تعبیر معنایی جمله، با نظریهٔ معنا شناسی زایا کاملاً متفاوت است. چامسکی بعداً نظریهٔ دستوری کتز و پستال ارائه شده در کتاب «نظریه ای واحد در بارهٔ توصیف زبان» (۱۹۶۴) و نظریهٔ دستوری خود در کتاب «جنبه‌های نظریهٔ نحو» (۱۹۶۵) را نظریهٔ معیار یا نظریهٔ اصلی^۱ دستور زبان گشتاری نامید، و سپس با منظور کردن تجدید نظرها و اصلاحاتی در آن «نظریهٔ اصلاحی دستور زبان گشتاری»^۲ را عرضه کرد.

معناشناسی زایا

در دهه ۱۹۶۰، بر اثر توجه بیشتر برخی زبان‌شناسان به بررسی تعبیر معنایی جمله و چگونگی نمایش آن، این موضوع کانون مطالعات زبان‌شناسی شد. به تدریج، زبان‌شناسان به بررسی‌های معنایی علاقه بیشتری نشان دادند. در نتیجه، در چهارچوب دستور زبان زایا، نظریه‌هایی معنایی متفاوتی عرضه شد. به این ترتیب، کار بررسی‌های معنایی بسیار بالا گرفت، به طوری که تقریباً تا سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های معنایی در صدر بررسی‌های زبان‌شناسی قرار داشت.

در زمینه بررسی‌های معنایی، بویژه زبان‌شناسانی از جمله کتیز، راس^۱، لیکاف^۲، مک کاولی^۳، فیلمور^۴، چامسکی و جکنداف نظریه‌هایی عرضه کردند (راس، لیکاف و مک کاولی نخستین زبان‌شناسانی بودند که نظریه معناشناسی زایا را ارائه نمودند). نظریه معناشناسی زایا در اواخر دهه ۱۹۶۰ در نتیجه بررسی بیشتر در زمینه ژرف ساخت از راه تحلیل‌های معنایی انتزاعی تر پدید آمد. نظریه مذکور بر پایه گسترش بیشتر محدودیتهای انتخاب و جستجوی روابط دستوری در مشخصه‌های معنایی و از راه به کارگیری بیشتر گشتارهای دستوری و همچنین توجه کمتر به قاعده‌های تعبیر معنایی و یا حذف آنها استوار گردید. از جهات یادشده و بویژه به دلیل حذف قاعده‌های تعبیر معنایی نظریه معناشناسی زایا با نظریه اصلی دستور زبان گشتاری

1- J. R. Ross

2- G. Lakoff

3- J. D. McCawley

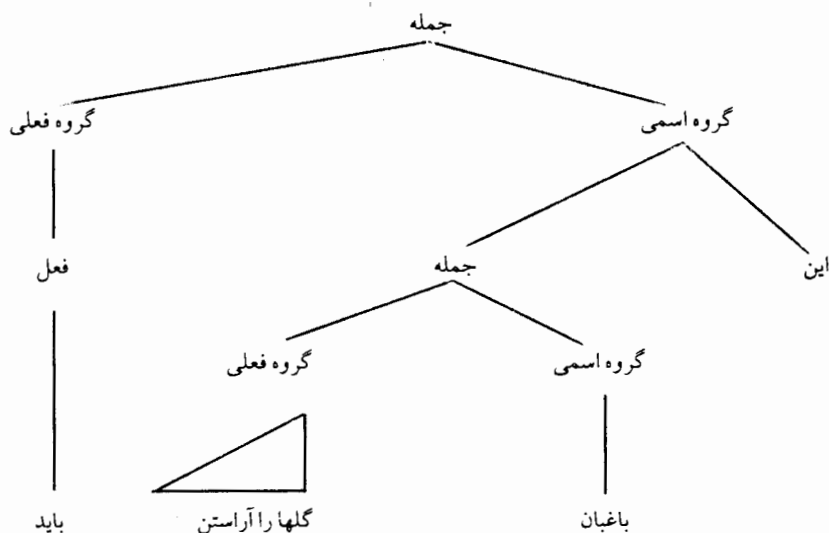
4- C. J. Fillmore

یعنی معناشناسی تعبیری متفاوت است. چنان که در بالا اشاره شد، نظریه مذکور برپایه بررسیهای زبانشناسانی چندبویژه راس، لیکاف، مک کاولی و فیلمور گسترش یافت. هرچند که همه زبانشناسان یادشده نتایج یکسانی ارائه نکردند و در ژرف ساختها و روابط دستوری خاصی که نمایش دادند تفاوتهایی مشاهده می شود، با این حال برخی مبانی اصلی پذیرفته شده همه آنان وجود دارد که به عنوان اصول کلی نظریه معناشناسی زایا شناخته می شود. روشن است که همه دستور زبانهای زایا بر این پایه گسترش یافته که تولید و نیز توصیف تمامی جمله ها و تنها جمله های درست زبان به گونه ای نمایش داده شود که سرانجام به هریک از آنها یک نمای واجی و یک نمای معنایی اختصاص یابد، و به علاوه چگونگی ارتباط میان دو سطح یاد شده مشخص گردد.

در نظریه معناشناسی زایا چگونگی ارتباط میان دو سطح یادشده با نظریه معناشناسی تعبیری کاملاً متفاوت است (نگاه کنید به: فصل دوازدهم، معناشناسی تعبیری). بر خلاف نظریه معناشناسی تعبیری، در این نظریه از راه گسترش تحلیلهای معنایی وجستجوی روابط دستوری در میان آنها سطح نحوی زایا و مستقلاً جدا از سطح معنایی در نظر گرفته نمی شود. به این معنی که تمامی اطلاعات معنایی لازم به همراه روابط دستوری و نیز محدودیتهای انتخاب به طور یکجا در جمله نمای ژرف ساختی نمایش داده می شود، و به این ترتیب، ژرف ساخت تعبیر معنایی جمله را نیز نشان می دهد (لیکاف ۱۹۷۱، ص ۲۳۲).

در این زمینه، راس نخستین پیشنهاد را در باره تحلیل نحوی فعلهای وجهی ارائه کرد به گونه ای که در مقایسه با تحلیل این فعلها در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری نسبتاً انتزاعی می نمود. او چنین پیشنهاد کرد که فعلهای وجهی در ژرف ساخت فعل اصلی است که به همراه آن جمله وابسته متمم^۱ به کار می رود. بر این پایه، ژرف ساخت جمله نمونه (۱) به صورت زیر نمایش داده می شود (۲):

(۱) باغبان باید گلها را بپاراید .

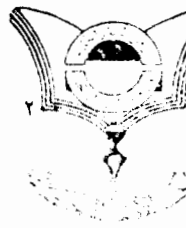


(۲)

ژرف ساخت بالا با ژرف ساخت مشابه آن در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری متفاوت است زیرا در ژرف ساخت این جمله در نظریه اصلی، فعل وجهی میان گروه اسمی و گروه فعلی در زیر انشعاب جمله جای می گیرد، به همان گونه که در روساخت ظاهر می شود. در واقع، ژرف ساخت بالا در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، برای جمله دیگری در نظر گرفته می شود که با جمله بالا هم معنی است و در روساخت با جمله وابسته ظاهر می شود، یعنی جمله (۳):

(۳) لازم است که باغبان گلها را بپاراید .

برخلاف نظریه اصلی، بنابر تحلیل راس، شکل ژرف ساختی^۱ دو جمله هم معنی (۱) و (۳) یکسان است. از این رو، بخش معنایی برای تعیین نمای معنایی یکسان آنها نقشی ندارد، بلکه تنها باید هم معنایی «باید» و «لازم است» را به گونه ای مشخص کند. همچنین، بر پایه تحلیل راس، چون ژرف ساخت دو جمله نمونه (۱) و (۳) یکسان است، بنابر این تفاوت روساختی موجود میان آنها از راه عمل کرد گشتارهای نحوی مناسب پدید می آید.



روشن است که از لحاظ عمل کرد نحوی، فعل «باید» با فعل «لازم است» یکسان نیست. از همین رو، «باید» در جمله‌ای مشابه (۳)، مثلاً در نمونه (۴) به طور یکسان با «لازم است» به کار نمی‌رود. بنابراین، جمله نمونه (۴) در زیر، نادرست و یا کم‌استعمال است:

(۴) * این باید که باغبان گلها را بپاراید

جمله‌ای که در آن «باید» به کار می‌رود، زیر عمل کرد گشتار ارتقاء «نهاد»^۱ قرار می‌گیرد. از این رو، در جمله‌رو ساختی در جایگاه نهاد، همان گروه اسمی که در ژرف ساخت در جایگاه نهاد جمله پایینی (جمله درونه‌ای یا وابسته) جای دارد، ظاهر می‌شود. برای مشخص کردن تفاوت نحوی میان فعل وجهی «باید» و فعل اصلی «لازم است»، به فعل وجهی مشخصه نحوی |+ وجهی| اختصاص داده می‌شود، که بر پایه آن، اعمال گشتار ارتقاء نهاد برای فعل با مشخصه یادشده اجباری است. بنابر مطالب بالا، مشخصه |+ فعل| شباهتهای نحوی موجود میان دو گونه فعل یادشده را معلوم می‌سازد، در حالی که مشخصه تمایز دهنده |+ وجهی| تفاوت‌های نحوی میان آنها را مشخص می‌نماید. گشتارهای نحوی مناسب نیز به مشخصه تمایز دهنده یادشده حساس است و بر حسب آن اعمال می‌شود.

به دنبال تحلیل راس در مورد فعل وجهی، تحلیل‌های نحوی انتزاعی‌تر دیگری به توسط برخی زبانشناسان ارائه شد که همچنان سطح تعبیر معنایی را به ژرف ساخت نحوی نزدیک‌تر می‌کرد. از آن جمله، لیکاف پیشنهاد کرد که سازه‌های نحوی متفاوتی که در رو ساخت به صورت قید و صفت ظاهر می‌شود در ژرف ساخت در جایگاه فعل قرار می‌گیرد. او چنین استدلال کرد که مثلاً در جمله نمونه (۵)، تنها «قید» مورد پرسش قرار می‌گیرد و نه تمامی جمله. از این رو، لازم است که در ژرف ساخت به گونه‌ای محدودیت یادشده، یعنی ارتباط نحوی «پرسش» با «قید» مشخص شود. ارتباط نحوی یادشده در جمله (۶) که با جمله (۵) هم معنی است و در آن صفت به کار رفته، بهتر آشکار است:

(۵) آیا باغبان با دقت گلها را می‌آراست؟

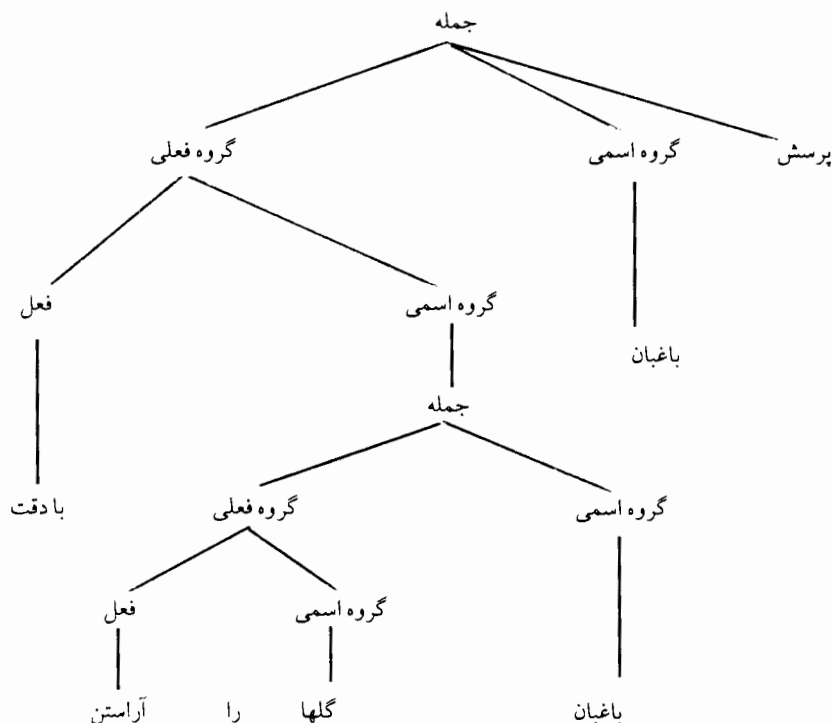
(۶) آیا باغبان در آراستن گلها با دقت بود؟

همچنین، در جمله نمونه (۷)، «نفی» تنها به قید مربوط می‌شود و نه به سازه‌های دیگر جمله. در جمله (۸) که با جمله (۷) هم معنی است، ارتباط «نفی» با صفت قرینه همان «قید» یعنی «با دقت» روشن است:

(۷) باغبان با دقت کار نمی کرد .

(۸) باغبان در کار کردن با دقت نبود .

بر پایه نظریه اصلی دستور زبان گشتاری ، محدودیت ارتباطی خاص «پرسش» با قید و همچنین «نفی» با قید در جمله نمای ژرف ساخت نشان داده نمی شود . همچنین ، دو جمله (۵) و (۶) از دو جمله نمای ژرف ساختی کاملاً متفاوت یعنی اولی از ژرف ساخت یک جمله ای و دومی از ژرف ساخت دو جمله ای تولید می شود (مشکوة الدینی ، ۱۳۷۳ ، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری ، فصل ۴ و فصل ۵) . همچنین ، تعبیر معنایی هر یک و نیز رابطه معنایی موجود میان آنها از راه قاعده های تعبیر معنایی مشخص می گردد . برعکس ، اگر به دو جمله نمونه (۵) و (۶) ، ژرف ساخت یکسان دو جمله ای همانند نمودار (۹) اختصاص داده شود که در آن قید به عنوان فعل جمله اصلی به کار رفته است که «پرسش» به آن مربوط می گردد ، حقایق یاد شده در بالا نمایش داده می شود :



جمله‌نمای ژرف ساختی دو جمله‌ای (۹) در زیربنای هردو جمله نمونه (۵) و (۶) قرار می‌گیرد. تنها تفاوت در تولید آنها اعمال گشتارهای مناسب است که برحسب مشخصه‌های نحوی $[\pm \text{قید}]$ به کار می‌رود. برای تولید جمله (۵) با مشخصه $[+ \text{فعل} , + \text{قید}]$ لازم است گشتار تنزل قید^۱ اعمال شود، تا فعل جمله بالاتر را به صورت قید به جمله پایینی (جمله درونه‌ای یا وابسته) انتقال دهد. سازه‌های دیگر جمله اصلی نیز از راه گشتارهایی حذف می‌شود. برای تولید جمله (۶) با مشخصه $[+ \text{فعل} , - \text{قید}]$ نیز گشتارهای مناسب با مشخصه‌های یادشده اعمال می‌شود. به این ترتیب، روشن است که ژرف ساخت و اشتقاق گشتاری^۲ بر پایه نظریه معنانشناسی زایا، از نظریه اصلی دستور زبان گشتاری پیچیده‌تر است. به علاوه، بر پایه نظریه معنانشناسی زایا، معنی یکسان جفت جمله‌های (۵) و (۶) و نیز (۷) و (۸) از ژرف ساخت یکسان آنها ناشی می‌شود، در حالی که بر پایه نظریه اصلی دستور زبان گشتاری ژرف ساخت هریک از جفت جمله‌های یادشده از دیگری کاملاً متفاوت است، وقاعده‌های تعبیر معنایی رابطه معنایی موجود میان جفت جمله‌های یادشده را مشخص می‌نماید.

چنان‌که در بالا اشاره شد، لیکاف همچنین پیشنهاد کرد که صفت و فعل نیز به عنوان اعضای مقوله‌ای واحد یعنی «فعل» در نظر گرفته شود، و این دو به ترتیب با مشخصه‌های نحوی $[+ \text{صفت}]$ و $[- \text{صفت}]$ از یکدیگر متمایز می‌گردند. توجیه او برای پیشنهاد مذکور این است که جمله‌های هم معنی بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که گروه فعلی در آنها تنها از این لحاظ که در یکی «صفت» و در دیگری «فعل» به کار رفته با یکدیگر متفاوت است، مانند نمونه‌های (۱۰) و (۱۱):

(۱۰) افشین پشتیبان کار نوشین است.

(۱۱) افشین از کار نوشین پشتیبانی می‌کند.

در جمله‌های نمونه (۱۰) و (۱۱)، رابطه دستوری موجود میان «افشین» و «پشتیبان است» با رابطه «افشین» و «پشتیبانی می‌کند» یکسان است. همچنین، رابطه دستوری موجود میان «کار نوشین» و «پشتیبانی می‌کند» و نیز «کار نوشین» و «پشتیبان است» همانند می‌باشد. به علاوه، محدودیت انتخاب نهاد و یا «مفعول» نیز در آنها مشابه است. مثلاً، در هردو جمله نمونه (۱۰)

و (۱۱)، نهاد باید مشخصه [+انسان] را دارا باشد. لیکاف پیشنهاد می‌کند که به هر دو جمله یادشده باید ژرف ساخت یکسانی اختصاص داد. بر این پایه، در جمله‌نمای ژرف ساخت، عنصر صفتی «پشتیان» همانند «پشتیبانی کردن» در زیرانشعاب «فعل» جای می‌گیرد. چنان که در بالا گفته شد، تنها مشخصه‌های تمایزدهنده [+صفت] و [-صفت] آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. فعل رابط «بودن» در ژرف ساخت وجود ندارد، بلکه از راه گشتاری که با مشخصه [+صفت] اعمال می‌گردد ظاهر می‌شود. حرف اضافه «از» در ژرف ساخت هر دو جمله وجود دارد، که به همان ترتیب، در جریان اشتقاق، از جمله‌ای که مشخصه [+صفت] را داراست حذف می‌گردد، ولی در رو ساخت جمله‌ای که مشخصه [-صفت] را داراست ظاهر می‌شود. بنابراین تفاوت ژرف ساختی میان دو جمله یادشده جزئی در نظر گرفته می‌شود که به وسیله مشخصه نحوی $\pm$ صفت نشان داده می‌شود.

همچنین، بر پایه تحلیل‌های معناشناسی زایا، اسم گزاره‌ای^۱ نیز ویژگی‌های فعل و صفت را داراست و با آنها در یک مقوله قرار می‌گیرد. یعنی همان محدودیتهای انتخاب و روابط دستوری فعل و صفت را از خود نشان می‌دهد، و در ژرف ساخت نیز در جایگاه فعل ظاهر می‌شود. چنان که در بالا گفته شد، تفاوت رو ساختی سه عنصر فعل، صفت و اسم گزاره‌ای از راه اشتقاق گشتاری مشخص می‌شود، مانند نمونه‌های (۱۲) و (۱۳) که به ترتیب با اسم گزاره‌ای و فعل به کار رفته است:

(۱۲) علی کشاورز است.

(۱۳) علی کشاورزی می‌کند.

برعکس، بر پایه نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، ژرف ساخت جمله با اسم گزاره‌ای به رو ساخت آن بسیار شبیه است. از همین رو، جمله با اسم گزاره‌ای و جمله با فعل قرینه آن از دو ژرف ساخت کاملاً متفاوت تولید می‌شود.

نکته مهمی که از ملاحظات بالا حاصل می‌شود آن است که در نظریه معناشناسی زایا، تحلیل‌های نحوی ژرف ساختی موجب می‌شود که تمایزهای سستی شناخته شده میان مقوله‌های فعل اصلی و فعل وجهی و نیز اسم، صفت، حرف اضافه و فعل تا حدودی از میان برداشته شود. به این معنی که مقوله‌های نحوی یادشده هر چند که نسبت به یکدیگر روابط نحوی خاصی را دارا هستند، با این حال همگی عمل کرد نحوی مشابهی را نشان می‌دهند و با فعل

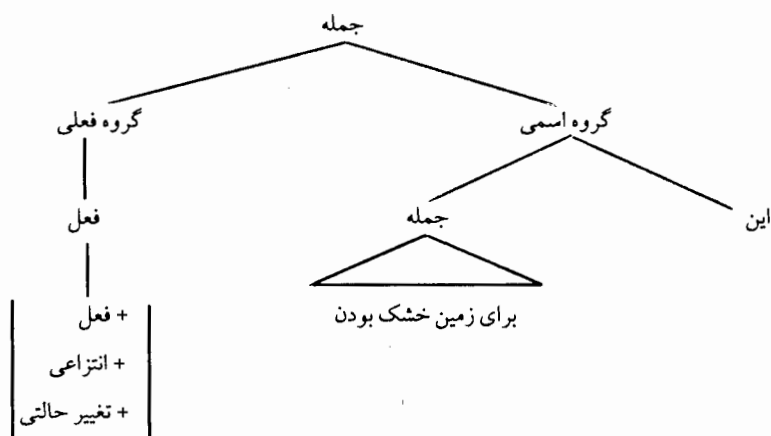
اصلی همپوشی دارند. از این رو در جمله نمای ژرف ساختی همگی در جایگاه ساختی یکسانی یعنی در جایگاه فعل به کار می روند.

در نظریه معنا شناسی زایا، تحلیل‌های ژرف ساختی از این حد نیز فراتر رفت. از جمله، لیکاف همچنین پیشنهاد کرد که روابط معنایی منظم موجود میان صفت و فعل با پایه واژگانی یکسان، از راه گشتارهای دستوری مشخص می شود، مانند ارتباط معنایی عناصر صفتی «خشک» و «آرام» و فعلهای تغییر حالتی^۱ «قرینه» «خشکیدن» و «آرامیدن» در زبان فارسی. بر این پایه، جمله های قرینه (۱۴) و (۱۵) که در آنها صفت و فعل از پایه یکسان به کار رفته از ژرف ساخت یکسانی تولید می شود.

(۱۴) زمین خشک شد.

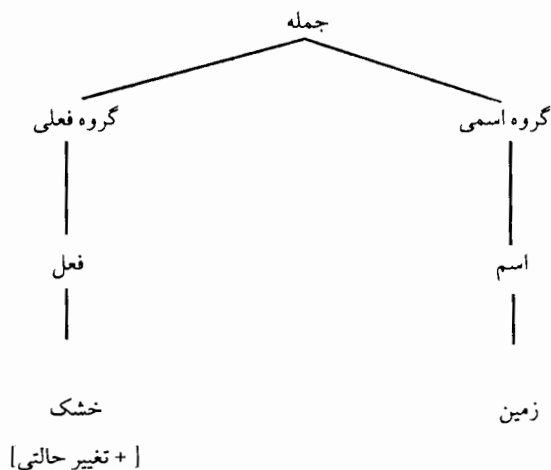
(۱۵) زمین خشکید.

در جمله (۱۵) فعل «خشکید» به معنی «خشک شد» است. از این رو، لیکاف پیشنهاد کرد که فعلهای تغییر حالتی که با مفهوم «شدن»، یعنی «تغییر از حالتی به حالت دیگر» به کار می رود، (و از لحاظ نحوی و معنایی نیز ویژگیهای «صفت + شدن» را داراست، مانند: خشکید، آرامید) از صفتهای قرینه خود مشتق می شود. بر این پایه، ژرف ساخت جمله (۱۵) را به شکل جمله نمای (۱۶) می توان نمایش داد (یادآوری می شود که ژرف ساخت به صورت بسیار ساده ارائه شده است):



(۱۶)

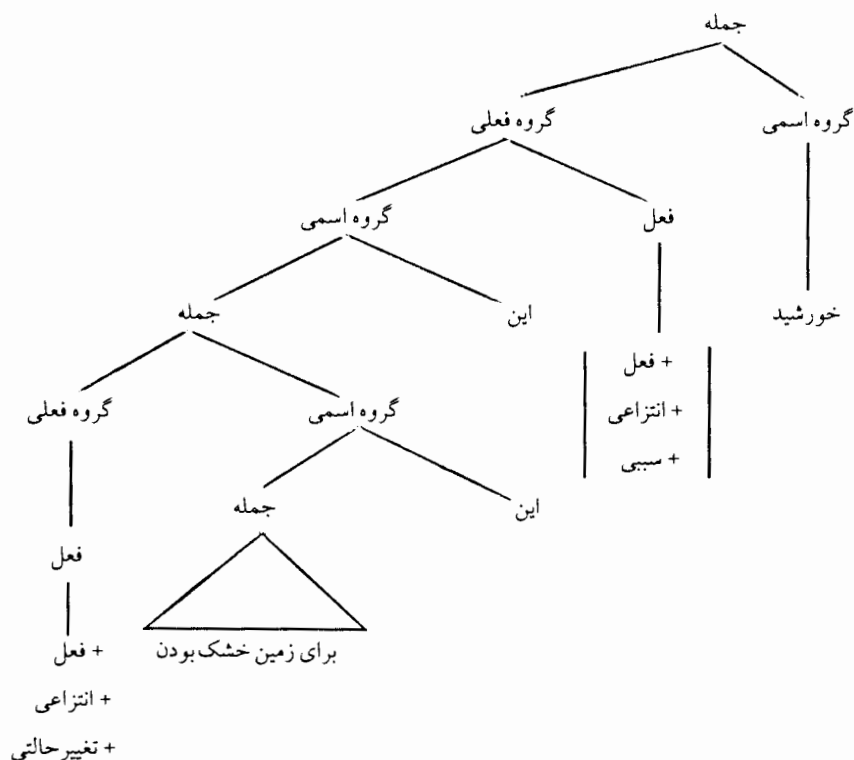
بر جمله نمای (۱۶) به ترتیب گشتارهای مناسب اعمال می شود. به این معنی که نخست گشتار ارتقاء نهاد عنصر «زمین» را از جمله پایینی به جمله بالایی (جمله اصلی) انتقال می دهد. سپس حرف اضافه متمم ساز^۱ «برای» و نیز فعل رابط «بودن» حذف می شود و تنها عنصر «خشک» باقی می ماند. سرانجام با اعمال گشتار فعل تغییر حالتی، فعل تغییر حالتی انتزاعی «خشکیدن» با همان صورت واجی «خشک» ولی با مشخصه [+ تغییر حالتی] جانشین عنصر «خشک» می شود. در نتیجه، جمله نمای ژرف ساختی (۱۶) به شکل جمله نمای مشتق (۱۷) تبدیل می یابد:



(۱۷)

به همین ترتیب، لیکاف پیشنهاد کرد که فعل سببی نیز با فعل تغییر حالتی مشابه است، تنها تفاوت میان آنها این است که فعل سببی از ژرف ساختی که فعل انتزاعی [+ سببی] را داراست مشتق می شود، مانند: خشکاندن، سوزاندن و جز اینها. به علاوه، فاعل فعل سببی در جایگاه نهاد جمله اصلی (جمله بالایی) به کار می رود، مانند جمله نمونه (۱۸) و جمله نمای ژرف ساختی (۱۹). جمله (۱۸) به این معنی است که «آفتاب سبب شد زمین خشکید». بنابراین، ژرف ساخت (۱۹) که معنی یادشده را نشان می دهد به آن اختصاص داده می شود:

(۱۸) آفتاب زمین را خشکاند .



(۱۹)

بر جمله نمای (۱۹)، همان گشتارهای مناسب با جمله نمای (۱۶) اعمال می شود، و اشتقاق نیز به همان گونه ادامه می یابد. تنها تفاوت در اشتقاق جمله نمای (۱۹) این است که در آخرین دور اشتقاق، از راه عمل کرد گشتار ارتقاء، عنصر فعلی «خشک» + تغییر حالی» به جمله بالایی (جمله اصلی) می رود، و پس از عمل کرد گشتار جمع آوری^۲، فعل [+ سببی، + خشک، + تغییر حالی] تولید می گردد. این فعل نیز به نوبه خود از راه واژه گذاری یا جایگزین سازی واژگانی^۳ به صورت واجی «خشکاندن» ظاهر می شود.

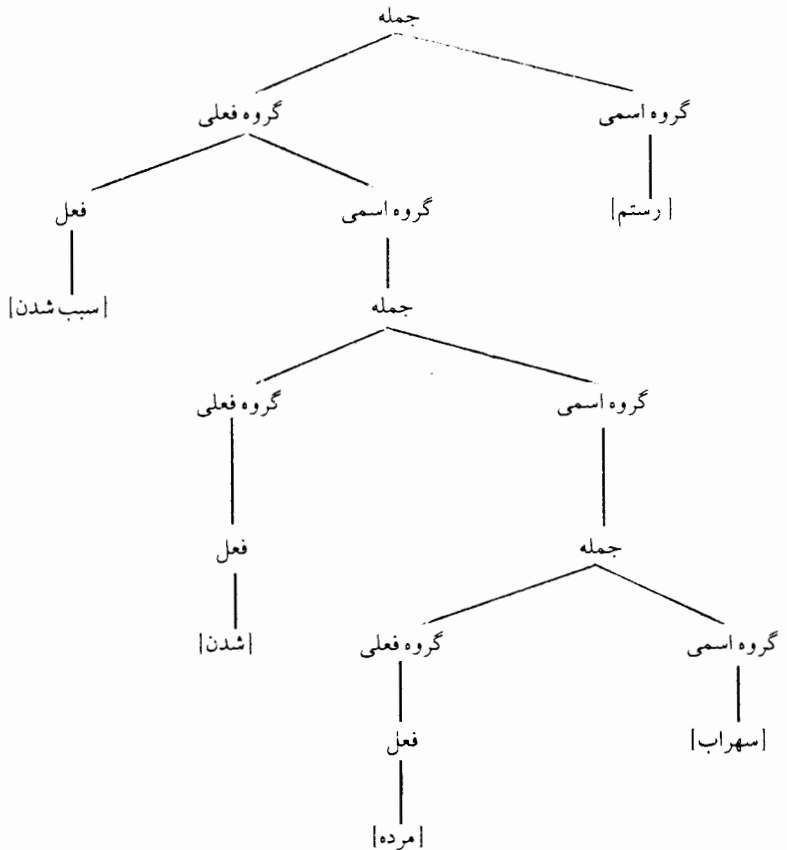
1- cycle

2- collection transformation

3- lexical inserion

در معناشناسی زایا، تحلیل‌های نحوی بازهم به شکل انتزاعی تری نمایش داده شد. مک کاولی پیشنهاد کرد که در جمله نمای ژرف ساختی به جای واحدهای واژگانی، عناصر معنایی همگانی^۱ یا پایه نشان داده شود، مانند جمله نمای (۲۱) که ژرف ساخت جمله (۲۰) را نمایش می‌دهد:

(۲۰) رستم سهراب را کشت.



(۲۱)

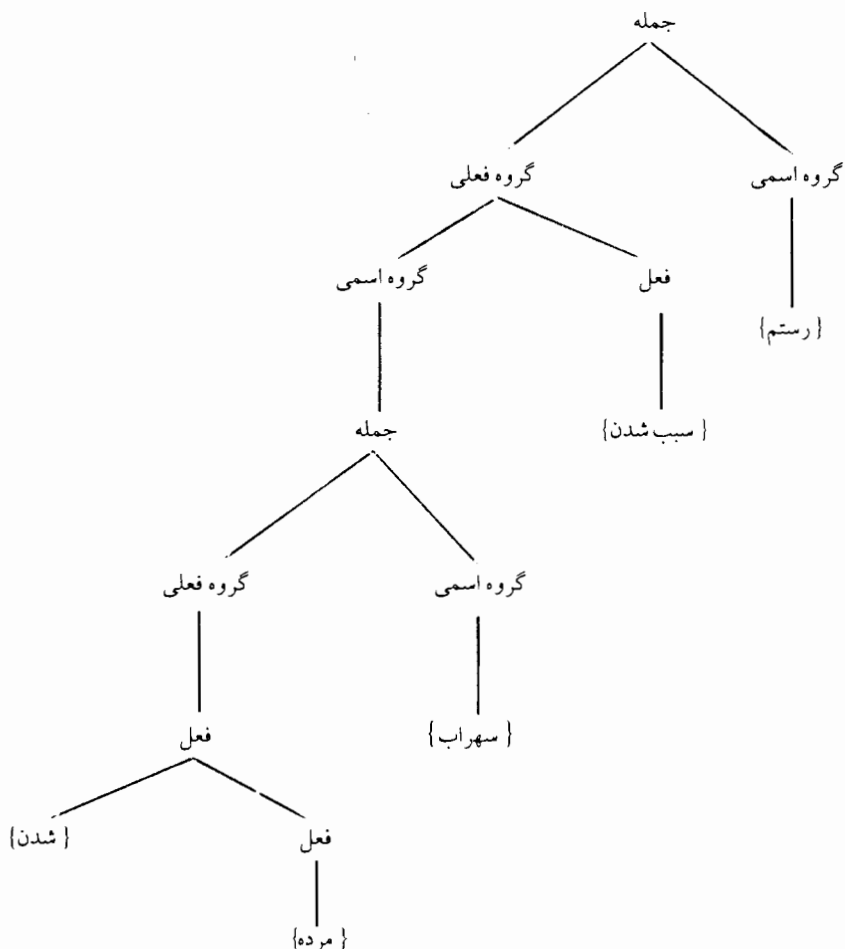
در جمله نمای (۲۱)، عناصر پایانی در میان دو قلاب نهاده شده است به این منظور که نشان دهد که عناصر یاد شده واژه های زبان خاصی نیست بلکه به جای عناصر معنایی پایه است. به بیان دیگر، واژه هایی که به کار رفته است تنها جانشین عناصر معنایی همگانی تصور می شود. (مفاهیمی که واژه های یاد شده نشان می دهد در اصل باید به صورت ترکیبی از مفاهیم پایه نشان داده شود، هر چند که حتی در برخی موارد، شاید تحلیل معنایی دقیق معلوم نباشد):

بر این پایه، تنها لازم است که گشتارهای عمومی^۱ جمع آوری بر جمله نمای ژرف ساختی اعمال شود تا از این راه عناصر معنایی پایه در زیر یک انشعاب جمع آوری گردد. مثلاً در جمله نمای (۲۱)، گشتارهای عمومی عناصر معنایی پایه «سبب شدن»، «شدن» و «مرده» را به صورت یکجا جمع آوری می کند به گونه ای که مجموعه آنها به عنوان یک سازه واحد در نظر گرفته می شود. سازه مذکور سرانجام از راه قاعده واژه گذاری^۲ یا جایگزین سازی واژگانی^۳، با واحد واژگانی «کشتن» در زبان فارسی جایگزین می شود. بنابراین در معناشناسی زایا از راه فرایندهای واژه گذاری یا جایگزین سازی واژگانی، واحدهای واژگانی مناسب که همان معنی مجموعه عناصر معنایی جمع آوری شده را داراست در زیر هر انشعاب در جمله نمای ژرف ساختی جایگزین می گردد.

مثلاً، در اشتقاق جمله (۲۰) (رستم سهراب را کشت) از ژرف ساخت (۲۱) نخست، از راه عمل کرد گشتار ارتقاء نهاد، [سهراب] به جمله بالاتر انتقال می یابد. سپس، گشتار جمع آوری^۴ خاصی که گشتار ارتقاء گزاره نامیده می شود، [مرده] را به جمله بالاتر می برد و با [شدن] ترکیب می کند. از این راه، فعل ترکیبی^۵ [مرده شدن] (برابر «مردن») پدید می آید. در نتیجه جمله نمای مشتق (۲۲) تولید می شود:

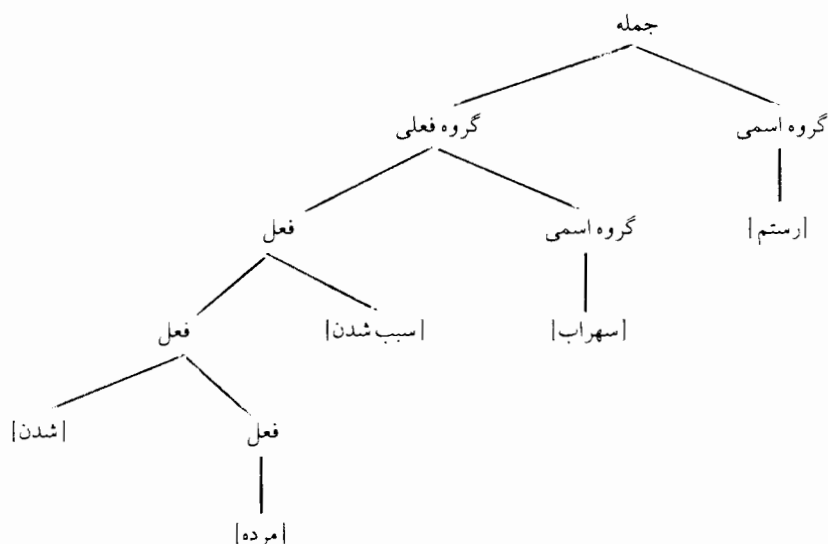
1- general transformations
3- lexical substitution
5- composite verb

2- lexical insertion
4- collection transformation



(۲۲)

جمله نمای (۲۲) دو جمله ای است که یکی از آنها دارای فعل ترکیبی است. بر جمله نمای مشتق (۲۲) گشتار ارتقاء نهاد | سهراب | را به بالاترین جمله می برد. همچنین، گشتار ارتقاء گزاره | مرده شدن | را به جمله بالا می برد و آن را به | سبب شدن | می افزاید. در نتیجه عمل کرد گشتارهای یادشده جمله نمای مشتق (۲۳) تولید می شود، که در آن سه فعل قبلی به صورت یک سازه واحد با یکدیگر ترکیب شده است.



(۲۳)

پس از اعمال گشتارهای جمع آوری، به جای عناصر معنایی، واحدهای واژگانی مناسب جایگزین می شود. مثلاً، در جمله نمای (۲۳)، به جای [سبب شدن + مرده شدن] «کشتن» جایگزین می شود. اما، اگر گشتار ارتقاء گزاره بر جمله نمای مشتق (۲۱) اعمال نشود، یعنی، اشتقاق در همان جمله نما متوقف بماند، در آن صورت «کشتن» نمی تواند جایگزین شود، زیرا [سبب شدن]، [مرده] و [شدن] یک سازه واحد را تشکیل نمی دهد. از این رو، از جمله نمای مشتق (۲۲) جمله (۲۴) تولید می شود.

(۲۴) رستم سبب شد سهراب بمیرد.

به این ترتیب، چنان که مشاهده می شود دو جمله (۲۰) و (۲۴) بر حسب اعمال گشتارهای متفاوت از ژرف ساخت واحدی تولید می گردد. بنابر این، هم معنایی جمله های یادشده بدون مراجعه به قاعده های معنی گذاری قابل پیش بینی است.

توضیح این نکته لازم است که گشتار ارتقاء گزاره قاعده ای عمومی است، که گاهی ترکیب معنایی خاصی را پدید می آورد که واحد واژگانی برابری ندارد مثلاً، بر خلاف ترکیب معنایی [مرده شدن] که در زبان فارسی، واحد واژگانی برابرش «مردن» است، برای ترکیب معنایی [عصبانی شدن]، سازه واژگانی واحدی وجود ندارد. با این حال، [عصبانی شدن]

همانند [مرده شدن] در اشتقاق [سبب شدن عصبانی شدن] مرحله ای میانی است هر چند که در زبان فارسی برای ترکیب معنایی مذکور نیز واحد واژگانی برابری وجود ندارد. بنابراین، نباید کنار گذاشته شود. در جریان اشتقاق، در مرحله واژه گذاری راه ترکیب معنایی [عصبانی شدن] بسته می شود، زیرا در زبان فارسی، واحد واژگانی برابری برای جایگزین شدن با آن وجود ندارد. به این ترتیب، فرهنگ لغت برای اشتقاقها صافی^۱ خود کاری به شمار می آید.

همچنین، برعکس، گاهی در صورتی که گشتارهای ارتقاء گزاره اعمال نشود، ممکن است اشتقاق متوقف بماند و به روساخت تبدیل نشود. یعنی اگر عناصر معنایی که ممکن است زیر یک انشعاب ترکیب گردد، به صورت جدا و بدون ترکیب، واژه گذاری شود، ممکن است روساخت تولید شده عادی نباشد. مثلاً، در ژرف ساخت نمونه بالا، روساخت (۲۵) که بدون اعمال گشتارهای ارتقاء گزاره تولید شده است عادی نیست.

(۲۵) * رستم سبب شد سهراب مرده شود.

بر پایه ملاحظات بالا، چون در ساختهای نحوی، عناصر معنایی پایه به عنوان نمادهای پایانی به کار می رود، ژرف ساختهای نحوی می تواند به عنوان نماهای معنایی جمله عمل کند. از این رو، در نظریه معناشناسی زایا بخش تعبیر معنایی به کنار می رود و به همین دلیل، نام «معناشناسی زایا» به آن داده شده است. بر پایه این نظریه، اشتقاق روساخت با تولید نمای معنایی که در عین حال ژرف ساخت نحوی نیز هست آغاز می شود. سپس از راه به کارگیری پیایی گشتارهای نحوی، نمای معنایی مذکور به صورت روساخت ظاهر می گردد. بنابراین، در دستور زبان بر پایه نظریه معناشناسی زایا، سطح نحوی مستقلی مشابه آنچه در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری به عنوان ساخت نحوی و نیز سطح میانی نماهای معنایی را به روساختهای قرینه آنها مربوط می سازد، وجود ندارد. با این حال، قاعده هایی که بر ژرف ساختها که عناصر معنایی را شامل است، اعمال می گردد، همان ویژگیهای صوری و عمومی گشتارهای نحوی را داراست که در مراحل بعدی اشتقاق به کار بسته می شود. گشتارهای مجهول، حذف گروه اسمی برابر، ارتقاء نهاد، ارتقاء گزاره و جز اینها، پیش از جایگزین سازی واژگانی اعمال می گردد. اعمال گشتارها پیش از جایگزین سازی واژگانی به این علت است که چنان که در بالا گفته شد، برخی گشتارها مانند «گشتار جمع آوری» لازم است قبلاً عناصر معنایی را برای

واژه گذاری جمع آوری کند. مرحله جایگزین سازی واژگانی به عنوان سطح زبانی مهمی میان دو سطح معنایی و روستاخت نحوی به شمار می رود. با این حال، مشخص شده است که واژه گذاری تنها در یک مرحله اشتقاق صورت نمی پذیرد، بلکه در مراحل پیاپی و تداخلی به انجام می رسد.

به ترتیبی که در بالا گفته شد، می توان ملاحظه کرد که اشتقاق واژگانی یا واژه شناسی اشتقاقی^۱ در درون بخش نحوی جای می گیرد. یعنی مثلاً، ارتباط «خشک» و «خشکیدن» از راه ژرف ساخت و گشتارهای نحوی مشخص می شود، در حالی که در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری قاعده های واژگانی (یا صرفی)^۲ خاص در زیر بخش واژگان، این گونه روابط را نشان می دهد. به علاوه، با افزودن گشتارهای مناسب به دستور زبان، اشتقاقهای مشابهی را نیز برای دو گونه فعلهای سببی و تغییر حالتی از فعلهایی که با آنها تنها ارتباط معنایی دارند، می توان به دست داد. یعنی، ارتباط دو عنصر فعلی که واژه مبدأ^۳ یا پایه مشترکی ندارند، بلکه تنها به گونه ای باهم ارتباط معنایی دارند از راه ژرف ساخت و گشتارهای دستوری نشان داده می شود. مثلاً، «کشتن» به معنی «سبب شدن مردن» از راه گشتار سببی^۴ از پایه واژگانی فرضی خاصی با صورت واجی «کشتن» ولی با معنی و توزیع (یا کاربرد نحوی) «مردن» مشتق می شود (البته، «مردن» نیز به نوبه خود از راه گشتار تغییری از واحد واژگانی خاصی به معنی «مرده» مشتق می گردد). چنان که روشن است اعمال گشتارهای تغییری و سببی بر اشتقاقهای ژرف ساختی فعلهایی مانند «کشتن» الزامی است.

چنان که روشن است، بر پایه معناشناسی زایا، تحلیلهای معنایی درونی واحدهای واژگانی به طریق نحوی مشخص می شود، در حالی که، برعکس، در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری واژه ای مانند «کشتن» تنها یک واحد و از لحاظ نحوی تجزیه ناپذیر است، و تحلیل معنایی آن به «سبب شدن، شدن و مرده» تنها در زیر بخش واژگان نشان داده می شود. چنان که در بالا مشاهده شد، تحلیلهای نحوی انتزاعی که در مورد همپوشی توزیعی فعل وجهی با فعل اصلی و نیز اسم، فعل، صفت، قید و حروف اضافه ارائه شد، خود تا حدودی کار بخش تعبیر معنایی را به انجام می رساند. به این معنی که تحلیلهای یادشده به بسیاری روستاختهای هم معنی که تفاوتی ساختی دارند، ژرف ساختهای مشابهی اختصاص می دهد.

1- derivational morphology

2- morphological rules

3- source word

4- causative transformation

اکنون، تحلیل‌های معنایی درونی واحدهای واژگانی نیز که توضیح داده شد بقیه کار تعبیر معنایی جمله را تکمیل می‌کند، زیرا بر پایه تحلیل‌های اخیر، معنی واژه‌ها نیز به مؤلفه‌های آن (که البته به عنوان واحدهای انتزاعی نحوی در نظر گرفته می‌شود)، تجزیه می‌گردد. از این رو، به قاعده‌های تعبیر معنایی دیگر نیازی نیست، بلکه ژرف ساخت خود وظیفه تعبیر معنایی را می‌تواند به انجام برساند، و به این ترتیب، معنی جمله را نیز نشان دهد. چنان که در نمونه‌های بالا مشاهده می‌شود، جایگزین سازی برخی واحدهای واژگانی پیش از اعمال بعضی گشتارهای خاص از قبیل گشتار ارتقاء، و برخی پس از آنها مانند گشتار جمع‌آوری صورت می‌پذیرد.

با این حال، توضیح این نکته لازم است که معناشناسان زایا ادعا نمی‌کنند که همه پدیده‌های معنایی را توضیح داده‌اند، و یا نظریه آنان کامل است. بلکه برعکس، معتقدند که بسیاری از مفاهیم پیشنهادی آنان به هنگام ضرورت اصلاح پذیر است، و یا حتی ممکن است برخی از آنها کنار گذاشته شود. روشن است که نظریه‌های معناشناسی زایا و نیز دستور زبان گشتاری همواره بر یکدیگر تأثیر داشته و برخی مفاهیم و اصول را از یکدیگر پذیرفته‌اند. از جمله، چامسکی در نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری از مفاهیم کانون^۱ توجه (یا سازه مورد تأکید) و از پیش انگاشته^۲ (سازه و یا سازه‌های معلوم) یا بدیهی، و نیز برخی دیگر که در نظریه معناشناسی زایا نیز به کار رفته استفاده کرده است، هرچند که او با ارائه توضیحات و شواهد، نظریه مذکور را مردود دانسته است.

آنچه در بالا آمده است می‌تواند به عنوان اصول کلی نظریه معناشناسی زایا به شمار آید. یعنی، زبان‌شناسانی که بر این پایه به توصیف و بررسی ساخت جمله‌های زبان پرداخته‌اند کم و بیش اصول کلی یادشده را پذیرفته‌اند، هرچند که در ژرف ساختها و قاعده‌هایی که در نوشته‌های گوناگون بر پایه معناشناسی زایا ارائه شده است، تفاوتها و گوناگونیهای مشاهده می‌شود.

نظریه دستور زبان حالت^۱

هم‌زمان با بررسی‌های معناشناسی زایا، فیلمور در نظریه دستور زبان بر پایه روابط حالتی یا به طور خلاصه نظریه دستور زبان حالت، تحلیلهای ژرف ساختی را به شکل متفاوتی عرضه کرد. در نظریه دستور زبان حالت، ژرف ساخت جمله از ژرف ساخت در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری انتزاعی تر و نیز با عناصر معنایی بیشتری در نظر گرفته می شود، و از این رو نیز، تعداد بسیار کمی قاعده تعبیر معنایی به کار می رود. همچنین، ژرف ساخت جمله بر پایه نظریه حالت از ژرف ساخت در نظریه معناشناسی زایا نیز متفاوت است، زیرا چنان که در بالا گفته شد، در نظریه معناشناسی زایا، ژرف ساخت با سطح معنایی یکسان است، و از همین رو، قاعده تعبیر معنایی در آن اصلاً به کار نمی رود.

فیلمور پیشنهاد کرد که ژرف ساخت جمله از دو عنصر اصلی یعنی سازه وجهی^۲ و موضوع^۳ تشکیل می شود. سازه وجهی تقریباً با سازه فعل معین در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری برابر است، و عناصر وجه، نمود، امر و پرسش و جز اینها را شامل می شود. موضوع از یک فعل و یک یا چند مقوله حالت^۴ که به فعل مربوط می گردد پدید می آید. هر مقوله حالت از یک حالت نما^۵ و یک گروه اسمی تشکیل می شود. حالت نما به صورت حرف

1- theory of case relations/case grammar

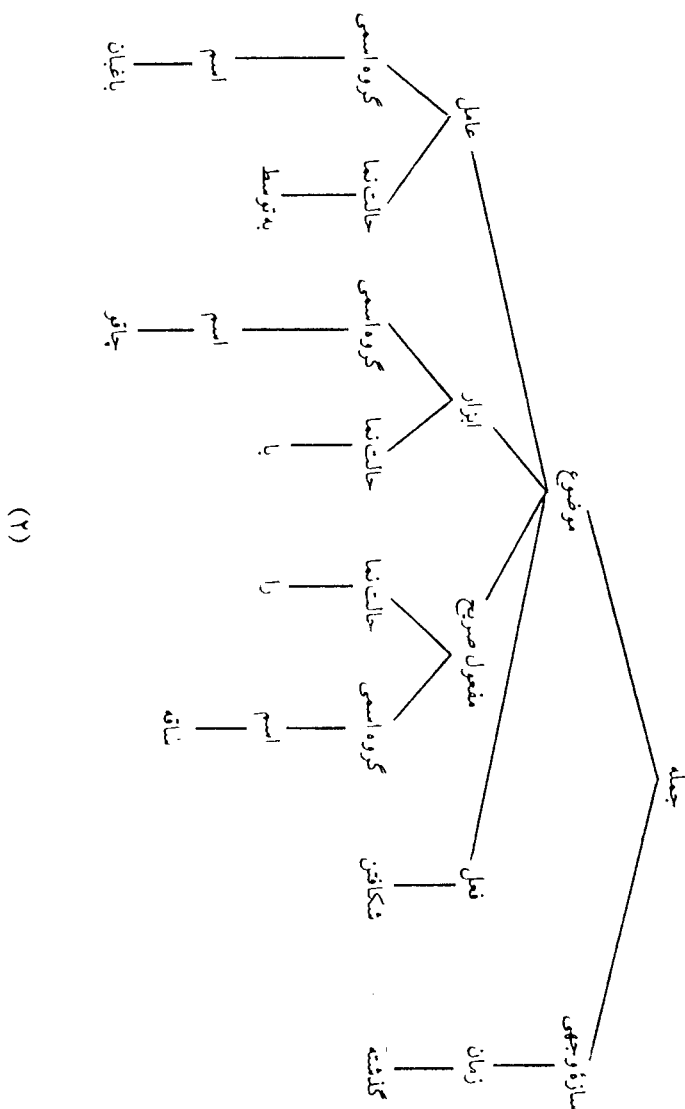
2- modality

3-proposition

4- case category

5- case marker

اضافه ، حرف نشانه^۱ (مانند «را» در زبان فارسی) و یا وند حالت^۲ ظاهر می گردد . مثلاً ،
 به جمله (۱) ، جمله نمای ژرف ساختی (۲) اختصاص می یابد :
 (۱) باغبان ساقه را با چاقو شکافت .



ژرف ساخت بالا از راه اعمال گشتارهای مناسب به روساخت قرینه خود تبدیل می شود. یعنی، یکی از گروههای اسمی موجود در ژرف ساخت در جایگاه نهاد در روساخت، و بقیه گروههای اسمی در جایگاههای درون گزاره ظاهر می گردد. در نمونه (۲)، گروه اسمی با حالت عامل^۱ به جایگاه نهاد برده می شود و به همین دلیل، حرف اضافه از راه گشتار حذف می شود، و بقیه گروههای اسمی به همراه فعل، گزاره جمله نمونه (۱) را تشکیل می دهد.

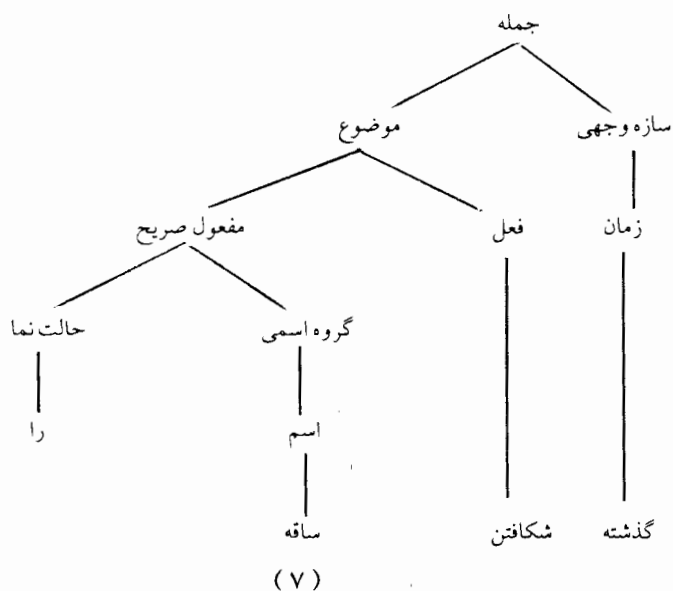
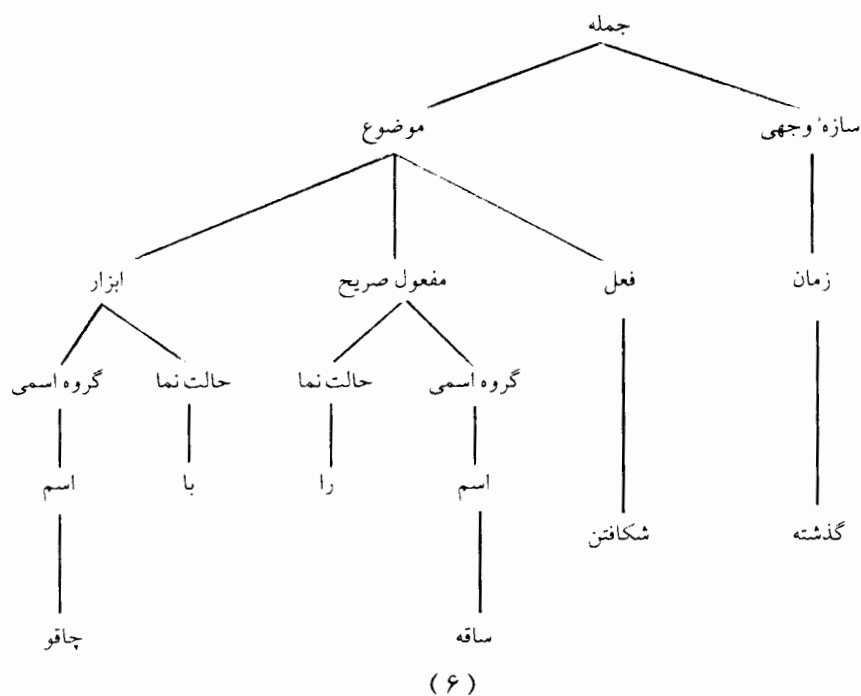
چنان که در ژرف ساخت نمونه (۲) می توان مشاهده کرد، در نظریه دستور زبان حالت، در ژرف ساخت میان نهاد و گروههای اسمی دیگر تمایز خاصی گزارده نمی شود. از این رو، شباهت معنایی میان جمله های نمونه (۳)، (۴) و (۵) تنها در ژرف ساخت مشخص می شود:

(۳) چاقو ساقه را شکافت.

(۴) ساقه با چاقو شکافت.

(۵) ساقه شکافت.

ژرف ساخت جمله های (۳)، (۴) و (۵) با ژرف ساخت جمله (۱) مشابه است. تنها تفاوت میان آنها از این قرار است که در ژرف ساخت جمله های (۳) و (۴) تنها سازه عامل و در ژرف جمله (۵) دو سازه عامل و ابزار^۲ وجود ندارد. بر این پایه، ژرف ساخت جمله های (۳) و (۴) به طور یکسان به صورت نمودار (۶) و ژرف ساخت جمله (۵) به شکل نمودار (۷) نشان داده می شود:



چنان که مشاهده می شود، در جمله (۳) سازه ابزار، و در جمله های (۴) و (۵)، مفعول صریح به جایگاه نهاد برده شده است. به این ترتیب، معلوم می شود که تفاوت میان ژرف ساختهای یادشده در بالا تنها به این واقعیت مربوط می گردد که چند و یا کدامین سازه از سازه هایی که می تواند با فعل «شکافتن» به کار رود، با آن ظاهر می شود. روشن است که مشخصه های نحوی فعل نشان می دهد که چه سازه هایی می تواند با آن به کار رود. مثلاً، با فعل «شکافتن» الزاماً مفعول صریح، و به طور اختیاری سازه های عامل و ابزار به کار می رود. بر خلاف نظریه دستور زبان حالت، در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، به جمله های نمونه یادشده، ژرف ساختهای کاملاً متفاوتی اختصاص داده می شود نگاه کنید به: (مشکوة الدینی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، ۱۳۷۳).

به این ترتیب، به جفت جمله های مشابهی که برخی سازه های آن در روساخت جا به جا شده است، ژرف ساخت یکسانی اختصاص داده می شود، مثلاً جمله هایی که در آنها جابه جایی مفعول بواسطه^۱ اعمال شده است، مانند نمونه های (۸)، (۹)، (۱۰) و (۱۱):

(۸) علی کتابها را به خواهرش داد.

(۹) علی به خواهرش کتابها را داد.

(۱۰) نوشین بر روی میز گلدانی گذاشت.

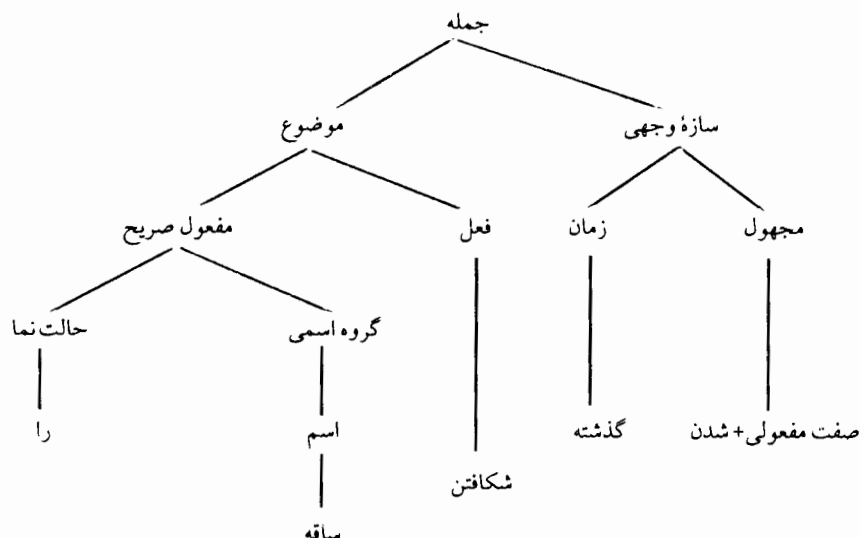
(۱۱) نوشین گلدانی بر روی میز گذاشت.

جمله های مجهول نیز از ژرف ساخت مشابهی با ژرف ساخت جمله معلوم قرینه آن تولید می شود، تنها با این تفاوت که در ژرف ساخت جمله مجهول، عنصر معین^۲ مثلاً در زبان فارسی «صفت مفعولی + شدن» به کار می رود، مانند نمونه های (۱۲) و (۱۳):

(۱۲) باغبان ساقه را شکافت.

(۱۳) ساقه شکافته شد.

جمله نمای (۱۴) ژرف ساخت جمله مجهول (۱۳) را نشان می دهد:



(۱۴)

دستور زبان حالت برای مربوط ساختن فعلهای سببی به فعلهای غیر سببی قرینه نیز روشی به دست می دهد. به این ترتیب که ساخت حالتی^۱ متفاوتی برای فعلهای قرینه مذکور در نظر گرفته می شود. مثلاً، فعل «شکافتن» در جمله (۱) سببی است، در حالی که همین فعل در جمله (۵) غیر سببی و تغییر حالتی است. فیلمور به جمله های سببی و غیر سببی قرینه نمای یکسانی اختصاص می دهد. تفاوت موجود میان دو جمله قرینه یادشده، به فعل مربوط نمی شود، بلکه تنها به موجود بودن و یانبودن سازه عامل در ژرف ساخت جمله مربوط می شود.

همچنین، ارتباط فعلهای سببی و غیر سببی یا تغییر حالتی که از لحاظ پایه واژگانی یکسان نیستند، به ترتیب یادشده در بالا مشخص می شود، مانند فعلهای «کشتن» و «مردن». جفت فعلهای سببی و تغییر حالتی مشابه دو فعل نمونه یاد شده هم معنی در نظر گرفته می شود. تفاوت میان آنها تنها از این راه مشخص می گردد که با فعل سببی (مثلاً «کشتن»)، الزاماً «عامل» به کار می رود، در حالی که با فعل تغییر حالتی قرینه آن (مثلاً «مردن») «عامل» به کار نمی رود. همچنین، فعلهایی که از لحاظ معنایی مشابه ولی از لحاظ ارتباط رو ساختی با سازه های عامل و مفعول صریح نسبت به یکدیگر معکوس می باشند نیز هم معنی در نظر گرفته

می شود، مانند دو فعل «خوش آمدن» و «شاد کردن» در جمله های نمونه (۱۵) و (۱۶):

(۱۵) کودکان از بازی خوششان می آید .

(۱۶) بازی کودکان را شاد می کند .

بر این پایه چنان که مشاهده می شود به این گونه فعلهای معکوس، ساخت حالتی یکسان اختصاص داده می شود. تنها این تفاوت که در جایگاه نهاد در روساخت یکی سازه عامل و در روساخت دیگری مفعول صریح ظاهر می شود، آنها را از یکدیگر متمایز می سازد.

نظریه دستور زبان حالت از جهات بسیاری با نظریه معناشناسی زایا مشابه است. در هر دو نظریه، فعلهای معکوس که در بالا به آن اشاره شد، به روش مشابهی مورد توجه قرار می گیرد. مثلاً، در معناشناسی زایا نیز جمله های نمونه (۱۵) و (۱۶) از ژرف ساخت مشابهی تولید می شود. همچنین، در هر دو نظریه، در ژرف ساخت جمله، نهاد از گروههای اسمی یا سازه های دیگر متمایز نیست. با این حال، میان دو نظریه مذکور تفاوتی نیز مشاهده می شود. از جمله، فیلمور چنین می انگاشت که عنصر سببی در معنی فعلهای سببی مثلاً «کشتن»، از راه تعبیر سازه عامل مشخص می شود، در حالی که در نظریه معناشناسی زایا رابطه میان عامل و «سبب شدن» به گونه ای صریح در ساختهای زیرین نشان داده می شود (نگاه کنید به: فصل سیزدهم، معناشناسی زایا). به این معنی که سازه عامل به عنوان نهاد یک گزاره معنایی یعنی مفهوم «سبب شدن» در نظر گرفته می شود، به بیان دیگر، در معناشناسی زایا، یکی از سازه هایی که در دستور زبان حالت ظاهر می شود، به عنوان نهاد یک عنصر معنایی به کار می رود. به این ترتیب، رابطه «نحوی» موجود میان یک گروه اسمی و فعل به صورت رابطه ای ژرف تر میان عناصر «معنایی» نشان داده می شود. همچنین نمونه دیگری از تحلیلهای معنایی مشابه را در پیشنهاد لیکاف می توان ملاحظه کرد که در آن در ساختهای زیرین، سازه ابزار به عنوان مفعول صریح فعل معنایی «استفاده کردن» (یا گزاره معنایی «استفاده کردن») ظاهر می شود. بر این پایه، جمله (۱) در بالا، «باغبان ساقه را با چاقو شکافت»، از ساختی زیر بنایی به صورت زیر مشتق می شود:

(۱۷) باغبان از چاقو استفاده کرد برای [باغبان ساقه را شکافتن]

چنان که در تحلیل ژرف ساختی (۱۷) مشاهده می شود، یک سازه در دستور زبان حالت یعنی «ابزار». در معناشناسی زایا از راه ارتباط نحوی با یک گزاره معنایی (یعنی «استفاده کردن») که

یک مشخصه معنایی (یا عنصر معنایی) فعل نمونه «شکافتن» را نشان می دهد، نمایش داده می شود. بر این پایه، روشن است که تحلیلهای ژرف ساختی در نظریه معنانشناسی زایا با تحلیلهای قرینه آن در دستور زبان حالت متفاوت است.

ملاحظات بالا را با ایرادی که بر نظریه فیلمور وارد دانسته اند می توان مربوط دانست، به این معنی که تعداد مقوله های حالت که برای توصیف کامل زبان لازم است، هرچند که محدود است ولی کم نیست. فیلمور در اصل شش مقوله حالت بازشناخت: عامل، ابزار، مفعول بواسطه^۱، مکمل مفعولی^۲، مکانی^۳ و مفعول صریح^۴. البته مقوله مفعول صریح به نوبه خود به گونه هایی می تواند تقسیم شود، از جمله مفعول شیئی و مفعول جاندار. با این حال، فیلمور خود نیز دریافته بود که برای توصیف زبان به مقوله های حالت بیشتری نیاز است. از این رو، وی بعداً مقوله های حالت هدف^۵، بهره بر^۶ و سازه تأکیدی (یا گروه اسمی مورد تأکید)^۷ را نیز پیشنهاد کرد (فودور، صص ۹۳-۹۰). بر پایه ملاحظات بالا، اگر در نظریه فیلمور سطح زیرین حالتی به عنوان سطح زبانی اصلی در نظر گرفته نشود، بلکه تنها به عنوان نمایش ناقصی از سطح معنایی فرض شود، از راه تحلیلهای معنایی ژرف تر، تعداد بیشتری مقوله های حالت متمایز را می توان مشخص نمود.

در دستور زبان حالت، در ساختهای زیرین، واحدهای واژگانی به شکل تجزیه نشده ظاهر می شود. تنها فعل به مشخصه های معنایی تجزیه می گردد. با این حال، اگر گروههای اسمی که از راه حالت های گوناگون به فعل واژگانی مربوط می شود، به عنوان عناصر اسمی^۸ در نظر گرفته شود که به گزاره های معنایی پایه^۹ که از تجزیه فعل پدید می آید مربوط گردد، ممکن است روابط ساختی معنایی جمله بهتر نمایانده شود. تعداد گزاره های معنایی که از تحلیل معنی فعل پدید می آید و به هریک یک گروه اسمی مربوط می شود زیاد است. بنابر این، از این راه، تعداد زیادی مقوله های حالت مشخص می شود، از قبیل مقوله های حالتی که به گزاره های معنایی فعل نمونه «شکافتن»، یعنی «سب شدن»، «شدن»، «استفاده کردن»، و جز اینها، می تواند مربوط شود. چنان که گفته شد، گزاره های معنایی یادشده همان

1- dative

2- factitive

3- locative

4- objective

5- goal

6- beneficiary

7- theme

8- argument

9- primitive semantic predicates

مشخصه‌هایی است که از راه تحلیل معنایی فعل به دست می‌آید. بر پایه ملاحظات بالا، تحلیل معنایی فعل واژگانی به مشخصه‌های آن مقوله‌های حالتی را که ممکن است با آن به کار رود، مشخص می‌سازد. (فیلمو ۱۹۷۱، صص ۳۷۴-۳۷۲).

با این حال، معناشناسان پیرو نظریه زایا ادعا کرده‌اند که با کنار گذاشتن ساختهای حالتی و در عوض به دست دادن نماهای معنایی انتزاعی‌تر به گونه‌ای که در معناشناسی زایا ارائه می‌شود، هیچ‌یک از روابط نحوی از میان نمی‌رود. از این رو، آنان نماهای حالتی دستور زبان حالت را زائد تلقی کرده‌اند.

چامسکی به دلیل دیگری نیز نظریه فیلمور را مردود می‌داند و آن نادیده گرفتن سطح ژرف ساخت نحوی مستقل، و نیز تأثیر برخی گشتارهای دستوری بر تعبیر معنایی جمله است. چامسکی اظهار می‌دارد که بر پایه ساختهای حالتی که در دستور زبان حالت ارائه می‌شود، تفاوت معنایی میان جمله‌های مشابه مشخص نمی‌گردد، مانند نمونه‌های (۱۸) و (۱۹) در زبان فارسی:

(۱۸) باغبان از باغچه گل چیده است (احتمالاً یک و یا چند گل)

(۱۹) باغبان گل باغچه را چیده است. (همه گلها)

بر پایه دستور زبان حالت به دو جمله (۱۸) و (۱۹) ساخت حالتی مشابهی اختصاص داده می‌شود. اما چنان که نشان داده شده است، دو جمله یادشده از لحاظ معنایی باهم تفاوت دارند. ساخت حالتی دستور زبان حالت تفاوت معنایی یادشده را نشان نمی‌دهد.

به علاوه، فیلمور پذیرفته است که برخی گشتارهای دستوری بار معنایی دارد، یعنی ممکن است تغییر معنی جمله بر اثر اعمال گشتار خاصی حاصل شود، مانند تغییر معنی جمله نمونه (۲۱) در مقایسه با (۲۰):

(۲۰) همه زنان قالیباف یک قالیچه بافته‌اند.

(۲۱) یک قالیچه به توسط همه زنان قالیباف بافته شده است.

جمله نمونه (۲۰) به دو صورت (الف) و (ب):

(الف) همه زنان قالیباف هریک، یک قالیچه بافته‌اند.

(ب) همه زنان قالیباف باهم تنها یک قالیچه بافته‌اند.

و جمله (۲۱) تنها به یک صورت (ب) تعبیر معنایی می‌پذیرد. روشن است که به نظر می‌رسد تغییر معنی جمله (۲۱) بر اثر اعمال گشتار مجهول حاصل شده است. چامسکی اظهار می‌دارد

که در همه نظریه‌های معنایی غیر اصلاحی^۱ تعبیر معنایی جمله تنها بر پایه ژرف ساخت مشخص می‌شود. بنابر این، عقیده فیلمور مبنی بر پذیرفتن این واقعیت که برخی گشتارهای دستوری بار معنایی دارد، بر خلاف اصل پذیرفته‌یادشده در نظریه‌های معنایی غیر اصلاحی است. به علاوه چنان‌که گفته شد، ساختهای حالتی فیلمور نمی‌تواند همسانی معنایی جمله‌های قرینه مانند نمونه‌های (۲۰) و (۲۱) را پس از اعمال گشتار دستوری حفظ کند. از این رو، با توجه به اصل یادشده، چامسکی اظهار می‌دارد که سطحی که در آن قاعده‌های تعبیر معنایی باید به کار بسته شود تا تفاوت‌های معنایی میان دو جمله مربوط به هم همانند جمله‌های (۲۰) و (۲۱) مشخص گردد، دقیقاً همان سطح ژرف ساخت در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری است، زیرا بر پایه نظریه مذکور ژرف ساخت تمامی اطلاعات نحوی و معنایی لازم برای تعبیر معنایی جمله را شامل است، و از این رو، تعبیر گروه‌های اسمی (مثلاً «یک قالیچه» در جمله نمونه (۲۱)) پس از اعمال گشتارهای نحوی نیز حفظ می‌شود. بنابر این، برای نمایش دقیق معنی جمله، لازم است ساختهای حالتی از راه قاعده‌های تغییر معنی به ژرف ساختهای مشابه ژرف ساخت در نظریه اصلی مربوط گردد.

استدلال یادشده در بالا نشان می‌دهد که با پذیرفتن سطح نمای حالتی فیلمور، سطح ژرف ساخت نظریه اصلی را نمی‌توان کنار گذاشت. در واقع، هر دو سطح یادشده به همراه هم می‌تواند پذیرفته شود. با این حال، چامسکی استدلال می‌کند که دستور زبانی که ساختهای حالتی را تولید کند و سپس آنها را از راه قاعده‌های تغییر معنی به ژرف ساختهای نظریه اصلی دستور زبان گشتاری مربوط سازد، تنها گونه دیگری از دستور زبانی است که مستقیماً ژرف ساختهای نظریه اصلی را تولید می‌کند و سپس آنها را از راه قاعده‌های تعبیر معنایی به شکل ساختهای حالتی طرح ریزی می‌نماید. به بیان دیگر، چامسکی اثبات می‌کند که دستور زبان حالت گونه دیگری از نظریه اصلی دستور زبان گشتاری است (فودور، صص ۸۹-۹۵).

به هر حال، دستور زبان حالت به عنوان نظریه‌ای برای توصیف زبان مورد توجه باقی‌نماند، و از این رو استمرار نیافت. در واقع، در میانه دهه ۱۹۷۰ کمتر زبانشناسی یافت می‌شد که نظریه یاد شده را مورد قبول بداند و آن را به کار ببندد (کریستال، ۱۹۸۵، صص ۴۲-۴۳).

نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری

(چامسکی در دو مقاله خود با عنوانهای «ملاحظات در باره فرایند اسم سازی»^۱ (۱۹۷۰) و «ژرف ساخت ، روساخت و تعبیر معنایی»^۲ از لحاظ قاعده های سازه ای ، واژگان و برخی ملاحظات معنایی از نظریه اصلی دستور زبان گشتاری تا حدودی فاصله گرفت ، به این معنی که در آن تغییراتی را پیشنهاد کرد . همچنین ، وی نظریه معناشناسی زایا که در آن انتزاعی کردن سطح نحوی تا آن حد پیش می رود که با سطح معنایی یکسان می شود را رد کرد . چنان که پیشتر گفته شد ،^۳ او برای آسان کردن اشاره به نظریه تازه اش ، آن را نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری ، و نظریه پیشین خود که در کتاب «جنبه های نظریه نحو» (۱۹۶۵) ارائه کرده بود و «نظریه واحد برای توصیف زبان» کتزوپستال (۱۹۶۴) را نظریه اصلی دستور زبان گشتاری نامید (چامسکی ، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵ ، ص ۵).^۴ یادآوری می شود که بر پایه نظریه اصلی ، بخش معنایی نظریه زبان به عنوان ابزار تعبیر معنایی در نظر گرفته می شود که با دارا بودن فرهنگ لغت و نیز قاعده های معناگذاری به هر زنجیره ژرف ساختی که در بخش پایه تولید می شود ، یک تعبیر معنایی اختصاص می دهد ، و به این ترتیب ، معنی جمله مشخص می شود . از این رو ، بر پایه نظریه یادشده تنها ژرف ساخت نحوی تعبیر معنایی جمله را به دست می دهد ، به این معنی که قاعده های گشتاری و روساخت بر تعبیر معنایی جمله تأثیری ندارد . کتزوپستال و نیز چامسکی چنین استدلال کرده اند که ژرف ساخت تمامی اطلاعات

نحوی و معنایی لازم برای تعبیر معنایی جمله را باید شامل باشد. از همین رو، تنها ژرف ساخت نحوی برای تعبیر معنایی جمله کافی است.

روشن است که پیشنهاد های یاد شده در بالا عقیده چامسکی را مبنی بر استقلال بخش نحوی نشان می دهد. بر پایه نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، رابطه نحو و معناشناسی، به این گونه نشان داده می شود که زنجیره های ژرف ساختی که برونداد بخش پایه نحوی است درونداد بخش معنایی را تشکیل می دهد. به این ترتیب، در نظریه یاد شده بخش پایه با دارا بودن توانایی کافی برای توصیف ژرف ساخت های نحوی، جایگاه مرکزی را به خود اختصاص می دهد. عقیده کتروپستال مبنی بر این که تعبیر معنایی جمله تنها به ژرف ساخت اختصاص داده می شود به این معنی است که گشتار های دستوری به هیچ وجه بر تعبیر معنایی جمله تأثیری ندارد. بر این پایه، آنان این اصل را ابراز داشتند که «گشتار ها معنی جمله را تغییر نمی دهند». چامسکی در مقاله های یاد شده در بالا استدلال می کند که گذاردن چنین محدودیت قطعی بر گشتار های دستوری بسیار گران به نظر می رسد. او مواردی را نشان می دهد که گشتار ها بر معنی جمله تأثیر دارد. با این حال، او اظهار می دارد که تعداد این گونه گشتار ها محدود است. مثلاً، در زبان فارسی، در جمله های نمونه (۲) گشتار پرسشی به جمله معنی «اجازه داشتن» را نیز اضافه می کند، در حالی که جمله های اخباری قرینه آنها (۱)، یکی از معانی «ممکن بودن» و یا «قادر بودن» را می رساند:

(۱) می توانم از ساختمان بیرون بروم. می توانم بنشینم.

(۲) آیا می توانم از ساختمان بیرون بروم؟ آیا می توانم بنشینم؟

همچنین، تعبیر معنایی جمله های (۳) و (۴) با هم یکسان نیست، هر چند که جمله (۴) از راه گشتار های مناسب از جمله زیربنایی (۳) مشتق شده است:

(۳) همه زنان قالیباف یک قالیچه بافته اند.

با دو تعبیر معنایی به صورتهای (الف) و (ب):

(الف) همه زنان هریک، یک قالیچه بافته اند

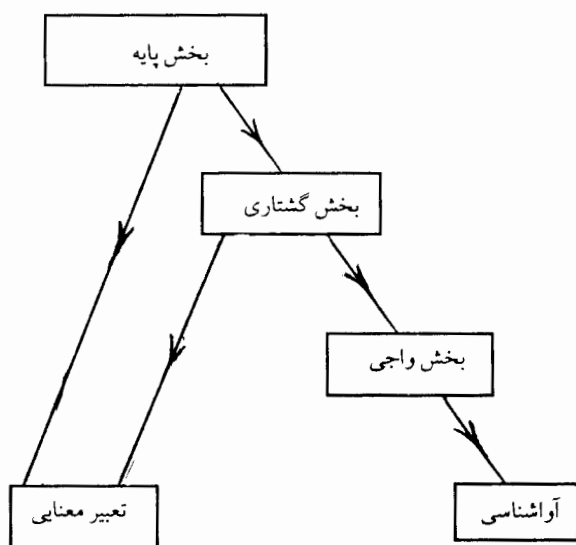
(ب) همه زنان با هم تنها یک قالیچه بافته اند

(۴) یک قالیچه به توسط همه زنان قالیباف بافته شده است.

با یک تعبیر معنایی به صورت (ب).

بر پایه ملاحظات از نوع نمونه های بالا، چامسکی از این عقیده که تعبیر معنایی تنها

بر پایه ژرف ساخت نحوی مشخص می شود سرباز زد، و این عقیده را عرضه کرد که عمل کرد برخی گشتارها بر معنی جمله تأثیر می گذارد، و بنابراین، تعبیر معنایی هم بر ژرف ساخت نحوی و هم بر برونداد بخش گشتاری عمل می کند. به بیان دیگر، هم ژرف ساخت نحوی و هم برخی گشتارهایی که بر آن اعمال می شود معنی جمله را مشخص می نماید. همین موضوع اساس جدایی چامسکی را از نظریه اصلی دستور زبان گشتاری تشکیل می دهد. به این ترتیب، بر پایه نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری روابط بخشهای دستور زبان را به صورت نمودار (۵) می توان نمایش داد (الن و برون، ۱۹۷۱، صص ۱۰۵-۱۰۱).



(۵)

از سوی دیگر، چنان که پیشتر گفته شد، بر پایه معناشناسی زایا، سطح نحوی و معنایی یکسان است و از یکدیگر متمایز نیست. به عقیده چامسکی هم سطح کردن ژرف ساخت نحوی و سطح معنایی تا آن حد که از یکدیگر متمایز نباشد نیز مردود است. چامسکی استدلال می کند که جمله هایی که بر پایه تحلیلهای معناشناسی زایا به آنها ساخت زیرین مشابه اختصاص داده می شود، تفاوت های نحوی عمده ای را نشان می دهد که به هیچ وجه از راه اشتقاقهای گشتاری متفاوت مشخص نمی شود، بلکه تفاوت های نحوی آنها تنها به وسیله ژرف ساخت های

متفاوت آشکار می گردد. حتی جمله های هم معنی نیز ممکن است تفاوت های نحوی خاصی را نشان دهند که از راه تحلیلهای معنایی توجیه پذیر نباشد. از این رو، لازم است سطح ژرف ساخت از سطح نمای معنایی متمایز گردد، و دستور زبان هر دو بخش نحوی و تعبیر معنایی را شامل شود.

چامسکی از جمله در مقاله «ملاحظات در باره فرایند اسم سازی»، ساختهای متعددی را ارائه می دهد که تنها از راه تفاوت ژرف ساخت تمایز نحوی آنها را می توان مشخص کرد. او بویژه، این عقیده را که اسمهای مشتق مانند «کوشش»، «هوشیاری»، «گفتار» و جز اینها از راه اشتقاق گشتاری از جمله ژرف ساختی مشتق می شود رد می کند، و پیشنهاد می نماید که اسمهای مشتق به همان صورت خود در فرهنگ لغت وجود دارد.

مثلاً در زبان فارسی، علی رغم برابری معنی و تا حدودی شباهت ساخت گروه اسمی با اسم مشتق (۶) و جمله نمونه (۷)، آنها از لحاظ اشتقاق گشتاری به هم مربوط نیستند:

(۶) کوشش علی برای موفقیت در کارش

(۷) علی کوشید تا در کارش موفق شود.

از لحاظ ویژگیهای نحوی، در حالی که در جمله (۷)، قید می تواند به کار رود، در گروه اسمی (۶) تنها صفت ظاهر می شود، به صورت (۸) و (۹):

(۸) کوشش زیاد علی برای موفقیت در کارش

(۹) علی زیاد کوشید تا در کارش موفق شود.

بنابر این، با توجه به تفاوت های نحوی نمونه های (۸) و (۹)، روشن است که گروه اسمی (۶) و جمله نمونه (۷) از ژرف ساختهای متفاوتی مشتق می شوند.

برعکس، گروه اسمی (۱۰) که در آن صورت مصدری به کار رفته است، نشان می دهد که ساخت زیرین مشترکی با جمله (۷) دارد، و به همان گونه در آن، سازه قید می تواند به کار رود به صورت (۱۱).

(۱۰) کوشیدن علی برای موفق شدن در کارش

(۱۱) زیاد کوشیدن علی برای موفق شدن در کارش

مقایسه گروههای اسمی نمونه (۶) و (۱۰) تفاوت های نحوی دیگری را نیز نشان می دهد. از جمله، در حالی که وابسته اشاره «این» در گروه اسمی (۶) به همراه «کوشش» به کار می رود، در گروه اسمی (۱۰) با «کوشیدن» صورت درستی را تولید نمی کند.

نمونه های (۱۲) و (۱۳) این تفاوت نحوی را به خوبی نشان می دهد .

(۱۲) این کوشش علی برای موفقیت در کارش

(۱۳) * این کوشیدن علی برای موفقیت در کارش

توصیف و توجیه همانندیهای نحوی جمله نمونه (۷) و گروه اسمی (۱۰) و نیز تفاوتهای نحوی موجود میان ساختهای یادشده و گروه اسمی نمونه (۶) که در بالا به آن اشاره شد ، از راه تحلیلهای معنایی و اشتقاقهای گشتاری به آن گونه که در نظریه معناشناسی زایا در نظر گرفته می شود ، به هیچ وجه ممکن نیست . به این معنی که اختصاص دادن ژرف ساخت یکسان بر پایه تحلیلهای معنایی انتزاعی به گروههای اسمی با اسم مشتق و جمله های مشابه آنها مانند نمونه های (۶) و (۷) موجب می شود که تفاوتهای نحوی آنها نادیده گرفته شود . براین پایه ، فرض اعمال گشتار اسم ساز^۱ برای تولید گروه اسمی با اسم مشتق از ژرف ساختی مشابه جمله قرینه آن پذیرفتنی به نظر نمی رسد . به علاوه ، جمله هایی را می توان یافت که برای آنها گروه اسمی قرینه با اسم مشتق وجود ندارد . مثلاً برای جمله نمونه (۱۴) تولید گروه اسمی قرینه با اسم مشتق ممکن نیست :

(۱۴) علی کتاب خواند .

(۱۵) * خوانش کتاب علی

این واقعیت را که برای جمله نمونه (۱۴) گروه اسمی قرینه با اسم مشتق وجود ندارد ، می توان بر پایه این فرض چامسکی توضیح داد که گروه اسمی با اسم مشتق همانند هر گروه اسمی دیگر است که اتفاقاً اسم هسته^۲ آن با فعل خاصی رابطه واژگانی^۳ دارد .

چنان که گفته شد ، به دلایل یادشده در بالا ، چامسکی تحلیل نحوی انتزاعی را که بر پایه آن گروههای اسمی با اسم مشتق از یک جمله زیرین مشتق می شود ، رد می کند ، و این عقیده را ابراز می دارد که اسمهای مشتق مستقیماً در فرهنگ لغت در بخش نحوی تولید می شود . بنابراین ، بر خلاف پیروان معناشناسان زایا ، چامسکی برای نشان دادن تفاوتهای نحوی میان ساختهای یادشده در بالا ، ژرف ساخت نحوی را ضروری می داند ، و اظهار می دارد که شباهتهای موجود میان اسمهای مشتق همپایه با فعل ، از راه تعیین مشخصه های نحوی و معنایی پایه واژگانی در فرهنگ لغت در بخش نحوی معلوم می گردد . مثلاً ، واژه های

1- nominalizing transformation

2- head noun

3- lexical relation

«کوشش» و «کوشایی» از راه اشتقاق واژگانی، از پایه فعلی «کوش» تولید می شود. به تحلیل یادشده در باره واژه های مشتق که ویژگی خاص نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری است، تحلیل «واژه گرا»^۱ گفته می شود. چنان که گفته شد، چامسکی عقیده پیروان معناشناسی زایا را مبنی بر این که گروه های اسمی با اسم مشتق از راه عمل کرد گشتار اسم ساز از یک جمله زیرین مشتق می شود مردود می شمارد، و عقیده دارد که گروه های اسمی با اسم مشتق و جمله هایی که از لحاظ نحوی و معنایی مشابه آنهاست، از ژرف ساختهای نحوی متفاوتی تولید می شود. به علاوه، اسمهای مشتق در فهرست واژگان به همان گونه تولید می گردد، و تنها به طور اتفاقی از لحاظ پایه واژگانی، با فعل و یا صفتی مشتق است. از این رو، از لحاظ ویژگی های نحوی، اسمهای مشتق نیز باید همانند اسمهای ساده در نظر گرفته شود (فودور، صص ۸۳-۸۱).

(از سوی دیگر، چنان که پیشتر اشاره شد، از لحاظ درونداد به بخش تعبیر معنایی، نظریه اصلاحی در مقایسه با نظریه اصلی دستور زبان گشتاری تفاوت مهمی را نشان می دهد. به این معنی که هر چند از لحاظ تأکید بر لزوم متمایز بودن سطح ژرف ساخت نحوی از سطح معنایی و نیز قاعده های معنایی، هردو نظریه یادشده باهم یکسان است، با این حال، بر پایه نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری علاوه بر ژرف ساخت نحوی، روساخت واجی باید تعبیر شود، و به این ترتیب، هردو بخش ژرف ساخت و روساخت واجی درونداد به بخش تعبیر معنایی است (چامسکی، ۱۹۷۵). در تأکید بر لزوم تعبیر روساخت علاوه بر ژرف ساخت، چامسکی از جمله چنین استدلال می کند که در هر جمله بخش کانون^۲ (بخش مورد پرسش و یا مورد تأکید) و از پیش انگاشته^۳ یا بخش بدیهی بر حسب ویژگی طرح آهنگ و تکیه^۴ جمله مشخص می شود و بر پایه آن تعبیر معنایی خاصی می پذیرد. از این رو، بر حسب این که کدام بخش جمله کانون قرار بگیرد، و کدام بخش بدیهی (یا از پیش انگاشته) فرض شود، آن جمله به چندین صورت تعبیر می شود. مثلاً، بر حسب این که بر کدام بخش جمله نمونه (۱۵) تکیه اصلی ظاهر شود، تعبیر معنایی خاصی به آن اختصاص می یابد:

(۱۶) آیا دانشجویان پرسیدند چه نکات مهمی در مقاله جدید می توانند بیابند؟

از این رو به تعداد بخشهای خاصی که ممکن است هر بار در جمله نمونه (۱۶) مورد

1- lexicalist

2- focus

3- presupposition

4- stress and intonation pattern

پرسش قرار بگیرد تعبیر معنایی متفاوتی می‌پذیرد. مثلاً، اگر تکیه اصلی بر «پرسیدند» قرار داده شود، جمله به این معنی است که «ممکن است پرسیدن»، وقوع نیافته باشد، در حالی که اگر بخشهای «چه نکات مهمی» و یا «در مقاله جدید» مورد پرسش واقع شود و تکیه اصلی بر آنها قرار گیرد، در آن صورت، به ترتیب تعبیرهای معنایی «نکات مهمی وجود دارد، و یافتن همان نکات مورد پرسش است» و «پیشتر نکات مهمی یافته‌اند و اکنون یافتن نکات مهم در مقاله جدید مورد پرسش است» را می‌توان به جمله بالا اختصاص داد.

بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که جمله‌هایی که ژرف ساخت یکسان ولی کانونها و از پیش انگاشته‌های متفاوتی دارند معانی متفاوتی را نیز می‌رسانند. از این رو، در مواردی مانند جمله نمونه (۱۶) تنها ژرف ساخت نمی‌تواند بر قاعده‌های تعبیری اعمال شود تا تعبیر معنایی جمله مشخص گردد. در واقع، جایگاه تکیه اصلی بخش کانون جمله را مشخص می‌سازد، و با این فرض که تکیه و آهنگ به سطح روساخت مربوط می‌شود، بنابراین روساخت نیز باید درون‌داد قاعده‌های تعبیری باشد (چامسکی ۱۹۷۵).

استدلال دیگر برای لزوم منظور کردن روساخت علاوه بر ژرف ساخت، در قاعده‌های تعبیری مربوط به وابسته‌های کمی و نیز عنصر نفی است. چامسکی در کتاب «ساختهای نحوی» (۱۹۵۷) جمله‌های معلوم و مجهول قرینه‌ای را که عنصر وابسته کمی در آنها به کار رفته است هم معنی نمی‌داند، بلکه معتقد است که هریک معنی متفاوتی دارد، مانند نمونه‌های (۱۷) و (۱۸) در زبان فارسی:

(۱۷) همه دانشجویان یک مقاله نوشته‌اند.

(با تعبیر معنایی: همه دانشجویان هریک یک مقاله نوشته‌اند)

(۱۸) یک مقاله به توسط همه دانشجویان نوشته شده است.

(با تعبیر معنایی: همه دانشجویان باهم تنها یک مقاله نوشته‌اند)

چنان که مشاهده می‌شود، از لحاظ معنی، دو جمله (۱۷) و (۱۸) با یکدیگر متفاوت است، (هرچند که ممکن است بر اساس شم زبانی برخی سخنگویان فارسی زبان، هر دو جمله مبهم باشد). چون دو جمله بالا از راه گشتار مجهول به یکدیگر مربوط می‌شود، بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در مواردی از نوع نمونه (۱۸) گشتار مجهول معنی را تغییر می‌دهد. به بیان دیگر، اگر دو جمله معلوم و مجهول از ژرف ساخت یکسان مشتق شوند ولی معانی متفاوتی داشته باشند، بنابر این، این فرض نمی‌تواند درست باشد که ژرف ساخت به تنهایی

معنی جمله را تعیین می کند).

کتزوپستال (۱۹۶۴) برای تأکید بر این فرض که ژرف ساخت به طور کامل معنی را تعیین می کند، ادعا کرده اند که جمله هایی از نوع نمونه های (۱۷) و (۱۸) هم معنی و هردو مبهم است. تنها تأثیر روساخت این است که تعیین می کند کدام تعبیر ترجیح دارد و یا طبیعی تر است، و لازم نیست دستور زبان این پدیده را توصیف نماید. با این حال، موضوع تفاوت معنی و یا هم معنی بودن و نیز ابهام جمله هایی از نوع نمونه های یادشده کاملاً روشن نیست. همچنین، کتز معتقد است که تفاوت های معنایی ناشی از بخش کانون و یا بخش بدیهی از ویژگی های سبکی است، و باید از معنی واقعی جمله جدا در نظر گرفته شود. در اینجا، لازم است اشاره شود که پیروان معناشناسی زایا نیز برخی از ملاحظات را که نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری بر آن پایه گذاری شده پذیرفته اند. از جمله، لیکاف معتقد است که نمای معنایی جمله باید ویژگی های بخش های کانون و بدیهی را نیز شامل شود. البته او تأکید می کند که ویژگی های یادشده سازه های اصلی جمله نمای زیرین نیست، بلکه تنها به همراه آن به کار می رود.

بر پایه ملاحظات یادشده در بالا، از لحاظ تأکید بر لزوم در نظر گرفتن سطح ژرف ساخت نحوی متمایز از سطح معنایی و نیز لزوم قاعده های معنایی، نظریه اصلاحی با نظریه اصلی دستور زبان گشتاری یکسان است. تفاوت اساسی میان دو نظریه یادشده به ساخت هایی مربوط می شود که درونداد قاعده های تعبیر معنایی قرار می گیرد. بر پایه نظریه اصلاحی، برخلاف نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، برای تعبیر معنایی جمله، تنها ژرف ساخت نحوی کافی نیست، بلکه لازم است جمله نماهای مشتق حاصل از عمل کرد گشتارها نیز به همراه ژرف ساخت نحوی از لحاظ معنایی تعبیر شود. از همین رو، مفهوم نمای معنایی در نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری با مفهوم آن در نظریه اصلی متفاوت است. به بیان دیگر، چون برخی از اطلاعات معنایی در ژرف ساخت و برخی در ساخت های مشتق از گشتارها وجود دارد، از این رو، لازم است اطلاعات معنایی مشتق از جمله نماهای متفاوتی که از راه عمل کرد گشتارها تولید می شود نیز به همراه جمله نمای ژرف ساخت درونداد بخش تعبیر معنایی قرار گیرد، تا از تعبیر مجموع آنها تعبیر معنایی جمله مشخص شود. بنابراین، یا اطلاعات معنایی مشتق از جمله نماهای متفاوت باید به گونه ای در یک نمای معنایی واحد

یکپارچه گردد، و یا در غیر این صورت، نمای معنایی جمله باید از تعدادی بخشهای جداگانه تشکیل شود.

چامسکی در اثر دیگرش (۱۹۷۵) نمای معنایی واحد را مورد توجه قرار می دهد، و این عقیده را مطرح می کند که تنها رو ساخت باید از لحاظ معنایی تعبیر شود. اما، این بار چامسکی رو ساخت را در مفهوم تازه ای به کار می برد که با مفهوم آن در نظریه اصلی متفاوت است. چنان که پیشتر گفته شد، بر پایه نظریه اصلی دستور زبان گشتاری، بر اثر عمل کرد گشتارها، برخی سازه ها جابه جا و یا با عنصر دیگری جایگزین، و یا از رو ساخت حذف می شود و در نتیجه، برخی روابط نحوی ژرف ساختی از میان می رود. از این رو، رو ساختهایی که چامسکی برای تعبیر معنایی جمله در نظر می گیرد، با «ردها»^۱ همراه است. ردها جاهایی را نشان می دهد که سازه ها از راه عمل کرد گشتارها به گونه ای از آنجا جابه جا شده است. در واقع، ردها اطلاعاتی را در باره شکل ژرف ساختی^۲ در رو ساخت قالب ریزی می کند، و به این ترتیب، به طور همزمان، سازه ها و روابط ژرف ساختی لازم برای تعبیر معنایی جمله به صورت شکل گیریهای رو ساختی^۳ سازه ها نمایش داده می شود. (فودور، ۱۹۸۲، صص ۸۹-۸۵). بنابر این، رو ساخت به همراه ردها همه اطلاعات لازم برای تعبیر معنایی جمله را داراست و می تواند تعبیر معنایی جمله را به دست دهد.

1- traces

2- deep structure configuration

3- surface configurations

نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی^۱

۱ - مقدمه

چنان‌که پیشتر گفته شد، چامسکی در کتاب «ساختهای نحوی» (۱۹۵۷) مفهوم دستور زبان زایا‌گشتاری را ارائه کرد، و سپس در کتاب «جنبه‌های نظریه‌ی نحو» (۱۹۶۵) ژرف‌ساخت و روساخت را به عنوان دو سطح توصیف نحوی بازشناخت (نگاه کنید به: فصلهای دهم و یازدهم). پس از آن چامسکی در سالهای ۱۹۷۰ در قاعده‌های سازه‌ای اصلاحات تازه‌ای را پیشنهاد کرد، که به عنوان نظریه‌ی اصلاحی دستور زبان گشتاری و نحو × تیره^۲ شناخته شد.

به دنبال آن، در سال ۱۹۸۱ نظریه‌ی خود را به شکل دقیق‌تر و با منظور کردن چندین زیرنظریه مشخص تدوین نمود، و آن را نظریه‌ی «حاکمیت و مرجع‌گزینی» نامید. پس از آن زمان نیز چامسکی در نوشته‌های بعدی خود بازهم اصلاحات بیشتری را در نظریه‌ی خود منظور کرده است. چهارچوب نظری کلی که در این فصل مورد توجه قرار می‌گیرد. مفاهیمی است که بویژه در دهه‌ی اخیر (از ۱۹۸۱) در نوشته‌های چامسکی و نیز نوشته‌های مربوط ارائه شده است.

چامسکی در نظریه‌ی اخیر خود بویژه به ویژگیهای دستور زبان همگانی^۳ توجه می‌کند. او اظهار می‌دارد که لازم است آن دسته از ویژگیها که زبانهای بسیاری را شامل می‌شود از ویژگیهای خاصی که تنها به یک زبان مربوط می‌شود متمایز گردد. از جمله وابستگی^۴ و

1- government-binding theory

2- x' syntax

3- universal grammar

4- structural dependency

جابه‌جایی^۱ در همه زبانها مشاهده می‌شود، و از این رو، از ویژگیهای همگانی زبان به شمار می‌رود. وابستگی ساختی به این معنی است که در زبانهای انسانی عمل کردهای نحوی تنها بر پایه مقوله‌ها و نیز روابط دستوری سازه‌های جمله صورت می‌پذیرد. به بیان دیگر معیار ترتیب سازه‌ها در جمله به هیچ وجه نمی‌تواند عمل کردها و روابط دستوری را توجیه نماید. مثلاً در زبان فارسی، نمی‌توان گفت که برای منفی کردن جمله عنصر نفی به واژه اول، دوم، پنجم و یا هر واژه دیگری افزوده می‌شود، مانند نمونه‌های (۱):

(۱)

(الف) نرفت.

(ب) نوشین نرفت.

(ج) نوشین دیروز به کتابخانه نرفت.

بلکه، تنها توصیف زیر که بر پایه تشخیص مقوله دستوری سازه‌هاست درست است:

در زبان فارسی برای منفی کردن جمله، عنصر نفی تنها به سازه فعل افزوده می‌شود.

همچنین، در همه زبانها جابه‌جایی سازه‌ها در جمله صورت می‌پذیرد، مانند نمونه (۲)

در زبان فارسی:

(۲)

(الف) علی چه کتابی خرید؟

(ب) چه کتابی علی خرید

توصیف چگونگی عمل کرد جابه‌جایی و نیز اجباری و یا اختیاری بودن آن عامل متغیر^۲ است که ممکن است از یک زبان به زبان دیگر متفاوت باشد. چامسکی معتقد است که همین ویژگیهای همگانی زبان انسان همانند نمونه‌هایی که در بالا گفته شد اصول دستور زبان همگانی تشکیل می‌دهد. در واقع، نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نیز کوششی برای تدوین و ارائه اصول دستور زبان همگانی است.

۲- نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی

بر پایه نظریه‌های زایا، ساخت زبان به عنوان شبکه ارتباطی میان صداها و معانی

در نظر گرفته می شود. از این رو، برای توصیف هر جمله، دستور زبان باید ویژگیهای توالی صداها، طرحهای تکیه بری^۱ واژه ها، آهنگ،^۲ معنی واژه ها و مشخصه های نحوی آنها و نیز چگونگی ارتباط واژه ها را از راه روابط نحوی موجود میان آنها و سرانجام معنی هر جمله را تعیین نماید. بر این پایه، نظریه دستور زبان برای توصیف هریک از سه سطح جمله یعنی توصیف صداها یا نماهای صوتی^۳، نمایش معنی یا نماهای معنایی^۴ و نیز ساختهای نحوی یا نماهای سطح نحوی که نمای صوتی را به نمای معنایی مربوط می سازد، باید روشهایی به دست دهد. روشن است که ساختهای نحوی میان نماهای صوتی و معنایی نقشی میانجی دارد.

در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی شبکه ارتباطی میان نمای صوتی و نمای معنایی جمله به صورت ویژه ای نمایش داده می شود. به این معنی که بخش نحوی صورت صوتی^۵ را به صورت منطقی^۶ مربوط می سازد. صورت صوتی ویژگیهای واجی و نیز صوتی جمله را نمایش می دهد. از سوی دیگر، صورت منطقی معنی «نحوی»^۷ را نشان می دهد. یعنی صورت منطقی نمایش ناقص معنی جمله است که به وسیله ساخت دستوری آن مشخص می گردد (چامسکی، ۱۹۸۶ صص ۶۸-۶۷) از این رو، پیداست که صورت منطقی نمای معنایی کامل نیست، بلکه تنها آن جنبه هایی از معنی را نشان می دهد که از راه ساخت نحوی تعیین می شود. بنابراین، صورت منطقی تنها یک بخش از درونداد به نمای معنایی است (کوک، ص ۳۰). شکل کلی دستور زبان همگانی سه بخش اساسی را شامل است: بخش نحوی، بخش صورت صوتی^۸، و بخش صورت منطقی^۹. چگونگی ارتباط بخشهای یادشده را به صورت نمودار (۳) در زیر می توان نمایش داد (چامسکی، ۱۹۸۶، ص ۱۷).

1- stress patterns

3- semantic representation

5- logical form

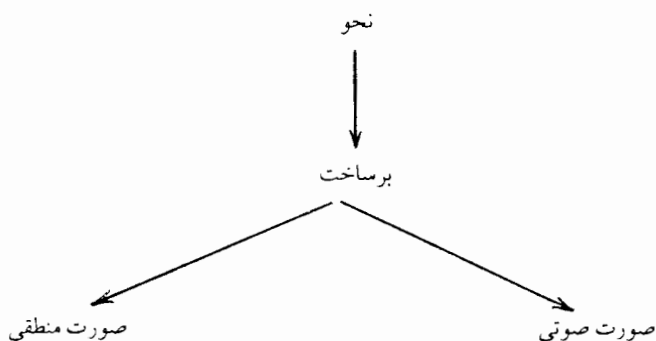
7- phonetic form component

2- phonetic representation

4- phonetic form

6- 'syntactic' meaning

8- logical form component



(۳)

به علاوه ، در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی سطح نحوی با توجه به مفهوم جابه جایی عناصر مشخص می شود . یعنی در یک سطح ، صورت اصلی جمله و در سطح دیگر صورت اشتقاقی حاصل پس از آن که جابه جایی روی داده نمایش داده می شود ، مانند صورت اصلی نمونه (۴) و صورت اشتقاقی (۵) :

(۴) چه کسی می آید شنیده ای ؟ (با این جمله مقایسه کنید : این خبر را شنیده ای ؟)

در مقایسه با جمله (۵) :

(۵) شنیده ای چه کسی می آید ؟

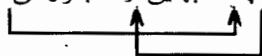
بر این پایه ، در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی دو سطح نمای نحوی مشخص می گردد : ژرف ساخت که در آن تمامی عناصر جمله در جای اصلی خود به کار می رود ، و برساخت که در آن برخی عناصر از جای اصلی خود جابه جا شده است . (کوک ، ص ۳۰) . مثلاً ، در جمله نمونه (۶) دو سطح نحوی اصلی (۷) و اشتقاقی (۸) مشخص شده است :

(۶) علی چه کتابهایی از کتابفروشی خرید ؟

یعنی از راه جابه جایی سازه های «چه کتابهایی» و «از کتابفروشی» ، ژرف ساخت به برساخت مربوط می شود . در نمودار (۸) ، جابه جایی سازه ها با پیکان نشان داده شده است :

(۷) علی از کتابفروشی چه کتابهایی خرید ؟

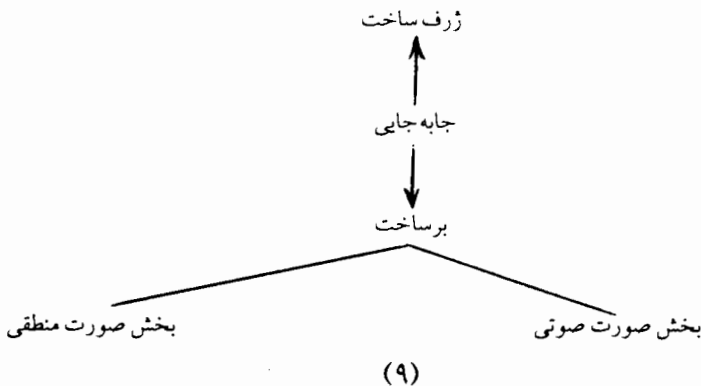
(۸) علی چه کتابهایی از کتابفروشی خرید ؟



چنان‌که در نمودار (۳) مشاهده می‌شود، بر ساخت سطح ارتباطی میان صداها و معنی است، و از این رو، از یک سو به صورت صوتی و از سوی دیگر به صورت منطقی مربوط می‌شود. یعنی ژرف ساخت از راه جابه‌جایی برخی عناصر به بر ساخت مربوط می‌شود. ژرف ساخت نیز به نوبه خود روابط ساختی اصلی جمله را نمایش می‌دهد. به علاوه، بر ساخت نیز جاهای اصلی را که عناصر از آن جابه‌جا شده است نشان می‌دهد. در غیر این صورت، تعبیر معنایی و نمای واجی ممکن نیست. به این ترتیب، روشن است که مفهوم بر ساخت در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی از مفهوم رو ساخت در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری متفاوت است. در بر ساخت جای اصلی عناصری که جابه‌جا شده به وسیله ردها^۱ و با نشانه‌ا نشان داده می‌شود. بر این پایه، بر ساخت کامل جمله نمونه (۶) با توجه به جابه‌جایی سازه‌های «چه کتابهایی» و «از کتابفروشی» به صورت (۹) است:

(۹) علی‌ا چه کتابهایی از کتابفروشی ا خرید؟

در بر ساخت بالا، ا جایگاههایی را نشان می‌دهد که به ترتیب «چه کتابهایی» و «از کتابفروشی» از آنها جابه‌جا شده است. بنابراین چنان‌که در بالا گفته شد، بر ساخت تنها به مفهوم رو ساخت در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری نیست، بلکه ردهای جابه‌جا شده را نیز شامل می‌شود. از این رو، معلوم می‌شود که در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به سطح دیگری از نمای نحوی که در آن ردّ جابه‌جاییها مشاهده می‌گردد نیز نیاز است، زیرا توجه به ردّ جابه‌جاییها برای تعیین صورت صوتی و صورت منطقی جمله ضروری است. چگونگی ارتباط سطوح یادشده در بالا را در نمودار زیر می‌توان مشاهده کرد:



بر پایه نمودار (۹)، روشن است که ژرف ساخت از راه جا به جاییها به بر ساخت مربوط می شود. بر ساخت نیز به نوبه خود از راه عمل کردهای ویژه بخش صورت صوتی تحقق آوایی می یابد، و نیز به وسیله بخش صورت منطقی تعبیر می شود. از این رو، بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع گزینی، دستور زبان نتیجه عمل کرد و برخورد پیوسته بخشهایی است که اصول و عناصر ثابت گوناگونی را شامل می گردد (کوک، صص ۳۱-۳۰).

(ژرف ساخت توضیح ساخت سازه ای^۱ جمله را به دست می دهد که به وسیله نظریه نحو × تیره فراهم می شود. به علاوه، اصل مهم دیگر در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی لزوم توجه به مشخصه های واژگانی^۲ در سطوح نحوی گوناگون است. اصل مذکور به عنوان «اصل مشخصه گذاری»^۳ شناخته می شود، که از راه تعیین بافتهای ممکن که هر عنصر واژگانی می تواند در آن به کار رود، مشخصه های عناصر واژگانی را بر ژرف ساخت و از آنجا بر بر ساخت اعمال می کند. مثلاً، به کاربردن «گروه اسمی» در قاعده باز نویسی (۱۰):

(۱۰) گروه فعلی ← (گروه اسمی) فعل

از راه مشخصه های «فعل» قابل پیش بینی است و از این رو، در قاعده (۱۰) «گروه اسمی» اطلاعاتی حشو محسوب می شود. مثلاً، فعل «خواندن» به همراه گروه اسمی به کار می رود، ولی فعل «رفتن» بدون گروه اسمی است. به این ترتیب، اطلاعات ارائه شده در مشخصه های واژگانی مشخص می کند که با فعل خاصی گروه اسمی به کار می رود و یا نه. از این رو، اصل مشخصه گذاری بخش اصلی و مهم نحو را تشکیل می دهد، به این ترتیب که بسیاری از روابط نحوی به عنوان مشخصه های واحدهای واژگانی در نظر گرفته می شود، و در نتیجه بخش نحوی به طور قابل ملاحظه ای ساده می گردد (کوک، ص ۱۰). به علاوه، در این نظریه، روابط نقشی موجود میان بخشها یا سازه های جمله مورد توجه قرار می گیرد. از راه روابط نقشی^۴ مشخص می شود که هر بخش از جمله چه رابطه نحوی خاصی را نسبت به بخشهای دیگر داراست، از جمله روابط نحوی فاعل، مفعول صریح، مفعول بواسطه، قید و جز اینها. به این گونه روابط نقشهای نحوی (یا نقشهای تا)^۵ گفته می شود. بر پایه معیار تخصیص نقش نحوی واحد (یا معیار تا)^۶، به هر سازه اسمی تنها یک نقش نحوی اختصاص

1- phrase structure

3- projection principle

5- θ roles, theta roles, thematic roles

2- lexical specifications/lexical features

4- functional relationships

6- θ criterion

می یابد. همچنین از راه نظریه حالت^۱ بر حسب زبان خاص در ژرف ساخت و یا بر ساخت حالت نحوی خاص و پیوندهای حالت از جمله پیوندهای فاعلی، مفعولی، ملکی و جز اینها به عنصر اسمی اختصاص می یابد. نیز از راه اصل قاعده جابه جایی (یا جابه جایی آلفا)^۲، برخی عناصر از جایگاههای اصلی خود به جایگاههای دیگر جمله جابه جا می شود (چامسکی، ۱۹۸۸، صص ۱۹-۱۸). نظریه محدودیت گذاری^۳ دامنه حرکت عناصر را در جمله مشخص و محدود می کند تا از راه جابه جایی نامناسب، جمله نادرست تولید نشود. بر پایه نظریه مرجع گزینی^۴ نیز چگونگی ارتباط گروههای اسمی از جمله عناصر اشاره^۵ و ضمیر به مرجعهای ممکن مشخص می شود، مثلاً، ارتباط «احمد» و «خودش» در جمله نمونه (۱۱):

(۱۱) احمد خودش را در آینه دید.

به علاوه، نظریه ضمیر حذفی^۶ مرجع ضمیر حذفی را در جمله مشخص می سازد، مثلاً تخصیص نهاد به گروههای مصدری در جمله های نمونه (۱۲) به ترتیب در زبانهای انگلیسی و فارسی:

(۱۲) (الف) She wanted to leave.

(ب) احمد رفتن به تهران را ترجیح می دهد.

بالاخره، بر حسب نظریه حاکمیت^۷ رابطه نحوی موجود میان عنصر اصلی یا هسته هر ساخت نحوی و عناصری که به آن مربوط می شود تعیین می گردد. به این ترتیب معلوم می شود که تحلیل نحوی هر جمله به همه زیر نظریه های نظریه حاکمیت و مرجع گزینی مربوط می شود (بر پایه مطالب بالا، نظریه حاکمیت و مرجع گزینی بخشها یا زیر نظریه های زیر را که به هم مربوط می باشند، و یا شامل می گردد (چامسکی، ۱۹۸۸، صص ۶-۵):

(۱۳)

(۱) نظریه نحو X- تیره

(۲) اصل مشخصه گذاری

(۳) نظریه نقشهای نحوی

(۴) نظریه حالت

1- case theory

3- bounding theory

5- anaphors

7- control theory

9- head

2- α - movement

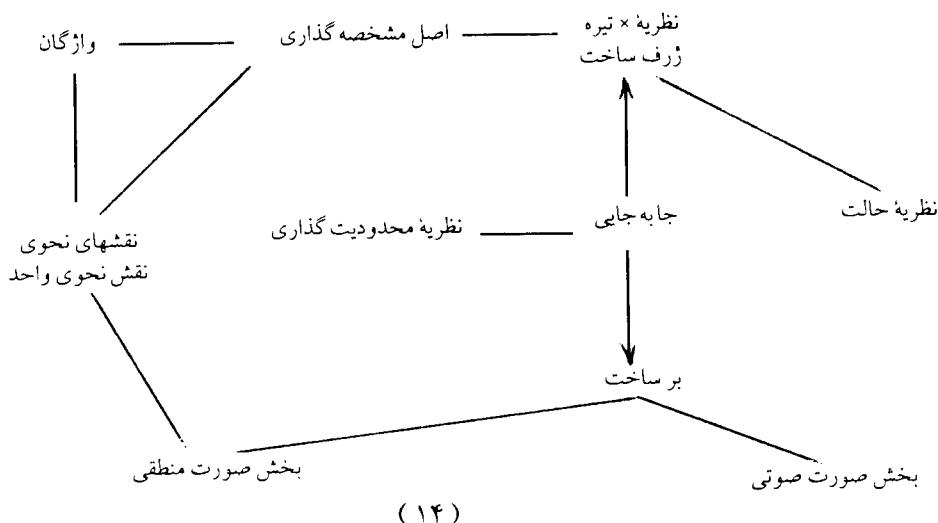
4- binding theory

6- antecedents

8- government theory

- (۵) نظریه حاکمیت
- (۶) قاعده (یا نظریه) جابه جایی
- (۷) نظریه محدودیت گذاری
- (۸) نظریه مرجع گزینی
- (۹) نظریه ضمیر حذفی
- (۱۰) بخش صورت صوتی
- (۱۱) بخش صورت منطقی

نمودار (۱۴) بخشها و روابط نظریه حاکمیت و مرجع گزینی را نشان می دهد :



چنان که در نمودار (۱۴) مشاهده می شود، هر زیر نظریه به گونه ای با زیر نظریه های دیگر مربوط است. از این رو، هریک از جنبه های متفاوت جمله بر حسب زیر نظریه خاصی توصیف می شود.

۳- نظریه نحو X تیره

نظریه نحو X تیره که در نوشته های اخیر چامسکی ارائه شده با نحو ساختاری تا حدودی متفاوت است. پیروان نحو X تیره دو ایراد زیر را بر نحو ساختاری وارد می دانند (ردفورد، ص ۹۲):

(الف) نحو ساختاری از لحاظ تعداد سطوح مقوله های نحوی که بر پایه آن استوار است

بسیار محدود می باشد.

(ب) قاعده های ساختاری از لحاظ به کارگیری مقوله های متفاوت در دو طرف پیکان قاعده بسیار نامحدود است. چنان که گفته شد (نگاه کنید به: فصل یازدهم) در نحو ساختاری تنها دو نوع مقوله شناخته می شود:

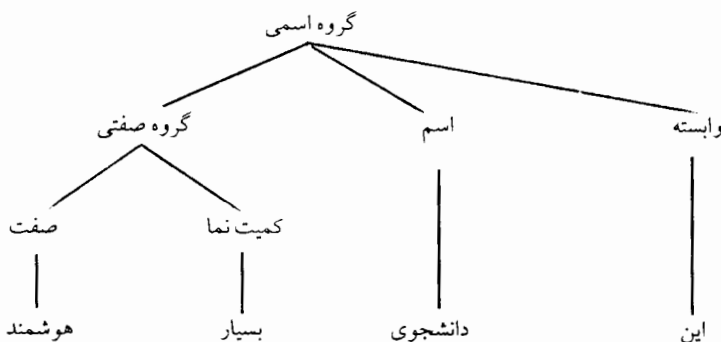
(الف) مقوله های گروهی: گروه اسمی، گروه فعلی، گروه حرف اضافه ای، گروه صفتی، گروه قیدی، جمله و جز اینها.

(ب) مقوله های واژگانی: اسم، فعل، حرف اضافه، صفت، قید، فعل معین، وابسته، کمیت نما و جز اینها.

روشن است که در نحو ساختاری هیچ گونه مقوله های میانی یعنی مقوله هایی بزرگتر از واژه ولی در عین حال کوچکتر از گروه در نظر گرفته نمی شود. مثلاً، مقوله ای بزرگتر از اسم ولی کوچکتر از گروه اسمی شناخته نمی شود. یعنی در درون نحو ساختاری هر سازه اسمی یا اسم است و یا گروه اسمی. اما شواهد تجربی نشان می دهد که «مقوله های میانی» نیز وجود دارد، و از این رو دو نظریه نحوی باید به گونه ای مورد توجه قرار گیرد. مثلاً، به گروه اسمی نمونه زیر توجه کنید:

(۱۵) این دانشجوی بسیار هوشمند

در نظام سنتی نحو ساختاری، به گروه اسمی (۱۵)، توصیف ساختی (۱۶) اختصاص داده می شود:

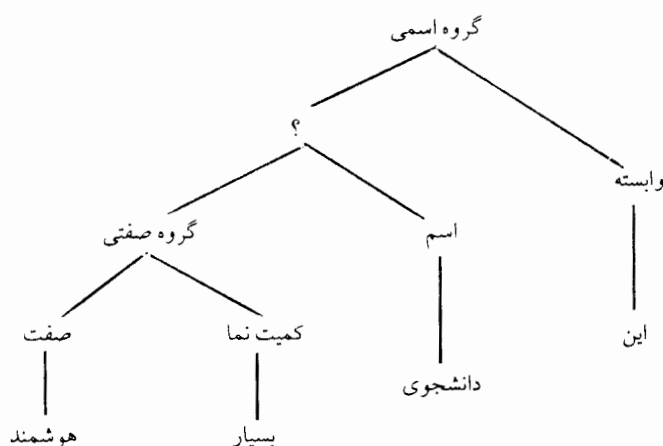


(۱۶)

چنان که در تحلیل (۱۶) مشاهده می شود، زنجیره «دانشجوی بسیار هوشمند» یک سازه خاص تشکیل نمی دهد، در حالی که چنین نتیجه گیری ای درست به نظر نمی رسد. همین زنجیره به عنوان یک سازه مشخص می تواند با زنجیره دیگری با همین ساخت یعنی «اسم + گروه صفتی» پیوند یابد، مثلاً در جمله نمونه (۱۷):

(۱۷) احمد دانشجوی بسیار هوشمند و جوان بسیار مؤدبی است.

جمله نمونه (۱۷) نشان می دهد که ساخت «اسم + گروه صفتی» خود سازه مشخصی است، زیرا با سازه دیگری با همین ساخت توانسته پیوند یابد. روشن است که امکان پیوند با سازه مشابه خود به عنوان معیاری برای تشخیص یک سازه خاص محسوب می شود. از این رو، زنجیره «اسم + گروه صفتی» در گروه های اسمی با ساخت «وابسته + اسم + گروه صفتی» نیز باید به عنوان یک سازه خاص نشان داده شود. بنابر این، به نظر می رسد که تحلیل ساختی گروه هایی مانند «این دانشجوی بسیار هوشمند» به صورت نمودار (۱۶) درست نیست، بلکه تحلیل ساختی آن باید به صورت (۱۸) ارائه گردد:



(۱۸)

حال گروه «اسم + گروه صفتی» چه مقوله ای است؟ حدس معقول آن است که به عنوان گروه اسمی محسوب شود. اما این حدس درست نیست، زیرا زنجیره نمونه «دانشجوی بسیار هوشمند» همانند گروه اسمی «این دانشجوی بسیار هوشمند» به کار نمی رود، و از این رو با آن توزیع یکسانی ندارد، مثلاً در نمونه های (۱۹):

(۱۹)

(الف)	$\left\{ \begin{array}{l} \text{این دانشجوی بسیار هوشمند} \\ * \text{ دانشجوی بسیار هوشمند} \end{array} \right\}$	دوست من است .
(ب) احمد		$\left\{ \begin{array}{l} \text{این دانشجوی بسیار هوشمند} \\ * \text{ دانشجوی بسیار هوشمند} \end{array} \right\}$
(ج) من با	$\left\{ \begin{array}{l} \text{این دانشجوی بسیار هوشمند} \\ \text{دانشجوی بسیار هوشمند} \end{array} \right\}$	گفتگو کردم

از سوی دیگر ، روشن است که گروه «دانشجوی بسیار هوشمند» «اسم» نیست . بنابراین ، می توان نتیجه گرفت که گروه یادشده نوعی مقوله «میانی» ، یعنی مقوله ای بزرگتر از اسم ولی کوچکتر از گروه اسمی است . چنان که مشاهده شد در درون نظام نحو ساختاری مقوله هایی میانی که در سطحی میان گروه و واژه قرار بگیرد منظور نشده است (جکنداف ، ۱۹۸۷) .

در واقع ، برای چاره جویی همین گونه کمبود یادشده در بالاست که نظریه نحو X تیره ارائه شده است . براین پایه ، در چهار چوب نحو X تیره برای هر مقوله واژگانی X ممکن است بیش از یک سطح گروهی وجود داشته باشد . یعنی ، در چهار چوب نظریه X تیره برای مقوله های گوناگون سطوح زیر را که در آن به ترتیب بدون تیره ، با یک تیره ، با دو تیره و جز اینها مشخص شده می توان تشخیص داد :

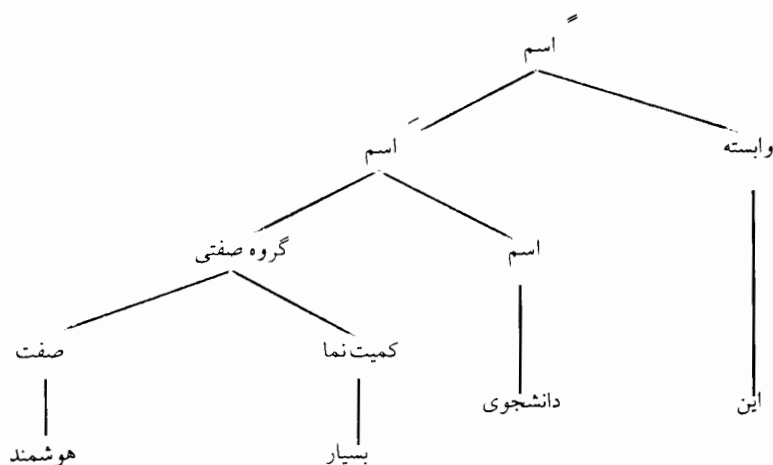
(۲۰)

(الف) X (یا X صفر ، یا بدون تیره = مقوله واژگانی x)

(ب) $\bar{X}$ (یا X تیره ، یا X یک تیره)(ج) $\bar{\bar{X}}$ (یا X^2 ، یا X دو تیره)

و جز اینها .

روشن است که X در نحو X تیره می تواند هریک از مقوله های واژگانی اسم ، فعل ، صفت ، حرف اضافه و جز اینها باشد . حال بر پایه مقوله هایی که در (۲۰) ارائه شد ، تحلیل ساختی (۱۸) را به صورت (۲۱) می توان ارائه کرد :

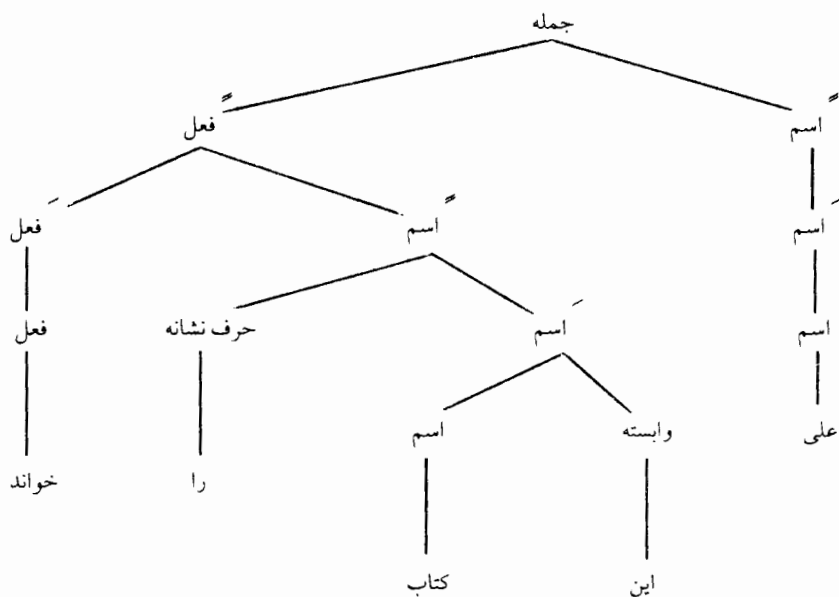


(۲۱)

(روشن است که در نمودار (۲۱) گروه صفتی نیز باید به صورت سطوح مقوله ای با تیره مشخص شود. با این حال، گاهی برای آسانی نمایش و یا به علت وجود اختلاف نظر در بالاترین سطح تیره ای در مورد برخی مقوله ها، زبانشناسان دو نظام مقوله ای با تیره و ساختاری را با هم می آمیزند. بنابراین، در نمودار (۲۱) «گروه صفتی» به معنی سطح مقوله ای صفت با حداکثر تیره است (ردفورد، ص ۹۵). بر پایه تحلیل ساختی (۲۱)، زنجیره نمونه «دانشجوی بسیار هوشمند» به خوبی به صورت سطح مقوله ای اسم با یک تیره (اسم) نشان داده می شود.

توضیح این نکته لازم است که هرچند اکنون زبانشناسان نیاز به شناسایی وجود مقوله های میانی را پذیرفته اند، با این حال در مورد تعداد آنها و نیز این که آیا این تعداد در مورد مقوله های گوناگون یکسان است یا نه توافق ندارند. بیشتر زبانشناسان گروه هایی با دو تیره، یک تیره و مقوله واژگانی بدون تیره (از جمله اسم، اسم، اسم، و یا فعل، فعل، و فعل) را تشخیص داده اند. نکته دیگری که باید یادآوری شود این است که به همان گونه که در تحلیل ساختاری عمل می شود، در نحو X تیره نیز در صورتی که یک واژه در جایگاه توزیع سازه دو تیره ای به کار رفته باشد، مقوله دو تیره ای به آن اختصاص داده می شود، مانند تحلیل جمله نمونه (۲۲):

(۲۲) علی این کتاب را خواند



(۲۳)

چنان که در نمودار نمونه (۲۳) مشاهده می شود، در تحلیل ساختی بر پایه نحو X تیره یکنواختی سازه های مقارن از لحاظ اسمی بودن و یا فعلی بودن و جز اینها همواره باقی است. یعنی، همه سطوح هر مقوله با تعداد تیره های دو، یک و صفر، اسم و یا فعل را به عنوان سازه اصلی داراست. با توجه به همین اصل لزوم حضور سازه اصلی در گروه های مقارن است که جان لاینز در کتاب خود (۱۹۶۸، ص ۳۳) به این کاستی در نحو ساختاری از لحاظ نامشخص بودن یکنواختی مقوله ها در آن توجه می کند و آن را مورد انتقاد قرار می دهد. او اظهار می دارد که دستور زبان ساختاری دقیقاً این واقعیت را نشان نمی دهد که گروه اسمی، گروه فعلی و جز اینها باید اسمی و فعلی باشد، یعنی به ترتیب اسم و فعل را به عنوان سازه اصلی دارا باشند. دستور زبان ساختاری از لحاظ نظری امکان فرض قاعده هایی از نوع نمونه های (۲۴) و (۲۵) را ناممکن نشان نمی دهد، در حالی که چنین قاعده هایی نه تنها نادرست است، بلکه از لحاظ نظری نیز

ناممکن می باشد (ردفورد، ص ۱۰۲).

(۲۴) گروه اسمی ← فعل + گروه فعلی

(۲۵) گروه فعلی ← وابسته + اسم

برای جلوگیری از ارائه قاعده‌هایی از نوع بالا، لازم است قاعده‌ها به گونه‌ای صورت بندی شود که همواره گروه اسمی هسته اسم و گروه فعلی هسته فعل را دارا باشد، صرف نظر از این که چه عناصر دیگری نیز می تواند در آنها ظاهر شود. به بیان دیگر، به طور کلی در هر زبانی تنها قاعده‌هایی از نوع نمونه‌های (۲۶) می تواند ارائه گردد (سه نقطه در جلو و به دنبال مقوله یعنی عناصر مناسب دیگری که ممکن است با آن به کار رود):

(۲۶)

(الف) گروه اسمی ← ... اسم ...

(ب) گروه فعلی ← ... فعل ...

(ج) گروه صفتی ← ... صفت ...

(د) گروه حرف اضافه‌ای ← حرف اضافه ...

و جز اینها.

در واقع بر پایه همین عقیده ارائه شده در بالا در نحو X تیره، فرض مقوله متغیر X برای مقوله‌های واژگانی ارائه شده است.

توضیح این نکته لازم است که همانند نحو ساختاری، در نحو X تیره نیز امکان به کار بردن قاعده‌های بازگشتی وجود دارد. یعنی ممکن است مقوله‌ای با سطح تیره‌ای معین در مقوله همسان در همان سطح تیره‌ای به کار رود، از جمله قاعده‌های بازگشتی (۲۷):

(۲۷)

(الف) اسم ← ... اسم ...

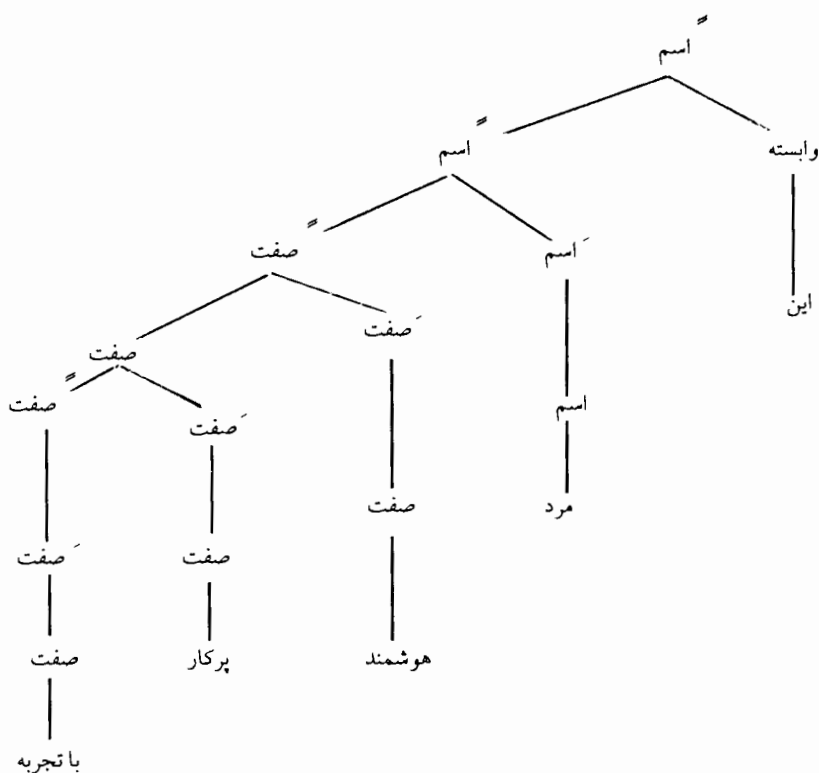
(ب) صفت ← ... صفت ...

(ج) حرف اضافه ← ... حرف اضافه ...

و جز اینها.

قاعده‌هایی از نوع بالا امکان می‌دهد که یک مقوله در درون مقوله همسان و با حداکثر سطح تیره‌ای به طور نامحدود تکرار شود (ردفورد، صص ۱۰۶-۱۰۷)، مانند نمونه‌های (۲۹) و (۳۱):

(۲۸) این مرد هوشمند پرکار با تجربه



(۲۹)

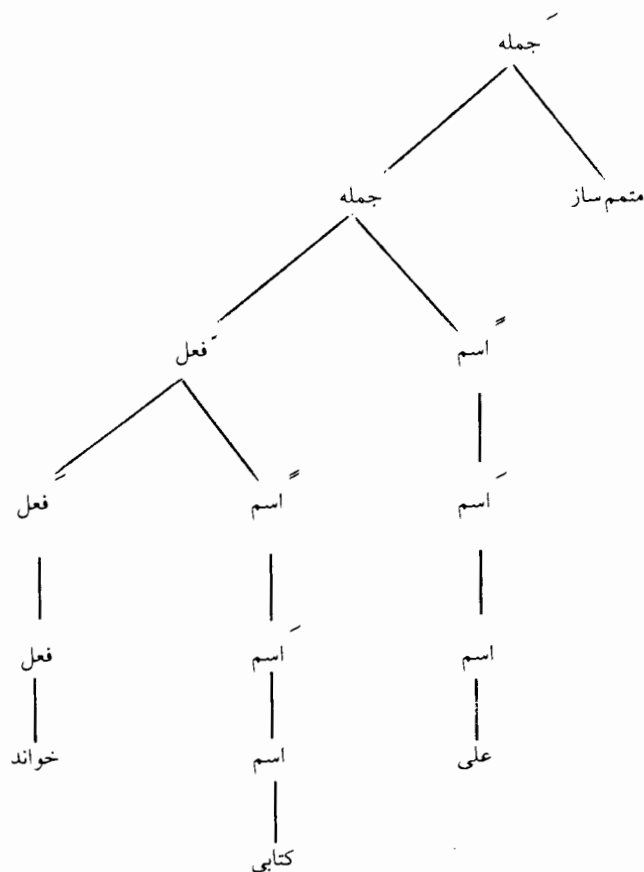
(۳۰) در زیر آسمان آبی

جمله ← گروه اسمی + گروه فعلی

(۳۶) جملہ ← متمم ساز + جملہ

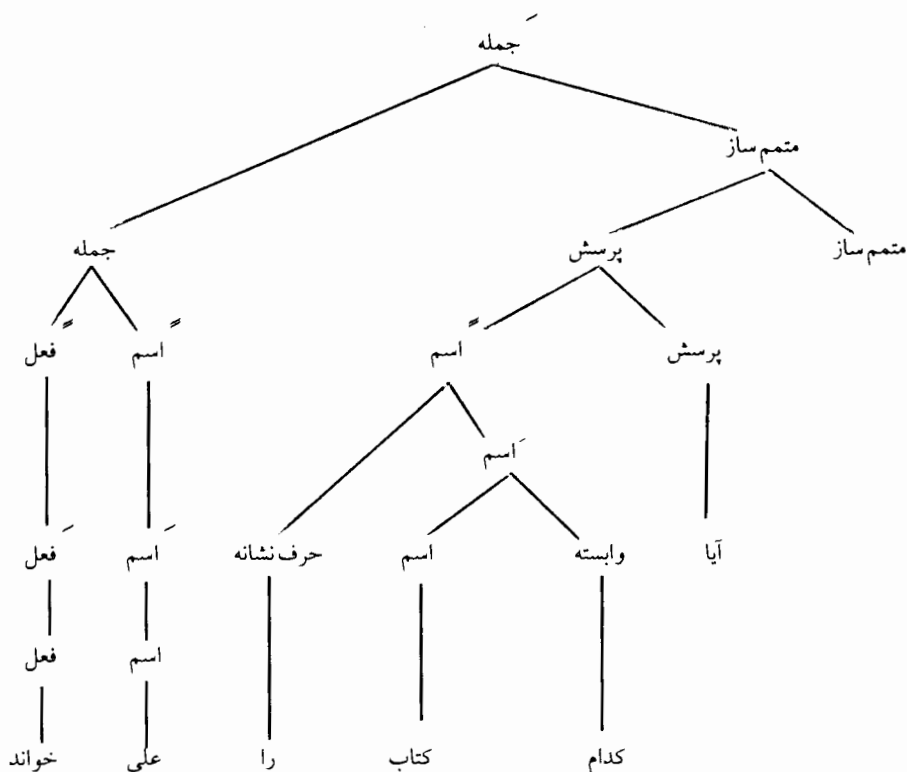
(۳۷) جملہ ← اسم + فعل

(۳۸) علی کتابی خواند



(५९)

(۴۲) آیا کدام کتاب را علی خواند؟



(۴۳)

چنان‌که در دو نمودار (۴۱) و (۴۳) مشاهده می‌شود، نشانه پرسش «آیا» و نیز گروه اسمی با واژه پرسشی در زیرانشعاب متمم‌ساز ظاهر می‌شود، در حالی‌که در نمودارهای درختی در نظریه اصلی دستور زبان گشتاری برای انشعاب مربوط به آنها واژه فنی خاصی به کار نمی‌رود.

۴ - اصل مشخصه‌گذاری^۱

طرح واژگانی فهرستی از پایه‌های واژگانی است که برای هریک نخست صورت واجی (انتزاعی) و سپس مشخصه‌های معنایی از جمله، ویژگیهای انتخاب^۲ سازه‌های همراه آن ارائه می‌شود. از این راه مشخصه‌های هسته‌های گروههای نحوی یعنی اسم، فعل، صفت و حرف اضافه معلوم می‌گردد. مثلاً، مشخص می‌شود که به همراه پایه واژگانی «شکافتن» یک متمم^۳ با نقش معنایی «پذیرنده»^۴، و نهاد با نقش عامل^۵ به کار می‌رود. به علاوه، واژگان مشخصه‌های انتخاب مقوله^۶ همراه هر واژه را نیز به دست می‌دهد (چامسکی، ۱۹۸۶، ص ۸۶). چنان که در بالا معلوم شد، هر مقوله دو تیره‌ای مثلاً فعل هسته مقوله یک تیره‌ای یعنی فعل و آن هم به نوبه خود مقوله واژگانی هسته فعل را داراست که به پایه واژگانی مربوط می‌شود.

چنان که پیش‌تر ملاحظه شد، مسیر تحلیل به جای توجه بیشتر به قاعده‌های نحوی به سوی نمایش بیشتر مشخصه‌های نحوی واژگان تغییر یافته است. اکنون اگر از واژگان به نحو نگاه کنیم، در واقع به این سو توجه می‌کنیم که چگونه پایه واژگانی مثلاً یک فعل بر فعل با یک تیره (فعل) و فعل با دو تیره (فعل) تأثیر می‌گذارد. مثلاً، پایه فعلی «خواندن» به فعل با یک متمم گروه اسمی نیاز دارد:

(۴۴) خواندن : فعل [گروه اسمی—]

(در دو قلاب بالا، خط تیره نشان دهنده جای فعل و گروه اسمی نشان دهنده این است که آن عنصر باید به دنبال یک گروه اسمی به کار رود). به این ترتیب، مثلاً در جمله نمونه (۴۵):

(۴۵) علی کتاب تازه‌ای می‌خواند.

می‌باید یک گروه اسمی پیش از فعل به کار رود، از این راه، مقوله‌هایی که می‌تواند به همراه هر مقوله به کار رود تعیین می‌شود (چامسکی، ۱۹۸۶، ص ۸۵). چنان که در بالا گفته شد، فعل «خواندن» به یک گروه اسمی نیاز دارد. همچنین، فعل «دادن» به یک گروه اسمی، و یک گروه حرف اضافه‌ای نیاز دارد:

(۴۶) دادن : فعل [گروه حرف اضافه‌ای + گروه اسمی—]

1- projection principle

2- selectional properties

3- complement

4- recipient

5- agent

6- category selection

مانند نمونه (۴۷) :

(۴۷) علی به نوشتن کتابی داد .

همچنین ، فعل «بودن» به یک گروه حرف اضافه ای نیاز دارد :

(۴۸) بودن : فعل ، [گروه حرف اضافه ای —]

مانند نمونه (۴۹) :

(۴۹) علی در خانه است .

برخی فعلها یک جمله به همراه دارند ، مانند «گفتن» :

(۵۰) گفتن : فعل ، [— جمله]

مانند نمونه (۵۱) :

(۵۱) علی گفت که نوشتن به کتابخانه رفته است .

همچنین ، برخی فعلها نیز هم به گروه حرف اضافه ای و هم به جمله نیاز دارند ،

مانند «پرسیدن» :

(۵۲) پرسیدن : فعل ، [گروه حرف اضافه ای — جمله]

مانند نمونه (۵۳) :

(۵۳) علی از نوشتن پرسید که کی از کتابخانه بر می گردد .

روشن است که در مورد هریک از نمونه های بالا ، جمله ای که در آن مقوله لازم به همراه فعل

به کار نرفته باشد نادرست است مانند نمونه (۵۴) :

(۵۴) * علی می خواند

یعنی ، بدون مشخص کردن این که «علی چه را می خواند» جمله بالا درست نیست (كوك ،

صص ۱۰۶ - ۱۰۴) .

به همین گونه ، فعل «گذاشتن» با مشخصه های انتخاب مقوله ای (۵۵) به کار می رود :

(۵۵) گذاشتن : فعل ، [گروه حرف اضافه ای + گروه اسمی —]

مانند نمونه (۵۶) :

(۵۶) نوشتن بر روی میز گلدانی گذاشت .

اما مشخصه انتخاب مقوله ای (۵۵) به طور ضمنی این فرض را می رساند که هرگونه

گروه حرف اضافه ای می تواند با فعل «گذاشتن» به کار رود ، در حالی که این طور نیست . مثلاً

زنجیره نمونه (۵۷) نادرست است :

(۵۷) * نوشین از روی میز گلدانی گذاشت

بنابراین، برای گروه حرف اضافه ای، باید مشخصه «مکان» در نظر گرفته شود، تا از تولید جمله های نادرست جلوگیری گردد، به صورت (۵۸):

(۵۸) گذاشتن: فعل [گروه حرف اضافه ای + گروه اسمی —]

[+ مکان]

همچنین، برای واژه های صفت نیز می توان مشخصه های انتخاب مقوله ای به دست داد، یعنی، مشخصه های انتخاب مقوله ای آنها را بر حسب گروه صفتی خاصی که در آن به کار می روند مشخص کرد، مانند نمونه (۵۹):

(۵۹) علی از کار خوب خود خوشنود است

روشن است که به کاربردن حروف اضافه دیگر به همراه «خوشنود» صورتهای نادرست و یا کم استعمال به دست می دهد، مانند نمونه های (۶۰):

(۶۰)

(الف) * علی به کار خوب خود خوشنود است

(ب) * علی برای کار خوب خود خوشنود است

(ج) * علی در باره کار خوب خود خوشنود است

و جز اینها

بر پایه ملاحظات بالا، مشخصه انتخاب مقوله ای (۶۱) را برای صفت «خوشنود» می توان به دست داد:

(۶۱) خوشنود: صفت، [از + گروه اسمی —]

به همین ترتیب، مشخصه های انتخاب مقوله ای اسم را نیز بر حسب گروههای اسمی خاصی که در آن به کار می رود می توان به دست داد، مانند نمونه های (۶۲):

(۶۲)

(الف) کتاب در باره زبان

(ب) * کتاب از زبان

(ج) خانه برای زندگی

(د) * خانه تازندگی

(ه) مردی با پیشانی بلند

(و) مردی از شمال ایران

(ز) * مردی در بارهٔ شمال ایران

بر پایهٔ نمونه‌هایی مشابه بالا، مشخصه‌های انتخاب مقوله‌ای اسم را می‌توان به دست داد:

(۶۳) کتاب: اسم، [— در بارهٔ + گروه اسمی]

(۶۴) خانه: اسم، [— برای + گروه اسمی]

(۵۶) مرد: اسم، [— با + گروه اسمی]، [— از + گروه اسمی]

همچنین، مشخصه‌های انتخاب مقوله‌ای حروف اضافه را نیز بر حسب گروه‌های حرف اضافه‌ای خاصی که در آن به کار می‌رود می‌توان نمایش داد، مانند نمونه‌های (۶۶) و (۶۷).

(۶۶) علی تا عصر در کتابخانه ماند.

(۶۷) نوشین به کتابخانه رفت تا کتابی بخواند.

چنان‌که مشاهده می‌شود، در نمونه‌های (۶۶) و (۶۷) حروف اضافه «تا»، «در» و «به» به همراه گروه اسمی به کار رفته‌اند، اما در نمونه (۶۷)، «تا» پیش از جمله به کار رفته است. بنابراین، «تا» با مشخصه‌های انتخاب مقوله‌ای (۶۸) می‌تواند ظاهر شود:

(۶۸) تا: حرف اضافه، [— گروه اسمی]، [— جمله]

بر پایهٔ مطالب بالا، اصل زیر را می‌توان به دست داد (ردفورد، صص ۱۲۵-۱۲۳):

(۶۹) مشخصه‌های انتخاب مقوله‌ای مربوط به هر پایهٔ واژگانی از مقولهٔ X بر حسب نوع مقولهٔ گروه X که در آن به کار می‌رود، مشخص می‌شود.

یکی از نتایج مهم اصل مشخصه‌گذاری این است که اگر حضور عنصری در جایگاه خاصی «فهمیده» شود، در آن صورت آن عنصر در نمای نحوی در آن جایگاه وجود دارد. حال ممکن است آن عنصر به صورت یک مقولهٔ آشکار^۱ که از لحاظ آوایی تحقق یافته، و یا به صورت یک مقولهٔ خالی^۲ که به آن صورت آوایی اختصاص داده نمی‌شود حاضر باشد (مقولهٔ خالی با نماد ∅ نشان داده می‌شود). بنابراین، اگر فعل «دیدن» از لحاظ واژگانی به عنوان فعل متعدی مشخص می‌گردد، باید با مفعول صریح همراه باشد که از لحاظ نحوی در همهٔ سطوح به عنوان متمم گروه فعلی نشان داده می‌شود، ولی ممکن است در روستاخت آوایی (صورت صوتی) ظاهر نگردد. از این رو، مقولهٔ خالی باید از نوع مورد نظر باشد، که ظاهر نشده

است. مثلاً، نمای ساختی گروه نمونه (۷۰):

(۷۰) مردی را که دیدم

باید به صورت (۷۱) در زیر باشد که در آن مقوله خالی مفعول فعل «دیدن» است:

(۷۲) مردی را [که] من [گروه فعلی c دیدم] []

(چنان که گفته شد، در تحلیل ساختی c نشان دهنده «مقوله خالی» است)

به طور خلاصه، در مواردی مانند نمونه بالا، ویژگیهای بافتی واژگانی و دیگر زیر نظامهای دستور زبان بدون به کارگیری قاعده‌های سازه‌ای، نماهای نحوی را مشخص می‌سازند (چامسکی، ۱۹۸۶، صص ۸۵-۸۴).

۵ - نظریه جابه‌جایی^۱ و نظریه محدودیت‌گذاری

در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، به همراه نحو X تیره و اصل مشخصه‌گذاری، نظریه‌های دیگری نیز در نظر گرفته شده که هریک به نوبه خود بخشی از ویژگیها و همچنین روابط ساختی سازه‌های جمله را مشخص و توصیف می‌کند. از جمله، قاعده جابه‌جایی آلفا^۲ (α) به جای همه گشتارها به کار می‌رود. قاعده جابه‌جایی آلفا بر حسب ویژگیهای نحوی جمله، سازه‌های گوناگون از جمله گروه اسمی، واژه پرسشی، فعل و جز اینها را از جای اصلی خود به جای دیگری جابه‌جا می‌کند. مثلاً، در زبان فارسی، یکی از موارد، جابه‌جایی گروه اسمی در ساخت مجهول است. در ساخت مجهول، جایگاه نهاد خالی است، از این رو گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح به جایگاه نهاد جابه‌جا می‌شود، مانند نمونه (۷۳):

(۷۳)

(الف) سربازان ایرانی شهرهای اشغالی را پس گرفتند.

(ب) شهرهای اشغالی به توسط سربازان ایرانی پس گرفته شد.

جمله مجهول نمونه (۷۳ - ب) از راه جابه‌جایی گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح یعنی «شهرهای اشغالی» و افزودن عنصر معین مجهول یعنی نشانه صفت مفعولی و نیز فعل معین «شدن» و حرف اضافه «به توسط» پدید آمده است. چون در زبان فارسی، فعل «پس گرفتن» مشخصه‌های نحوی (۷۴) را داراست:

(۷۴) پس گرفتن : فعل [گروه اسمی —] > عامل ، پذیرنده <

بنابر این ، بر پایه طرح واژگانی (۷۴) ، فعل «پس گرفتن» به همراه یک گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح و دو نقش نحوی معنایی «عامل» و «پذیرنده» به کار می‌رود . بنابراین ، در جمله مجهول پیش از فعل ، جایگاه گروه اسمی خالی است ، و از این رو ، با اصل مشخصه گذاری متناقض است . بر این پایه ، در بر ساخت ، جای عنصر خالی باید نشان داده شود ، به صورت (۷۵) :

(۷۵) شهرهای اشغالی ایران به توسط سربازان ایرانی t پس گرفته شد .

(t نشان دهنده جایگاه خالی در بر ساخت است)

اکنون بر ساخت (۷۵) طرح واژگانی درست پایه واژگانی فعل «پس گرفتن» را داراست ، هر چند که به جای گروه اسمی رد (t) به کار رفته است .

جابه جایی سازه پرسشی با گروه پرسشی نمونه دیگر جابه جایی است . البته ، در زبان فارسی جابه جایی گروه پرسشی اختیاری است ، مانند نمونه (۷۶) :

(۷۶)

(الف) نوشین چه کتابی خرید؟

(ب) چه کتابی نوشین خرید؟

بر ساخت جمله نمونه (۷۶ - ب) به صورت (۷۷) است .

(۷۷) چه کتابی نوشین t خرید

چنان که در بر ساخت نحوی (۷۷) مشاهده می‌شود ، گروه پرسشی «چه کتابی» از جایگاه مفعول صریح به آغاز جمله جا به جا شده و در جایگاه پیشین رد (t) باقی گذاشته است . اکنون مسأله این است که جایگاهی که گروه پرسشی «چه کتابی» به آن جا به جا شده چه جایگاهی است . در واقع ، گروه پرسشی برای جابه جایی به یک جایگاه خالی در آغاز جمله نیاز دارد . ساخت متمم ساز که در بخش پیشین (۳- نحو X تیره) نشان داده شد ، اکنون سودمندی خود را نشان می‌دهد . جایگاه یادشده تنها هنگامی که گروه پرسشی به آن جا به جا می‌شود اشغال می‌گردد ، در غیر این صورت خالی است .

چنان که در نمونه های (۷۳) و (۷۶) مشاهده شد ، جابه جایی مستلزم جهش از یک جایگاه به یک جایگاه خالی است . با این حال ، هم از لحاظ سازه ای که جابه جا می‌شود و هم

جایگاهی که از آن جا به جایی صورت می پذیرد و نیز جایگاهی که سازه می تواند به آن جا به جا شود، و همچنین مسیری که جابه جایی بر آن صورت می پذیرد محدودیتهایی وجود دارد. در واقع نظریه محدودیت گذاری محدودیتهای جابه جایی هر سازه را مشخص می سازد. از جمله، در مسیر جا به جایی، فاصله بیش از یک و یا دو انشعاب ممکن است محدودیت گذار باشد. انشعابهای جمله، جمله (جمله یک تیره) و گروه اسمی به طور انفرادی مانع جا به جایی نمی شود، اما مجموع آنها با هم جا به جایی را متوقف می سازد (کوک، ص ۱۳۳). مثلاً، جا به جایی گروه پرسشی در جمله نمونه (۷۸) درست است:

(۷۸) چه کتابی نوشین خرید؟

بر ساخت جمله نمونه (۷۸) به صورت (۷۹) است:

(۷۹) [جمله چه کتابی] [نوشین خرید]

در جمله نمونه (۷۸)، گروه پرسشی «چه کتابی» از جایگاه مفعول صریح به جایگاه متمم ساز جا به جا شده است. در این حالت گروه پرسشی تنها از یک مرز «جمله» عبور کرده است. بنابراین، تنها یک مرز جمله جا به جایی را متوقف نمی کند. برعکس در جمله نادرست نمونه (۸۰)، گروه پرسشی از دو مرز جمله عبور کرده و نادرست است:

(۸۰) * چه کتابی علی گفت نوشین خرید؟

بر ساخت جمله نمونه (۸۰) را به صورت (۸۱) می توان نشان داد:

(۸۱) * [چه کتابی] [علی گفت] [نوشین خرید]

نخستین جا به جایی «چه کتابی» از جایگاه ۱ به ۴ درست است:

(۸۲) علی گفت چه کتابی نوشین خرید

در بر ساخت (۸۲)، گروه پرسشی تنها از یک مرز جمله عبور می کند، و جمله درست است. اما دومین جابه جایی ۴ به جایگاه متمم ساز در جمله اصلی نادرست است (۸۱)، زیرا در این حالت، گروه پرسشی از مرز سه انشعاب یعنی گروه فعلی، جمله درونه ای و جمله اصلی می گذرد. در نظریه محدودیت گذاری اصل محدودیت جابه جایی سازه زیرین^۱ را به صورت (۸۳) می توان ارائه کرد:

(۸۳) جابه جایی نمی تواند از بیش از یک انشعاب محدود کننده بگذرد.

به این ترتیب، جابه جایی بیشتر از فاصله معینی نمی تواند صورت پذیرد، و قاعده

جابه جایی α (آلفا) از این لحاظ که α تا چه گستره ای دور شود محدود می گردد. چنین محدودیتهایی را برای جابه جایی همه سازه ها می توان مشخص کرد.

۶- نظریه حالت

حالت دستوری در مفهوم سنتی آن تنها به ویژگیهای پی بند واژه^۱ و یا ترتیب واژگانی^۲ اسم در جمله اشاره داشت که بر پایه آن روابط نحوی موجود میان عناصر اسمی و عناصر دیگر جمله نشان داده می شد، مانند نمونه های پی بند حالت که در زبان لاتین وجود داشت و یا در برخی زبانهای کنونی از جمله زبان عربی وجود دارد. در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی، نظریه حالت تنها از توصیف پی بندهای صرفی اسم فراتر می رود. یعنی علاوه بر صورتهای حالت دار^۳ واژه اسم که در روساخت جمله ظاهر می گردد، «حالت انتزاعی»^۴ نیز مورد توجه قرار می گیرد. منظور از حالت انتزاعی رابطه نحوی ویژه ای است که واژه اسم در آن قرار می گیرد، ولی در روساخت جمله ممکن است پی بند صرفی نشان دهنده حالت ظاهر نشود. به این ترتیب، حالتیهای نحوی اسم مانند فاعلی، مفعول صریح، ملکی و جز اینها که از روابط نحوی موجود در جمله ناشی می شود مورد توجه قرار می گیرد. از این رو، بر پایه نظریه حالت، عناصر اسمی هر چند که پی بند حالت نداشته باشند، با این حال الزاماً حالت انتزاعی را دارا خواهند بود. به بیان دیگر، هر چند که پی بندهای حالت در برخی زبانها به کار می رود و در برخی دیگر به کار نمی رود و یا در همه موارد ظاهر نمی شود، با این حال در همه زبانها به طور یکسان بر حسب روابط نحوی گوناگون حالتیهای نحوی ویژه ای به اسم اختصاص داده می شود. از این رو، نظریه حالت زیر بخشی از دستور زبان همگانی است که به گروههای اسمی حالتیهای انتزاعی اختصاص می دهد. از این راه، برای عمل کردهای نحوی از جمله برخی از جنبه های جابه جایی گروه اسمی توضیح صریحی ارائه می شود (چامسکی، ۱۹۸۶، ص ۷۴). مثلاً به ترتیب، نادرستی جابه جایی گروه اسمی در جمله نمونه (۸۴)، و یا جابه جایی درست و پذیرفته گروه اسمی در جمله (۸۵) نشان داده می شود:

(۸۴) * کتاب به نوشین علی داد

1- word - ending

2- word - order

3- case - forms

4- abstract case

(ظاهر شدن «علی» با حالت فاعلی در جایگاه «مفعول صریح»)

(۸۵) از من افشین چیزی نپرسید .

(جابه جایی گروه اسمی «از من» با حالت مفعول بواسطه به جایگاه خالی متمم ساز در

آغاز جمله)

همچنین ، جمله نمونه (۸۶) تخصیص نادرست حالت را نشان می دهد :

(۸۶) * کتاب علی خواند

در جمله نادرست نمونه (۸۶) ، در واقع «علی» حالت فاعلی و «کتاب» حالت مفعول صریح را داراست ، ولی چنان که مشاهده می شود ، حالت نحوی نادرست به آنها اختصاص داده شده است . به این معنی که مفعول صریح در جایگاه نهاد ، و نیز نهاد در جایگاه مفعول صریح ظاهر گردیده است .

روشن است که نظریه حالت همانند نظریه نقشهای نحوی بر پایه روابط دستوری یا جایگاهی ای که گروه اسمی در آن قرار می گیرد استوار است . در واقع ، صورت و یا جایگاه ویژه ای که در ساخت نحوی به واژه اسم اختصاص داده می شود نشان دهنده حالت ساختی آن است . به بیان دیگر ، حالت ساختی بر پایه نقش دستوری مشخص می گردد . البته عناصر ویژه ای به عنوان حالت گذار^۱ عمل می کنند . از جمله عنصر صرفی فعل حالت گذار یا تخصیص دهنده حالت فاعلی به گروه اسمی در جایگاه نهاد است . همچنین ، همین عنصر به گروه اسمی همراه در گروه فعلی حالت مفعول صریح اختصاص می دهد (ردفورد ، صص ۳۱۱-۳۱۵) . از همین رو ، در صورتی که فعل به صورت صرف نشده یعنی مصدری و یا اسم مصدر به کار رود ، یعنی عنصر صرفی به همراه نداشته باشد به گروههای اسمی مربوط نمی تواند حالت فاعلی و یا مفعول صریح تخصیص دهد . مثلاً در جمله نمونه (۸۷) :

(۸۷) دویدن علی سریع است

فعل صرف نشده «دویدن» به «علی» حالت فاعلی اختصاص نمی دهد ، هر چند که در جمله درونه ای مربوط «علی» فاعل «دویدن» است . همچنین ، در جمله نمونه (۸۸) :

(۸۸) کتاب خواندن علی دقیق است

فعل «خواندن» به «کتاب» حالت مفعول صریح نمی دهد . یا به بیان دیگر ، «کتاب» حالت مفعول صریح ندارد ، هر چند که در جمله درونه ای مربوط «کتاب» مفعول صریح فعل

«خواتندن» است. همچنین، بر همین پایه، تخصیص حالت مفعول صریح به «سهراب» در گروه اسمی نمونه (۸۹) نادرست به نظر می‌رسد:

(۸۹) * کشتن رستم سهراب را

به گروه‌های حرف اضافه‌ای نیز حالت تخصیص داده می‌شود. در برخی موارد، حالت دستوری گروه اسمی در گروه حرف اضافه‌ای مشابه حالت مفعول صریح است، مانند نمونه (۹۰):

(۹۰)

(الف) علی به گلها آب داد.

(ب) علی گلها را آب داد.

حالت گروه اسمی در گروه حرف اضافه‌ای «به گلها» در جمله‌های نمونه (۹۰) مشابه حالت دستوری گروه اسمی قرینه «گلها را» در جمله (۹۰ - ب) می‌باشد. با این حال، به حالت دستوری گروه اسمی در گروه حرف اضافه‌ای حالت «مفعول بواسطه» گفته می‌شود (کوک، ص ۱۳۸). از این رو، عنصر حالت‌گذار در گروه حرف اضافه‌ای، حرف اضافه است مانند نمونه (۹۰ - الف) (با این حال، ممکن است «آب دادن» در جمله نمونه (۹۰ - ب) فعل مرکب در نظر گرفته شود).

حالت ملکی^۱ نیز نوع دیگری از حالت دستوری است. در این حالت، یک عنصر اسمی حالت‌گذار عنصر اسمی دیگری است مانند نمونه‌های (۹۱ - الف) و (۹۱ - ب):

(۹۱)

(الف) کتاب علی

(ب) باغ بزرگ دوست من

در دو نمونه (۹۱) به ترتیب اسمهای «کتاب» و «باغ» به اسمهای «علی» و «دوست» حالت ملکی اختصاص می‌دهد. در واقع، حالت ملکی به همه ساخت یعنی بافت گروه اسمی (گروه اسمی —) مربوط می‌شود. یعنی، به اسم به دنبال گروه اسمی در ساخت یادشده در بالا (در زبان فارسی، و همچنین برابر آن در زبانهای دیگر) حالت ملکی تخصیص داده می‌شود (چامسکی ۱۹۸۶، ص ۱۹۶). از این رو، حالت ملکی که در ساخت یادشده در بالا ظاهر می‌شود، هر نوع گروه اسمی را شامل می‌گردد از جمله نمونه (۹۲):

(۹۲) بلند کتاب خواندن علی

بنابراین، از راه ساخت یادشده و نه عنصری ویژه به عنوان حالت گذار به اسم حالت ملکی تخصیص می یابد (کوک، ص ۱۳۹).

بر پایه مطالب بالا، روشن است که مسأله مورد توجه در نظریه حالت وجود حالت‌های دستوری و دلالت‌های آنها در ساخت جمله است. یعنی بر پایه روابط نحوی حالت‌ها و چگونگی جابه جایی آنها مشخص می شود، و نیز محدودیت‌های گوناگونی که بر پایه ویژگی‌های روستاختی اعمال می گردد و ارتباطی با حالت ندارد توضیح داده می شود. در واقع، بر پایه نظریه حالت، اصل عمومی حاکم صافی حالت است (چامسکی ۱۹۸۶، ص ۷۴)، به صورت (۹۳):

(۹۳) به هر گروه اسمی که از لحاظ آوایی تحقق می یابد باید حالت (انتزاعی) اختصاص داده شود.

یعنی به هر گروه اسمی به وسیله یک عنصر حالت گذار «حالت» اختصاص داده می شود. هر گروه اسمی که توان به آن «حالت» اختصاص داد نادرست است.

کاربرد صافی حالت را در ساخت مجهول می توان مشاهده کرد. مثلاً، به جمله نمونه (۹۴) توجه کنید:

(۹۴) گلها چیده شد.

جمله نمونه (۹۴) از ژرف ساخت (۹۵) مشتق می گردد:

(۹۵) c گلها را چیده شد

(c نشانی دهنده جایگاه خالی است)

با این حال، برخلاف جمله نمونه (۹۶):

(۹۶) علی گلها را چید.

که در آن صافی حالت به گروه اسمی «کتاها» که به همراه فعل «چیدن» به کار رفته حالت مفعول صریح اختصاص می دهد، ساخت صرفی مجهول از تخصیص حالت مفعول صریح به گروه اسمی همراه با فعل (مثلاً در نمونه (۹۴)) جلوگیری می کند. از این رو، به گروه اسمی در جمله نمونه (۹۴) نمی توان حالت مفعول صریح اختصاص داد، زیرا ساخت مجهول جایگاه مفعول صریح به همراه ندارد. بنابراین، گروه اسمی بدون حالت در جمله نمونه (۹۴) برخلاف صافی حالت است که براساس آن، به تمامی گروه‌های اسمی باید حالت اختصاص

داده شود. در نتیجه، گروه اسمی بدون حالت در ساخت مجهول باید به جایگاهی جابه‌جا شود که بتوان به آن حالت اختصاص داد، یعنی به جایگاه خالی نهاد که در آن گروه اسمی الزاماً حالت دارد.

۷- نظریه حاکمیت

مفهوم حاکمیت در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی نقش یکپارچه‌کننده و اصلی را داراست. در واقع رابطه دستوری حاکمیت همه بخشهای این نظریه را در یک چهارچوب گسترده‌تر به هم مربوط می‌سازد. البته اصطلاح و مفهوم حاکمیت در دستور سنتی نیز به کار رفته است، از جمله این که فعل و حرف اضافه بر اسم همراه خود به اصطلاح حاکمیت دارند. به این معنی که فعل و حرف اضافه اسم همراه خود را در حالت دستوری خاص قرار می‌دهند. به علاوه، میان اسم در جایگاه نهاد و فعل جمله باید مطابقه^۱ وجود داشته باشد. بنابر این بر پایه روابط حاکمیت یادشده نقشهای نهاد^۲، مفعول صریح^۳ و نیز مفعول حرف اضافه^۴ مشخص می‌گردد. روشن است که جایگاه نقشهای یادشده جایگاه اسمی است که به آن نقش نحوی خاص اختصاص داده می‌شود. تفاوت عمده میان مفهوم حاکمیت در دستور سنتی و مفهوم آن در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی این است که در این نظریه مفهوم یادشده به صورت تدوین شده و منظم و به عنوان رابطه‌ای عمومی به کار می‌رود، و نه این که بر پایه آن تنها رابطه اسم با عنصر حاکم^۵ مشخص شود.

تا کنون بررسیها تنها پیرامون مجموعه‌ای از نقشهای دستوری از جمله نهاد، مفعول صریح و مفعول حرف اضافه عنصر حاکم بوده است. روشن است که روابط یادشده به جایگاههای اسمی‌ای مربوط می‌شود که به آنها نقش نحوی خاص اختصاص می‌یابد، و نیز برخی گروههای اسمی که جابه‌جا می‌شود، و به آنها حالت‌های دستوری نیز داده می‌شود. تعریف رابطه حاکمیت بر حسب شکل‌گیریهای نحوی^۶ خاصی است که دو مفهوم را شامل می‌گردد: یکی مفهوم بالاتری^۷، به این معنی که در نمودار درختی چه عنصری در زیر عنصر دیگر قرار می‌گیرد، دیگری مفهوم رابطه خوشه‌ای^۸، به این معنی که چه عنصری در کنار عنصر

1- agreement

3- direct object

5- governor

7- domination

2- subject

4- object of preposition

6- syntactic configurations

8- sisterhood

با این حال، لازم است که در نمودار ژرف ساختی (۹۸) چندین رابطه اساسی دیگر نیز به طور صریح نشان داده شود. به این معنی که مثلاً فعل باید به طور مستقیم به اسم «علی» مربوط شود، زیرا در غیر این صورت حالت مفعول صریح را به آن نمی توان اختصاص داد. همچنین، حرف اضافه «به» باید به اسم «کتافروشی» مربوط شود تا حالت مناسب را به آن اختصاص دهد. برعکس، برخی عناصر به برخی دیگر نباید مربوط شود، مثلاً، گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح یعنی «علی» در نمونه (۹۸) از گروه اسمی در جایگاه نهاد «افشین» مستقل است و از این رو، از راه آن به گروه اسمی «علی» حالت اختصاص داده نمی شود. به نظر می رسد ساده ترین راه برای تعریف رابطه پیوند نحوی موجود میان دو سازه توجه به رابطه خوشه ای آنها با یکدیگر است. بر این پایه، رابطه حاکمیت تمامی عناصری را که بی فاصله زیر رابطه بالاتری عنصر دیگری قرار می گیرد به آن عنصر مربوط می سازد. یعنی، در واقع هسته و متممهای آن را به هم پیوند می دهد مانند فعل و گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح، حرف اضافه و گروه اسمی همراه آن، تعریف مذکور عناصری را که باهم همراه نیستند شامل نمی شود مانند، گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح و گروه اسمی در جایگاه نهاد (چامسکی، ۱۹۸۶، صص ۱۰-۸).

به این ترتیب، پیوند عناصر از راه حاکمیت به بخشهای دیگر نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی از جمله نظریه حالت نیز گسترش می یابد. یعنی هسته که بر عناصر همراه خود حاکمیت دارد به عنوان عنصر حالت گذار نیز عمل می کند. چنان که گفته شد (۶- نظریه حالت)، در نظریه حالت، به وسیله عناصر حالت گذار یعنی عنصر صرفی، فعل، اسم و حرف اضافه به گروههای اسمی همراه آنها حالت خاصی اختصاص می یابد. یعنی عنصر صرفی به گروه اسمی در جایگاه نهاد حالت فاعلی، فعل به گروه اسمی در جایگاه مفعول صریح حالت مفعول صریح، اسم به گروه اسمی همراه خود حالت ملکی و حرف اضافه به گروه اسمی همراه خود حالت مفعول حرف اضافه می بخشد. در همین حال، عناصر حالت گذار یادشده بر گروههای اسمی همراه خود حاکمیت دارند. بنابراین از این راه، نظریه حاکمیت به نظریه حالت نیز گسترش می یابد، مانند نمونه (۹۹) و جمله نمای ژرف ساختی (۱۰۰):

(۹۹) افشین کتاب را به نوشین داد.

می‌باشد، و از راه ارتباط با عنصر نحوی دیگری در همان جمله به کار می‌رود مطابقه گفته می‌شود. مثلاً، در بسیاری زبانها از جمله فارسی، انگلیسی (سوم شخص مفرد، زمان حال و was)، عربی و فرانسه، فعل با نهاد مطابقه دارد. مطابقه در برخی زبانها نسبت به برخی دیگر گسترده‌تر است. از جمله مطابقه در زبانهای عربی و فرانسه بسیار گسترده‌است. در زبان عربی، از لحاظ جنس، شخص و شمار فعل با نهاد و همچنین صفت با اسم مطابقه دارد. در زبان عربی و فرانسه و برخی دیگر مطابقه جنس الزامی است. برعکس، در برخی زبانهای دیگر از جمله فارسی و انگلیسی، مطابقه به گستردگی زبانهای یاد شده نیست. بویژه در زبان انگلیسی، مطابقه فعل با نهاد تنها در فعل زمان حال سوم شخص مفرد و نیز was (ماضی be) مشاهده می‌شود. بر پایه ملاحظات یاد شده در بالا به نظر می‌رسد که مطابقه یکی از جنبه‌های گسترده‌نحو است، هر چند که در برخی زبانها از جمله زبان انگلیسی و نیز فارسی بسیار محدود است. بنابراین در واقع، رابطه مطابقه به گونه‌ای رابطه حاکمیت را نیز نشان می‌دهد.

به این ترتیب، بر پایه روابط یاد شده و نیز برخی روابط دستوری دیگر از جمله رابطه ضمیر و مرجع آن و نقشهای نحوی و جابه‌جایی، می‌توان ملاحظه کرد که در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، نظریه حاکمیت نقش یکپارچه‌کننده و اصلی را داراست. به این ترتیب که در همه سازه‌ها از راه آن، هسته و متممهای آن به یکدیگر مربوط می‌شوند، و بنابراین، نظریه حاکمیت به تمامی بخشهای گوناگون نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی گسترش می‌یابد.

زبان آموزی کودک

۱ - مقدمه

بویژه در سه دهه اخیر، به همراه بررسی و توصیف ساخت زبان و توجیه چگونگی کارکرد آن، فرایند زبان آموزی کودک^۱ نیز مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. در این زمینه، در باره این واقعیت که کودک چگونه زبان فرا می گیرد و این که در فرایند زبان آموزی چه چیزهایی را در ذهن خود جای می دهد، پیشنهادهای تازه‌ای پدید آمده که نتایج نظری و نیز کاربردی سودمندی را به همراه داشته است. ارائه ویژگیها و نیز مراحل فراگیری زبان، تدوین دستور زبان کودک و مشخص کردن برخی ویژگیهای جهانی آن از جمله نتایج نظری آن بوده است.

از سوی دیگر از لحاظ کاربردی، نتایج حاصل از بررسی زبان آموزی کودک به روشن شدن برخی مسائل مربوط به گسترش مهارتهای زبانی کودک و نیز بررسی زبان پریشی^۲ کودکان کمک کرده است. همچنین، در زمینه یادگیری زبان دوم، نتایج حاصل از مقایسه دو فرایند زبان آموزی کودک و یادگیری زبان دوم و یا زبان خارجی و بررسی همانندیها و نیز تفاوتهای موجود میان دو فرایند یادشده، در ارائه فرضیه‌های یادگیری زبان دوم تأثیری به سزا داشته است.

۲- برخی ملاحظات عمومی در باره زبان آموزی کودک

چنان که در بالا گفته شد، در طول سه دهه گذشته، در زمینه بررسیهای تجربی در باره زبان آموزی کودک پیشرفتهای زیادی حاصل شده است. موضوع زبان آموزی کودک هم از لحاظ توجیه آن بر حسب نظریه های یادگیری و هم از لحاظ بررسی مراحل رشد جنبه های گوناگون آن مورد توجه است. از این راه، هم دستور زبان کودک که بیانگر چگونگی رشد جنبه های گوناگون آن است، و هم توجیه های نظری متفاوتی که چگونگی فرایند یادگیری زبان را مورد بحث قرار می دهد، ارائه شده است.

در واقع، در بررسی زبان آموزی کودک مسئله بسیار برجسته و اساسی که مورد توجه می باشد، این واقعیت آشکار است که کودک در زمان نسبتاً کوتاهی زبان محیط خود را فرا می گیرد. یعنی، زبان آموزی در زمانی پس از یک سالگی آغاز می شود و تا سن پنج سالگی تقریباً کامل می گردد. بنابر این، دوره زمانی که در طول آن کودک زبان اول^۱ را فرا می گیرد در حدود سه سال و نیم است. به این ترتیب، روشن است که توانش زبانی^۲ کامل و پیچیده هر فرد در چنین زمان کوتاهی شکل می گیرد. از این لحاظ، مقایسه فرایند زبان آموزی کودک با بخشهای دیگر رشد شناختی او نشان می دهد که زبان آموزی بسیار سریع به انجام می رسد (مک نیل، ص ۱۵).

در باره زبان آموزی کودک فرضیه های متفاوتی ارائه شده است و از آن میان به ویژه سه فرضیه مورد توجه پژوهشگران بوده و بهتر شناخته است: (فرضیه شناخت گرای^۳ پیازه^۴، فرضیه «شرطی شدگی رفتار زبانی»^۵ اسکینر^۶، و فرضیه «ذاتی ذهن بودن زبان»^۷ چامسکی. سه فرضیه یادشده به ترتیب گسترش نظریه های روانشناسی شناخت گرای^۸، رفتار گرای^۹ و ذهن گرای^۹ در زمینه بررسی زبان آموزی کودک بوده است)

۳- فرضیه شناخت گرای پیازه در زبان آموزی کودک

پیاژه روانشناس برجسته سویی در اصل به روند رشد شناخت کودک توجه داشت و از

1- first language

2- linguistic competence

3- cognitive hypothesis

4- Jean Piaget (1896-1980)

5- operant conditioning hypothesis

6- B.F. Skinner

7- innateness hypothesis

8- behaviorism

9- mentalism

این رو به طور مستقیم به پدیده زبان آموزی کودک علاقه مند نبود. او زبان کودک را به عنوان منبعی برای داده های لازم برای بررسی چگونگی رشد شناخت در نظر می گرفت. در زمینه زبان آموزی کودک، او با لزوم فرض هرگونه توانایی خاص برای فراگیری و رشد زبان مخالف بود، بلکه عقیده داشت که زبان آموزی به شکل پدیده ای ثانوی در درون روند عمومی تطبیق شناختی کودک با محیط خود صورت می پذیرد. از این رو، پیازه زبان آموزی را تنها مقید و وابسته به رشد شناخت می انگاشت. (به این معنی که کودک تنها هنگامی که به سطح مناسبی از رشد شناختی برسد بر برخی جنبه های خاص از زبان مهارت می یابد. به عقیده او، سیر پیشرفت و هماهنگی میان رشد شناختی و رشد زبان همچنان ادامه می یابد تا کودک بر همه جنبه های زبان مهارت کافی کسب می کند.)

با این حال، پیازه در باره بسیاری از مسایل مربوط به رشد زبان عقیده ای ابراز نکرده است. به نظر می رسد که او تنها به همگانیهای زبان توجه داشته و به همین دلیل، به ویژگیهای خاص زبان آموزی کودک بی اعتنا بوده است. پیازه اهمیت زبان را در رشد شناخت ناچیز می انگاشت و به همین علت، اغلب مورد انتقاد قرار گرفته است.

پیاژه زبان را تنها به عنوان مجرای برای ایجاد ارتباط میان کودک و محیط اجتماعی او در نظر می گرفت. با این حال، او هم نسبت به این فرض که زبان در جهت نشان دادن درک واقعی کودک از جهان اطراف او منبع اطلاعاتی مناسبی برای پژوهشگر باشد، و هم نسبت به این که زبان در باره دانش مادی و منطقی مربوط به جهان اطراف برای کودک منبع اطلاعات باشد تردید داشته است. پیازه معتقد بود که ذهن کودک برای کسب شناخت از جهان اطراف همواره فعال است، و از این لحاظ، اطلاعاتی که از راه زبان به توسط افراد محیط به او می رسد به گسترش شناخت او چندان کمک نمی کند. از سوی دیگر، چون او رشد زبان را وابسته به رشد شناخت می دانست، بنابر این معتقد بود که زبان کودک هیچ گاه رشد شناختی او را به طور کامل نمی تواند نشان دهد.

چنان که در بالا گفته شد، پیازه رشد زبان کودک را از رشد شناختی و اجتماعی او ناشی می دانست. از این رو، بیشتر بررسی و بحث او پیرامون این زمینه بود که تعیین کند کودک پیش از آن که تولید گفتار را آغاز کند به چه میزانی از رشد شناختی و اجتماعی رسیده است. (با این حال، پیازه این فرض را که تنها رشد شناختی برای رشد زبان آموزی کافی باشد انکار می کند)

به عقیده او هر چند که میزان مناسبی از رشد شناختی برای میزانی از رشد زبانی لازم است، با این حال تنها رشد شناختی را برای زبان آموزی کافی نمی داند، بلکه به همراه آن برخی فرایندهای دیگر را نیز لازم می انگارد، اما او طبیعت و چگونگی این فرایندها را مشخص نمی کند. همچنین، او طرح قرینه ای موجود میان ویژگیهای زبانی و ویژگیهای شناختی فرضی لازم برای رشد آنها را نیز نامشخص باقی می گذارد. به عقیده او کودک سرانجام واقعیتها و نقشهای زبانی را که از راه آن اندیشه خود را بیان می کند فرا می گیرد، اما او به طبیعت این واقعیتها و نقشها نمی پردازد (پیاژه، ۱۹۵۹. همچنین، ایلویوت، صص ۵۰-۴۲).

۴- فرضیه زبان آموزی از راه شرطی شدگی رفتار زبانی، اسکینر

اسکینر روانشناس معاصر آمریکایی فرضیه خود را در باره زبان آموزی کودک از راه شرطی شدگی رفتار زبانی در کتاب «رفتار زبانی»^۱ (۱۹۵۷) ارائه کرد. نظرات او در دهه های بعد بر بررسی زبان آموزی کودک و نیز آموزش و یادگیری زبان دوم تأثیری قطعی برجای گذاشت. اسکینر در کتاب یادشده ادعا کرد که بر پایه رفتارگرایی (که در آن زمان یعنی تا کمی پس از نیمه نخست سده بیستم نظریه حاکم بر روانشناسی آمریکایی و نیز زبانشناسی بود)، می توان همه جنبه های رفتار انسان از جمله فراگیری و کاربرد زبان را توضیح داد. او بر اساس مهمترین اصل روش شناختی نظریه رفتارگرایی مبنی بر این که آنچه بر پایه آن رفتار توضیح داده می شود باید قابل مشاهده باشد، چنین ابراز عقیده کرد که در بررسی یادگیری و کاربرد زبان فرض هرگونه ساخت و ویژگیهای ذهنی به عنوان واقعیتهای مؤثر در فرایندهای یادشده بی پایه است. همچنین، او توجه به درون نگری^۲ و یا شم زبانی^۳ را به عنوان گواه در بررسی یادگیری و کاربرد زبان نادرست می انگاشت.

به عقیده اسکینر، توضیح هر رفتار قابل مشاهده را تنها بر حسب شرایط قابل مشاهده موجود در محیط فرد انسان و یا تجربه پیشین او می توان ارائه کرد. یعنی در فرایند یادگیری، یادگیرنده هیچ گونه ویژگی ذاتی مؤثر در بروز رفتار را در درون خود دارا نیست. از این رو، فرق نمی کند که موضوع مورد بررسی موش، کبوتر و یا کودک انسان باشد. جانداران یادشده تنها در بروز رفتارهای ویژه با یکدیگر متفاوتند. یعنی، مثلاً موش می رود، کبوتر نوک می زند

1- Verbal behavior

2- introspection

3- linguistic intuition

و کودک انسان زبان فرا می‌گیرد. بر این پایه، تنها انگیزه^۱، پاسخ^۲، تقویت^۳ و سرانجام شرطی‌شدگی رفتار^۴ مؤثر و یا شکل‌پذیری و کسب عادت^۵ اساس فرایندهایی را تشکیل می‌دهد که از راه آن جانداران چگونگی به‌انجام رساندن کنشی را یاد می‌گیرند. به این ترتیب، هرگونه رفتاری را تنها با در نظر گرفتن شرایط انگیزه‌بیرونی آن می‌توان توضیح داد.

به این ترتیب، اسکینر عقیده داشت که کودک بر اثر شرطی‌شدگی رفتار زبان می‌آموزد. روشن است که فرضیه او دو مفهوم اصلی را شامل می‌شود: رفتار مؤثر^۶ و تقویت. او رفتار مؤثر مانند گفتاری که کودک از خود بروز می‌دهد را کنشی می‌دانست که نتیجه خاصی را موجب می‌شود، که آن نیز به نوبه خود رفتار را تقویت می‌کند. به عقیده او اگر نتیجه برای جاندار مطلوب باشد احتمال تکرار رفتار زیاد می‌شود و به این ترتیب کنش تقویت می‌گردد. برعکس، اگر نتیجه نامطلوب باشد از احتمال تکرار رفتار کاسته می‌شود، و از کنش جلوگیری می‌گردد.

البته روشن است که فرضیه اسکینر در زمینه توضیح زبان‌آموزی کودک بر اساس کار او با موشها و کبوتران استوار بوده است. او ثابت کرد که در زمان کافی، جانوران مثلاً موشها و کبوتران را می‌توان چنان تربیت کرد که کارهای گوناگون به ظاهر پیچیده‌ای را به‌انجام برسانند، تنها به شرط آن که از دو اصل مهم پیروی شود: نخست آن که هرکار به تعدادی مراحل کاملاً تدریجی تقسیم گردد؛ دوم آن که به جانور به‌طور منظم پاداش داده شود. بر همین پایه، اسکینر عقیده داشت که انواع یادگیریهای گوناگون انسان از جمله زبان نیز به همین ترتیب شکل می‌گیرد (اچسون، صص ۱۷-۱۶). بنابراین، آنچه کودک می‌آموزد مجموعه‌ای از عادهای زبانی است که به تدریج در طول چندسال کسب می‌شود.

به عقیده اسکینر، کودک به ترتیب یادشده در بالا، بر پایه فرایند شرطی‌شدگی رفتار مؤثر زبانی که در نتیجه انگیزه‌ها و پاسخهای ناشی از محیط از جمله پدر و مادر و دیگر افراد محیط برایش پیش می‌آید، زبان فرا می‌گیرد. به این معنی که بر اثر تقویت و شرطی‌شدگی رفتار زبانی از راه پاداشهای مطلوبی که از محیط خود دریافت می‌کند، سرانجام عادهای زبانی ویژه مربوط به محیط خود را کسب می‌کند. بنابراین، به عقیده اسکینر برای توضیح فرایند زبان‌آموزی، لازم نیست هیچ‌گونه ویژگی ذاتی ذهنی خاص و پیچیده‌ای برای کودک فرض

1- stimuli

3- reinforcement

5- habit - formation

2- response

4- operant conditioning

6- operant

شود، بلکه برای توضیح آن تنها کافی است که روابط منظم موجود میان رویدادهای جهان بیرون و گفته‌های کودک که به‌طور مثبت تقویت می‌شود و به این ترتیب در دوره زمانی مناسب تکرار و استوار می‌گردد نشان داده شود. به بیان دیگر، کودک انسان نیز همانند جانداران دیگر که رفتارهای گوناگون را یاد می‌گیرند، از راه شرطی‌شدگی رفتار مؤثر زبانی، عاداتهای زبانی ویژه‌ای را کسب می‌کند (اسکینر، ص ۱۹۵).

با توجه بیشتر به فرایند شرطی‌شدگی رفتار در ارتباط با زبان‌آموزی کودک، در فرضیه اسکینر نارساییهای آشکاری را می‌توان ملاحظه کرد. یکی این که تقسیم کار به تعدادی مراحل دقیقاً تدریجی و دادن پاداش مناسب پس از به انجام رسیدن هر مرحله ممکن است در آزمایشگاه میسر و قابل هدایت باشد، ولی چنین تقسیمی در محیط طبیعی زبان‌آموزی کودک به هیچ وجه روی نمی‌دهد. در دنیای طبیعی کودک هیچ گاه قابل پیش‌بینی نیست که چه رویدادهایی تقویت‌کننده و چه رویدادهایی بازدارنده است. از همین رو نیز تا کنون هیچ معین نشده که چه رویدادهایی برای یادگیری زبان در مورد کودک چنین ویژگی‌هایی را داراست. معمولاً مادران بدون توجه به درست بودن گفته‌های کودکان خود به آنها پاداش می‌دهند، و یا با گفته‌های خوشنودکننده‌ای آنها را تشویق می‌کنند، در حالی که کودکان سرانجام پس از پشت سر گذاشتن دوران زبان‌آموزی گفته‌های درست تولید می‌کنند. روشن است که بر پایه فرایند پاداش و تقویت این تضاد را نمی‌توان توضیح داد، زیرا اگر به گونه‌ای که اسکینر عقیده دارد، پاداش موجب تقویت رفتار زبانی می‌شد، در آن صورت کودکان می‌باید همان صورتهای نادرست را که مادران به آنها پاداش می‌دهند کسب کنند و تولید نمایند.

نارسایی دیگر فرضیه اسکینر این واقعیت است که شناسایی انگیزه‌هایی که موجب می‌شود کودک گفته‌ای را تولید کند همواره ممکن نیست. به علاوه کسب این مهارت که چه گفته‌ای برای موقعیت خاصی مناسب است، کاری بس پیچیده و دشوار است، و بی‌شک کودک هنوز توانایی تشخیص آن را دارا نیست. از سوی دیگر، مشاهدات نشان می‌دهد که معمولاً مردم در موقعیتهای کاملاً متفاوت گفته‌های مشابهی تولید می‌کنند (ایلیوت، ص ۳۰). از این رو، حتی اگر شرایط لازم هم فراهم باشد، برای کودک آسان نیست که گفته‌هایی را که می‌شنود به موقعیتهای خاص مربوط سازد تا از این راه بتواند عاداتهای زبانی مناسب را کسب کند.

به علاوه، از لحاظ روش شناختی نیز بر فرضیه اسکینر ایرادهایی را می‌توان وارد

دانست. از جمله تعبیر اسکینر به گونه ای که در بالا گفته شد، مبنی بر این که اگر نتیجه برای جاندار مطلوب باشد احتمال تکرار رفتار زیاد می شود و به این ترتیب کنش تقویت می گردد و برعکس اگر نتیجه نامطلوب باشد از احتمال تکرار کاسته می شود و از کنش جلوگیری می گردد، از لحاظ اصول رفتارگرایی نادرست به نظر می رسد. یک رفتارگرای واقعی نتیجه را برای جاندار به عنوان مطلوب و یا نامطلوب توصیف نمی کند، زیرا این توصیف به حالت درونی مربوط می شود، و توجه به حالت درونی برخلاف اصل رفتار قابل مشاهده است که رفتارگرایی بر پایه آن استوار شده است. به بیان دیگر، تعریف تقویت رفتار و یا جلوگیری از آن از راه نتیجه حاصل که به عنوان مطلوب و یا نامطلوب به ترتیب افزایش و یا برعکس کاهش بسامد رفتار را موجب شود، بر پایه نوعی درون نگری قرار دارد که خود با اصل مهم رفتار قابل مشاهده در نظریه رفتارگرایی ناسازگار است (ایلیوت، صص ۳۰-۲۹).

در پایان این بحث لازم است به این نکته نیز توجه شود که تقلید^۱ نیز از راه پیاپی آمدن انگیزه و پاداش صورت می پذیرد. بنابراین، به همان دلالی که در بالا گفته شد، زبان آموزی کودک از راه فرایند تقلید نیز پذیرفتنی نیست. هرچند که کودکان گفته های افراد بزرگسال محیط خود را به طور منظم تقلید می کنند با این حال، این امر به همه واقیعت زبان مربوط نمی شود. همواره مشاهده می شود که بسیاری از گفته های کودکان از زبان افراد بزرگسال محیط آنان انحراف دارد. به علاوه، این انحراف گفته های کودکان آشکارا منظم است. انحراف منظم از زبان افراد بزرگسال گواهی استوار در برابر هر فرضیه ای است که نقش یادگیری را تنها به رفتار تقلیدی تقلیل می دهد. موارد بی شماری از تعمیمهای نادرست^۲، یعنی به کار بستن قاعده زبانی خاصی بر موارد نامربوط به آن، مانند نمونه های «پزیدم»، «نویسیدم»، «خوشحالانه» و یا mans، mouses، و goed به ترتیب در گفته های کودکان فارسی زبان و انگلیسی زبان، در تمایزها و کاربردهای صرفی آنان مشاهده می شود. اگر کودکان از راه تقلید زبان فرا می گرفتند، می باید صورتهای دقیقی مشابه گفته های افراد بزرگسال تولید می کردند. بنابراین، چنین نوآوریهای را از جانب کودکان نمی توان به تقلید مربوط دانست، بلکه باید آنها را نشانه هایی از رفتار قاعده مند به شمار آورد. یعنی، علی رغم بسامد زیاد گفته های افراد بزرگسال در محیط طبیعی آنان، کودکان در زبان آموزی راه خود را می پیمایند و هیچ گاه تنها آنچه را که می شنوند تقلید نمی کنند (الس و دیگران، صص ۲۹-۲۸).

۵- فرضیهٔ «ذاتی ذهن بودن زبان»، چامسکی

در سال ۱۹۵۹ نوآم چامسکی بر کتاب «رفتار زبانی» اسکینر نقدی اساسی و موشکافانه نوشت. او در مورد اثریاد شده دو انتقاد عمده را مطرح کرد. نخست آن که رفتار موشها در جعبه‌های آزمایشگاه به هیچ وجه به زبان‌آموزی کودک مربوط نمی‌شود و از این رو، در مورد زبان انسان غیر معتبر است. او چنین اظهار می‌دارد که زبان‌آموزی کودک به هیچ وجه همانند رفتار شرطی شدهٔ موشها نیست. از این رو، فرایند یادگیری ویژگیهای ساختی پیچیدهٔ زبان را با پدیده‌ای چنین ساده مانند رفتار موشها در جعبه‌های آزمایشگاه نمی‌توان مشابه دانست. دوم آن که اسکینر به طور اساسی طبیعت زبان را بد درک کرده است. چامسکی توضیح می‌دهد که کاربرد عادی زبان فعالیتی زایاست. یعنی هر فرد عادی انسان قادر است هر شماری از جمله‌ها را که بخواهد تولید کند، و روشن است که تقریباً همهٔ جمله‌هایی را که تولید می‌کند تازه است. به این معنی که قبلاً آنها را نشنیده است. به علاوه، چامسکی بر این واقعیت تأکید می‌نهد که گفته‌هایی که سخنگویان تولید می‌کنند هرگز به گونه‌ای که اسکینر فرض می‌کند به وسیلهٔ رویدادهای خارجی هدایت نمی‌شود. در واقع، زبان در اصل از محیطی که در آن به کار می‌رود آزاد است. این ویژگی خود مفهوم دیگری از زبانی زبان است که چامسکی از آن به عنوان استقلال زبان از جهان بیرون یاد می‌کند. این دو جنبهٔ مهم زبانی زبان باهم عاملی اساسی و مهم را تشکیل می‌دهد که زبان انسان را از نظامهای ارتباطی شناخته شدهٔ جانوران متمایز می‌سازد (چامسکی، ۱۹۷۲، ص ۲۰).

(چامسکی این فرض اساسی را مطرح می‌کند که هر فرد انسان که زبان فرا می‌گیرد، تنها انباشته‌ای از گفته‌های پراکنده را یاد نمی‌گیرد، بلکه مجموعه‌ای از «قاعده‌ها» یا اصول زیربنایی را برای تولید ساختهای گفتار کسب می‌کند. او این نظام ذهنی شدهٔ قاعده‌ها را «توانش دستوری یا توانش زبانی» می‌نامد (چامسکی، ۱۹۷۲، ص ۲۰). در واقع، همین قاعده‌هاست که فرد سخنگو را قادر می‌سازد شمار نامحدودی گفته‌های تازه تولید کند، نه این که تنها گفته‌های کهنه را تکرار نماید (اچسون، ص ۱۰۱). چامسکی توضیح می‌دهد که بیشتر داده‌های زبانی که کودک در معرض آن قرار می‌گیرد ناقص و از لحاظ دستوری تا حدودی انحرافی و پراز مکشهاست، و از همین رو به نظر می‌رسد که برای یادگیری زبان ناکافی است. با این حال، کودک همهٔ نظام قاعده‌های زبان را به خوبی و به آسانی فرا می‌گیرد.

به عقیده چامسکی، کودک همانند زبانشناس، در ذهن خود دستور زبانی بنا می‌نماید. او به طور طبیعی و ناخودآگاه نظم‌های موجود در گفته‌هایی که در محیط او می‌گذرد را جستجو می‌کند. در واقع، کودک قاعده‌هایی را که در زیر بنای صورتهای گفتاری وجود دارد حدس می‌زند. بر این پایه، چامسکی این فرض را مطرح می‌کند که انسان دارای دانشی ذاتی در باره زبان است. به این معنی که کودک با ذهنی متولد می‌شود که به مجموعه‌ای از ویژگیهای همگانی زبان مجهز است. کودک با دارا بودن چنین ذهنی با داده‌های زبانی محیط خود برخورد می‌کند. با چنین فرضی، مسأله او این است که در ذهن خود تعیین کند که زبان جامعه‌ای که در آن قرار می‌گیرد، کدام یک از زبانهای ممکن انسانی است. به عقیده چامسکی، زبان‌آموزی کودک به جز آن‌که بر پایه فرض یادشده در بالا قرار داشته باشد غیر ممکن است.

یادآوری این نکته لازم است که در حال حاضر دانش انسان آن‌چنان گسترش لازم نیافته است که به طور دقیق بتوان تعیین کرد که عناصر اولیه‌ای که مجموعه ویژگیهای همگانی زبان در ذهن انسان را تشکیل می‌دهد چگونه واقعیت‌هایی است، یعنی ویژگیهای ذاتی ذهنی انسان که کودک بر پایه آن زبان فرا می‌گیرد کدام است، و یا همچنین، طرح ذاتی ذهنی انسان که به همراه پیشرفت زبان‌آموزی کودک به تدریج صریح و آشکار می‌شود چه ویژگیهایی را داراست. ما هنوز از آن مرحله که به ساختن و پرداختن فرضیه‌ای در باره طرح ذاتی ذهنی انسان دست بزنیم به گونه‌ای که به طور کامل، صریح و دقیق سرعت و همسانی یادگیری زبان را که در کودکان همه نقاط جهان مشاهده می‌شود توضیح دهد، بسیار دور هستیم. بنابراین، ظاهراً آنچه که در حال حاضر می‌توان فرض کرد این است که کودک نظریه‌ای ذاتی در باره توصیف ساختی بالقوه زبان در ذهن داراست که به اندازه کافی غنی و دقیق است به گونه‌ای که او را قادر می‌سازد که تعیین کند چه توصیفهای ساختی برای داده‌های زبانی که در معرض آن قرار می‌گیرد مناسب است. باید توجه داشت که هرچند گفته شود که این فرض در باره توانایی ذاتی انسان بسیار سنگین است، در عین حال به این معنی نیست که نادرست است. (چامسکی، ۱۹۶۵، صص ۲۸-۲۷). به هر حال، ادعای چامسکی مبنی بر این که ذهن کودکان برای سخن گفتن از پیش برنامه ریزی شده ادعایی جدی و جالب است که نمی‌توان به آسانی آن را کنار گذاشت. چامسکی این طرح ذاتی ذهن بودن زبان را ابزار زبان‌آموزی^۱ می‌نامد. به عقیده او ابزار زبان‌آموزی تنها یک بخش از تمامی نظام ساختهای شناختی ذهن انسان است که

می تواند برای حل مسأله و تشکیل مفاهیم به کار بسته شود. یعنی، ابزار زبان آموزی تنها یکی از فعالیتهای چندگانه ذهن انسان است (چامسکی، ۱۹۶۵، ص ۵۶). به فرضیه چامسکی در باره زبان آموزی اغلب به عنوان «فرضیه ذاتی ذهن بودن زبان» اشاره می شود.

در اینجا، یادآوری این نکته لازم است که چنان که پیش تر گفته شد، هرچند که فرایندهای تقویت و تشکیل عادت برای توضیح زبان آموزی کودک کارآمد نیست، با این حال به این معنی نیست که فرایندهای یادشده در یادگیری زبان اصلاً نقشی ندارد. در واقع، یادگیری بخش عمده ای از واژگان زبان و نیز کسب مهارت در تلفظ صورتهای زبانی تنها از راه تقلید، تقویت و تشکیل عادت ممکن است. یعنی، مشاهدات نشان می دهد که کودکان تنها از همین راه بر بخشهای یادشده از زبان به مهارت کافی دست می یابند.

۶- ارتباط میزان بهره هوشی و محیط زبانی با زبان آموزی کودک

مشاهدات مستمر نشان می دهد که زبان آموزی تا میزان زیادی از هوش کودکان مستقل است. یعنی به نظر می رسد که از لحاظ توانایی زبان آموزی و نیز به کار بردن زبان میان کودکان تیز هوش در مقایسه با کودکان کودن چندان تفاوتی نیست، هرچند که از لحاظ فعالیتهای ذهنی دیگر میان آنان تفاوت بسیار زیادی مشاهده می شود. بررسی در مورد کودکان مونگولی^۱ و نیز کودکان عقب مانده ذهنی نشان می دهد که برای فراگیری زبان تنها میزان معینی از حداقل بهره هوشی لازم است. کودکان عقب مانده ذهنی که از این حداقل بهره هوشی میزان کمتری را دارا باشند، از لحاظ زبانی نیز برحسب میزان عقب ماندگی ذهنی تنها درجات بسیار ابتدایی از زبان را کسب می کنند. با این حال، قابل توجه است که میزان حداقل بهره هوشی لازم برای زبان آموزی نسبتاً پایین است، به طوری که تنها در مورد برخی از افراد عقب مانده ذهنی که میزان هوش بسیار ضعیفی دارند، همبستگی کندی پیشرفت زبان و کمبود میزان هوش را می توان ملاحظه کرد. بنابراین، می توان گفت در صورتی که مشاهدات خود را تنها به درجات پایین ناتوانی ذهنی محدود کنیم، میان میزان هوش و یادگیری زبان می توان ارتباطی برقرار دانست (لنه برگ، صص ۳۱۱-۳۱۰).

محیط زبانی^۱ کودک نیز عامل مهم دیگری است که زبان آموزی با آن ارتباط مستقیم دارد. از این رو، لازم به نظر می رسد که ویژگیهای محیط زبانی کودک نیز به اجمال مورد بررسی قرار گیرد. باید به خاطر داشت که محیط زبانی هم نمونه های گفتاری ای که کودک بر پایه نظریه رفتارگرایی آنها را مورد تقلید قرار می دهد، و هم پادشاهی را که موجب می شود زبان آموزی صورت پذیرد فراهم می کند. از سوی دیگر، بر پایه فرضیه ذاتی ذهن بودن زبان، که برحسب آن بیشتر به فرایندهای ذهنی کودک توجه می شود، محیط زبانی به برانگیخته شدن فرایندهای یادشده کمک می کند، و داده های زبانی را که فرایندهای ذهنی کودک برآن عمل می کند فراهم می سازد.

علاوه بر داده های زبانی موجود در محیط کودک یعنی گفتگوی میان افراد بزرگسال کودک پیوسته در معرض آن قرار می گیرد، گونه گفتاری خاصی نیز هست که افراد بزرگسال بویژه به هنگام صحبت با کودک به کار می برند. ویژگیهای این گونه گفتاری خاص که معمولاً پدر و مادر، نزدیکان و یا بچه های بزرگتر به هنگامی که کودک را مورد خطاب قرار می دهند به کار می برند مورد بررسی پژوهشگران قرار گرفته است. بررسیها نشان می دهد که این گونه گفتاری خاص که به اصطلاح به آن «گونه گفتاری هم صحبت کودک»^۲ گفته می شود، ویژگیهایی را داراست که آن را از گفتار عادی متمایز می سازد. از آن میان، آشکارترین ویژگیهای این گونه گفتار به قرار زیر است:

- ۱ - معمولاً آهسته تر و صریح تر بیان می شود.
- ۲ - گفته های کوتاهی را شامل است.
- ۳ - دستوری و درست، و نیز فاقد جمله های بریده و یا شروعهای غیر واقعی است.
- ۴ - فاقد جمله های پیچیده است.
- ۵ - گوناگونی زمان فعل در آن کمتر است.
- ۶ - گستره واژگانی آن محدود است.
- ۷ - در آن تکرار زیاد است.
- ۸ - به زمان و مکان حاضر مربوط است.

به نظر می رسد که گونه گفتار هم صحبت کودک برای این که کودک قاعده ها و نیز معانی زبان را فرا بگیرد به ویژه مناسب است . ساده و صریح بودن این گونه گفتار موجب می شود که کودک به آسانی ساختها را درك کند . به دلیل وجود تکرار و نیز ارتباط گفتار با موقعیت حاضر ، معانی نیز برای او آشکار می گردد . از لحاظ آن جنبه های زبان که تقلید در یادگیری آن دارای نقشی است ، گونه گفتار هم صحبت کودک به دلیل سادگی ، برای تقلید نمونه های مناسبی فراهم می آورد (لیتل وود ، صص ۱۶-۱۵) . بر پایه ویژگیهای گونه گفتاری هم صحبت کودک می توان حدس زد که بویژه داده های زبانی خاصی که کودک به طور فعال در معرض آن قرار می گیرد ، فرایند زبان آموزی را برایش ساده تر می کند . به بیان دیگر ، داده های زبانی یادشده برای فعالیتهای ذهنی خاص کودک و بناکردن قاعده های زیربنایی زبان ، ویژگیهای ساختی و نظمهای زبانی را بهتر آشکار می سازد ، و از این راه موجب می شود که زبان آموزی کودک ساده تر و سریع صورت پذیرد .

فراگیری زبان دوم

۱ - مقدمه

در طول دهه های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ ، به ویژه نظریه رفتارگرایی^۱ بر زمینه های گوناگون زبانشناسی از جمله توجیه زبان آموزی و نیز ارائه روشهای آموزش زبان دوم (و یا زبان خارجی) حاکم بود . سپس از واپسین سالهای دهه ۱۹۶۰ و به ویژه در دو دهه اخیر نظریه دستور زبان زایا گشتاری بر بررسیهای زبانشناسی همواره تأثیر بیشتری داشته است . از جمله ، تأثیر این نظریه در توجیه فرایند یادگیری زبان و نیز بر ارائه روشهای نوین آموزش زبان دوم و یا زبان خارجی چشمگیر بوده است . به این معنی که از یک سو بی اساس بودن فرضهای نظریه رفتارگرایی را نشان داده و از سوی دیگر بر پایه برخی مفاهیم عمده آن توجیه چگونگی فرایند یادگیری زبان را به طور بهتری ممکن ساخته ، و در نتیجه برای ارائه روشهای تازه در زمینه آموزش زبان دوم راه تازه ای گشوده است . (چامسکی ، ۱۹۷۲ . اچسون ، ۱۹۷۶) . از جمله در توجیه فرایند یادگیری زبان دوم ، تأثیر فرضهای زیر بر جسته بوده است :

- توانش و کنش زبانی

- زایایی زبان

- مجهز بودن ذهن انسان به تواناییهای مناسب برای فراگیری زبان

در فرضیه های یادگیری و نیز روشهای آموزش زبان دوم در دهه های اخیر فرضهای

یادشده در بالا مورد توجه قرار گرفته است. پیش از بررسی فرضیه های یادشده، لازم است برخی عوامل و شرایط مؤثر در یادگیری زبان دوم ملاحظه شود.

۲- عوامل عمده مؤثر در یادگیری زبان دوم

به ویژه در دو دهه گذشته، پژوهشگران زبان دوم همواره بر این اصل تأکید کرده اند که در هر پژوهشی در زمینه سازماندهی روش آموزش زبان دوم، فرایند یادگیری زبان می باید بخش اساسی را تشکیل دهد. روشن است که یادگیری هدف نهایی آموزش زبان است. از این رو، بررسی فرایندها و ویژگیهای یادگیری زبان می باید به عنوان بخش اصلی در هر روش آموزش زبان مورد توجه قرار گیرد.

توجه به این نکته لازم است که هر دو فرایند یادگیری زبان اول و زبان دوم روانشناختی است، و از همین رو، هر دو فرایند از دو جهت مورد توجه قرار می گیرد: یکی از این لحاظ که به طور کلی زبان آموزی چگونه صورت می پذیرد، دوم از لحاظ آن که جنبه های خاص و مراحل رشد و نیز عوامل و ویژگیهایی که در روند یادگیری زبان تأثیر دارد کدام است. البته، از جهاتی چند فرایندهای درونی یادگیرنده زبان دوم در سنین پس از بلوغ، از فرایندها و ویژگیهای کودک به هنگام فراگیری زبان اول پیچیده تر است، این پیچیدگی در اصل به علت برخی تفاوت های روانشناختی و نیز جسمانی است که در درون یادگیرنده زبان دوم در مقایسه با خود او هنگامی که در دوران یادگیری زبان اول بوده است پدید می آید. به علاوه، عوامل دیگری از جمله تفاوت های موجود میان دو زبان اول و دوم نیز به این پیچیدگی می افزاید. به این معنی که حضور عناصر و نظام زبان اول نزد یادگیرنده زبان دوم تاحدودی آهسته شدن روند یادگیری زبان دوم را موجب می شود. از سوی دیگر، زبان آموزان نیز از لحاظ ویژگیهای درونی شان در یادگیری زبان دوم با یکدیگر متفاوتند. بنابراین، در بررسی چگونگی یادگیری زبان دوم، عوامل گوناگون یادشده یعنی فرایندهای روانشناختی زبان آموزی، تأثیر عناصر زبان اول، و نیز تفاوت های موجود میان زبان آموزان باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

۳- زبان آموزی طبیعی و زبان آموزی هدایت شده

یادگیری زبان دوم ممکن است به صورت طبیعی یعنی بدون هیچ گونه آموزش عمدی

صورت پذیرد، و یا برعکس از راه آموزش و یادگیری آگاهانه تحقق یابد. ویژگیهای این دو روند زبان آموزی از برخی جهات با یکدیگر متفاوت است. از این رو، از لحاظ برخی ویژگیهای یادگیری زبان دوم، بهتر است که دو گونه یادگیری زبان دوم یعنی زبان آموزی طبیعی^۱ و زبان آموزی هدایت شده^۲ از یکدیگر متمایز شود. اصطلاح زبان آموزی طبیعی به فراگیری زبان دوم به طور طبیعی یعنی از راه ارتباط عادی روزانه اطلاق می شود. زبان آموزی طبیعی بدون هرگونه راهنمایی منظم آموزشی صورت می پذیرد، به این ترتیب که زبان آموز در جامعه زبان دوم به سر می برد و از راه ارتباط اجتماعی با سخنگویان آن در صدد فراگیری زبان بر می آید. بنابراین، زبان آموزی طبیعی دارای دو ویژگی اساسی است: یکی آن که در جریان ارتباط روزانه و در محیط طبیعی خاص آن صورت می پذیرد، و دیگر آن که از هرگونه آموزش عمدی و منظم آزاد است (کلین، ص ۱۶).

زبان آموزی هدایت شده نیز به نوبه خود ممکن است در دو محیط زبانی متفاوت صورت پذیرد، و از همین رو لازم است این تفاوت مورد توجه قرار گیرد. یکی آن که زبان در محیطی فرا گرفته شود که معمولاً در ارتباط اجتماعی به کار نمی رود. در این حالت، به آن «زبان خارجی»^۳ اطلاق می شود. در این مورد، زبان آموز زبان را معمولاً از راه آموزش فرامی گیرد، و پس از آن که زبان را فرا گرفت، آن را در موقعیتهای عادی اجتماعی به کار نمی برد. زبانهای زنده ای که در برنامه های درسی گنجانده می شود از همین گونه است، مانند زبانهای انگلیسی، آلمانی، اسپانیولی، فرانسه و جز اینها در برنامه های درسی کشورهای گوناگون. مورد دیگر آن است که زبان آموز در کنار زبان بومی خود زبان دیگری را نیز به عنوان ابزار ارتباط اجتماعی به کار می برد. در این گونه موارد، به آن «زبان دوم»^۴ گفته می شود. از جمله، در کشورهای که زبان رسمی با زبان بومی همه و یا برخی نواحی متفاوت است، زبان رسمی به عنوان زبان دوم فرا گرفته می شود. همچنین، هنگامی که زبان آموز به جامعه ای با زبان دیگر مهاجرت می کند، و یا مدتی در آن به سر می برد، زبان را در محیط اجتماعی آن فرامی گیرد. مورد اخیر نیز گونه دیگری از یادگیری زبان دوم است. با این حال، باید توجه داشت که تمایز میان زبان خارجی و زبان دوم همواره روشن نیست. در واقع، بسیاری موارد میانی نیز وجود دارد (کلین، ص ۱۹). از جمله در برخی موارد، زبان هم در مدرسه و هم از راه قرار گرفتن

1- spontaneous language learning

3- foreign language

2- guided language learning

4- second language

در معرض آن در محیط طبیعی فرا گرفته می‌شود. یادآوری این نکته لازم است که بویژه در این گونه موارد آمیخته، جدا کردن و ارزیابی تأثیر آموزش که به هر حال برای یادگیری زبان بسیار مهم است مشکل به نظر می‌رسد (الس، صص ۳۶-۳۵).

با این حال، به نظر می‌رسد از لحاظ عمل کرد فرایندهای درونی زبان آموز، میان زبان خارجی و زبان دوم تفاوت چندانی نمی‌توان قائل شد، هرچند که در هریک از دو مورد عوامل روانشناختی و اجتماعی متفاوتی را می‌توان تشخیص داد. یعنی، هرچند که دو موقعیت زبان آموزی یادشده از لحاظ قرار گرفتن در معرض زبان^۱، امکان ارتباط زبانی و نیز موقعیت به کارگیری زبان یکسان نیست، با این حال مشاهدات تجربی نشان می‌دهد که در هر دو مورد، فرایند یادگیری کم و بیش یکسان است. در واقع، ممکن است تنها سرعت یادگیری و فراگیری مهارت‌های گفتاری و شنیداری و نیز ظرافتهای زبانی متفاوت باشد. در اینجا، اصطلاح «زبان دوم» به مفهوم اشاره به هر دو مورد یادشده در بالا، یعنی زبان خارجی و زبان دوم به کار می‌رود. تنها در برخی موارد که اشاره به ویژگیهای خاص مورد نظر است، اصطلاح زبان خارجی ذکر می‌شود.

۲- برخی شرایط و ویژگیهای روانشناختی زبان آموز

بر خلاف این واقعیت که فراگیری زبان اول امری طبیعی و همگانی است، یادگیری زبان دوم پدیده‌ای فردی و اتفاقی می‌باشد. به این معنی که افراد انسان ممکن است زبان دومی را بیاموزند و یا نیاموزند. دو فرایند یادگیری زبان اول و زبان دوم هرچند که از لحاظ ویژگیهایی چند با یکدیگر متفاوتند، با این حال از برخی جهات با یکدیگر مشابهند. چنان که در بالا گفته شد، روشن است که یادگیری زبان دوم ممکن است به صورتهای متفاوتی به انجام برسد. به علاوه، ممکن است یادگیری زبان دوم همزمان با زبان اول و یا به دنبال آن باشد. در حالت دوم، ممکن است زبان دوم در سنین متفاوت یعنی در کودکی، نوجوانی و یا پس از بلوغ فرا گرفته شود.

به جز درحالتی که یادگیری زبان اول و دوم همزمان است، در حالت‌های دیگر، زبان آموز همواره تواناییهای شناختی خود را در یادگیری به کار می‌برد. از این رو، برحسب آن که زبان آموز تا چه میزانی بتواند تواناییهای شناختی خود را به کار گیرد، موفقیت و سرعت

یادگیری فرق می کند. در واقع، می توان گفت که تواناییهای شناختی عمومی زبان آموز بخشی از فرایندهای یادگیری زبان دوم را نیز تشکیل می دهد. با این حال، شرایط اجتماعی و روانشناختی زبان آموز نیز بر سرعت و موفقیت یادگیری مؤثر است. به این معنی که امکان بیشتر ارتباط زبانی او با سخنگویان بومی زبان و نیز گرایش او به برقراری ارتباط زبانی بیشتر با آنان و یا برعکس، امکان ارتباط زبانی کمتر از میزان لازم و یا عدم گرایش زبان آموز به برقراری ارتباط اجتماعی که موجب کمتر صحبت کردن او با سخنگویان بومی زبان دوم می شود به طور قابل ملاحظه ای بر سرعت و چگونگی و نیز میزان یادگیری او مؤثر است. روشن است که در حالت اول سرعت یادگیری بیشتر است و یادگیری بهتر پیش می رود. با این حال، عوامل یادشده تنها بخشی از تفاوتهای موجود میان زبان آموزان را مشخص می کند (الس، ص ۳۶). برخی عوامل دیگر از لحاظ تواناییهای یادگیری زبان نیز هست که موجب تفاوت در میزان و چگونگی یادگیری میان زبان آموزان می شود. عوامل مذکور به دنبال همین بحث مورد بررسی قرار می گیرد (۸- تفاوت های میان زبان آموزان از لحاظ تواناییهای یادگیری).

از سوی دیگر چنان که در بالا اشاره شد، یادگیری زبان دوم از جهات گوناگونی از فراگیری زبان اول پیچیده تر است. برخی از عواملی که یادگیری زبان دوم را پیچیده تر می کند به قرار زیر است:

الف- یادگیرنده زبان دوم مهارتها و نیز شم خاص زبان اول را از پیش داراست. بی شک عوامل و تواناییهای یادشده به صورت «تداخل»^۱ یا «انتقال منفی»^۲ و بروز «خطا»^۳ و یا برعکس، به صورت «انتقال مثبت»^۴ یا تسهیل در یادگیری زبان دوم مؤثر است.

ب- برخلاف فراگیری زبان اول که تنها از راه ارتباطهای اجتماعی در محیط طبیعی و در سنین آغازین پس از تولد به انجام می رسد، یادگیری زبان دوم در همه سنین و در شرایط یادگیری گوناگون صورت می پذیرد.

ج- در حالی که کودک به هنگام یادگیری زبان اول، از لحاظ تواناییهای شناختی عمومی به رشد کافی نرسیده، و از همین رو این تواناییها در فراگیری زبان اول دخالتی ندارد، یادگیرنده زبان دوم تواناییهای شناختی خود را به کار می گیرد. بنابراین، در نظریه یادگیری زبان دوم تفاوت مذکور باید مورد توجه قرار گیرد.

1- interference

2- negative transfer

3- error

4- positive transfer

د- برخلاف آن که تأثیر آموزش و تصحیح گفته‌های کودک در فراگیری زبان اول به اثبات نرسیده است، در یادگیری زبان دوم، آموزش و تصحیح گفته‌های نادرست دارای نقشی اساسی و قطعی است. از این رو، آموزش زبان باید بر پایه روندهای مناسب سازماندهی شود.

ه- برخلاف زبان اول، یادگیری زبان دوم اغلب آگاهانه است.

و- در یادگیری زبان دوم، برخی انگیزه‌های درونی و بیرونی بسیار مؤثر است، در حالی که این گونه انگیزه‌ها در مورد فراگیری زبان اول وجود ندارد.

ز- بالاخره، یادگیری زبان دوم در مورد بسیاری از افراد همانند زبان اول موفق نیست. نظریه یادگیری زبان دوم باید علل موفقیت و یا عدم موفقیت یادگیری را به دقت جستجو و ارائه کند.

۵- نظریه رفتارگرایی و یادگیری زبان دوم

چنان که پیش تر اشاره شد، تا پیش از دهه ۱۹۶۰ نظریه رفتارگرایی بر زمینه بررسی زبان آموزی کودک حاکم بود. بر پایه نظریه مذکور، یادگیری زبان همانند دیگر رفتارها، به عنوان تشکیل عاداتهای زبانی در نظر گرفته می شود. یعنی زبان آموزی از راه انگیزه، تقلید و پاسخ، تقویت، تکرار و تشکیل عاداتهای زبانی صورت می پذیرد. به ویژه تا حدود پایان دهه ۱۹۶۰، اغلب همین نظریه بر بررسی یادگیری و نیز روشهای آموزش زبان دوم نیز غالب بود. از این رو، روشهای آموزش زبان بر پایه فرایندهای یادشده در بالا سازماندهی می شد. برخی از روشهای یادشده از جمله «گفتاری شنیداری»^۱ حتی تا کنون نیز به کار می رود. بر پایه نظریه رفتارگرایی، یادگیری زبان دوم به عنوان فرایند تشکیل عاداتهای زبانی جدید از راه فرایندهای یادشده در بالا تعریف می شود. تنها تفاوت آن با یادگیری زبان اول در این واقعیت است که یادگیرنده زبان دوم از پیش مجموعه ای از عاداتهای مربوط به زبان اول را نیز داراست. از این رو، چنین تصور می شود که عاداتهای مذکور ممکن است در روند یادگیری زبان دوم سودمند و کمک کننده باشد و در نتیجه یادگیری را آسان کند و یا برعکس، منفی و بازدارنده باشد و از همین رو، پیشرفت آن را کند و یا دشوار سازد. چنان که در بالا گفته شد، عاداتهای زبانی سودمند و کمک کننده به یادگیری زبان دوم انتقال مثبت نامیده می شود. عاداتهای یادشده

تمامی عناصر و ساختهای مشابه دو زبان اول و دوم را شامل می‌گردد. برعکس، به آن دسته از عاداتهای مربوط به زبان اول که بازدارنده است، تداخل، انتقال منفی یا خطا گفته می‌شود. در واقع، عاداتهای اخیر به آن دسته از عناصر و ساختهای زبان دوم مربوط می‌شود که از قرینه خود در زبان اول متفاوت است.

بنابراین، برپایه طرح کلی رفتارگرایی که در بالا ارائه شد، یادگیری زبان دوم به صورت تشکیل عاداتهای زبانی جدید و یادگیری عناصر زبانی تازه و بالاتر از همه غلبه برخطاها یا انتقال منفی که از تفاوت‌های دو نظام زبان اول و دوم ناشی می‌شود ارائه می‌گردد. به این ترتیب، روند آموزش زبان دوم باید عمل کردهای زیر را شامل شود:

۱- زبان اول و زبان دوم باید مقابله می‌گردد تا تفاوت‌ها و نیز شباهت‌های موجود میان آنها مشخص شود. به این بررسی، معمولاً «تحلیل مقابله‌ای»^۱ گفته می‌شود.

۲- برپایه تفاوت‌های دو زبان که از راه تحلیل مقابله‌ای مشخص می‌گردد، عناصر و ساختهایی که در روند یادگیری دشواری ایجاد می‌کند و نیز خطاهایی که زبان‌آموز برپایه تفاوت‌های یاد شده ممکن است بروز دهد پیش‌بینی می‌شود.

۳- پیش‌بینی‌های حاصل عناصر و ساختهای را که در روند آموزش و یادگیری به توجه و کار ویژه نیاز دارد مشخص می‌کند.

۴- به ویژه برای رفع خطاها در مورد عناصر و ساختهای پیش‌بینی شده، روشهای مؤثری مانند تکرار و تمرینهای طولانی به کار گرفته می‌شود، به این منظور که زبان‌آموز برتداخلها یا خطاها غلبه یابد و سرانجام عاداتهای زبانی جدید را کسب کند.

اصول یاد شده در بالا نمای کلی اصول روشهای آموزش زبان دوم را ارائه می‌دهد که برپایه رفتارگرایی استوار است. این گونه روشها معمولاً به عنوان گفتاری شنیداری یا «سمعی بصری»^۲ شناخته می‌شود. نظریه پردازان روشهای مذکور چنین تصور می‌کنند که با به کار بستن اصول یاد شده در بالا، زبان‌آموز با سرعت و دقت کافی زبان دوم را فرا می‌گیرد. با این حال، مشاهدات تجربی موفقیت روشهای یاد شده را عملاً نشان نمی‌دهد.

بسیاری معلمان زبان دوم دریافته‌اند که خطاهای پیش‌بینی شده از راه تحلیل مقابله‌ای اغلب روی نمی‌دهد، در حالی که بسیاری خطاهای دیگری که در گفتار زبان‌آموزان ظاهر شده از راه تحلیل مقابله‌ای قابل پیش‌بینی نبوده است. در واقع، بررسیهای تجربی نشان می‌دهد که تحلیل

مقابله ای برای پیش بینی عناصر و ساختهایی که موجب خطای می شود سودمند نیست . به علاوه ، مشاهدات نشان داده که به کارگیری روشهای آموزشی مبتنی بر توجه به خطاهای پیش بینی شده ، و تمرین و تکرارهای طولانی بدون به کارگیری زبان به طور واقعی ، موجب پیشرفت و موفقیت در یادگیری زبان دوم نبوده است . همه ملاحظات یادشده در بالا این واقعیت را آشکار می سازد که اصول آموزش زبان بر پایه نظریه رفتارگرایی با نتایج حاصل از آموزش عملی زبان دوم ناسازگار است . از این رو ، هرچند که ممکن است زبان آموزان از راه روشهای گفتاری شنیداری بر بخشهایی از زبان از جمله تلفظ صورتهای زبانی مهارت کسب نمایند با این حال ، بسیاری کمبودها و نارساییها در یادگیری و به کارگیری زبان دوم همچنان باقی می ماند که به نظر می رسد به هیچ روی از راه آموزش بر پایه روشهای یادشده در بالا مهارت یافتن بر آنها ممکن نیست . برعکس ، به نظر می رسد که یادگیری زبان دوم نیز از برخی جهات همانند فراگیری زبان اول ، روندی ذهنی و زیاست که بر پایه تواناییهای ذاتی انسان برای زبان آموزی و به کارگیری آن در موقعیتهای ارتباط زبانی امکان پذیر است .

۶- فرضیه ساخت سازی یا قاعده سازی زبانی^۱

چنان که در بالا گفته شد ، تجربیات و مشاهدات معلمان و پژوهشگران نشان داده که بسیاری از خطاهای یادگیرندگان زبان دوم از راه تحلیل مقابله ای قابل پیش بینی نیست . این نتیجه معلوم می سازد که تنها تداخل از زبان اول منبع خطاها نمی باشد ، بلکه برعکس بسیاری از خطاها با خطاهای ناشی از انتقال و تأثیر عناصر و ساختهای زبان اول متفاوت است . نتایج بررسیهای نمونه های کنشی یادگیرندگان زبان دوم نشان می دهد که علاوه بر تداخل ، تقریباً نیمی از خطاها نتیجه پیشرفت در یادگیری است که به آنها خطاهای پیشرفتی^۲ گفته می شود . این دسته از خطاها مشابه خطاهایی است که در گفتار کودکان به هنگام فراگیری زبان اول نیز مشاهده می شود . یعنی یادگیرنده زبان دوم نیز همان فرایندهایی را به کار می گیرد که در زبان آموزی کودک صورت می پذیرد . از جمله ، تعمیم و قاعده سازی و همچنین تعمیم نادرست^۳ (یعنی به کاربردن قاعده ای خاص بر عنصر و یا ساختی که یا از آن قاعده مستثنی است و یا قاعده به آن مربوط نمی شود) در کنش زبانی او مشاهده می شود . موارد تعمیم

1- creative construction hypothesis

2- developmental errors

3- overgeneralization

نادرست نشان دهنده بخشی از خطاهایی است که یادگیرنده زبان دوم در روند یادگیری زبان با آن درگیر است. به کار نبردن برخی عناصر دستوری در گفتار یادگیرنده زبان دوم نیز بخش دیگری از خطاها را تشکیل می دهد. مثلاً نبودن حرف اضافه و یا برخی عناصر صرفی از جمله نشانه جمع و یا عنصر صرفی سوم شخص مفرد در فعل حال ساده در گفتار انگلیسی یادگیرندگان فارسی زبان نمونه هایی از همین گونه خطاست. پدیده حذف یا به کار نبردن برخی عناصر دستوری بیشتر از محدودیت آگاهی یادگیرنده در به کارگیری این عناصر ناشی می شود، و از این رو به روند قاعده سازی مربوط نمی گردد. ساده سازی گفتار از راه حذف در مرحله گفتار تلگرافی^۱ در فراگیری زبان اول نیز مشاهده می شود (لیتل وود، ص ۲۸). به این ترتیب، روشن است که خطاهای تداخلی^۲ یعنی به کارگیری عناصر زبان اول در زبان دوم که برپایه روشهای گفتاری شنیداری، از راه تحلیل مقابله ای پیش بینی می شود، در کنار خطاهای پیشرفت ظاهری می گردد. با این حال، باید توجه داشت که خطاهای تداخلی را نباید الزاماً در ارتباط با نظریه رفتارگرایی مبنی بر تداخل عادت در نظر گرفت. این گونه خطاها به عنوان بخشی از فرایندهای ساخت سازی یا قاعده سازی زایا^۳ نیز انگاشته می شود. یعنی از راه انتقال قاعده ها از زبان مادری، یادگیرنده کوشش می کند به داده های زبان دوم معنی ببخشد. و از این راه فراگیری زبان دوم را تسهیل کند.

بر پایه ملاحظات بالا، می توان تصور کرد که به افراد انسان برای پردازش زبان استعدادی طبیعی ارزانی شده، به گونه ای که می توانند استعداد مذکور را برای یادگیری هر زبانی به کار بینند (کلین، ص ۳۹). یعنی یادگیرنده زبان دوم نیز از راه قرار گرفتن در معرض زبان به صورتی مناسب و تا حدودی مشابه فراگیری زبان اول در ذهن خود در باره زبان دوم قاعده هایی بنا می کند که هر چند ممکن است در ابتدا از قاعده های واقعی زبان انحراف داشته باشد، ولی به تدریج در روند یادگیری و نیز به کمک آموزش بر پایه قاعده سازی زایا و فراگیری سهارتهای زبانی، کوشش می کند آنها را با قاعده های زبان دوم سازگار سازد، و از این راه توانش زبان دوم را کسب نماید. براین پایه، یادگیرنده زبان دوم به میزانی که نظام بنا شده در ذهن خود را با عناصر و ساختهای واقعی زبان دوم سازگار می نماید، می توان گفت که بر آن زبان تسلط یافته است.

1- telegraphic speech

2- interference errors

3- creative construction processes

در دوران زبان آموزی، به نظر می‌رسد که فراگیری برخی از عناصر اصلی مربوط به مهارت بر زبان با تواناییهای شناختی کودک نیز همراه است. یعنی، کودک از راه تواناییهای شناختی خود بر برخی مفاهیم و عناصر پایه‌ای مهارت کسب می‌کند. از جمله، عناصر اشاره‌ای^۱ مانند «من»، «او»، و «آن»، «اینجا»، «اکنون» به همین ترتیب فرا گرفته می‌شود. روشن است که این گونه عناصر بسته به فرد گوینده و نیز موقعیت او، به اشخاص، چیزها و یا موقعیتهای کاملاً متفاوت اشاره می‌نماید. یعنی در واقع، معنی عناصر اشاره‌ای برحسب فرد گوینده و نیز موضوع مورد اشاره فرق می‌کند. البته، کودک بر اصل «تغییر موضوع مورد اشاره»^۲، به آسانی مهارت نمی‌یابد، اما پس از کسب آن، این گونه مفاهیم اشاره‌ای را همواره در تمامی طول زندگی اش در اختیار دارد. به این معنی که به هنگام یادگیری زبان دوم نیز می‌تواند آنها را به کار برد. یادگیرنده زبان مجبور نیست این گونه عمل کردهای ذهنی زیربنایی مربوط به بافت غیر زبانی را از نو یاد بگیرد. او تنها واژه‌های خاصی را که به این گونه مفاهیم اشاره‌ای در زبان دوم مربوط می‌شود باید یاد بگیرد. یادگیری برخی دیگر از مفاهیم دستوری و همچنین واژگانی نیز به همین ترتیب صورت می‌پذیرد. یعنی، زبان آموز لازم است تنها واژه‌های تازه مربوط به مفاهیم یادشده را فرا بگیرد. با این حال، در بسیاری موارد به همراه یادگیری واژه‌های جدید، او مجبور است مفاهیم پیشین مربوط به زبان اول را تا حدودی تغییر دهد و آنها را مطابق با زبان دوم تعدیل نماید (کلین، ص ۵). مثلاً، یک فرد بومی فارسی زبان به هنگام یادگیری زبان انگلیسی مجبور نیست مقوله‌های نمود^۳، وجه^۴، زمان و شخص را در ارتباط با «فعل» از نو فرا بگیرد، زیرا این مفاهیم به همراه فراگیری زبان اول از پیش در اختیار او هست. تنها کافی است که او آنها را متناسب با زبان دوم تطبیق و تعدیل نماید.

فرضیه ساخت سازی یا قاعده سازی زایا برپایه فرض توانایی ذاتی انسان برای پردازش زبان و بناکردن ساختهای ذهنی یا قاعده‌های زایا استوار است. توانایی یادشده در یادگیری زبان دوم نیز به انسان امکان می‌دهد که بر پایه تعمیمهای^۵ زیربنایی خاصی که فعالیتهای پردازشی و تولیدی زبان را موجب می‌شود، در ذهن خود قاعده‌هایی بنا کند، و به علاوه، دانش پیشین خود در باره زبان اول را نیز مناسب با زبان دوم تطبیق و تعدیل نماید. روشن است که فعالیت

1- deictic terms

2- deictic shift

3- aspect

4- mood

5- generalizations

ذهنی تعدیل دانش زبانی پیشین و تطبیق آن با زبان دوم با برخی عوامل تداخلی مثبت و منفی همراه است که پیش تر نیز به آنها اشاره شد. عوامل تداخلی منفی به صورت بخشی از خطاهای کنشی یادگیرنده بر روند قاعده یابی در زبان دوم تأثیر می گذارد. با این حال، با توجه به این فرض که یادگیرنده در حال بناکردن قاعده های زبان دوم در ذهن خود می باشد، چنین پدیده هایی که به عنوان خطا شناخته می شود امری کاملاً عادی و طبیعی به شمار می رود و نباید نگران کننده و یا بازدارنده انگاشته شود، هرچند که لازم است از راه قرار دادن یادگیرنده در معرض نمونه های زبانی درست به اندازه کافی و نیز تمرینهای مناسب، روند قاعده سازی ذهنی و نیز رفع خطاهای کنشی او تسهیل شود. بنابراین، تعمیم، یعنی بناکردن قاعده از راه پردازش داده های زبانی، تعمیم نادرست یعنی گسترش دادن یا به کار بستن قاعده ای خاص بر عنصر و یا ساختی که یا از آن قاعده مستثنی است و یا به مقوله دیگری متعلق است، و سرانجام انتقال^۱ یعنی به کارگیری دانش مربوط به زبان اول به عنوان ابزاری برای سازماندهی به داده های زبان دوم نمای بخشهای اصلی یادگیری زبان دوم را تشکیل می دهد. چنان که در بالا گفته شد، روشن است که زبان آموز با انتقال دانش ناآگاه خود در باره زبان اول به روند یادگیری زبان دوم، وظایف ذهنی جدید خود مربوط به یادگیری زبان را تسهیل می کند، و به این ترتیب، در تلاش ذهنی خود صرفه جویی می نماید و به علاوه بر کارایی خود در یادگیری زبان دوم می افزاید. عمل کردهای ذهنی یادگیرنده زبان دوم که در بالا به آن اشاره شد، به این معنی است که زبان آموز مجبور نیست همه چیز را از نو کشف کند (لیتل وود، صص ۲۸-۲۷).

برخی پژوهشگران تعمیم، تعمیم نادرست و انتقال را «فرایندهای ساده سازی پیشرفتی»^۲ نامیده اند، زیرا فرایندهای مذکور به پیشرفت نظام زیربنایی زبان دوم در ذهن زبان آموز کمک می کند. چنان که در بالا گفته شد، فرایندهای یاد شده از فرضیه سازی در باره قاعده های زبان دوم ناشی می شود و از این رو، خود نشانه پیشرفت است. تعمیم نادرست که در فرایند یادگیری زبان اول نیز به عنوان بازگشت آشکار ولی موقت کودک از برخی صورتهای فرا گرفته درست به صورتهای نادرست مشاهده می گردد، از همین گونه فرایند قاعده سازی و پیشرفت در فراگیری زبان ناشی می شود. در واقع، کودک در این عمل کرد از صورتهای درست ولی جدا از قاعده به سوی صورتهای نادرست ولی قاعده مند پیشرفت می کند. برای مثال، پیشرفت از نمونه های درست ولی جدا از قاعده «دوخت»، «کاشت» و نیز came و

went، به سوی صورتهای نادرست ولی قاعده مند «دوزید» و «کارید» و نیز comed و goed را به ترتیب در زبانهای فارسی و انگلیسی می توان ذکر کرد. این عمل کرد به این دلیل پیشرفت به شمار می رود که نشان می دهد که کودک از راه پردازش داده های زبانی و فرضیه سازی در ذهن خود قاعده هایی بنا کرده و در نتیجه همه صورتهای زبانی مربوط از جمله آنهایی را که در واقع از قاعده مستثنی هستند بر پایه آنها تولید می کند. البته کودک پس از مدتی از این واقعیت آگاه می شود که برخی صورتهای مانند نمونه هایی که در بالا ارائه شد از قاعده جدا هستند، و به تدریج می کوشد صورتهای درست را به کار برد.

حذف پی بندها و یا عناصر صرفی و برخی عناصر دستوری دیگر نیز نوع دیگر ساده سازی به شمار می رود. چنان که پیش تر گفته شد، این عمل کرد بیشتر به علت کمبود دانش زبان آموز در باره زبان دوم است و از این رو، به روند قاعده سازی مربوط نمی شود. این نوع ساده سازی به طور غیر مستقیم از راه آزادکردن بخشی از توانایی ذهنی زبان آموز موجب می شود که او به سازماندهی جنبه های دیگر روند یادگیری بیشتر توجه کند (لیتل وود، ص ۲۸).

بر پایه مطالب بالا روشن است که توجیه روند یادگیری زبان دوم بر پایه فرضیه قاعده سازی زایا با توجیه آن بر پایه نظریه رفتارگرایی و روشهای گفتاری شنیداری کاملاً متفاوت است. بر پایه رفتارگرایی و روشهای یادشده، خطاهای ناشی از تأثیر زبان اول و نیز خطاهای ناشی از ساخت زبان دوم به عنوان نشانه های ناتوانی در یادگیری شناخته می شود که زبان آموز از راه تمرینها و تکرارهای منظم و طولانی باید بر آنها مهارت یابد تا در نتیجه خطاها از میان برود. برعکس، همان طور که پیش تر گفته شد، بر پایه فرضیه قاعده سازی زایا، این گونه خطاها نشانه هایی حاکی از پیشرفت شمرده می شود. بنابراین، یکی از مهمترین نتایجی که از تحلیل خطاها به دست می آید این است که زبان آموز با ذهنی فعال و مجهز به روشهای ویژه پردازش داده های زبانی از جمله تعمیم و انتقال عناصر و قاعده ها با زبان دوم برخورد می کند، و بر پایه آنها قاعده هایی را که در زیربنای زبان دوم وجود دارد کشف می کند (لیتل وود، ص ۳۴). از سوی دیگر، براین اساس، جمله هایی که زبان آموز بر پایه قاعده های بنا شده در ذهن خود تولید می کند همه نمونه هایی تازه است و به هیچ روی تکرار جمله هایی که قبلاً از راه آموزش به او ارائه شده و یا در معرض آن قرار گرفته نیست. به این معنی که گستره جمله سازی او بر پایه اصل زایایی زبان نامحدود است (چامسکی، ۱۹۶۵). روشن است که روشهای آموزشی مناسب با ارائه داده های زبانی سازمان یافته

به صورت مرحله ای و تدریجی که به طور منظم از عناصر و ساختهای ساده تر به سوی عناصر و ساختهای پیچیده پیش رود ، به گونه ای که روند قاعده سازی ذهنی زبان آموز را تسهیل کند ، و نیز تصحیحهای مناسب از جانب معلم ، در روند یادگیری زبان دوم تأثیری به سزا خواهد داشت . با این حال ، برخی عوامل روانشناختی دیگر نیز هست که در روند یادگیری زبان دوم مؤثر است .

۷- برنامه ذهنی زبان آموز

همان طور که در بالا گفته شد ، زبان آموز نظام قاعده های زیربنایی زبان را به وسیله طرحهای تعدیلی فعال و از راه فرایند قاعده سازی زایا فرا می گیرد . پژوهشگران زبان دوم کوشیده اند که توالی خاصی را که زبان آموزان به ترتیب بر جنبه های گوناگون نظام زبان دوم مهارت می یابند بررسی کنند . این پژوهشگران در یافته اند که زبان آموزان معمولاً طرحهای تعدیلی کم و بیش مشابهی را به کار می برند ، و به این ترتیب در روند یادگیری زبان دوم ، از مراحل مشابهی پیش می روند . به این معنی که همه زبان آموزان معمولاً عناصر و ساختهای زبان را به ترتیب مشابهی فرا می گیرند . بنابراین ، می توان تصور کرد که زبان آموزان برای یادگیری زبان به «برنامه ذهنی»^۱ خاصی مجهز هستند ، به گونه ای که تا میزان زیادی مسیر یادگیری را مشخص می سازد (لیتل وود ، صص ۵۰-۳۶) . نتایج این گونه بررسیها در باره برنامه ذهنی زبان آموز نشان می دهد که برای یادگیری عناصر و ساختهای زبان دوم از جمله یادگیری تکواژهای دستوری گوناگون ، جمله های منفی ، جمله های پرسشی و جز اینها مراحل پایی مشابهی وجود دارد . بررسیهای مشابه در باره زبان اول نیز نشان داده که کودکان برپایه برنامه ذهنی مشابهی عناصر و ساختهای زبان را به ترتیبی یکسان فرا می گیرند (لیتل وود ، صص ۱۳-۹) .

بررسیهای تجربی نشان می دهد که در مواردی که ارائه عناصر و ساختهای زبان دوم در برنامه درسی با برنامه ذهنی زبان آموزان تطبیق نکند ، همواره برنامه ذهنی زبان آموزان غالب می شود . به این معنی که زبان آموزان از مسیر تعیین شده ذهنی خود پیروی می کنند (لیتل وود ، صص ۵۰-۳۴) .

۸- تفاوت‌های میان زبان آموزان از لحاظ توانایی‌های یادگیری

چنان که در بالا گفته شد، زبان آموزان معمولاً عناصر و ساختهای زبان دوم را به ترتیب و توالی مشابهی فرا می گیرند. به این معنی که آنان به برنامه ذهنی خاصی مجهز هستند که تا میزان زیادی مسیر یادگیری زبان را تعیین می کند. با این حال، تفاوت‌های فردی و یا عوامل غیرزبانی خاصی نیز هست که موجب می شود یادگیری زبان سریع و یا برعکس کند پیش رود. لااقل سه دسته اصلی عوامل غیر زبانی مؤثر در یادگیری زبان مشخص شده است: انگیزه یادگیری، فرصت‌های به کارگیری، و توانایی‌های یادگیری.

انگیزه نیروی مهمی است که میزان توان و نیز زمانی را که زبان آموز صرف یادگیری می کند تعیین می نماید. البته انگیزه پدیده‌ای پیچیده است که بخش‌های بسیاری از جمله نیاز به موفقیت در یادگیری زبان، نیاز به برقراری ارتباط اجتماعی و به کارگیری زبان دوم به عنوان ابزار ارتباط در فرصت‌های حرفه‌ای و شغلی را شامل می شود. از این رو، لازم است جنبه‌های گوناگون انگیزه، از جمله انگیزه‌های بیرونی که از محیط اجتماعی ناشی می گردد و نیز انگیزه‌های درونی که از ویژگی‌های روانشناختی زبان آموز پدید می آید به دقت بررسی شود.

امکان موقعیت‌های مناسب برای قرار گرفتن در معرض زبان نیز عامل مهمی به شمار می رود. روشن است که مقدار و چگونگی داده‌های زبانی که محیط فراهم می کند در میزان کسب مهارت و تسلط زبان آموز تأثیر به سزایی داراست. البته، داده‌های زبانی‌ای که یادگیرنده زبان دوم در معرض آن قرار می گیرد باید ویژگی‌هایی مشابه داده‌های زبانی محیط کودک در دوران فراگیری زبان اول را دارا باشد. به این معنی که در مراحل ابتدایی یادگیری، داده‌های زبانی باید ساخت‌های ساده و قابل درک و واژگانی محدود داشته باشد، و در آن تکرار زیاد باشد و به علاوه، بیشتر به موقعیت حاضر و نیز علایق فوری یادگیرنده زبان مربوط شود. روشن است که درک چنین زبانی آسان تر است، و از این رو، به زبان آموز امکان می دهد که قاعده‌های زبان را کشف و در ذهن خود بنا کند. همچنین، بسیار مهم است که برای زبان آموز موقعیت‌های فراهم شود تا بتواند زبان دوم را به عنوان ابزار ارتباط به کار برد.

دسته سوم از عواملی که موجب تفاوت‌هایی در یادگیری زبان دوم می شود میزان هوش و توانایی‌های ویژه یادگیری زبان است. به رابطه موجود میان هوش و میزان توانایی یادگیری زبان دوم «استعداد یادگیری زبان»^۱ گفته می شود. استعداد یادگیری زبان شماری از توانایی‌های

ویژه را شامل می شود که مهمترین آنها به قرار زیر است :

الف- توانایی تشخیص و به خاطر نگهداشتن صداها .

ب- توانایی به خاطر سپردن واژه ها .

ج- توانایی تشخیص نقش دستوری واژه ها در جمله .

د- توانایی استنباط یا کشف قاعده های دستوری از داده های زبانی .

روشن است که زبان آموزان در تواناییهای یادشده مربوط به یادگیری زبان دوم یکسان

نیستند . بنابراین ، همه به سطح یکسانی از مهارت در زبان دوم دست نمی یابند .

۹- رابطه سن و یادگیری زبان

بسیاری از مردم تصور می کنند که کودکان زبان دوم را بهتر از افراد بالغ فرا می گیرند . دلیل آنان معمولاً این فرض است که کودکان هنوز در گستره دورانی به سر می برند که انعطاف پذیری و نیز توانایی آنان برای یادگیری زبان بیشتر است . همچنین ، برخی پژوهشگران زبان نیز فرض می کنند که کودکان برای یادگیری زبان آمادگی بیشتری دارند . این دسته از پژوهشگران دوره کودکی را «دوران حساس»^۱ می نامند ، و عقیده دارند که دوره مذکور تا زمان بلوغ ادامه دارد . از جمله ، لنه برگ^۲ چنین اظهار می دارد که ذهن انسان در دوران حساس انعطاف پذیری خاصی را داراست به گونه ای که زبان آموزی به طور طبیعی و به آسانی صورت می پذیرد . او در این زمینه آزمایشهای گوناگونی را ارائه می دهد (لنه برگ ، ۱۹۶۷ ، صص ۱۸۲-۱۴۲) . با این حال ، عقیده مذکور در سالهای اخیر مورد انتقاد قرار گرفته است . برخی پژوهشگران تردید دارند که بتوان شواهدی قطعی به دست داد که نشان دهد سن بلوغ آن چنان تغییراتی در ذهن پدید می آورد که بر چگونگی یادگیری زبان دوم تأثیر مهمی داشته باشد . در واقع ، تجربیات و مشاهدات نشان می دهد که بسیاری افراد بزرگسال به سطح بالایی از یادگیری و مهارت در زبان دوم می رسند . اگر ذهن آنان عمل کردهای مهم یادگیری را فاقد می بود ، کسب چنین سطحی از مهارت بر زبان ممکن نمی شد . برعکس ، بسیاری پژوهشگران دریافته اند که به نظر می رسد زبان آموزان مسن تر زبان دوم را با کارایی بیشتری فرا می گیرند .

با این حال به نظر می رسد که کودکان در فراگیری برخی بخشهای زبان از افراد بزرگسال پیشی می گیرند . مشاهدات نشان می دهد که کودکان در تلفظ مشابه سخنگویان بومی مهارت

بهتری کسب می کنند. همچنین، آنان در یادگیری واژگان زبان سرعت بیشتری نشان می دهند. البته، برای توضیح تفاوت های یاد شده در بالا احتمالاً دلایلی را می توان جستجو کرد. از جمله، اندام های گویایی کودکان بی شک انعطاف پذیری بیشتری داراست و از همین رو، تحرک و شکل گیری آنها برای تولید و تلفظ صداهای زبان دوم بیشتر و راحت تر صورت می پذیرد. به علاوه، کودکان به هنگامی که در محیط زبان دوم به سر می برند، با افراد آشنا و کودکان دیگر به طور آسان تر و گسترده تر ارتباط زبانی برقرار می کنند، و از این راه خود، بیشتر در معرض زبان دوم قرار می گیرند، و در نتیجه یادگیری زبان دوم سریع تر به انجام می رسد. برعکس، افراد بزرگسال به دلیل دارا بودن ویژگی های روانی خاص، ممکن است در برقرار کردن ارتباط زبانی گسترده با سخنگویان بومی چندان راحت نباشند و از این رو آمادگی از خود نشان ندهند. در نتیجه، ممکن است آنان کمتر از کودکان در معرض زبان دوم قرار بگیرند و به همین علت، یادگیری کندتر صورت پذیرد. تفاوت مهم دیگری که به نظر می رسد میان کودکان و افراد بزرگسال وجود دارد این است که در مورد کودکان تداخل کمتر است و در نتیجه، خطاهای تداخلی که احتمالاً یادگیری زبان دوم را دچار کند می کند در روند یادگیری آنان کمتر بروز می کند.

بر پایه ملاحظات یاد شده در بالا، حتی اگر مشاهده می شود که کودکان احتمالاً سریع تر از افراد بزرگسال زبان دوم را فرا می گیرند، این تفاوت تنها به عللی جانبی و فرعی است. به این معنی که اگر افراد بزرگسال نیز به میزان کافی و مناسب در معرض زبان قرار بگیرند و به اندازه لازم در یادگیری زبان فعال باشند، همانند کودکان به سرعت و آسانی زبان دوم را فرا می گیرند. بنابراین، حتی اگر سن در یادگیری زبان تأثیری داشته باشد، این تأثیر آن چنان مهم و قطعی نخواهد بود که به گونه ای قابل ملاحظه در روند یادگیری دخالت داشته باشد.

۱۰ - قاعده سازی زایا و یادگیری مهارت

با فرض روند قاعده سازی زایا، یادگیری زبان دوم هنوز کامل نیست، زیرا تولید گفتار به کسب مهارت ویژه نیاز دارد. از این رو، به نظر می رسد که لازم است فرضیه یکپارچه ای ارائه شود که ساخت سازی یا قاعده سازی زایا و مهارت تولید گفتار دو بخش اصلی آن را تشکیل دهد. چنان که پیش تر گفته شد، تنها در صورتی که زبان آموز به طور مناسب و به اندازه

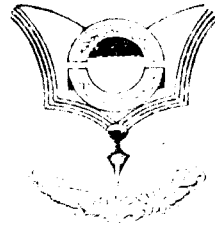
لازم در معرض زبان قرار بگیرد، و نیز از راه تمرینهای مناسب سرانجام برای برقرار کردن ارتباط زبانی کوشش کند، به تدریج نماهای ذهنی قاعده‌های زبان دوم به سوی توانش سخنگویان بومی رشد و گسترش می‌یابد و مشابه با آن بنا می‌شود. از این لحاظ، این فرضیه تا حدودی به یادگیری زبان اول شبیه است. بر این پایه، مشخصه عمده فرضیه قاعده‌سازی زایا این است که فرایندهای ذهنی پردازش بر داده‌های زبانی خاصی که زبان‌آموز در معرض آن قرار می‌گیرد عمل می‌کند. از این رو، عمل کردهای ذهنی یادشده به کوششهای زبان‌آموز برای تولید زبان وابسته نیست. در واقع، گفته‌های زبان‌آموز نتیجه طبیعی نظام قاعده‌هایی است که در ذهن او بنا شده، و از این رو به طور مستقیم عاملی نیست که به نوبه خود به روند قاعده‌سازی ذهنی او کمک کند. به ویژه، دوره سکوت^۱ که در مراحل نخستین فراگیری زبان اول معمولاً پیش از گفتار یک واژه‌ای و به همین گونه نیز در نخستین مراحل یادگیری زبان دوم مشاهده می‌شود به عنوان گواهی بر فرض بالا به شمار می‌رود. با این حال، گفتار زبان‌آموز به نوبه خود در پیشرفت یادگیری زبان به طور غیر مستقیم نقش مهمی را ایفا می‌کند، زیرا موجب می‌شود که او در موقعیتهای ارتباطی شرکت کند، و از این راه در معرض داده‌های زبانی بیشتری قرار بگیرد.

بر پایه ملاحظات بالا، می‌توان فرض کرد که عمل کردهای ساخت‌سازی زایا به زبان‌آموز امکان می‌دهد که نظام قاعده‌های زیربنایی زبان را در ذهن خود بنا کند. اما برای این که زبان‌آموز در موقعیتهای ارتباطی دانش زبانی فرا گرفته خود را در باره زبان دوم به طور مناسب به کار ببندد، لازم است که مجموعه‌ای از مهارتهای کنشی^۲ واقعی را نیز فرا بگیرد. چنان که در بالا گفته شد، در واقع مهارتهای تولیدی^۳ زبان تظاهر عینی نظامی است که زبان‌آموز قبلاً در ذهن خود جای داده است و اکنون آنها را در گفتار به کار می‌گیرد (لیتل وود، صص ۶۹-۷۶). به این ترتیب، زبان‌آموز هم ساختهای شناختی^۴ یعنی قاعده‌های زیربنایی لازم برای کنش زبانی را در اختیار دارد و هم مهارتهای کنشی لازم را فرا گرفته است. مهارتهای کنشی فرا گرفته یاد شده به او امکان می‌دهد که برای واکنش نسبت به خواستههای ارتباطی خود گفتار مناسب را تولید کند. به این ترتیب، روشن است که عمل کردهای قاعده‌سازی زایا و نیز مهارتهای کنشی دویخش اصلی نظریه یادگیری زبان دوم را تشکیل

1- silent period
2- performative skills
3- productive skills

2- performative skills
4- cognitive structures

می دهند . دویخش یادشده به دوگونه یادگیری اشاره دارد که سرانجام باهم شکل جامع و یکپارچه نظام عناصر و قاعده های زایا و نیز مهارت به کارگیری آنها را در موقعیتهای مناسب پدید می آورد . از این دو ، روند قاعده سازی زایا تا حدودی به طور ناآگاه در ذهن صورت می پذیرد ، در حالی که مهارتهای کنشی آگاهانه و اغلب به شکل هدایت شده یعنی از راه آموزش و یادگیری عمدی فرا گرفته می شود .



واژه نامه زبانشناسی فارسی به انگلیسی

الف	
phonic	آوایی
syllabic value	ارزش هجایی
induction	استقراء
derivation	اشتقاق
analogical reformation	اصلاح قیاسی زبان
background information	اطلاع پیشین
dialect atlas	اطلس زبان
Convent of Port Royal	انجمن پورت رویال
Prague linguistic circle	انجمن زبانشناسی پراگ
thought, purport	اندیشه
instrumental	ابزار (حالت دستوری)
language acquisition device (LAD)	ابزار زبان آموزی
language aptitude	استعداد یادگیری زبان
affixation	اشتقاق
derivational morphology	اشتقاق واژگانی ، واژه شناسی اشتقاقی
transformational derivation	اشتقاق گشتاری

predicate nominal	اسم گزاره‌ای
sequential derivation	اشتقاق متوالی
main verb	فعل اصلی
projection principle	اصل مشخصه گذاری
adjunction	افزایش
substitute stimulus	انگیزه جایگزین
category selection	انتخاب مقوله
transfer	انتقال
positive transfer	انتقال مثبت
negative transfer	انتقال منفی
stimulus	انگیزه

ب

functional load	بار نقشی
context	بافت
communicative context	بافت ارتباطی
marked	با نشان
association	با هم آیی
part, class, component	بخش
word class	بخش واژگانی
apposition	بدل
homonymic clash	برخورد هم آوایی
structural output	برونداد ساختی
extralinguistic	برون زبانی
clause	بند
anomaly	بی قاعدگی
anomalists	بی قاعدگی گرایان
unmarked	بی نشان
phonological component	بخش آوایی
base component	بخش پایه

phonetic form component	بخش صورت صوتی
logical form component	بخش صورت منطقی
focus	بخش کانون
transformationa component	بخش گشتاری
semantic component	بخش معنایی
syntactic component	بخش نحوی
formal study	بررسی صوری
internal syllabus	برنامه ذهنی
frequency	بسامد
logical form	صورت منطقی
lexical features	مشخصه های واژگانی
semantic representation	نمای معنایی
beneficiary	بهره بر
symbolic expression	بیان نمادین

پ

sentence fragment	پاره جمله
response	پاسخ
base	پایه
acceptability	پذیرفته بودن
inflection	پی بند تصریفی
morphological termination	پی بند واژگانی
corpus	پیکره زبانی
solidarity	پیوند
agglutivative	پیوندی
conjoning	پی بند
recipient	پذیرنده
word - ending	پی بند واژه
inflection	پی بند
presupposition	پیش انگاشته ، بدیهی

ت

psychological imprint	تأثیر روانشناختی
historicism	تاریخ گرایی
philology	تاریخ شناسی واژه
government - binding theory	نظریه حاکمیت و مرجع گزینی
empiricism	تجربه گرایی
double articulation	تجزیه دو گانه
irreducible	تجزیه نشدنی
functional analysis	تجزیه نقشی
prosodic realization	تحقق نوایی
functional analysis	تحلیل نقشی
association	تداعی
word - order	ترتیب واژگانی
composition	ترکیب
conjugation	تصرف
inflectional	تصرفی
mutability	تغییر پذیری
immutability	تغییر ناپذیری
distinctive differentiation	تفاوت تمایز دهنده
contrast, opposition	تقابل
functional contrast	تقابل نقشی
dialect division	تقسیم لهجه ای
morpheme	تکواژ
monosystemic	تک نظامی
stress	تکیه
alternance	تناوب
junction sequence	توالی پیوندی
junction sequence	توالی گذر
behavioral potential	توانایی بالقوه رفتاری
langue (faculty of speech)	توانایی گویایی

articulation	تولید
constituent analysis	تجزیه سازه‌ای
transformational analysis	تجزیه گشتاری
contrastive analysis	تحلیل مقابله‌ای
interference	تداخل
composition	ترکیب
semantic interpretation	تعبیر معنایی
formal definition	تعریف صوری
overgeneralization	تعمیم نادرست
generalization	تعمیم
inchoative	تغییر حالتی
internal modification	تغییر درونی
deictic shift	تغییر موضوع مورد اشاره
structural change	تغییر ساختی
accentual difference	تفاوت تکیه‌ای
imitation	تقلید
reinforcement	تقویت
reduplication	تکرار
adverb lowering transformation	گشتار تنزل فید
linear sequence	توالی خطی
structural description	توصیف ساختی
communicative competence	توانش ارتباطی
linguistic competence	توانش زبانی

ث

invariant	ثابت
-----------	------

ج

movement	جاب‌جایی
transposition	جاب‌جایی

speech community	جامعه زبانی
α -movement	جابه جایی آلفا
substitution	جانشینی
decontextualization	جداسازی از بافت
substitution	جایگزین سازی
lexical substitution	جایگزین سازی واژگانی
embedded sentence	جمله درونه ای
kernel sentence	جمله اصلی
sentential complement	جمله وابسته متمم
semantically interpreted underlying phrase marker	جمله نمای زیربنایی تعبیری
derived phrase marker	جمله نمای مشتق
declarative sentence	جمله اخباری
gender	جنس
comprehensiveness	جامعیت
paradigmatic	جانشینی
substitution	جایگزین سازی
gender	جنس دستوری
substance	جوهر
expression - substance	جوهر صدا
expression - substance	جوهر لفظ
content - substance	جوهر معنی

ج

polysystemic	چند نظامی
--------------	-----------

ح

government	حاکمیت دستوری
case	حالت (دستوری)
genitive	حالت ملکی
multifunctionality	حالت چند نقشی

abstract case	حالت انتزاعی
case - assigner	حالت‌گذار
genitive case	حالت ملکی
case marker	حالت‌نما
goal	هدف (حالت دستوری)
agentive	عامل (حالت دستوری)
deletion	حذف
post position	حرف نشانه
language state	حالت زبان
nominative	حالت فاعلی
dative	حالت مفعول بواسطه
accusative	حالت مفعول صریح
vocative	حالت ندایی
conjunction	حرف (در تقسیم‌بندی ارسطو و نیز زبان عربی)
conjunction	حرف ربط
expression plane	حوزه آوایی
expression plane	حوزه لفظ
content plane	حوزه محتوایی
content plane	حوزه معنی

خ

Algonkian family	خانوادهٔ زبانهای الگونگی
graphic	خطی
creative	خلاق
error	خطا
developmental errors	خطاهای پیشرفتی
interference errors	خطاهای تداخلی
performance errors	خطاهای کنشی
creativity	خلاقیت، زایایی
reading	خوانش

derived reading	خوانش مشتق
	۵
signifier	دال (صورت آوایی)
correctness	درستی
discription accuracy	درستی توصیف
functional input	درونداد نقشی
embedding	درونه گیری
vyákarana	دستور زبان در زبان سانسکریت
transformational generative arammar	دستور زبان زایا گشتاری
traditional grammar	دستور زبان سنتی
rational grammar	دستور زبان عقل گرا
philosophical grammar	دستور زبان فلسفی
transformational grammar	دستور زبان گشتاری
grammaire raisonnée	دستور زبان مستدل
scale - and - categorg grammar	دستور زبان میزان و مقوله ای
theortical grammar, speculative grammar	دستور زبان نظری
scholastic grammars	دستور زبانهای مدرسه ای سده های میانه
general grammar	دستور زبان همگانی
universal grammar	دستور زبان همگانی
underlying universal grammar	دستور زبان همگانی زیربنایی
grammaire générale et raisonnée	دستور زبان همگانی و مستدل
part, class	دسته
knowledge of language, linguistic knowledge	دانش زبانی
introspection	درون نگری
transformational generative grammar	دستور زبان زایا گشتاری
generative grammar	دستور زبان زایا
phrase - structure grammar, constituent-structure grammar	دستور زبان ساختاری
universal grammar	دستور زبان همگانی
form- class	دسته دستوری

categorization	دسته بندی
cycle	دور
critical period	دوران حساس
silent period	دورهٔ سکوت
paradigm	دسته بندی تصریفی
arbitrary	دلخواهی
nasalization	دماغی شدگی
aspiration	دمیدگی

ذ

intellectualism	ذهن گرایی
innateness hypothesis	ذاتی بودن زبان
innateness	ذاتی بودن
mentalism	ذهن گرایی

ر

trace	رد
language development	رشد زبان
socialized behavior	رفتار اجتماعی شده
verbal behavior	رفتار زبانی
operant	رفتار مؤثر
behaviorism	رفتار گرایی
formal relation	رابطهٔ صوری
functional relationship	رابطهٔ نقشی
discovery procedures	روالهای کشف
surface phrase marker	جمله نمای روساختی
root	ریشه
surface configuration	شکل گیری روساختی، شکل روساختی
materialistic/mechanistic methodology	روش علمی عینیت گرا
empirical methodology	روش شناسی تجربه گرایی

surface structure	رو ساخت
combinational relation	رابطه پیوندی
contrastive relation	رابطه تقابلی
associative(pradigmatic) relation	رابطه جانشینی
interdependence	رابطه متقابل
combinational relation	رابطه همنشینی
syntagmatic relation	رابطه همنشینی
determination	رابطه هسته ای ، رابطه یک سویه
unilateral relation	رابطه یک سویه
linguistic behavior	رفتار زبانی
procedural method	روش مرحله ای کاربردی
etymology	ریشه شناسی
verbal root	ریشه فعل
Rig - veda	ریگ ودا

ز

creative	زایا
langue, (language)	زبان
Armenian	زبان ارمنی
Provençal	زبان پرونسی
Czech	زبان چک
standard language	زبان رسمی
Romanian	زبان رومانیایی
sociolinguist	زبانشناس اجتماعی
comparative and historical linguistics	زبانشناسی تاریخی و تطبیقی
descriptive linguistics	زبانشناسی توصیفی
diachronic linguistics	زبانشناسی در زمانی
structuralism	زبانشناسی ساختگرا
taxonomic linguistics	زبانشناسی طبقه بندی
glossematics	زبانشناسی مشخصه های بنیادی

functional linguistics	زبانشناسی نقش‌گرا
synchronic linguistics	زبانشناسی هم‌زمانی
Finnish	زبان فنلاندی
Catalan	زبان کاتالونی
Polish	زبان لهستانی
Lituanian	زبان لیتوانی
parent language	زبان مادر
Romance languages	زبانهای رومیایی
Modern Romance languages	زبانهای رومیایی جدید
tense	زمان
syntagm	زنجیره
chain	زنجیره
predication syntagm	زنجیره اسنادی
Predication syntagm	زنجیره گزاره
subcategory, subclass	زیر بخش
American structuralism	زبانشناسی ساختگرای آمریکایی
first language	زبان اول
foreign language	زبان خارجی
second language	زبان دوم
spontaneous language learning	زبان‌آموزی طبیعی
child language acquisition	زبان‌آموزی کودک
guided language learning	زبان‌آموزی هدایت‌شده
aphasic speech	زبان‌پریشی
tense	زمان
speech chain	زنجیر گفتار
base string	زنجیره پایه
derived string	زنجیره مشتق

ژ

Germanic (Gothic)

ژرمانی

Proto - Germanic	ژرمانی نخستین
deep structure configuration	شکل ژرف ساختی
deep structure	ژرف ساخت
deep phrase marker	جمله نمای ژرف ساخت ، جمله نمای ژرف ساختی

س

structure	ساخت
derivational formation	ساخت اشتقاقی
inflectional formation	ساخت تصریفی
accentual structure	ساخت تکیه ای
structuralism	ساختگرایی
structural	ساختی
constituent	سازه
immediate constituents	سازه های پیاپی (پایینی)
Classical Sanskrit	سانسکریت باستان
Vedic Sanskrit	سانسکریت ودایی
register	سبک اجتماعی زبان
level	سطح
hierarchy of grammatical analysis	سلسله مراتب تحلیل دستوری
case frame	ساخت حالتی
immediate constituent structure	ساخت سازه ای پیاپی
constituent structure	ساخت سازه ای
phrase structure	ساخت سازه ای
construction	ساخت نحوی
cognitive structures	ساختهای شناختی
formal structure	ساخت صوری
hierarchical organization	سازماندهی سلسله مراتبی
constituent	سازه
focus	سازه تأکیدی (گروه اسمی مورد تأکید)
lexical item, lexical unit	سازه واژگانی

formative	سازه
modality	سازهٔ وجهی
discontinuous immediate constituents	سازه‌های پیاپی گسسته
underlying constituent	سازه‌های زیرین
radical	ستاک
informant	سخنگوی بومی
hierarchical structure	ساخت سلسله‌مراتبی
hierarchical	سلسله‌مراتبی
audio - visual	سمعی بصری

ش

person	شخص
number	شمار
operant conditioning	شرطی‌شدگی رفتار
deep structure configuration	شکل ژرف ساختی
syntactic configuration	شکل‌گیری نحوی، شکل نحوی
intuition	شم زبانی
linguistic intuition	شم زبانی

ص

filter	صافی
case filter	صافی حالت
form	صورت
linguistic form	صورت زبانی
phonetic form	صورت صوتی
logical form	صورت منطقی
case - form	صورت حالت‌دار
junctional gemination	صداهاى پیوندی
junctional gemination	صداهاى گذری
syllabic	صدای هجایی

explicitness	صراحت
participle	صفت فعل
interjection	صوت (از لحاظ بخشهای دستوری)
phonic	صوتی
form	صورت
sound image, signifier, expression	صورت آوایی
syntagm	صورت ترکیبی
underlying form	صورت زیربنایی
expression - form	صورت صدا
expression - form	صورت لفظ
content - form	صورت معنی
original form	صورت اصلی

ط

stress and intonation pattern	طرح آهنگ و تکیه
stress pattern	طرح تکیه بری
part, class	طبقه

ظ

delicacy	ظرافت
----------	-------

ع

habits of speech	عاداتهای زبانی
agent	عامل
parameter	عامل متغیر
member	عضو
rationalism	عقل گرایی
linguistic purism	عقیده به پاکی زبان
subordinate element	عنصر وابسته
anaphor	عنصر اشاره ای، (ضمیر انعکاسی)

deictic term	عنصر اشاره ای
grammatical item	عنصر دستوری
radical element	عنصر اصلی
governor	عنصر حاکم
auxiliary	عنصر معین
lexical item	عنصر واژگانی

غ

unambiguous	غیر مبهم
-------------	----------

ف

articulation	فراگویی
creative construction processes	فرایندهای ساخت سازی یا قاعده سازی زایا
generative processes	فرایندهای زایا
elaborative simplification processes	فرایندهای ساده سازی پیشرفتی
mentalistic processes	فرایندهایی ذهنی
creative construction hypothesis	فرضیه ساخت سازی یا قاعده سازی زایا
operant conditioning hypothesis	فرضیه شرطی شدگی رفتار زبانی
cognitive hypothesis	فرضیه شناخت گرایی
main verb	فعل اصلی
composite verb	فعل ترکیبی
process	فرایند
philology	فقه اللغه
purport, thought	فکر
propositional thought	فکر موضوعی
Alexandrians	فلاسفه اسکندرانی
scholasticism	فلسفه مدرسه ای ، فلسفه مسیحی
physiological	فیزیولوژیایی

ق

sentence formation rules	قاعده های جمله سازی
α - movement	قاعده جابه جایی (یا جابه جایی آلفا)
lexical insertion	قاعده واژه گذاری
selectional rule	قاعده انتخاب
recursive rule	قاعده بازگشتی
rewriting rule	قاعده بازنویسی
rules of production	قاعده های تولید
subcategorization rule	قاعده زیرمقوله ای
phrase structure rule	قاعده سازه ای
transformational rule	قاعده گشتاری
projection rule	قاعده معنا گذاری
categorial rule	قاعده مقوله ای
syntactic rule	قاعده نحوی
morphological rule	قاعده واژگانی (یا صرفی)
Verner's law	قانون ورنر
convention, agreement	قرارداد
deduction, analogy	قیاس
analogists	قیاسیون

ل

length	کشش
focus	کانون
habit - formation	کسب عادت

گ

junction	گذر
phrase	گروه نحوی
piece	گروه واژه
isolating	گسسته

parole, speech	گفتار
glosseme	گلوسم
glossematics	گلوسماتیک
Gothic	زبان گوتی
register	گونهٔ اجتماعی زبان
wh - phrase	گروه پرسشی
primitive semantic predicate	گزارهٔ معنایی پایه
subject raising transformation	گشتار ارتقاء «نهاد»
nominalizing transformation	گشتار اسم ساز
collection transformation	گشتار جمع آوری
transformation - marker	گشتارنما
predicate	گزاره
collection transformation	گشتار جمع آوری
optional transformation	گشتار اختیاری
elementary transformation	گشتار پایه ، گشتار اولیه
general transformation	گشتار عمومی
obligatory transformation	گشتار اجباری
telegraphic speech	گفتار تلگرافی
audio - lingual	گفتاری شنیداری
statistical variation	گوناگونی آماری
caretaker speech	گونه گفتاری هم صحبت کودک

ل

intransitive	لازم
expression	لفظ
dialectology	لهجه شناسی

م

substance	ماده
ambiguous	مبهم

transitive	متعدی
differential	تمایز
text	متن
content	محتوی (معنی)
juncion	محل اتصال، محل پیوند
signified	مدلول (معنی)
rank	مرتبہ
morpheme - boundary	مرز تکواژ
word - boundary	مرز واژه
scholastic	مربوط به فلسفه مسیحی - مربوط به فلسفه مدرسه ای در سده های میانه
feature	مشخصه
glosseme	مشخصه بنیادی
prosodic feature	مشخصه نوایی
distinctive feature	مشخصه تمایز دهنده
suprasegmental feature	مشخصه زیر زنجیری
expression figurae	مشخصه های لفظ، مشخصه های آوایی
content figurae	مشخصه های محتوایی، مشخصه های معنایی
concord	مطابقت دستوری
positivism	مطلق گرایی
general epistemology	معرفت شناسی همگانی
signified, content	معنی
criteria of analysis	معیارهای تحلیل
position criteria	معیارهای جایگاهی
complement	متمم
complementizer	متمم ساز
selection restriction	محدودیت انتخاب
contextual restriction	محدودیت بافتی
language environment	محیط زبانی
environment	محیط (بافت)
antecedent	مرجع

distiguisher	مشخصهٔ ممیز
contextual feature	مشخصهٔ بافتی
semantic feature	مشخصهٔ معنایی
syntactic feature	مشخصهٔ نحوی
lexical specifications/lexical features	مشخصهٔ واژگانی
agreement	مطابقت
idealization	مطلوب‌سازی (یا پالایش)
exposure to language	در معرض زبان قرار گرفتن
interpretive semantics	معناشناسی تعبیری
generative semantics	معناشناسی زایا
'syntactic' meaning	معنی «نحوی»
literal meaning	معنی اصلی (یا صریح)
pragmatic meaning	معنی کاربردی
projective device	معناگذاری
θ - criterion	معیار θ
standardization	معیارسازی
atomic conceptual elements	مفاهیم منفرد
direct object	مفعول صریح
dative transformation	مفعول بواسطه
object of preposition	مفعول حرف اضافه
direct object	مفعول صریح
idea, concept	مفهوم
paradigm	مقوله
formal category	مقولهٔ صوری
word class	مقولهٔ واژگانی
Prague school	مکتب پراگ
Copenhagen school	مکتب کپنهاگ
domination	مفهوم بالاتری
overt category	مقولهٔ آشکار
empty category	مقولهٔ خالی

case category	مقوله حالت
aspect	نمود
locative	مکانی (حالت دستوری)
Stoic school	مکتب رواقی
dialogues	مناظرات
intevocalic	میان مصوتی
rank - scale	میزان مرتبه
factitive	مکمل مفعولی
regularization	منظم سازی
proposition	موضوع
situation	موقعیت
mongoloid	مونگولی
productive skills	مهارت‌های تولیدی
performative skills	مهارت‌های کنشی

ن

anomalous	ناسازگار
semantic (or pragmatic) incongruity	ناسازگاری معنایی
anacolutha	ناسازگارهای ساختی
onomatopoeia	نام آوا
onomatepoeic	نام آوایی
sound symbolism	نام آواگرایی
marked	با نشان
linguistic sign	نشانه زبانی
semiology	نشانه شناسی
boundary - signal	نشانه مرزی
ideational function	نقش اطلاعی
conative function	نقش برانگیزندگی
descriptive function	نقش توصیفی
textual function	نقش جمله سازی

expressive function	نقش عاطفی
X' syntax	نحو X تیره
signal	نشانه
terminal symbol	نشانه پایانی
structural marker	نشانه‌گذار ساختی
extended standard theory	نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری
standard theory transformational grammar	نظریه اصلی دستور زبان گشتاری
boundary symbol	نماد مرزی
government theory	نظریه حاکمیت
movement theory	نظریه جابه جایی
government-binding theory	نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی
theory of case relation/case grammar	نظریه دستور زبان حالت
mechanistic theory	نظریه عمل‌کردی
mentalistic theory	نظریه ذهنی
linguistic theory	نظریه زبان
materialistic theory	نظریه مادی
bounding theory	نظریه محدودیت‌گذاری
binding theory	نظریه مرجع‌گزینی
control theory	نظریه ضمیر حذفی
standard theory	نظریه معیار یا نظریه اصلی
nonextended semantic theories	نظریه‌های معنایی غیر اصلاحی
agent	نقش عامل
textual function	نقش متنی
demarcative function	نقش مرز‌نمایی
interpersonal function	نقش معاشرتی
sign - function	نقش نشانه
prosodic function	نقش نوایی
form, system	نظام
phonetic system	نظام آوایی
grammatical system	نظام دستوری

language - system	نظام زبان
underlying system	نظام زیربنایی
semantic system	نظام معنایی
semiotic system	نظام نشانه ای
historical linguistic theory	نظریه زبانشناسی تاریخی
metrical theory	نظریه عروضی
sound symbolism	نماد گرایی آوایی
functional sentence perspective	نمای نقشی جمله
voice	نمای فعل
exponence	نمود
prosody	نوا
tone	نواخت
prosody	نوای گفتار
Neogrammarians	نودستوریان
type	نوع
grammatical functions	نقشهای دستوری
θ roles, theta roles, thematic roles	نقشهای نحوی ، نقشهای تتا
θ criterion	نقش نحوی واحد (معیار تتا)
symbolic system	نظام نمادین
cognitive system	نظام شناختی
initial symbol	نماد آغازی
category symbol	نماد مقوله ای
phonetic representation	نمای صوتی
semantic representation	نمای معنایی
subject	نهاد

9

dependency	وابستگی
technical metalanguage	واژگان فنی
inflected nominal word	واژه اسمی تصریف شده

inflectional and derivational morphology	واژه‌شناسی تصریفی و اشتقاقی
onomatopoeia	واژه‌نام‌آوا
taboo - word	واژه‌ناشایست
generative phonology	واج‌شناسی زایا
morphoneme, morphophoneme, morphophorems	واج‌واژی
unit	واحد
linguistic unit	واحد زبانی
composite entity	واقعیت مرکب
mood	وجه
vyakarana	ویا کرنه (دستور زبان در زبان سانسکریت)
musical attribute	ویژگی موسیقایی
structural dependency	وابستگی ساختی
lexical item	واحد واژگانی
case affix	وند حالت
lexicon	واژگان
lexical insertion	واژه‌گذاری (جایگزین سازی واژگانی)
inherited trait	ویژگی ذاتی
lexicalist	واژه‌گرا
mood	وجه
rhetorical	ویژگی سبکی
individual idiosyncrasy	ویژگی فردی
meaning specification	ویژگی معنایی

هـ

self - consistent	همساز
Indo - European	هند و اروپایی
Proto - Indo - European	هند و اروپایی نخستین
Proto - Indo - Iranian	هند و ایرانی نخستین
head	هسته

universal

همگانی

linguistic universal

همگانی زبانی

ی

solidarity

یکپارچگی

Proto - Greek

یونانی نخستین

واژه نامهٔ زبانشناسی انگلیسی به فارسی

A

abstract case	حالت انتزاعی
accentual difference	تفاوت تکیه ای
acceptability	پذیرفته بودن
accental structure	ساخت تکیه ای
accusative	حالت مفعول صریح
adjunction	افزایش
adverb lowering transformation	گشتار تنزل قید
affixation	اشتقاق
agent	عامل
agentive	حالت عامل
agglutinative	پیوندی
agreement	مطابقه ، قرارداد
ambiguous	مبهم
American structuralism	زبانشناسی ساختگرای آمریکایی
α -movement	جابجایی آلفا
anacolutha	ناسازگاری ساختی
anaphor	ضمیر انعکاسی
anomalous	ناسازگار
antecedent	مرجع

aphasic speech	زبان پریشی
aspect	نمود
atomic conceptual elements	مفاهیم منفرد
audio - lingual	گفتاری شنیداری
audio - visual	سمعی بصری
auxiliary	عنصر معین
Alexandrians	فلاسفه اسکندرانی
Algonkian family	خانواده زبانه‌های الگونگی
alternance	تناوب
analogical reformation	اصلاح قیاسی
analogists	قیاسیون
analogy	قیاس، قیاس‌پذیری
anomalists	بی‌قاعدگی گرایان
anomaly	بی‌قاعدگی
apposition	بدل
arbitrary	دلبخواهی
Armenian	زبان ارمنی
articulation	تولید، فراگویی
aspiration	دمیدگی
association	جانشینی، باهم‌آیی، تداعی
associative (paradigmatic) relation	رابطه جانشینی

B

base	پایه
base component	بخش پایه
base string	زنجیر پایه
behaviorism	رفتارگرایی
beneficiary	بهره‌بر
binding theory	نظریه مرجع‌گزینی
boundary symbol	نماد مرزی

bounding theory	نظریهٔ محدودیت گذاری
background information	اطلاع پیشین
behaviorial potential	توانایی بالقوهٔ رفتاری
boundary - signal	نشانهٔ مرزی

C

caretaker speech	گونهٔ گفتاری هم صحبت کودک
case	حالت
case - assigner	حالت گذار
case - form	صورت حالت دار
case affix	وند حالت
case category	مقولهٔ حالت
case filter	صافی حالت
case frame	ساخت حالتی
case marker	حالت نما
categorial rule	قاعدهٔ مقوله ای
categorization	دسته بندی
category selection	انتخاب مقوله
category symbol	نماد مقوله ای
child language acquisition	زبان آموزی کودک
cognitive hypothesis	فرضیهٔ شناخت گرایی
cognitive structures	ساختهای شناختی
cognitive systems	نظامهای شناختی
collection transformation	گشتار جمع آوری
communicative competence	توانش ارتباطی
complement	متمم
complementizer	متمم ساز
complex symbol	نماد مرکب
composite verb	فعل ترکیبی
composition	ترکیب

conjoining	ترکیب
constituent	سازه
constituent analysis	تجزیه سازه ای
constituent structure	ساخت سازه ای
construction	ساخت نحوی
contextual feature	مشخصه بافتی
contextual restriction	محدودیت بافتی
contrastive analysis	تحلیل مقابله ای
control theory	نظریه ضمیر حذفی
corpus	پیکره زبانی
Catalan	زبان کاتولونی
case	حالت
chain	زنجیره
class	دسته ، بخش ، طبقه
classical Sanskrit	سانسکریت باستان
clause	بند
combinatorial relation	رابطه پیوندی یا همنشینی
communicative context	بافت ارتباطی
communicative setting	موقعیت ارتباطی
comparative and historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی
component	جزء ، بخش ، سازه ، مؤلفه
composite entity	واقعیت مرکب
composition	ترکیب
comprehensiveness	جامعیت
concept	مفهوم
concord	مطابقه دستوری
conjugation	تصريف
conjunction	حرف (در نظریه ارسطو و در دستور زبان عربی) ، حرف ربط
conative function	نقش برانگیزندگی
constituent	سازه

constellation relation	رابطه فراگردی
content	محتوی ، معنی
content - figurae	مشخصه‌های معنایی ، مشخصه‌های محتوایی
content form	صورت معنی
content plane	حوزه معنی ، حوزه محتوایی
content - substance	جوهر معنی
context	بافت
contrast	تقابل
contrastive relation	رابطه تقابلی
convention	قرارداد
Convent of Port - Royal	انجمن پورت رویال
Copenhagen School	مکتب کپنهاگ
correctness	درستی
creative	زایا ، خلاق
creative construction processes	فرایندهای ساخت سازی یا قاعده سازی زایا
creative construction hypothesis	فرضیه ساخت سازی یا قاعده سازی زایا
creativity	خلاقیت ، زایایی
criteria of analysis	معیارهای تحلیل
critical period	دوران حساس
cycle	دور
Czech	زبان چک
D	
dative transformation	مفعول بواسطه
declarative sentence	جمله اخباری
decontextualization	جداسازی از بافت
deep phrase marker	جمله نمای ژرف ساخت
deep structure	ژرف ساخت
deep structure configuration	شکل ژرف ساختی
deictic shift	تغییر موضوع مورد اشاره

deictic terms	عناصر اشاره ای
deletion	حذف
derivational morphology	اشتقاق واژگانی، واژه شناسی اشتقاقی
derived phrase marker	جمله نمای مشتق
derived reading	خوانش مشتق
derived string	زنجیره مشتق
developmental errors	خطاهای پیشرفتی
direct object	مفعول صریح
discontinuous immediate constituents	سازه های پیاپی گسسته
discovery procedures	روالهای کشف
distiguisher	مشخصه ممیز
domination	مفهوم بالاتری
dative	حالت مفعول بواسطه
deduction	قیاس
delicacy	ظرافت
demrcative function	نقش مرزنمایی
dependency	وابستگی
derivation	اشتقاق
derivational formation	ساخت اشتقاقی
description accuracy	درستی توصیف
descriptive function	نقش توصیفی
descriptive linguistics	زبان شناسی توصیفی
determination relation	رابطه هسته ای، رابطه یک سو به
diachronic linguistics	زبان شناسی در زمانی
dialect atlas	اطلس زبان
dialect division	تقسیم لهجه ای
dialectology	لهجه شناسی
dialogues	مناظرات
differential	متمایز
distinctive differentiation	تفاوت تمایز دهنده

distinctive feature	مشخصهٔ تمایز دهنده
double articulation	تجزیهٔ دوگانه

E

elaborative simplification processes	فرایندهای ساده‌سازی پیشرفتی
elementary transformation	گشتار پایه ، گشتار اولیه
embedded sentence	جملهٔ درونه‌ای
empirical methodology	روش‌شناسی تجربه‌گرایی
empty category	مقولهٔ خالی
environment	محیط ، بافت
error	خطا
exposure to language	در معرض زبان قرار گرفتن
extended standard theory	نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری
embedding	درونه‌گیری
empiricism	تجربه‌گرایی
etymology	ریشه‌شناسی
explicitness	صراحت
exponence	نمود
expression	لفظ ، صورت آوایی
expression figurae	مشخصه‌های لفظ ، مشخصه‌های آوایی
expression - form	صورت لفظ ، صورت صدا
expression plane	حوزهٔ آوایی ، حوزهٔ لفظ
expression - substance	جوهر لفظ ، جوهر صدا
expressive function	نقش عاطفی
extralinguistic	برون‌زبانی

F

factitive	مکمل مفعولی
faculty of speech	توانایی گویایی
feature	مشخصه

filter	صافی
first language	زبان اول
focus	کانون
foreign language	زبان خارجی
form	صورت
form- class	دسته دستوری
formal definition	تعریف صوری
formal relation	رابطه صوری
formal structure	ساخت صوری
formal study	بررسی صوری
formative	سازه
frequency	بسامد
functional relationship	رابطه نقشی
Finnish	زبان فنلاندی
form	صورت
formal category	مقوله صوری
functional analysis	تحلیل نقشی ، تجزیه نقشی
functional contrast	تقابل نقشی
functionalism	زبانشناسی نقش گرا
functional input	درونداد نقشی
functional linguistics	زبانشناسی نقش گرا
functional load	بار نقشی
functional sentence perspective	نمای نقشی جمله

G

gender	جنس
general transformation	گشتار عمومی
generalization	تعمیم
generative grammar	دستور زبان زایا
generative process	فرایند زایا

generative semantics	معناشناسی زایا
genitive case	حالت ملکی
grammatical function	نقش دستوری
grammatical item	عنصر دستوری
guided language learning	زبان‌آموزی هدایت‌شده
gender	جنس (دستوری)
general epistemology	معرفت‌شناسی همگانی
general grammar	دستور زبان همگانی
genitive	حالت ملکی
generative phonology	واج‌شناسی زایا
generativism	نظریهٔ زایا
glossematics	زبان‌شناسی مشخصه‌های بنیادی، گلوسیماتیک
glosseme	مشخصهٔ بنیادی، گلوسم
goal	هدف
government	حاکمیت دستوری
government - binding grammar	دستور زبان حاکمیت و مرجع‌گزینی
government - binding theory	نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی
government theory	نظریهٔ حاکمیت
governor	عنصر حاکم
Gothic (Germanic)	گوتی (ژرمانی)
grammaire.générale et raisonnée	دستور زبان همگانی و مستدل
grammaire raisonnée	دستور زبان مستدل
grammatical system	نظام دستوری
graphic	خطی

H

habit - formation	کسب عادت
habits of speech	عاداتهای زبانی
head	هسته
hierarchical	سلسله‌مراتبی

hierarchical organization	سازماندهی سلسله مراتبی
hierarchical structure	ساخت سلسله مراتبی
hierarchy of grammatical analysis	سلسله مراتب تحلیل دستوری
historical linguistic theory	نظریه زبانشناسی تاریخی
historicism	تاریخ گرایی
homonymic clash	برخورد هم آوایی

I

idealization	مطلوب سازی ، پالایش
idea	مفهوم
ideational function	نقش اطلاعی
imitation	تقلید
immediate constituent structure	ساخت سازه ای
immediate constituents	سازه های پیاپی (پایینی)
inchoative	تغییر حالتی
individual idiosyncrasy	ویژگی فردی
inflection	پی بند
informant	سخنگوی بومی
inherited trait	ویژگی ذاتی
initial symbol	نماد آغازی
innateness	ذاتی بودن
innateness hypothesis	فرضیه ذاتی ذهن بودن زبان
instrumental	ابزار (حالت دستوری)
interference	تداخل
interference error	خطای تداخلی
internal syllabus	برنامه ذهنی
interpretive semantics	معناشناسی تعبیری
interral modification	تغییر درونی
introspection	درون نگری
intuition	شم زبانی

immutability	تغییر ناپذیری
Indo - European	هند و اروپایی
induction	استقراء
inflected nominal word	واژه اسمی تصریف شده
inflection	پی بند تصریفی
inflectional	تصریفی
inflectional and derivational morphology	واژه شناسی تصریفی و اشتقاقی
inflectional formation	ساخت تصریفی
intellectualism	ذهن گرایی ، اندیشه گرایی
interdependence	رابطه متقابل
interjection	اصوات ، صوت (از لحاظ بخشهای دستوری)
interpersonal function	نقش معاشرتی
intervocalic	میان مصوتی
intransitive	لازم
invariant	ثابت
irreducible	تجزیه نشدنی
isolating	گسسته

J

junction	گذر ، محل پیوند ، محل اتصال
junctional gemination	صداهاى گذرى ، صداهاى پیوندی
junction sequence	توالی گذر ، توالی پیوندی

L

language acquisition device (LAD)	ابزار زبان آموزی
language aptitude	استعداد یادگیری زبان
language development	رشد زبانی
language environment	محیط زبانی
lexical insertion	قاعده واژه گذاری
lexical insertion	واژه گذاری ، جایگزین سازی واژگانی

lexical item	عنصر واژگانی
lexical item/lexical unit	سازه واژگانی
lexical item	عنصر واژگانی
lexical specification/lexical feature	مشخصه واژگانی
lexical substitution	جایگزین سازی واژگانی
lexicon	واژگان
linear sequence	توالی خطی
linguistic competence	توانش زبانی
linguistic performance	کنش زبانی
linguistic intuition	شم زبانی
linguistic theory	نظریه زبان
linguistic universals	همگانیهای زبانی
linguistic form	صورت زبانی
literal meaning	معنی اصلی، معنی صریح
locative	مکانی (حالت دستوری)
logical form	صورت منطقی
logical form component	بخش صورت منطقی
language	توانایی گویایی
langue	زبان
language state	حالت زبان
language system	نظام زبان
length	کشش
level	سطح
linguistic behavior	رفتار زبانی
linguistic purism	عقیده به پاکی زبان
linguistic sign	نشانه زبانی
linguistic theory	نظریه زبان
linguistic unit	واحد زبانی
Lithuanian	زبان لیتوانی

K

kernel sentence	جملهٔ اصلی
knowledge of language/linguistic knowledge	دانش زبانی

M

main verb	فعل اصلی
marked	با نشان
medieval scholastic grammars	دستور زبانهای مدرسه‌ای سده‌های میانه
member	عضو
metrical theory	نظریهٔ عروض
materialistic/mechanistic theory	نظریهٔ مادی و عمل‌کردی
materialistic/mechanistic methodology	روش مادی و عینیت‌گرا
meaning specifications	ویژگیهای معنایی
mentalism	ذهن‌گرایی
mentalistic processes	فرایندهای ذهنی
mentalistic theory	نظریهٔ ذهنی
modality	سازهٔ وجهی
mongoloid	مونگولی
mood	وجه
morphological rule	قاعدهٔ واژگانی، قاعدهٔ صرفی
movement	جابه‌جایی
movement theory	نظریهٔ جابه‌جایی
Modern Romance languages	زبانهای رومیایی جدید
moneme	تکواژ
monosystemic	تک نظامی
mood	وجه
morpheme	تکواژ
morpheme - boundary	مرز تکواژ
morphological termination	پی‌بند واژگانی
morphoneme, morphophoneme, morphophonemics	واج واژی

multifunctionality	حالت چند نقشی
musical attribute	ویژگی موسیقایی
mutability	تغییرپذیری

N

negative transfer	انتقال منفی
nominalizing transformation	گشتار اسم ساز
nonextended semantic theories	نظریه های معنایی غیراصلاحی
number	شمار
nasalization	دماغی شدگی
Neogrammarians	نودستوریان
nominative	حالت فاعلی
number	شمار

O

object of preposition	مفعول حرف اضافه
objective	حالت مفعول صریح
obligatory transformation	گشتار اجباری
operant	رفتار مؤثر
operant conditioning	شرطی شدگی رفتار
operant conditioning hypothesis	فرضیه شرطی شدگی رفتار زبانی
optional transformation	گشتار اختیاری
overgeneralization	تعمیم نادرست
overt category	مقوله آشکار
onomatopoeia	نام آوا، واژه نام آوا
onomatopoeic	نام آوایی
opposition	تقابل
original form	صورت اصلی

P

parameter	عامل متغیر
parole	گفتار
part	دسته ، بخش
participle	صفت فعل
performance error	خطای کنشی
performative skills	مهارت‌های کنشی
person	شخص
phonetic form	صورت صوتی
phonetic form component	بخش صورت صوتی
phonetic representation	نمای صوتی
phonological component	بخش آوایی
phrase - structure grammar / constituent-structure grammar	دستور زبان ساختاری
phrase structure	ساخت سازه ای
phrase structure rules	قاعده های سازه ای
positive transfer	انتقال مثبت
post position	حرف نشانه
pragmatic meaning	معنی کاربردی
predicate	گزاره
predicate nominal	اسم گزاره ای
presupposition	پیش انگاشته
primitive semantic predicate	گزاره معنایی پایه
productive skills	مهارت‌های تولیدی
projection principle	اصل مشخصه گذاری
projection rules	قاعده های معنا گذاری
projective device	ابزار معنا گذاری
proposition	موضوع
paradigm	مقوله ، دسته بندی
paradigmatic relation	رابطه جانشینی
parent language	زبان مادر

philology	تاریخ شناسی واژه ، فقه اللفه
philosophical grammar	دستور زبان فلسفی
phonetic representation	نمای صوتی
phonetic system	نظام آوایی ، نظام صوتی
phonic	صوتی ، آوایی
phrase	گروه (نحوی)
physiological	فیزیولوژیایی
piece	گروه واژه
pitch	زیر و بمی
Polish	زبان لهستانی
polysystemic	چند نظامی
Port Royal schools	مکتبهای پورت رویال ، مدرسه های پورت رویال
position criteria	معیارهای جایگاهی
positivism	مطلق گرایی
Prague School	مکتب پراگ
Prague linguistic circle	انجمن زبانشناسی پراگ
predication syntagm	زنجیره اسنادی ، زنجیره گزاره
process	فرایند
procedural method	روش مرحله ای کاربردی
propositional thought	فکر گزاره ای
prosodic feature	مشخصه نوایی
prosodic function	نقش نوایی
prosodic realization	تحقق نوایی
prosody	نوا ، نوای گفتار
Proto - Germanic	ژرمانی نخستین
Proto - Greek	یونانی نخستین
proto - Indo - European	هند و اروپایی نخستین
Proto - Indo - Iranian	هند و ایرانی نخستین
provençal	زبان پرونسی
psychological imprint	تأثیر روانشناختی

purport	اندیشه، فکر
R	
radical	ستاک
radical element	عنصر اصلی
reading	خوانش
recipient	پذیرنده
recursive rule	قاعده بازگشتی
reduplication	تکرار
regularization	منظم سازی
reinforcement	تقویت
response	پاسخ
rewriting rule	قاعده بازنویسی
rhetorical	ویژگی سبکی
root	ریشه
rules of production	قاعده های تولید
rank	مرتبۀ
rank - scale	میزان مرتبۀ
rational grammar	دستور زبان عقل گرا
rationalism	عقل گرایی
register	گونه اجتماعی زبان، سبک اجتماعی زبان
Romance languages	زبانهای رومیایی
Romanian	زبان رومانیایی
Rig - veda	ریگ ودا
S	
second language	زبان دوم
selection restriction	محدودیت انتخاب
selectional properties	ویژگیهای انتخاب
selectional rule	قاعده انتخاب
semantic (or pragmatic) incongruity	ناسازگاری معنایی

semantic component	بخش معنایی
semantic feature	مشخصه معنایی
semantic interpretation	تعبیر معنایی
semantic representation	نمای معنایی
semantically interpreted underlying phrase marker	جمله نمای زیربنایی تعبیری
sentence formation rules	قاعده های جمله سازی
sentence fragment	پاره جمله
sentential complement	جمله وابسته متمم
sequential derivation	اشتقاق متوالی
signal	نشانه
silent period	دوره سکوت
situation	موقعیت
socialized behavior	رفتار اجتماعی شده
source word	واژه مبدا
speech chain	زنجیر گفتار
speech community	جامعه زبانی
spontaneous language learning	زبان آموزی طبیعی
standard theory	نظریه اصلی ، نظریه معیار
standardization	معیار سازی
statistical variation	گوناگونی آماری
stimulus	انگیزه
stress and intonation pattern	طرح آهنگ و تکیه
stress pattern	طرح تکیه بری
structural change	تغییر ساختی
structural dependency	وابستگی ساختی
structural description	توصیف ساختی
structural marker	نشانه گذار ساختی
subcategorization rule	قاعده زیر مقوله ای
subject	نهاد
subject raising transformation	گشتار ارتقاء نهاد

substitute stimulus	انگیزه جایگزین
substitution	جایگزین سازی
surface configuration	شکل روساختی
surface phrase marker	جمله نمای روساختی ، جمله نمای روساخت
surface structure	روساخت
symbolic expression	بیان نمادین
symbolic system	نظام نمادین
syntactic component	بخش نحوی
syntactic configuration	شکل گیری نحوی
syntactic feature	مشخصهٔ نحوی
syntactic rule	قاعدهٔ نحوی
'syntactic' meaning	معنی «نحوی»
scale and category grammar	دستور زبان میزان و مقوله ای
scholastic	مربوط به فلسفه مسیحی ، مربوط به فلسفه مدرسه ای سده های میانه
scholasticism	فلسفه مسیحی ، فلسفه مدرسه ای
self - consistent	همساز
semantic system	نظام معنایی
semiology	نشانه شناسی
semiotic system	نظام نشانه ای
sign function	نقش نشانه
signified	معنی (مدلول)
signifier	صورت آوایی (دال)
sociolinguist	زبان‌شناس اجتماعی
solidarity	یکپارچگی ، پیوند
sonant	صدای هجایی
sound image	صورت آوایی
sound symbolism	نام آواگرایی ، نمادگرایی آوایی
speculative grammar	دستور زبان نظری
speech	گفتار
standard language	زبان رسمی

Stoic School	مکتب رواقی
stress	تکیه
structure	ساخت
structural	ساختی
structuralism	زبان‌شناسی ساختگرا، ساختگرایی
structural linguistics	زبان‌شناسی ساختگرا
structural output	برونداد ساختی
structural pressures	نیروهای ساختی
subcategory	زیر بخش
subclass	زیر بخش
subordinate element	عنصر وابسته
substance	جوهر، ماده
substitution	جایگزین سازی
suprasegmental features	مشخصه های زیر زنجیری
syllabic	صدای هجایی
syllabic value	ارزش هجایی
synchronic linguistics	زبان‌شناسی همزمانی
syntagm	صورت ترکیبی، زنجیره
syntagmatic relation	رابطه همنشینی
system	نظام

T

θ criterion	نقشهای نحوی واحد، معیار تتا
θ roles, theta roles, thematic roles	نقشهای نحوی، نقشهای تتا
telegraphic speech	گفتار تلگرافی
tense	زمان
terminal symbol	نشانه پایانی
the standard theory transformational grammar	نظریه اصلی دستور زبان گشتاری
theory of case relations/case grammar	نظریه دستور زبان حالت
taboo - word	واژه ناشایست

taxonomic linguistics	زبانشناسی طبقه بندی
technical metalanguage	واژگان فنی
text	متن
textual function	نقش متنی، نقش جمله سازی
theoretical grammar	دستور زبان نظری
thought	اندیشه، فکر
tone	نواخت
trace	رد
traditional grammar	دستور زبان سنتی
transfer	انتقال
transformation - marker	گشتار نما
transformational analysis	تجزیه گشتاری
transformational component	بخش گشتاری
transformational derivation	اشتقاق گشتاری
transformational generative grammar	دستور زبان زایا گشتاری
transformational rule	قاعده گشتاری
transposition	جابجایی
transformational generative grammar	دستور زبان زایا گشتاری
transformational grammar	دستور زبان گشتاری
transitive	متعدی
type	نوع
U	
unambiguous	غیر مبهم
underlying constituent	سازه زیرین
underlying string	زنجیره زیرین
universal	همگانی
universal grammar	دستور زبان همگانی
underlying form	صورت زیربنایی
underlying system	نظام زیربنایی

underlying universal grammar	دستور زبان همگانی زیر بنایی
unilateral relation	رابطه یک سویه
unit	واحد
universal grammar	دستور زبان همگانی
unmarked	بی نشان

V

verbal behavior	رفتار زبانی
Vedic Sanskrit	سانسکریت ودایی
verbal root	ریشه فعل
Verner's law	قانون ورنر
vocative	حالت ندایی
voice	نمای فعل
vyakarana	ویاکرنه، دستور زبان در زبان سانسکریت

W

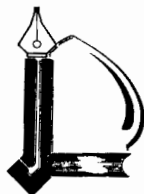
wh - phrase	گروه پرسشی
word - ending	پی بند واژه
word - order	ترتیب واژگانی
word - boundary	مرز واژه
word class	مقوله واژگانی، بخش واژگانی
word - order	ترتیب واژگانی

X

x' syntax	نحو X تیره
-----------	------------

کتابنامه

- ابن سینا ، ابوعلی ، **مخارج الحروف**، یا **اسباب حدوث الحروف**، با مقابله و تصحیح و ترجمه فارسی ، پرویز ناتل خانلری ، ۱۳۳۳ ، انتشارات دانشگاه تهران .
- باطنی ، محمدرضا ، ۱۳۴۸ ، **توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی** ، امیرکبیر .
- بی پرویش ، مانفرد ، ترجمه محمدرضا باطنی ، ۱۳۵۵ ، **زبانشناسی جدید** ، آگاه .
- راسل ، برتراند ، **تاریخ فلسفه غرب** ، ترجمه نجف دریابندری ، دو جلد ، نشر پرواز ، ۱۳۶۵ ، چاپ اول ۱۳۴۰ .
- سیبویه ، **کتاب** ، الجزء الاول ، بالمطبعة الكبرى الاميرية ببولاق مصر المحمية ، سنة ۱۳۱۶ هجرية .
- سیبویه ، **کتاب** ، الجزء الثانى ، بالمطبعة الكبرى الاميرية ببولاق مصر المحمية ، سنة ۱۳۱۷ هجرية .
- مشکوة الدینی ، مهدی ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۷۳ ، **دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری** ، دانشگاه فردوسی مشهد .
- واترمن ، جان تی ، ترجمه فریدون بدره ای ، ۱۳۴۷ ، **سیری در زبانشناسی** ، انتشارات جیبی .
- هورن ، کیبی م ، **طبقه بندی زبانها** ، نظریه های قرن نوزدهم و بیستم ، ترجمه ابوالقاسم سهیلی ، ۱۳۶۱ ، مرکز نشر دانشگاهی . تهران .



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication, No. 153

***THE ORIGIN
AND
DEVELOPMENT
OF
LINGUISTIC THEORIES***

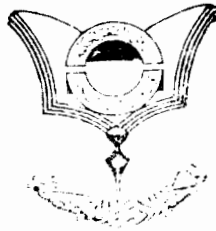
Mehdi Meshkotod Dini

Professor of linguistics

Ferdowsi University

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

1994



Bibliography

Aitchison, Jean, 1976, *The Articulate Mammal , An Introduction To Psycholinguistics*, Hutchinson.

Allen J.p.B. and Paul van Burren, 1971, *Chomsky: Selected Readings*, Oxford University Press.

Bloomfield, Leonard, 1935, *Language.*, Unwin University Books.

Bolinger, Dwight, 1968, *Aspects of Language*, Harcourt B. Jovanovich, inc.

Broughton, Geoffrey, et. al., 1980, *Teaching English as a Second Language*, Routledge & Kegan Paul.

Brown, Keith, 1984, *Linguistics Today*, Fontana.

Bynon, Theodora, 1977, *Historical linguistics*, Cambridge University Press.

Carter, Michael G. 1973, *An Arab Grammarian of The Eighth Century A.D.: A contribution to the History of Linguistics*, in *Journal of The American Oriental Society*.

Chastain, Kenneth. 1976. *Developing Second Language skills*. H.B. Jovanovich.

Chomsky, Noam, 1957, *Syntactic Structures*, Mouton & co., Printers, The Hague, the Netherlands.

Chomsky, Noam, 1965, *Aspects of the Theory of Syntax.*, M.I.T. Press.

Chomsky, Noam, 1972, *Language and Mind*. New York. Harcourt Brace Jovanovich.

Chomsky, Noam, 1972, 1975, *Studies on Semantics in Generative Grammar*, Mouton.

Chomsky, Noam, 1966, 1978, *Topics in the Theory of Generative Grammar*, Mouton.

Chomsky, Noam, 1981, *Lectures on Government and Binding*, Foris Publications.

Chomsky, Noam, 1986 (A). *knowledge of Language, its Nature, Origin, and Use*, Convergence, Ruth Nanda Anshen.

Chomsky, Noam, 1986 (B), *Barriers*, the MIT Press.

Chomsky, Noam. 1982, *Some Concepts and Consequences of the Theory of Government and Binding*, The MIT Press.

Chomsky, Noam, 1980, *Rules and Representations*, Basil Blackwell.

Corder, S. Pit. 1973. *Introducing Applied Linguistics*. Penguin Books.

Covington M.A., 1984. *Syntactic Theory in the High Middle Ages*, Cambridge.

Crystal, David. 3rd impression, 1973, *Linguistics*, penguin Books.

Crystal, David, 1985, 2nd Edition. *A Dictionary of Linguistics And Phonetics*, Basil Blackwell & Andre' Deutsch.

Dinneen, Francis p., 1967, *An Introduction to General Linguistics*, Holt, Rinehart and Winston, Inc.

Dykema, Karl W., 1967, *Where Our Grammar Came From*, in Harold B. Allen. *Readings in Applied English Linguistics*. prentice - Hall, Inc.

Elliot, A.J. 1981, *Child Language*, Cambridge University Press.

Els, theo Van et al. 1984, *Applied Linguistics and The Learning and Teaching of Foreign Languages*. Edward Arnold.

Fillmore, Charles J. 1971-1978, *Types of Lexical Information*, in Danny D. Steiberg & Leon A. Jakobovits (eds.), *Semantics, An Interdisciplinary Reader in*

Philosophy, Linguistics and Psychology, Cambridge University Press.

Firth, J.R. 1934, 1951 (A). *The English School of Phonetics*, in *Papers in Linguistics*. Fourth Printing 1964. Oxford University Press.

Firth, J.R. (B). *Personality and Language* in *Society*, in *Papers in Linguistics*.

Firth, J. R. (C). *Modes of Meaning* , in *Papers in Linguistics*.

Firth, J.R. (D). *the Technique of Semantics*. in *Papers in Linguistics*.

Fodor, Janet Dean, 1982, *Semantics, Theories of Meaning in Generative Grammar*, the Harvester Press.

Fromkin, V., Rodman, R. , 1988, *An Introduction to Language*, Holt, Rinehart & Winston, Inc.

George, Alexander ed., 1989, *Reflections on Chomsky*, , Basil Blackwell.

Halliday, M.A.K. 1961 Word 17, *Categories of the Theory of Grammar*.

Halliday, M.A.K. 1973, 1976, *Explorations in the Functions of Language*. Edward Arnold.

Harmer, Jeremy, 1983, *The Practice of English Language Teaching*. Longman.

Harris, Zellig, S., 1969, eighth impression. *Structural Linguistics* , the University of Chicago Press.

Hjelmslew, Louis, 1969, *Prolegomena to a Theory of Language*, the University of Wisconsin Press.

Hockett, Charles F. 1958, *A Course in Modern Linguistics*, the Macmillan company.

Jackendoff, Ray, 1977, 1987, *X' Syntax : A study of phrase structure*, the MIT Press.

Jespersen, Otto, 1969, *Language, its Nature, Development and Origin*, Unwin University Books.

Katz, J.J. and J.A. Fodor, 1963, *The Structure of a Semantic Theory*, in *Language*.

Katz, J.J. and Paul M. Postal, 1964, 1973, *An Integrated Theory of Linguistics*

Descriptions, Research Monograph No.26, the M.I.T., Cambridge, Massachusetts.

Klien, Wolfgang, 1986, *Second Language Acquisition*. Cambridge University Press.

Lakoff, George, 1971 , 1978, *On Generative Semantics*, in Danny D. Steinberg & Leon A. Jakobovits (eds.), *Semantics* , Cambridge University Press.

Larkin, M.T., 1971, *Language in the Philosophy of Aristotle*, Mouton.

Law V.A., 1982, *The Insular Latin Grammarians*, woodbridge.

Lasnik, Howard and Juan Uriagereka, 1988, *A Course in GB Syntax, Lectures on Binding and Empty Categories*, the MIT Press.

Littlewood, William T. 1984, *Foreign and Second Language Learning*, Cambridge University Press.

Lenneberg, Eric H. 1967. *Bilological Foundations of Language*, John wiley & Sons, Inc.

Lyons, John, 1970, *Chomsky*, Fontana.

Lyons, John, 1968, *Introduction to Theoretical Linguistics*, Cambridge University Press.

Lyons, John, 1977, 1973, *Semantics*, Volume 2, Cambridge University Press.

Lyons, John, 1971, 1984, *Language and Linguistics*, An Introduction, Cambridge University Press.

Mandelbaum, d.G., ed., 1949, *Selected Writing of Edward sapir*, Berkeley, Calif.

Mc Neill, David, 1967, 1973 *Developmental Psycholinguistics*, in *The Genesis of Language*, edited by Frank Smith and George A. Miller, MIT Press.

Martinet, Andre', 1960, *Elements of General Linguistics*, the University of Chicago Press.

Matthews, P.H., 1981, *Syntax*, Cambridge University Press.

Newmeyer, Frederick, J. 1986, *Linguistic Theory in America*, Academic Press Inc.

Owens, Jonathan, 1988, *the Foundations of Grammar : An Introduction to Medieval Arabic Grammatical Theory*, John Benjamins.

Piaget, Jean, 1956, 1978, *The Language and thought of the child*, Routledge & Kegan Paul.

Piaget, J. and Chomsky N, 1980, 1983, *Language and Learning, the debate between Jean piaget and Noam Chomsky*, Edited by Massimo Piattellipalmarini, Routledge & Kegan Paul.

Pike, Kenneth L. 1954, 1967, *Language In Relation to A Unified Theory of the Structure Of Human Behavior*, Mouton & co., the Hague . Paris.

Robins, R.H. 1967, *A Short History of Linguistics*, Longman.

Radford, Andrew, 1981, *Transformational Syntax*, Cambridge University Press.

Riemsdijk, Henk Van, and Edwin Williams, 1986, *Introduction to the Theory of Grammar*, The MIT Press.

Sampson, Geoffrey, 1980, *Schools of Linguistics, Competition and evolution*, Hutchinson and company LTd.

Sapir, Edward, 1949, *Language*, Harcourt, Brace & World, Inc.

Sapir, Edward, 1961, *Culture, Language and Personality*, Selected Essays, Edited by David G. Mandelbaum, University of California Press.

Saussure, Ferdinand de, 1966, *Course in General Linguistics*, translated, with an introduction and notes, by Wade Baskin, Mc Graw- Hill.

Smith, Neil and Deirdre Wilson, 1979, 1983, *Modern Linguistics, The Results of Chomsky's Revolution*, Penguin Books.

Thomas, F.W. 1937, *Language and Early Literature*, in, *The Legacy of India*, G.T. Garratt (ed.), Oxford University Press.

Waterson, Natalie, 1987, *prosodic Phonology, The Theory and Its Application to Language Acquisition And Speech Processing*, Grevatt & Grevatt, Newcastle upon Tyne.